علی کیست؟

فضل الله کمپانی

بسم الله الرحمن الرحيم

علی کیست ؟

نویسنده:

فضل الله کمپانی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
علی کیست؟ ----- ۹
مشخصات کتاب ----- ۹
مقدمه ----- ۹
بخش یکم: در زمان پیغمبر (ص) ----- ۱۱
اشاره ----- ۱۱
۱ - ولادت و حسب و نسب ----- ۱۲
۲- - تربیت اولیه آنحضرت ----- ۲۰
۳ - علی علیه السلام هنگام بعثت ----- ۲۴
۴ - نقش علی علیه السلام در هجرت ----- ۳۵
۵ - خدمات نظامی علی علیه السلام ----- ۴۲
اشاره ----- ۴۲
غزوه بدر: ----- ۴۴
غزوه احد: ----- ۴۵
غزوه بنی نضیر: ----- ۵۰
غزوه أحزاب یا خندق: ----- ۵۱
غزوه خیبر: ----- ۵۶
فتح مکه: ----- ۶۲
غزوه حنین و طائف: ----- ۶۵
۶ - نص بر امامت آن حضرت ----- ۶۸
بخش دوم: پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ----- ۷۷
اشاره ----- ۷۷
۱ - رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ----- ۸۰

۲ - غوغای سقیفه ----- ۸۲
اشاره ----- ۸۲
پایان کار: ----- ۸۷
۳ - خلافت ابوبکر ----- ۸۸
اشاره ----- ۸۸
اعتراض بعضی از صحابه بابوبکر: ----- ۹۳
احتجاج علی علیه السلام با ابوبکر. ----- ۹۴
غصب فدک: ----- ۹۹
۴ - شورای شش نفری عمر ----- ۱۰۳
۵ - نیازمندی خلفاء بوجود علی علیه السلام ----- ۱۱۱
بخش سیم: دوران خلافت علی علیه السلام ----- ۱۲۳
اشاره ----- ۱۲۳
۱ - علل قتل عثمان ----- ۱۲۴
۲ - انتخاب بخلافت ----- ۱۳۰
۳ - جنگ جمل ----- ۱۴۱
۴ - جنگ صفین ----- ۱۶۰
اشاره ----- ۱۶۰
معاویه کیست؟ ----- ۱۷۱
اما عمرو بن العاص: ----- ۱۷۳
۵ - حکمیت و نتایج آن ----- ۱۹۹
۶ - جنگ نهروان ----- ۲۰۵
۷ - شهادت علی علیه السلام ----- ۲۱۷
بخش چهارم:شخصیت و مکارم اخلاق علی علیه السلام ----- ۲۳۵
اشاره ----- ۲۳۵

۱ - مفهوم شخصیت ----- ۲۳۹
۲ - ایمان و عبادت علی علیه السلام ----- ۲۴۴
۳ - علم و حکمت علی علیه السلام ----- ۲۵۰
۴ - شجاعت و هیبت علی علیه السلام ----- ۲۵۷
۵ - صبر و حلم علی علیه السلام ----- ۲۶۵
۶ - سخاوت و ایثار علی علیه السلام ----- ۲۷۱
۷ - فصاحت و بلاغت علی علیه السلام ----- ۲۷۶
۸ - خوراک و پوشاک علی علیه السلام ----- ۲۸۱
۹ - عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام ----- ۲۸۶
۱۰ - عواطف علی علیه السلام ----- ۲۹۷
بخش پنجم: اثبات خلافت بلا فصل علی علیه السلام ----- ۳۰۶
اشاره ----- ۳۰۶
۱ - بحثی در امامت ----- ۳۰۸
۲ - آیات نازله در باره علی علیه السلام ----- ۳۲۸
۳ - احادیث نبوی در باره علی علیه السلام ----- ۳۴۴
۴ - نظر رجال عامه و دیگران در باره علی علیه السلام ----- ۳۵۶
۵ - در نفی امامت از غیر علی علیه السلام ----- ۳۷۵
۶ - رد دلائل اهل سنت ----- ۳۸۳
اشاره ----- ۳۸۳
مباحثه مأمون با دانشمندان عامه: ----- ۳۸۹
۷ - دو دلیل عقلی و اصولی ----- ۴۰۲
۸ - سخنی چند با اهل سنت ----- ۴۱۳
بخش ششم: اولاد و اصحاب: ----- ۴۱۹
اشاره ----- ۴۱۹

۱ - اولاد آن حضرت ---- ۴۲۰
۲ - اصحاب علی علیه السلام ---- ۴۲۲
اشاره ---- ۴۲۲
۱ - مالک اشتر نخعی: ---- ۴۲۳
۲ - اویس قرنی: ---- ۴۲۴
۳ - محمد بن ابی بکر: ---- ۴۲۵
۴ - میثم تمار: ---- ۴۲۶
۵ - کمیل بن زیاد: ---- ۴۲۷
۶ - عبد الله بن عباس: ---- ۴۲۷
۷ - قنبر: ---- ۴۲۸
۸ - رشید هجری: ---- ۴۲۸
۹ - سهل بن حنیف: ---- ۴۲۹
۱۰ و ۱۱ - صعصعة بن صوحان و زید بن صوحان: ---- ۴۲۹
۱۲ - عمار یاسر: ---- ۴۳۰
بخش هفتم: از سخنان علی علیه السلام: ---- ۴۳۱
اشاره ---- ۴۳۱
۱ - از نهج البلاغه ---- ۴۳۲
۲ - از غرر الحکم ---- ۴۴۷
۳ - از سخنان منظوم (منسوب به آنحضرت) ---- ۴۶۸
درباره مرکز ---- ۴۸۰

علی کیست؟

مشخصات کتاب

سرشناسه : کمپانی، فضل‌الله، - ۱۳۷۴.

عنوان و نام پدیدآور : علی کیست؟/ فضل‌الله کمپانی.

وضعیت ویراست : [ویراست۲].

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.

مشخصات ظاهری : د، ۴۶۶ ص.

شابک : ۵۰۰ ریال ؛ ۵۰۰ ریال (چاپ دهم) ؛ ۱۰۰۰۰ریال (چاپ هفدهم) ؛ ۱۸۰۰۰ریال (چاپ نوزدهم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال: چاپ بیست و یکم ۹۶۴-۴۴۰-۰۷۶-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (چاپ بیست و دوم)

یادداشت : چاپ دهم: ۱۳؟.

یادداشت : چاپ هفدهم: ۱۳۷۴.

یادداشت : چاپ نوزدهم:۱۳۸۰.

یادداشت : چاپ بیست و یکم: ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ بیست و دوم: ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۶۲] - ۴۶۳.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

رده بندی کنگره : BP۳۷/۳۵/ک۸ع۸ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : م۶۳-۳۲۹۳

imamalinet.net

ص: ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

همتم بدرقه راه کن ای طائر قدس

که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

سپاس و ستایش خداوندی را سزا است که کسوت هستی را بر اندام موزون آفرینش بپوشانید و تجلیات قدرت لا یزالی را در مظاهر و آثار طبیعت نمایان گردانید.

آن بی نشانی که شاهباز بلند پرواز خیال در فضای بی پایان جبروتش از طیران پر افشاند و سمند عقول و اوهام در بیابان بی انتهای ابدیتش از تک و دو باز ماند، هادیان شرایع آسمانی را بمنظور ارشاد خلایق بر مثال چراغ فروزان فرا راه گذاشت و نظام اجتماعات بشری را در امتثال احکام و انقیاد قوانین آنان مقرر داشت.

درود نا معدود، خاندان رسالت و دودمان ولایت را روا است که مربیان عالم بشریتند و راهنمایان طریقه توحید و حقیقت.

اما بعد – صفحات این کتاب که از نظر مبارک مطالعه کنندگان گرامی میگذرد در شرح حال و تاریخ زندگانی شخصیتی نوشته شده است که بلا شک در دفتر روزگار نام کسی با این همه فضائل ثبت نگشته و قلم صنع و ابداع چنین تصویری را در صفحه پر رنگ و نگار گیتی نقاشی نکرده است .

اگر چه تألیفات متعددی در اینمورد بطبع رسیده و تحقیقات کافی درباره تاریخ زندگانی و شرح حال و صفات عالیه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بعمل آمده است ولی مطالب این کتاب به طور ساده و ابتکاری تنظیم و به منظور معرفی آن حضرت نگارش یافته و نکات زیر در نوشتن آن مد نظر گرفته شده است.

۱ – جملات و عبارات کتاب به سبک ساده و روان و در عین حال شیوا و رسا بوده و از بکار بردن لغات غیر مأنوس و عبارات پیچیده و مغلق خودداری شده است.

۲ – مطالب آن بدون تعصب و غرض ورزی از روی حقیقت برشته تحریر در آمده و از ذکر سخنان بی اساس و اخبار ضعیفی که علوم امروزی آنها را نمیپذیرد صرفنظر شده است.

۳ – درباره اثبات خلافت بلا- فصل آن جناب بدون اعمال تعصب و احساسات از مراجعه به کتب تشیع تقریبا خودداری و برای مسدود ساختن راه هر گونه عذر و بهانه‌ای به مندرجات کتب معتبره اهل سنت و جماعت استناد شده است.

۴ – علاوه از ذکر آیات و احادیثی درباره امامت علی علیه السلام که مورد قبول عامه میباشد دو دلیل عقلی و اصولی نیز که از استدلالات نگارنده بوده و در کتب دیگر چندان توجهی بآنها نشده ذکر گردیده است.

۵ – مطالبی که در اثبات عقاید شیعه مورد لزوم و اهمیت بوده است از کتب معتبره عامه استخراج و اسناد و مصادر آن‌ها در پاورقی‌ها یادآوری شده است.

با در نظر گرفتن نکات بالا و با اتکاء و امیدواری به الطاف لا یزال الهی و استمداد از روح پر فتوح مولای متقیان و امیر مؤمنان علی علیه السلام مطالب کتاب را بشرح زیر تنظیم مینماید:

بخش یکم – زندگانی آنحضرت در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بخش دوم – پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

بخش سوم – دوران خلافت علی (ع)

بخش چهارم – شخصیت و مکارم اخلاق علی (ع)

بخش پنجم – اثبات خلافت بلا فصل علی (ع)

بخش ششم –

اصحاب و اولاد علی (ع)

بخش هفتم – از سخنان علی (ع)

ضمنا لازم بتذکر است که چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۳۷ انجام گردیده و در اثر توجه روز افزون و حسن استقبال مطالعه کنندگان گرامی تا کنون ۹ مرتبه تجدید طبع شده است و چون در اثر چاپ‌های مکرر افست، بعضی از حروف و کلمات آن بنحو مطلوب خوانا نبوده و احتیاج بحروف چینی مجدد پیدا نموده بود لذا نگارنده فرصت را مغتنم شمرده و لازم دانست که پیش از حروف چینی در مندرجات کتاب تجدید نظر نموده و مطالب جالب و ارزنده‌ای را با مراجعه به منابع و مآخذ معتبره در آن منظور نماید و در سبک نگارش کتاب تغییراتی دهد بطوریکه چاپ دهم آن کما و کیفا با چاپ‌های پیشین تفاوت محسوسی داشته و جالبیت آن چندین برابر گردد تا دوستداران و علاقه‌مندان حضرت شاه ولایت بشرح حال و تاریخ زندگانی پرافتخار و شخصیت ممتاز و منحصر بفرد آن راد مرد تاریخ آشنائی بیشتری داشته باشند از این رو با حفظ موضوعات اصلی کتاب مطالب مندرجه را

جرح و تعدیل نموده و نتیجه را به صورت کتاب حاضر به صاحبان ذوق و بصیرت تقدیم می‌نماید تا شاید بتواند اندکی در معرفی و شناساندن آن یگانه شاهکار و اعجوبه خلقت توفیقی حاصل نماید اگر چه شناسائی کامل وی بر هیچ کس جز خالق او امکان پذیر نمی‌باشد چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بآن حضرت فرمود :

ما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری.

یعنی ترا چنانکه باید و شاید جز خدا و من کس دیگری نشناخت مع ذلک امید است که مطالعه این کتاب برای مطالعه کنندگان محترم خالی از استفاده نبوده و چنانچه بطور کامل از عهده تقریر نیامده باشد باز اندکی از بسیار و یکی از هزار را بیان نماید زیرا:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

من الله التوفیق و علیه التکلان.

فضل الله کمپانی

اسفند ۱۳۵۷ - ربیع الاول ۱۳۹۹

بخش یکم: در زمان پیغمبر (ص)

اشاره

۱ - ولادت و حسب و نسب.

۲ - تربیت اولیه.

۳ - علی علیه السلام هنگام بعثت.

۴ - نقش علی علیه السلام در هجرت.

۵ - خدمات نظامی علی علیه السلام.

۶ - نص بر امامت آنحضرت

ولدته فی حرم الا له امه و البیت حیث فنائه و المسجد بیضاء طاهرة الثیاب کریمة طابت و طاب ولیدها و المولد

(سید حمیری)

ص: ۲

۱ – ولادت و حسب و نسب

کعبه امروز تماشاگه اهل نظر است

کز سراپرده حق نور خدا جلوه‌گر است

آمد از قبله برون قبله نمائی که در اوست

آنچه منظور دل مردم صاحب نظر است

مگر از طرف چمن بوی گل آورد نسیم

که فضا غالیه افشان چو نسیم سحر است

مگر آهوی حرم نافه مشگین بگشود

که پراکنده در آفاق همه مشگ‌تر است

عاشقان را ز شعف بزم و بساط دگریست

عارفان را ز طرف و جدو نشاط دگر است

آسمان را ز فروزنده کواکب گوئی

اشک شوق است که بر چهره روان از بصر است

پسری فاطمه بنت است زاد چون شیر

رو بهان را همه اندیشه از آن شیر نر است

ص: ۳

ص: ۴

آمد آن شمع فروزنده کانون وجود

کاتش عشق رخش در همه جا شعله‌ور است

داد خواهان جهان را ز حرم مژده رسید

که عیان موکب مسعود شه دادگر است

چه جمالی که فروزنده چو خورشید بروز

چه جبینی که درخشنده بشب چون قمر است

قدر برتر ز فلک، علم فزونتر ز نجوم

نعمتش بیحد وجود و کرمش بی شمر است

سر تسلیم نهد بر خط فرمان قضا

آنکه خود بنده فرمان مطاعش قدر است

کیست شایسته او رنگ خلافت جز او

کز همه برتر و داناتر و شایسته‌تر است

پشت اسلام ز بازوی علی گشت قوی

نخل توحید ز شمشیر علی بار ور است

سر به محراب پی بندگی آورد فرود

کی ز شمشیر جفا شیر خدا را حذر است

ز ادب چهره بر آن قبله حاجات بنه

که شهان را چو گدا جبهه بر آن خاک در است (۱)

بنا بوشته مورخین ولادت علی علیه السلام در روز جمعه ۱۳ رجب در سال سی‌ام عام الفیل (۲) بطرز عجیب و بیسابقه‌ای در درون کعبه یعنی خانه خدا بوقوع پیوست، محقق دانشمند حجة الاسلام نیر گوید:

۱- (۱) از دیوان دکتر قاسم رسا.

۲- (۲) حبشی‌های فیل سوار که باصحاب فیل مشهورند تحت فرماندهی ابرهه برای ویران کردن کعبه بمکه آمده بودند که خداوند همه آنها را هلاک نمود و خود ابرهه نیز آخرین نفر بود که بهلاکت رسید چنانکه در قرآن کریم فرماید: (ألم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل؟) اعراب حجاز آن سال را مبارک شمرده و نامش را عام الفیل گذاشتند و ولادت نبی اکرم نیز در همانسال بوده است تا ۷۱ سال پس از آنواقعه یعنی تا سال ۱۸ هجری عام الفیل مبدأ تاریخ مسلمین بود ولی در سال مزبور که ششمین سال خلافت عمر بود برهنمائی حضرت امیر از عام الفیل صرفنظر و سال هجرت نبوی مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت.

ص: ۵

ای آنکه حریم کعبه کاشانه تست

بطحا صدف گوهر یکدانه تست

گر مولد تو بکعبه آمد چه عجب

ای نجل خلیل خانه خود خانه تست

پـدر آنحضـرت ابو طالب فرزنـد عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و مادرش هم فاطمه دختر اسد بن هاشم بود بنا بر این علی علیه السلام از هر دو طرف هاشمی نسب است (۱)

اما ولادت این کودک مانند ولادت سایر کودکان بسادگی و بطور عادی نبود بلکه با تحولات عجیب و معنوی توأم بوده است مادر این طفل خـدا پرست بوده و با دین حنیف ابراهیم زنـدگی میکرد و پیوسـته بدرگاه خدا مناجات کرده و تقاضا مینمود که وضع این حمـل را بر او آسـان گردانـد زیرا تا باین کودک حامل بود خود را مسـتغرق در نور الهی میدیـد و گوئی از ملکوت اعلی بوی الهام شده بود که این طفل با سایر موالید فرق بسیار دارد.

شیـخ صـدوق و فتال نیشابوری از یزیـد بن قعنب روایت کرده‌انـد که گفت من با عباس بن عبـد المطلب و گروهی از عبد العزی در کنار خانه خدا نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین در حالیکه نه ماه باو آبستن بود و درد مخاض داشت آمد و گفت خدایا من بتو و بدانچه از رسولان و کتابها از جانب تو آمده‌اند ایمان دارم و سـخن جدم ابراهیم خلیل را تصدیق میکنم و اوست که این بیت عتیق را بنا نهاده است بحق آنکه این خانه را ساخته و بحق مولودی که در شـکم من است ولادت او را بر من آسان گردان، یزید بن قعنب گوید ما بچشم خود

۱- (۳) ابوطالب پیش از ولادت علی علیه السلام دارای سه پسر دیگر هم بود که به ترتیب عبارتند از طالب، عقیل، جعفر.

ص: ۶

دیـدیم که خـانه کعبه از پشت (مسـتجار) شـکافت و فـاطمه بـدرون خانه رفت و از چشم ما پنهان گردیـد و دیوار بهم بر آمـد چون خواستیم قفـل درب خـانه را بـاز کنیم گشوده نشـد لـذا دانستیم که این کـار از امر خـدای عز و جل است و فاطمه پس از چهار روز بیرون آمـد و در حـالیکه امیر المؤمنین علیه السـلام را در روی دست داشت گفت من بر همه زنهـای گذشـته برتری دارم زیرا آسـیه خـدا را به پنهانی پرستیـد در آنجا که پرسـتش خـدا جز از روی ناچاری خوب نبود و مریم دختر عمران نخل خشک را بدست خود جنبانیـد تا از خرمای تازه چیـد و خورد (و هنگامیکه در بیت المقدس او را درد مخاض گرفت ندا رسـید که از اینجا بیرون شو اینجا عبادتگاه است و زایشـگاه نیست) و من داخل خانه خـدا شدم و از میوه‌های بهشتی و بار و برگ آنها خوردم و چون خواسـتم بیرون آیم هـاتفی نـدا کرد ای فاطمه نام او را علی بگـذار که او علی است و خداونـد علی الاعلی فرمایـد من نام او را از نام خود گرفتم و بادب خود تأدیبش کردم و او را بغامض علم خود آگاه گردانیدم و اوست که بتها را از خانه من میشـکند و اوست که در بام خانه‌ام اذان گوید و مرا تقدیس و تمجید نماید خوشا بر کسـی که او را دوست دارد و فرمانش برد و وای بر کسـی که او را دشـمن دارد و نافرمانیش کند. (۱)

و چنین افتخار منحصر بفردی که برای علی علیه السلام در اثر ولادت در اندرون کعبه حاصل شده است بر احدی از عموم افراد بشر چه در گذشـته و چه در آینده بدست نیامده است و این سخن حقیقتی است که اهل سنت نیز بدان اقرار و اعتراف دارند چنانکه ابن صباغ مالکی در فصول المهمه گوید:

و لم یولد فی البیت الحرام قبله احد سواه و هی فضیلهٔ خصه الله تعالی بها اجلالا له و اعلاء لمرتبته و اظهارا لتکرمته. (۲)

یعنی پیش از آنحضرت احدی در خانه کعبه ولادت نیافت مگر خود او و

۱- (۴) امالی صدوق مجلس ۲۷ حدیث ۹ - روضهٔ الواعظین جلد ۱ ص ۷۶ - بحار الانوار جلد ۳۵ ص ۸ - کشف الغمه ص ۱۹.

۲- (۵) فصول المهمه ص ۱۴.

ص: ۷

این فضیلتی است که خدای تعالی به علی علیه السلام اختصاص داده تا مردم مرتبه بلند او را بشناسند و از او تجلیل و تکریم نمایند.

در جلد نهم بحار در مورد وجه تسمیه آنحضرت بعلی چنین نوشته شده است که چون ابوطالب طفل را از مادرش گرفت بسینه خود چسباند و دست فاطمه را گرفته و بسوی ابطح آمد و به پیشگاه خداوند تعالی چنین مناجات نمود.

یا رب هذا الغسق الدجی

و القمر المبتلج المضیء

بین لنا من حکمک المقضی

ماذا تری فی اسم ذا الصبی (۱)

هاتفی ندا کرد:

خصصتما بالولد الزکی

و الطاهر المنتجب الرضی

فاسمه من شامخ علی

علی اشتق من العلی (۲)

علمای بزرگ اهل سنت نیز در کتب خود بهمین مطلب اشاره کرده‌اند و محمد بن یوسف گنجی شافعی با تغییر چند لفظ و کلمه در کفایهٔ الطالب چنین مینویسد که در پاسخ تقاضای ابوطالب ندائی برخاست و این دو بیت را گفت.

یا اهل بیت المصطفی النبی

خصصتم بالولد الزکی

ان اسمه من شامخ العلی

علی اشتق من العلی (۳)

و در بعضی روایات آمده است که فاطمه بنت اسد پس از وضع حمل (پیش از اینکه بوسیله ندای غیبی نام او علی گذاشته شود) نام کودک را حیدر نهاد و هنگامیکه او را قنداق کرده بدست شوهر خود میداد گفت خذه فانه حیدرهٔ و بهمین جهت آنحضرت در غزوه خیبر بمرحب پهلوان معروف یهود فرمود:

۱- (۶) ای پروردگار صاحب شب تاریک و ماه نور دهنده از حکم مقضی خود برای ما آشکار کن که اسم این کودک را چه بگذاریم.

۲- (۷) شما دو نفر (ابوطالب و فاطمه) اختصاص یافتید بفرزند پاکیزه و برگزیده و پسندیده پس نام او علی است و علی از نام خداوند علی الاعلی مشتق شده است.

۳- (۸) ینابیع المودهٔ باب ۵۶ ص ۲۵۵ - کفایهٔ الطالب ص ۴۰۶.

ص: ۸

انا الذی سمتنی امی حیدرهٔ

ضرغام اجام و لیث قسورهٔ (۱)

و چون نام آنحضرت علی گذاشته شد نام حیدر جزو سایر القاب بر او اطلاق گردید و از القاب مشهورش حیدر و اسد الله و مرتضی و امیر المؤمنین و اخو رسول الله بوده و کنیه آنجناب ابو الحسن و ابوتراب است.

همچنین خدا پرستی و اسلام آوردن فاطمه و ابوطالب نیز از روایات گذشته معلوم میشود که آنها در جاهلیت موحد بوده و برای تعیین نام فرزند خود بدرگاه خدا استغاثه نموده‌اند، فاطمه بنت اسد برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بمنزله مادر بوده و از اولین گروهی است که به آنحضرت ایمان آورد و بمدینه مهاجرت نمود و هنگام وفاتش نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیراهن خود را برای کفن او اختصاص داد و بجنازه‌اش نماز خواند و خود در قبر او قرار گرفت تا وی از فشار قبر آسوده گردد و او را تلقین فرمود و دعا نمود. (۲)

و ابوطالب هم موحد بوده و پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدو ایمان آورده و چون شیخ و رئیس قریش بود لذا ایمان خود را مصلحهٔ مخفی مینمود، در امالی صدوق است مردی بابن عباس گفت ای عمو زاده رسولخدا مرا آگاه گردان که آیا ابوطالب مسلمان بود؟ گفت چگونه مسلمان نبود در حالیکه میگفت:

و قد علموا ان ابننا لا مکذب

لدینا و لا یعبأ بقول الا باطل

یعنی مشرکین مکه دانستند که فرزند ما (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) نزد ما مورد تکذیب نیست و بسخنان بیهوده اعتناء نمیکند مثل

۱- (۹) من آنکسم که مادرم نام مرا حیدر نهاد، شیر بیشه‌ام چنان شیری که زورمند و پنجه افکن باشد.

۲- (۱۰) اعلام الوری - اصول کافی جلد ۲ ابواب تاریخ - امالی صدوق مجلس ۵۱ حدیث ۱۴.

ص: ۹

ابوطالب مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را در دل مخفی نگهمیداشتند و ظاهرا مشرک بودند و خداوند دو ثواب بآنها داد، حضرت صادق علیه السلام هم فرمود مثل‌ابوطالب مثل اصحاب کهف است که در دل ایمان داشتند و ظاهرا مشرک بودند و خداوند دو پاداش (یکی برای ایمان و یکی برای تقیه) بآنها داد. (۱)

اشعار زیادی از ابوطالب در مدح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مانده است که اسلام وی از مضمون آنها کاملا- روشن و هویداست چنانکه به آنحضرت خطاب نموده و گوید:

و دعوتنی و علمت انک ناصحی

و لقد صدقت و کنت قبل امینا

و ذکرت دینا لا محالهٔ انه

من خیر ادیان البریهٔ دینا (۲)

بحضرت صادق عرض کردند که (اهل سنت) گمان کنند که ابوطالب کافر بوده است فرمود دروغ گویند چگونه کافر بود در حالیکه میگفت:

ألم تعلموا انا وجدنا محمدا

نبیا کموسی خط فی اول الکتب (۳)

شیخ سلیمان بلخی صاحب کتاب ینابیع المودهٔ درباره ابوطالب گوید:

و حامی النبی و معینه و محبه اشد حبا و کفیله و مربیه و المقر بنبوته و المعترف برسالته و المنشد فی مناقبه ابیاتا کثیرهٔ و شیخ قریش ابوطالب. (۴)

یعنی ابوطالب که رئیس و بزرگ قریش بود حامی و کمک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و او را بسیار دوست داشت و کفیل معیشت و مربی آنحضرت بود و بنبوتش اقرار و برسالتش اعتراف داشت و در مناقب او اشعار زیادی سروده است. (درباره اثبات ایمان ابوطالب مطالب زیادی در کتب دینی

۱- (۱۱) امالی صدوق مجلس ۸۹ حدیث ۱۲ و ۱۳ - روضهٔ الواعظین جلد ۱ ص ۱۳۹

۲- (۱۲) بحار الانوار جلد ۳۵ ص ۱۲۴ - مرا (بدین خود) دعوت کردی و من دانستم که یقینا تو خیر خواه منی و تو از این پیش راستگو و امین بودی و دینی را بمردم عرضه داشتی که آن بهترین ادیان است.

۳- (۱۳) اصول کافی جلد ۲ باب ابواب التاریخ - آیا ندانستید که ما محمد (ص) را مانند موسی به پیغمبری یافتیم که در کتابهای گذشته نامش نوشته شده است.

۴- (۱۴) ینابیع المودهٔ باب ۵۲ ص ۱۵۲.

ص: ۱۰

نوشته شده و کتابهای مستقلی نیز مانند کتاب ابوطالب مؤمن قریش برشته تألیف در آمده است) .

باری ولادت علی علیه السلام در اندرون کعبه مفاخر بنی هاشم را جلوه تازه‌ای بخشید و شعرای عرب و عجم در اینمورد اشعار زیادی سروده‌اند که در خاتمه این فصل بچند بیت از سید حمیری ذیلا اشاره میگردد.

ولدته فی حرم الاله امه

و البیت حیث فنائه و المسجد

بیضاء طاهرة الثیاب کریمة

طابت و طاب ولیدها و المولد

فی لیلة غابت نحوس نجومها

و بدت مع القمر المنیر الاسعد

ما لف فی خرق القوابل مثله

الا ابن امنة النبی محمد (۱)

مادرش او را در حرم خدا زائید در حالیکه بیت و مسجد الحرام آستانه او بود.

آن مادر نورانی که لباسهای پاکیزه ببر داشت و خود پاکیزه بود و مولود او و محل ولادت نیز پاکیزه بود.

در شبی که ستاره‌های منحوسش ناپیدا بوده و سعیدترین ستاره بهمراه ماه پدید آمده بود .

قابله‌های (دنیا) هیچ مولودی را مانند او لباس نپوشاینده‌اند (یعنی هرگز مولودی مانند او بدنیا نیامده) بجز پسر آمنه محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۲- - تربیت اولیه آنحضرت

۱- (۱۵) روضة الواعظین جلد ۱ ص .۸۱

ص: ۱۱

و قـد علمتم موضـعی من رسول الله (ص) بالقرابـهٔ القریبـهٔ و المنزلـهٔ الخصـیصهٔ، و ضـعنی فی حجره و انا ولیـد، یضـمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه...

(نهج البلاغه - خطبه قاصعه)

ابوطـالب پـدر علی علیه السـلام در میـان قریش بسـیار بزرگ و محترم بود، او در تربیت فرزنـدان خود دقت وافی نموده و آنهـا را با تقوی و با فضیلت بار میآورد و از کودکی فنون سواری و کشتی و تیر اندازی را برسم عرب بآنها تعلیم میداد.

چـون پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم در کـودکی از داشـتن پـدر محروم شـده بـود لـذا آنجنـاب تحت کفـالت جـد خـود عبدالمطلب قرار گرفته بود و پس از فوت عبدالمطلب فرزندش ابوطالب برادر زاده خود را در دامن پر عطوفت خود بزرگ نمود.

فاطمه بنت اسـد مادر علی علیه السـلام و زوجه ابوطالب نیز برای نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم مانند مادری مهربان دلسوزی کامـل داشت بطوریکه در هنگـام فوت فـاطمه رسول اکرم صـلی الله علیه و آله نیز ماننـد علی علیه السـلام بسـیار متـأثر و متألم بود و شخصا بر جنازه او نماز گزارد و پیراهن خود را بر وی پوشانید.

چون نبی گرامی در خـانه عموی خود ابوطالب بزرگ شـد بپاس احترام و بمنظور تشـکر و قـدردانی از فـداکاریهای عموی خود در صدد بود که بنحوی از

ص: ۱۲

انحاء و بنا بوظیفه حقشناسی کمک و مساعدتی بعموی مهربان خود نموده باشد.

اتفاقا در آنموقع که علی علیه السلام وارد ششمین سال زندگانی خود شده بود قحطی عظیمی در مکه پدیدار شد و چون ابوطالب مرد عیالمند بوده و اداره هزینه یک خانواده پر جمعیت در سال قحطی خالی از اشکال نبود لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را که دوران رضاع و کودکی را گذرانیده و در سن شش سالگی بود جهت تکفل معاش از پدرش ابوطالب گرفته و بدین بهانه او را تحت تربیت و قیمومت خود قرار داد و بهمان ترتیب که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پناه عم خود ابوطالب و زوجه وی فاطمه زندگی میکرد پیغمبر و زوجه‌اش خدیجه نیز برای علی علیه السلام بمنزله پدر و مادر مهربانی بودند.

ابن صباغ در فصول المهمه و مرحوم مجلسی در بحار الانوار می‌نویسند که سالی در مکه قحطی شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعم خود عباس بن عبد المطلب که توانگر و مالدار بود فرمود که برادرت ابوطالب عیالمند است و پریشانحال و قوم و خویش برای کمک و مساعدت از همه سزاوارتر است بیا بنزد او برویم و باری از دوش او برداریم و هر یک از ما یکی از پسران او را برای تأمین معاشش بخانه خود ببریم و امور زندگی را بر ابوطالب سهل و آسان گردانیم، عباس گفت بلی بخدا این فضل کریم وصله رحم است پس ابوطالب را ملاقات کردند و او را از تصمیم خود آگاه ساختند ابوطالب گفت طالب و عقیل را (در روایت دیگر گفت عقیل را) برای من بگذارید و هر چه میخواهید بکنید، عباس جعفر را برد و حمزه طالب را و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز علی علیه السلام را بهمراه خود برد. (۱)

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم است اینست که علی علیه السلام در میان اولاد ابوطالب با سایرین قابل قیاس نبوده است هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از نزد پدرش بخانه خود برد علاوه بر عنوان قرابت و موضوع

۱- (۱۶) فصول المهمه ص ۱۵ - بحار الانوار جلد ۳۵ ص ۱۱۸.

ص: ۱۳

تکفل، یک جاذبه قوی و شدیدی بین آندو برقرار بود که گوئی ذره‌ای بود بخورشید پیوست و یا قطره‌ای بود که در دریا محو گردید و باین حسن انتخابی که رسول گرامی بعمل آورده بود میل وافر و کمال اشتیاق را داشت زیرا.

علی را قدر پیغمبر شناسد

بلی قدر گهر زرگر شناسد

البته مربی و معلمی مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آیه علمه شدید القوی (۱) در شأن او نازل شده و خود در مکتب ربوبی (چنانکه فرماید ادبنی ربی فاحسن تأدیبی) تأدیب و تربیت شده است شاگرد و متعلمی هم چون علی لازم دارد.

علی علیه السلام از کودکی سر گرم عواطف محمدی بوده و یک الفت و علاقه بی نظیری به پیغمبر داشت که رشته محکم آن بهیچوجه قابل گسیختن نبود.

علی علیه السلام سایه صفت دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و تحت تربیت و تأدیب مستقیم آنحضرت قرار میگرفت و در تمام شئون پیرو عقاید و عادات او بود بطوریکه در اندک مدتی تمام حرکات و سکنات و اخلاق و عادات او را فرا گرفت.

دوره زندگانی آدمی بچند مرحله تقسیم میشود و انسان در هر مرحله باقتضای سن خود اعمالی را انجام میدهد، دوران طفولیت با اشتغال باعمال و حرکات خاصی ملازمه دارد ولی علی علیه السلام بر خلاف عموم اطفال هرگز دنبال بازیهای کودکانه نرفته و از چنین اعمالی احتراز میجست بلکه از همان کودکی در فکر عظمت بود و رفتار و کردارش از ابتدای طفولیت نمایشگر یک تکامل معنوی و نمونه یک عظمت خدائی بود.

علی علیه السلام تا سن هشت سالگی تحت کفالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنگاه به منزل پدرش مراجعت نمود ولی این بازگشت او را از مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مانع نشده و بلکه یک صورت تشریفاتی ظاهری داشت و اکثر اوقات علی علیه السلام در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- (۱۷) سوره نجم آیه ۵.

ص: ۱۴

سپری میشد آنحضرت نیز مهربانیها و محبت‌های ابوطالب را که در زوایای قلبش انباشته بود در دل علی منعکس میساخت و فضائل اخلاقی و ملکات نفسانی خود را سرمشق تربیت او قرار میداد و بدین ترتیب دوران کودکی و ایام طفولیت علی علیه السلام تا سن ده سالگی (بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم) در پناه و حمایت آنحضرت برگزار گردید و همین تعلیم و تربیت مقدماتی موجب شد که علی علیه السلام پیش از همه دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفت و تا پایان عمر آماده جانبازی و فداکاری در راه حق و حقیقت گردید.

۳ - علی علیه السلام هنگام بعثت

ص: ۱۵

سبقتکم الی الاسلام طفلا صغیرا ما بلغت اوان حلمی)

(علی علیه السلام)

پیش از شروع این فصل لازم است شمه‌ای به بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره گردد تا دنباله کلام بزندگانی علی علیه السلام که در این امر مهم سهم قابل ملاحظه‌ای دارد کشیده شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دوران جوانی غالبا از اجتماع پلید آنروز کناره گرفته و بطور انفراد بتفکر و عبادت مشغول بود و در نظام خلقت و قوانین کلی طبیعت و اسرار وجود مطالعه میکرد، چون به چهل سالگی رسید در کوه حرا که محل عبادت و انزوای او بود پرتوی از شعاع ابدیت ضمیر او را روشن ساخته و از کمون خلقت و اسرار آفرینش دریچه‌ای بر خاطر او گشوده گردید، زبانش بافشای حقیقت گویا گشت و برای ارشاد و هدایت مردم مأمور شد.محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه میدید بوی حقیقت میشنید و هر جا بود جستجوی حقیقت میکرد، در دل خروشی داشت و در عین حال زبان بخاموشی کشیده بود ولی سیمای ملکوتیش گویای این مطلب بود که:

در اندرون من خسته دل ندانم چیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغا است

مگر گاهی راز خود بخدیجه میگفت و از غیر او پنهان داشت خدیجه نیز وی را دلداری میداد و یاری میکرد.چندی که بدین منوال گذشت روزی در کوه

ص: ۱۶

حرا آوازی شنید که (ای محمد بخوان) !

چه بخوانم؟ گفته شد:

اقرا باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا و ربک الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم... (۱)

بخوان بنام پروردگارت که (کائنات را) آفرید، انسان را از خون بسته خلق کرد.بخوان بنام پروردگارت که اکرم الاکرمین است، چنان خدائی که بوسیله قلم نوشتن آموخت و بانسان آنچه را که نمیدانست یاد داد.

چون نور الهی از عالم غیب بر ساحت خاطر وی تابیدن گرفت بر خود لرزید و از کوه خارج شد بهر طرف مینگریست جلوه آن نور را مشاهده میکرد، حیرت زده و مضطرب بخانه آمد و در حالیکه لرزه بر اندام مبارکش افتاده بود خدیجه را گفت مرا بپوشان خدیجه فورا او را پوشانید و در آنحال او را خواب ربود چون بخود آمد این آیات بر او نازل شده بود.

یا ایها المدثر، قم فانذر، و ربک فکبر، و ثیابک فطهر، و الرجز فاهجر، و لا تمنن تستکثر، و لربک فاصبر. (۲)

ای که جامه بر خود پیچیده‌ای، برخیز (و در انجام وظائف رسالت بکوش و مردم را) بترسان، و پروردگارت را به بزرگی یاد کن، و جامه خود را پاکیزه دار، و از بدی و پلیدی کناره‌گیر، و در عطای خود که آنرا زیاد شماری بر کسی منت مگذار، و برای پروردگارت (در برابر زحمات تبلیغ رسالت) شکیبا باش.

اما انتشار چنین دعوتی بآسانی ممکن نبود زیرا این دعوت با تمام مبانی اعتقادی قوم عرب و سایر ملل مخالف بوده و تمام مقدسات اجتماعی و دینی و فکری مردم دنیا مخصوصا نژاد عرب را تحقیر مینمود لذا از دور و نزدیک هر کسی شنید پرچم مخالفت بر افراشت حتی اقرباء و نزدیکان او نیز در مقام طعن و استهزاء در آمدند.

۱- (۱۸) سوره علق آیات ۱ الی ۵.

۲- (۱۹) سوره مدثر آیات ۱ الی ۷.

ص: ۱۷

در تمام این مدت که حیرت و جذبه الهی سراپای وجود مبارک آنحضرت را فرا گرفته و بشکرانه این موهبت عظمی بدرگاه ایزد متعال سپاسگزاری و ستایش مینمود چشمان درشت و زیبای علی علیه السلام او را نظاره میکرد و از همان لحظه اول که از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه گردید با اینکه ده ساله بود با سلام گرویده و مطیع پیغمبر شد و اولین کسی است از مردان که به آنحضرت گرویده است و این مطلب مورد تصدیق تمام مورخین و محدثین اهل سنت میباشد چنانکه محب الدین طبری در ذخائر العقبی از قول عمر می‌نویسد که گفت:

کنت انا و ابو عبیدهٔ و ابوبکر و جماعهٔ اذ ضرب رسول الله (ص) منکب علی بن ابیطالب فقال یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و انت اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی. (۱)

من با ابو عبیدهٔ و ابوبکر و گروهی دیگر بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشانه علی بن ابیطالب زد و فرمود یا علی تو از مؤمنین، اولین کسی هستی که ایمان آوردی و تو از مسلمین اولین کسی هستی که اسلام اختیار کردی و مقام و نسبت تو بمن مانند مقام و منزلت هارون است بموسی.

همچنین نوشته‌اند که بعث النبی صلی الله علیه و آله یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلاثا . (۲)

یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه بنبوت مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه (یکروز بعد) اسلام آورد.و سلیمان بلخی در باب ۱۲ ینابیع المودهٔ از انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

صلت الملائکهٔ علی و علی علی سبع سنین و ذلک انه لم ترفع شهادهٔ

۱- (۲۰) ذخائر العقبی ص ۵۸ - فصول المهمه ابن صباغ ص .۱۲۵

۲- (۲۱) ذخائر العقبی ص ۵۹ - ینابیع المودهٔ ص ۶۰ - سیره ابن هشام جلد ۱ ص ۲۴۵ و سایر کتب تاریخ .

ص: ۱۸

ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی. (۱)

یعنی هفت سال فرشتگان بر من و علی درود فرستادند زیرا که در اینمدت کلمه طیبه شهادت بر یگانگی خدا بر آسمان بر نخاست مگر از من و علی.

خود حضرت امیر علیه السلام ضمن اشعاری که بمعاویه در پاسخ مفاخره او فرستاده است بسبقت خویش در اسلام اشاره نموده و فرماید:

سبقتکم الی الاسلام طفلا

صغیرا ما بلغت او ان حلمی (۲)

بر همه شما برای اسلام آوردن سبقت گرفتم در حالیکه طفل کوچکی بوده و بحد بلوغ نرسیده بودم.علاوه بر این در روزی هم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بفرمان الهی خویشان نزدیک خود را جمع نموده و آنها را رسما بدین اسلام دعوت فرمود احدی جز علی علیه السلام که کودک ده ساله بود بدعوت آنحضرت پاسخ مثبت نگفت و رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در همان مجلس ایمان علی علیه السلام را پذیرفت و او را بعنوان وصی و جانشین خود بحاضرین مجلس معرفی فرمود و جریان امر بشرح زیر بوده است.

چون آیه شریفه (و انذر عشیرتک الاقربین) (۳) نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را در خانه ابوطالب گرد آورد و تعداد آنها در حدود چهل نفر بود (و برای اینکه در مورد صدق دعوی خویش معجزه‌ای بآنها نشان دهد) دستور فرمود برای اطعام آنان یک ران گوسفندی را با ده سیر گندم و سه کیلو شیر فراهم نمودند در صورتیکه بعضی از آنها چند برابر آن خوراک را در یک وعده میخوردند .

چون غذا آماده شد مدعوین خندیدند و گفتند محمد غذای یک نفر را هم آماده نساخته است حضرت فرمود کلوا بسم الله (بخورید بنام خدای) پس از آنکه

۱- (۲۲) ینابیع المودة باب ۱۲ ص ۶۱ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ حدیث ۲

۲- (۲۳) فصول المهمه ص ۱۶.

۳- (۲۴) سوره الشعراء آیه ۲۱۴.

ص: ۱۹

از آن غذا خوردند همگی سیر شدند !ابولهب گفت هذا ما سحرکم به الرجل (محمد با این غذا شما را مسحور نمود) !

آنگاه حضرت بپا خواست و پس از تمهید مقدمات فرمود:

یـا بنی عبـد المطلب ان الله بعثنی الی الخلق کافـهٔ و بعثنی الیکم خاصـهٔ فقـال (و انـذر عشـیرتک الاـقربین) و انا ادعوکم الی کلمتین، خفیفتین علی اللسـان و ثقیلتین فی المیزان، تملکون بهمـا العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم، و تـدخلون الجنـهٔ و تنجون بهما من النار:شـهادهٔ ان لا اله الا الله و انی رسول الله، فمن یجیبنی الی هذا الامر و یوازرنی علیه و علی القیام به یکن اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.

ای فرزندان عبد المطلب خداوند مرا بسوی همه مردمان مبعوث فرموده و بویژه بسوی شـما فرستاده (و درباره شما بمن) فرموده است که (خویشاونـدان نزدیـک خود را بترسـان) و من شـما را بـدو کلمه دعوت میکنم که گفتن آنها بر زبان سـبک و در ترازوی اعمال سنگین است، بوسـیله اقرار بآندو کلمه فرمانروای عرب و عجم میشوید و همه ملتها فرمانبردار شـما شوند و (در قیامت) بوسـیله آندو وارد بهشت میشویـد و از آتش دوزخ رهائی می‌یابید (و آنها عبارتند از) شـهادت به یگانگی خدا (که معبود سـزاوار پرسـتش جز او نیست) و اینکه من رسول و فرسـتاده او هسـتم پس هر کس از شـما (پیش از همه) این دعوت مرا اجابت کنـد و مرا در انجام رسالتم یاری کند و بپا خیزد او برادر و وصی و وزیر و وارث من و جانشین من پس از من خواهد بود.

از آن خاندان بزرگ هیچکس پاسخ مثبتی نداد مگر علی علیه السلام که نا بالغ و دهساله بود .

آری هنگـامیکه نـبی اکرم در آنمجلس ایراد خطـابه میکرد علی علیـه السـلام کـه بـا چشـمان حقیقـت بیـن خـود برخسـار ملکـوتی آنحضرت خیره شده و با گوش جان کلام او را استماع میکرد بپا خاست و لب باظهار شهادتین گشود و گفت:

ص: ۲۰

اشهد ان لا اله الا الله و انک عبده و رسوله.دعوتت را اجابت میکنم و از جان و دل بیاریت بر میخیزم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی بنشین و تا سه مرتبه حرف خود را تکرار فرمود ولی در هر سه بار جوابگوی این دعوت کس دیگری جز علی علیه السلام نبود آنگاه پیغمبر بدان جماعت فرمود این در میان شما برادر و وصیی و خلیفه من است و در بعضی مآخذ است که بخود علی فرمود:انت اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی (تو برادر و وزیر و وارث من و خلیفه من پس از من هستی) فرزندان عبد المطلب از جای برخاستند و موضوع بعثت و نبوت پیغمبر را مسخره نموده و بخنده برگزار کردند و ابولهب بابوطالب گفت بعد از این تو باید تابع برادر زاده و پسرت باشی.آنروز را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحکم آیه و انذر عشیرتک الاقربین خاندان عبد المطلب را به پرستش خدای یگانه دعوت فرمود یوم الانذار گویند. (۱)

برخی از اهل سنت برای اینکه موضوع ایمان آوردن علی علیه السلام را در یوم الانذار و همچنین پیش از آن بی اهمیت جلوه دهند میگویند درست است که اسلام و ایمان علی کرم الله وجهه بر همه سبقت داشته و ابوبکر و سایرین پس از او ایمان آورده‌اند اما چون علی علیه السلام در آنموقع کودک نابالغی بوده و تکلیفی هم بعهده نداشته است لذا ایمان او از روی عقل و منطق نبوده بلکه یک تقلید کودکانه است در صورتیکه ابوبکر و عمر و دیگران از نظر سن و عقل در تکامل بوده و فهمیده و سنجیده به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده بودند و پر واضح است که ایمان از روی عقل و تحقیق بر ایمان تقلیدی کودکانه برتری دارد!

در پاسخ این اشکال میگوئیم که قیاس نمودن علی علیه السلام با دیگران باصطلاح منطقیون قیاس مع الفارق است و آنانکه چنین اشکالاتی را پیش کشیده‌اند

۱- (۲۵) تاریخ طبری جلد ۲ ص ۲۱۷ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۷ - کفایهٔ الطالب باب ۵۱ ص ۲۰۵ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۴۲۱ - ینابیع المودهٔ ص ۱۰۵ - تاریخ ابی الفداء جلد ۱ ص ۲۱۶ - تفسیر فخر رازی و کتب دیگر.

ص: ۲۱

از اینجهت است که بقول مولوی کار پاکان را قیاس از خود گرفته‌انـد اولا بلوغ از نظر سن در احکام شـرعیه است نه در امور عقلیه، و ایمان بخدا و یگانگی او و تصدیق رسالت از امور عقلی است نه از تکالیف شرعی ثانیا فزونی قوه ممیزه و عقل آدمی در سنین بالا کلیت ندارد و چه بسا که کسـی در سالهای اولیه عمر عقل و منطقش قوی‌تر از دیگری باشد که در سـنین چهل یا پنجاه سالگی بسر می‌برد و مخصوصا که چنین کسـی دارای روح قدسی بوده و مؤید من جانب الله باشد چنانکه حضرت عیسی علیه السلام در حالیکه طفل نوزاد بود فرمود:

انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا. (۱)

(من بنـده خدایم که بمن کتاب آسـمانی داده و مرا پیغمبر قرار داده است) و درباره حضـرت یحیی علیه السـلام نیز خداوند در قرآن کریم فرماید:

یا یحیی خذ الکتاب بقوهٔ و اتیناه الحکم صبیا (۲)

(ای یحیی بگیر کتاب توریهٔ را به نیروی الهی و ما یحیی را در کودکی حکم نبوت دادیم) .

سید حمیری در مدح حضرت امیر علیه السلام بدین مطلب اشاره کرده و گوید:

و قد اوتی الهدی و الحکم طفلا

کیحیی یوم اوتیه صبیا

یعنی همچنـانکه به یحیی در کودکی حکم نبوت داده شـد به علی علیه السـلام نیز در حالیکه طفل بود حکم ولایت و هـدایت مردم داده شد.همچنین در داسـتان یوسف قرآن کریم فرماید:و شهد شاهد من اهلها. (۳) آن شاهدی که بر پاکی و برائت حضرت یوسف علیه السلام شهادت داد بنا بنقل مفسرین طفل خردسالی از کسان زلیخا بوده است.

ثالثـا ایمـان علی علیه السـلام ماننـد ایمـان دیگران نبوده است زیرا ایمـان او از فطرت سرچشـمه میگرفت در صورتیکه ایمان دیگران (اگر هم از روی صدق بوده

۱- (۲۶) سوره مریم آیه ۳۰.

۲- (۲۷) سوره مریم آیه ۱۲.

۳- (۲۸) سوره یوسف آیه ۲۶.

ص: ۲۲

و نفاقی در بین نباشد) از کفر بایمان بوده است و آنحضرت طرفة العینی بخدا کافر نشده و پیش از بعثت نبوی فطرهٔ موحد بود چنانکه خود آنجناب در نهج البلاغه فرماید:فانی ولدت علی الفطرهٔ و سبقت الی الایمان و الهجرهٔ. (۱) من بر فطرت توحید ولادت یافتم و بایمان و هجرت با رسول خدا بر دیگران سبقت گرفتم.)

حضرت حسین علیه السلام در روز عاشورا ضمن مفاخره بوجود پدرش بلشگریان عمر بن سعد فرماید :

فاطم الزهراء امی، و ابی

قاصم الکفر بدر و حنین

عبد الله غلاما یافعا

و قریش یعبدون الوثنین

فاطمه زهرا مادر من است و پدرم شکننده کفر است در جنگهای بدر و حنین او خدا را پرستش کرد در حالیکه کودک نورسی بود و قریش دو بت لات و عزی را می‌پرستیدند.

محمد بن یوسف گنجی و دیگران (مانند ابن ابی الحدید و محب الدین طبری) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل میکنند که فرمود:

سباق الامم ثلاثهٔ لم یشرکوا بالله طرفهٔ عین، علی بن ابیطالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصدیقون. (۲)

سبقت گیرندگان بایمان در امت‌ها سه نفرند که یک چشم بهمزدن بخداوند مشرک نشدند و آنها علی بن ابیطالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون‌اند که در ایمانشان راستگویانند.

رابعا قول و فعل پیغمبر برای ما حجت بوده و جای هیچگونه چون و چرا نمیباشد زیرا خداوند درباره آنحضرت فرماید:

و ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی. (۳)

۱- (۲۹) نهج البلاغه.

۲- (۳۰) کفایهٔ الطالب باب ۲۴ ص .۱۲۳

۳- (۳۱) سوره نجم آیه ۳ و .۴

ص: ۲۳

یعنی پیغمبر از روی هوی و هوس سخن نمیگوید بلکه هر چه میگوید از جانب ما وحی منزل است .بنابر این اگر ایمان علی از روی تقلید کودکانه بود نبی اکرم باو میفرمود یا علی تو هنوز کودکی و بحد بلوغ و تکلیف نرسیده‌ای در صورتیکه نه تنها چنین حرفی را نزد بلکه ایمانش را پذیرفت و در همانحال وراثت و وصایت و خلافت او را نیز صریحا بعموم حاضرین گوشزده نمود، پس آنانکه چنین اشکالاتی را درباره سبقت ایمان علی پیش آورده‌اند در واقع نه پیغمبر را شناخته‌اند و نه علی را.

همچنین ارزش ایمان علی علیه السلام را خداوند بهتر از همه میداند و در قرآن کریم از آن تجلیل فرموده است چنانکه به نقل مورخین و مفسرین عامه و خاصه هنگامیکه عباس بن عبد المطلب و شیبه برسم عرب مفاخره میکردند علی علیه السلام بر آنها عبور فرمود و پرسید فخر و مباهات شما برای چیست؟

عباس گفت من سقایه حاجیان را بعهده دارم و مباشر آن هستم، شیبه گفت من خادم بیت هستم و کلیدهای آن در نزد من است علی علیه السلام فرمود فخر و مباهات از آن من است زیرا من مدتها پیش از شما ایمان آورده و باین قبله نماز خوانده‌ام چون هیچیک از آن سه تن زیر بر حرف دیگری نمیرفت داوری پیش پیغمبر بردند تا در میان آنها حکم کند در اینموقع جبرئیل آیه زیر را آورد. (۱)

أجعلتم سقایهٔ الحاج و عمارهٔ المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر... (۲)

آیا شما قرار دادید عمل کسی را که حجاج را آب داده و یا عمارت و نگهداری مسجد الحرام را بعهده دارد مانند عمل کسی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده است؟

بتصدیق عموم مورخین اول کسی که بدعوت پیغمبر جواب مثبت داد و بخدا

۱- (۳۲) فصول المهمه ص ۱۲۳ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۲۴۸ - ینابیع المودهٔ باب ۲۲ ص ۹۳ - تفسیر قمی ص ۲۶۰ و سایر کتب.

۲- (۳۳) سوره توبه آیه ۱۹.

ص: ۲۴

ایمان آورد علی علیه السلام بوده و باز به نقل تاریخ نویسان شیعه و سنی در همان موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که:اولین کسی که دعوت مرا بپذیرد پس از من جانشین من خواهد بود حال چرا این مطلب مورد قبول اهل سنت نیست باید از خود آنها پرسید و ما در بخش پنجم بحث مفصلی در پیرامون آن بعمل خواهیم آورد.

مطلب مهم و قابل توجه اینست که اسلام و ایمان علی علیه السلام را با اسلام دیگران نمیتوان قابل قیاس شمرد زیرا آنحضرت تنها بظاهر امر و یا بعلت قرابت و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاورده بود بلکه علی علیه السلام از اوان رشد و بلوغ حتی از زمان کودکی شیفته جذبه حقیقت بود و در برابر آن، همه چیز را فراموش میکرد لذا نسبت به پیغمبر که مظهر حقیقت بود فانی محض گشته و برای ترویج و اشاعه دین او جانبازی و از خود گذشتگی را بمرحله نهائی رسانید.

بجرأت میتوان گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فداکارتر از علی علیه السلام کسی را نداشت و خدمات و فداکاریهای علی علیه السلام را در راه اعتلای اسلام کسی نمی‌تواند انکار کند در تمام مواقف مشکل و بغرنج جان خود را سپر پیغمبر می‌نمود و این فداکاری را از جان و دل می‌پذیرفت.

از ابتدای طلوع اسلام پیغمبر اکرم هر روز با مخالفتهای قریش مواجه شده و بعناوین مختلفه در اذیت و آزار او میکوشیدند تا سال ۱۳ بعثت که در مکه بود آنی از طعن و آزار قریش حتی از فشار اقوام نزدیک خود مانند ابو لهب در امان نبوده است در تمام اینمدت علی علیه السلام سایه صفت دنبال پیغمبر راه میرفت و او را از گزند و آزار مشرکین و از شکنجه و اذیت بت پرستان مکه دور میداشت و تا همراه آنحضرت بود کسی را جرأت آزار و ایذاء پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود.

در طول مدت دعوت که در خفا و آشکارا صورت میگرفت علی علیه السلام از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرد تا اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز روز بروز در دعوت خود راسختر شده و مردم را علنا بسوی خدا و ترک بت

ص: ۲۵

پرستی دعوت میکرد و در نتیجه عده‌ای از زن و مرد قریش را هدایت کرده و مسلمان نمود اسلام آوردن چند تن از قریش بر سایرین گران آمد و بیشتر در صدد اذیت و آزار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آمدند.

بزرگترین دشمنان و مخالفین آنحضرت ابوجهل و احنس بن شریق و ابوسفیان و عمرو عاص و عمر بن خطاب (۱) و عموی خویش ابولهب بوده‌اند و صراحهٔ از ابوطالب خواستار شدند که دست از حمایت پیغمبر برداشته و او را اختیار قریش بگذارد ولی ابوطالب تا زنده بود پیغمبر را حمایت کرده و تسهیلات لازمه را در باره اشاعه عقیده او فراهم مینمود.

در اثر فشار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با عده‌ای از خویشان و یاران خویش سه سال در شعب ابیطالب (دره کوه) مخفی شده و یارای آنرا نداشته‌اند که خود را ظاهر کرده و آشکارا خدا را عبادت نمایند.

در کلیه این مراحل سخت و مشکل علی علیه السلام همراه پیغمبر بود و اصلا این دو نفر چنان با هم تجانس روحی و اخلاقی داشتند که زندگی آنها از هم غیر قابل تفکیک بود.

چون ظهور دین اسلام در مکه با این موانع و مشکلات روبرو شده و در مدت سیزده سال چندان پیشرفتی نکرده و تقریبا در حال وقفه و رکود بود ناچار بایستی اندیشه‌ای کرد و محیط مناسبی برای رشد و نمو نهال تازه اسلام پیدا نمود و همین اندیشیدن و جستجوی راه حل منجر به هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گردید که در فصل آتی توضیحات لازمه درباره آن داده خواهد شد.

۴ - نقش علی علیه السلام در هجرت

۱- (۳۴) در اسد الغابهٔ جلد ۴ ص ۵۳ آمده است که عمر پیش از اینکه مسلمان شود نسبت به پیغمبر اکرم و مسلمین سختگیر بود.

ص: ۲۶

وقیت بنفسی خیر من وطیء الحصی و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر رسول اله الخلق اذ مکروا به فنجاه ذو الطول الکریم من المکر (علی علیه السلام)

یکی از عللی که زمینه را برای هجرت پیغمبر بمدینه آماده کرده بود انتشار اسلام در آن شهر بود، در مواقعی که قبایل عرب برای تجارت و غیره از مدینه بمکه میآمدند پیغمبر با آنها ملاقات کرده و آنها را بدین اسلام دعوت مینمود و اتفاقا از این اقدام خود نتیجه مطلوبی نیز بدست میآورد چنانکه پس از فوت ابوطالب عده‌ای از قبیله اوس که از مدینه بمکه آمده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کرده و شش نفر از آنها هم بدین اسلام گیرویدند و پس از مراجعت بمدینه مردم آن شهر را بدین جدید دعوت نمودند.

پس از مدتی گروهی متجاوز از هفتاد نفر زن و مرد از مدینه بمکه آمده و بدین اسلام مشرف شدند بنابر این دین اسلام در مدینه با سرعت پیشرفت و چون محیط مدینه از اغراض سوء قریش و از ایذاء و اذیت آنها مصون بود لذا برای انتشار اسلام مناسب‌تر از مکه بنظر میرسید و پیغمبر بعده‌ای از پیروان خود دستور داد که برای رهائی از شر مشرکین مکه بمدینه مهاجرت نمایند و آنها نیز در آشکار و پنهانی بسوی مدینه رهسپار شده و از طرف اهالی آن شهر با کمال دلگرمی از مهاجرین مکه پذیرائی بعمل آمد.

ص: ۲۷

از طرفی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز قلبا برای عزیمت بمدینه تمایل داشت ولی چون مأمور و سفیر الهی بود این عمل را بدون اجازه و اراده خدا نمیتوانست انجام داده و محل مأموریت خود را تغییر دهد اما در اینموقع حادثه‌ای روی داد که خود بخود هجرت پیغمبر را بمدینه ایجاب نمود و میتوان آنرا علت اصلی این مهاجرت دانست.

چون قریش از انتشار دین اسلام در مدینه و پیشرفت سریع آن در شهر مزبور و همچنین از مهاجرت عده‌ای از مسلمین بدانجا آگاه شدند بیم آنرا داشتند که دین اسلام در آن شهر قوت بگیرد و بعدا اسباب مزاحمت آنان را فراهم آورد بنا بر این برای از بین بردن هر گونه خطرات احتمالی که آینده آنها را تهدید میکرد تصمیم گرفتند کار را با پیغمبر صلی الله علیه و آله یکسره کنند و برای همیشه از جانب وی ایمن و آسوده باشند.

اما انجام این کار هم بسادگی و آسانی مقدور نبود زیرا پیغمبر از خاندان عبد المطلب بود و اگر بوسیله عده معدودی از بین میرفت مسلم بود که آن عده جان سالم از دم شمشیر جوانان هاشمی بدر نمی‌بردند و بطور حتم بنی‌هاشم بخونخواهی او قیام میکردند پس تکلیف چیست؟

سران قریش در خفا جمع شده و تشکیل کمسیونی دادند و پس از شور و بحث زیاد نتیجه شورا و تصمیم انجمن بدین ترتیب اعلام شد که از هر قبیله یک نفر قهرمان شمشیر زن انتخاب شود و این عده بالاتفاق شبانه بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حمله نموده و او را در بسترش با شمشیرهای عریان بقتل رسانند و چون بنی‌هاشم به تنهائی قدرت مقابله با تمام قبایل عرب را نخواهند داشت در نتیجه خون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لوث شده و بهدر خواهد رفت.

این نقشه شیطانی یک تصمیم قطعی و خلل ناپذیری بود که در پنهانی برای از بین بردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طرح و اتخاذ گردید ولی خداوند متعال همان خدائی که در غار حرا پرتوی از جمال خود را بوجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم انداخته و او را در نور حیرت و عظمت مستغرق کرده بود باز دل روشن و حقیقت جوی پیغمبر را از این تصمیم قریش آگاه گردانید و اجازه داد که شبانه از

ص: ۲۸

مکه بسوی مدینه هجرت نماید. (۱)

اما تـدبیری لازم بود تا کفار قریش از هجرت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم با خبر نباشـند و خانه و بستر او بدون صاحب نماند، حالا چه کسی است که بعوض پیغمبر در آن رختخواب بخوابد و خود را طعمه شمشیر مهاجمین قریش سازد؟

اینجا است که قهرمان این حادثه خود نمائی میکند و ذکر این مقدمات برای معرفی نام نامی او است این قهرمان شـیر دل فقط و فقط علی علیه السلام بود که چشم روزگار نظیرش را در گذشته ندیده و تا ابد هم نخواهد دید.

پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم علی را میشناخت و بمیزان ایمان و اخلاص او آگاه بود رو بسوی وی آورد و فرمود یا علی دستور الهی بر اینست که مکه را ترک گویم و بسوی مـدینه هجرت کنم، امـا این هجرت یـک مسـافرت عـادی و معمولی نیست و بـایستی محرمانه و سـری باشد تا کفار قریش از آن آگاه نباشـند زیرا تصمیم گرفته‌اند امشب مرا در بسترم بخون آغشته نمایند و برای اغفال آنها لازم است خانه و رختخواب من خالی نباشـد تا آنها مرا تعقیب نکننـد، فرمان الهی است که در بستر من بخوابی تا من به پنهانی مهاجرت کنم.

هنـوز سـخن پیغمـبر صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم تمـام نشـده بـود کـه علی علیـه السـلام بـا جـان و دل دعـوت او را اجـابت کـرد و گفت:اطاعت میکنم یا رسول الله و در اجرای این امر بسیار خرسند و سپاسگزارم.

پیغمبر فرمود یا علی کار بسـیار خطرناکی بعهـده تو گذاشـته شـده است زیرا رجال قریش شـبانه خانه من ریخته و رختخواب مرا زیر شمشیرهای برهنه خواهند گرفت در حالیکه تو میخواهی در آن بستر بخوابی!

پیغمـبر صـلی الله علیـه و آلـه و سـلم هر چـه اعلام خطر نمـوده و اهمیـت ایـن امر خطر را در نظر علی علیه السـلام مجسم میسـاخت خرسندی او بیشتر میگشت تا بالاخره گفت یا رسول الله مگر غیر از مرگ و کشته شدن چیز دیگری هم هست؟ چه

۱- (۳۵) آیه ۳۰ سوره انفال اشاره باین مطلب است:و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک..

ص: ۲۹

سعادتی بالاتر از این که من بدستور الهی جان خود را در راه اشاعه دین تو فدای تو کرده باشم؟

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صراحت لهجه و جانفشانی علی علیه السلام را در راه حق و حقیقت مشاهده کرد چشمان مبارکش پر آب گردید و با همان حال رقت و عطوفت سر و روی علی را غرق بوسه ساخت و او را وداع کرد و بعزم مهاجرت مکه را ترک نمود. (۱)

علی علیه السلام هم که جوان ۲۳ ساله‌ای بود جامه مخصوص پیغمبر را که در موقع خواب به تن میکرد پوشید و در فراش آنحضرت دراز کشیده و منتظر وقوع حادثه پر خطری گردید.

صاحب فصول المهمه و کفایهٔ الطالب و دیگران نوشته‌اند که چون علی علیه السلام شبانه در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت خداوند عز و جل به جبرئیل و میکائیل فرمود من شما را برادر یکدیگر گردانیدم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم کدامیک از شما حاضر است که زیادی عمر را بدیگری بخشد عرض کردند پروردگارا در این امر مختاریم یا مجبور خداوند فرمود بلکه مختارید هیچک از آندو حاضر نشد که عمر زیادی را بدیگری بخشد، خداوند تعالی فرمود که من میان علی ولی خود، و محمد پیغمبر اخوت و برادری برقرار کردم و او در فراش پیغمبر خوابیده است (و بنگرید که او چگونه) جان خود را فدای برادر کرده و زندگی ویرا بر حیات خویش ترجیح داده است بزمین نازل شوید و او را از شر دشمنانش محفوظ دارید.

پس آندو فرشته نزد علی علیه السلام آمدند و جبرئیل در بالای سرش ایستاد و میکائیل در پائین پای او و جبرئیل میگفت:بخ بخ یا ابن ابیطالب من مثلک و قد باهی الله بک الملائکهٔ (به به ای پسر ابوطالب کیست مانند تو که خداوند تعالی بوجود تو بفرشتگان مباهات مینماید) (۲)

۱- (۳۶) ..خروج پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه در ربیع الاول سال ۱۳ بعثت بود.

۲- (۳۷) فصول المهمه ابن صباغ ص ۳۳ - کفایهٔ الطالب ص ۲۳۹ - ینابیع المودهٔ باب ۲۱ ص ۹۲ - کشف الغمه ص ۹۱ - تفسیر ثعلبی و فخر رازی و کتب دیگر.

ص: ۳۰

باری جنگجویان قریش که برای از بین بردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در دار الندوهٔ دور هم گرد آمده بودند از سر شب آنجا را ترک کرده و با شمشیرهای عریان و بران خانه رسول اکرم را محاصره نمودند.

در سپیده دم که سکوت و خاموشی بر شهر مکه حکمفرما بود خواستند تصمیم شوم خود را بمرحله اجراء در آورند، بمحض ورود بداخل خانه، علی علیه السلام سر از بالین خود برداشت و بانگ زد کیستید و چه میخواهید؟ چون رجال قریش علی علیه السلام را دیدند از حیرت و وحشت سر تا پا خشک شدند و بالاخره سکوت را شکستند و گفتند محمد کجا است؟

علی علیه السلام با خونسردی تمام فرمود:من نگهبان او نبودم و شما هم او را بمن نسپرده بودید که از من باز میخواهید.

یکی از مهاجمان گفت پشت و پناه محمد همین علی است و خوبست علی را بجای او در خونش غوطه‌ور سازیم!

علی علیه السلام فرمود افسوس که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن اجازه حمله نداده و الا برای این گستاخی شما که پا بحریم خانه آنجناب گذاشته‌اید شما را از دم شمشیر میگذرانیدم و بالاخره آنها را پراکنده ساخت و فرمود دور شوید که شماها قومی گمراهید و از سعادت و رستگاری بی نصیب خواهید ماند.

قریش که از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی یافتند به تعقیب او پرداخته و تا لب غار ثور که رسول اکرم با ابوبکر داخل آن بودند پیش رفتند ولی خداوند آنحضرت را در پناه خود حفظ کرده و قریش را از دست یافتن باو محروم گردانید.

در موضوع هجرت فداکاری علی علیه السلام غیر قابل توصیف است، یک جوان ۲۳ ساله با آن شهامت و شجاعت و با آن دل قوی و حقیقت جو برای اشاعه دین اسلام خود را در معرض خطر و مرگ حتمی انداخت و سپر جان پیغمبر گردید چنانکه خود آنحضرت فرماید:

وقیت بنفسی خیر من وطیء الحصی

و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر

ص: ۳۱

رسول اله الخلق اذ مکروا به

فنجاه ذو الطول الکریم من المکر (۱)

با جان خود نگهداشتم بهترین کسی را که پا بر زمین نهاده و کسی را که بکعبه و حجر اسمعیل طواف نموده است.

رسول خدای خلق را زمانیکه (قریش) درباره او حیله نمودند (که او را بقتل رسانند) پس خداوند صاحب فضل و کریم او را از مکر (دشمنان) نجات داد.

بپاداش این فداکاری و جانفشانی آیه شریفه زیر بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل و بدینوسیله علی علیه السلام مورد تقدیر خداوند تعالی قرار گرفت:

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله. (۲)

(و از مردم کسی است که در پی خشنودی خدا جان خود را میفروشد) و بنا بنقل مفسرین و مورخین عامه و خاصه چنین کسی فقط علی علیه السلام بود. (۳)

فداکاریهای علی علیه السلام در موضوع هجرت منحصر بخوابیدن او در بستر پیغمبر نبود بلکه در غیاب آنحضرت حل و فصل امور مسلمانان مکه و همچنین تأدیه اماناتی که مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سپرده بودند بدست علی علیه السلام انجام گردید.

چند روز پس از ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه (بنا بنقل بعضی آنحضرت در قبا توقف فرمود که پس از رسیدن علی علیه السلام با هم وارد مدینه شوند) علی علیه السلام نیز مادر خود و دختر پیغمبر و دو زن دیگر و ضعفای مسلمین را برداشته و راه مدینه را در پیش گرفت و پس از ورود بمدینه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را که در اثر راه پیمائی پایش مجروح شده بود در آغوش کشیده و از شوق دیدارش گریست.

در مدینه نیز علی علیه السلام همواره ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱- (۳۸) بحار الانوار جلد ۳۶ ص .۴۶

۲- (۳۹) سوره بقره آیه .۲۰۷

۳- (۴۰) شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۹۶ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۹ - کفایة الطالب ص ۲۳۹ - تفسیر قمی ص ۶۱ و کتب دیگر.

ص: ۳۲

بود و در سال یکم هجری که میان صحابه و مهاجرین و انصار پیمان اخوت بسته شد آنحضرت علی را نیز برادر خود خواند. (۱)

در سال دوم هجری نیز یگانه دختر خود فاطمه علیها السلام را بوی تزویج کرد و فرمود:

یا علی ان الله تبارک و تعالی امرنی ان ازوجک فاطمهٔ و انی قد زوجتکها علی اربعمائهٔ مثقال فضهٔ، فقال علی قد رضیتها یا رسول الله و رضیت بذلک عن الله العظیم و رسوله الکریم ثم ان علیا خر ساجدا لله شکرا. (۲)

یا علی خداوند تبارک و تعالی بمن دستور داده است که فاطمه را بتو تزویج کنم و من او را بر چهار صد مثقال نقره بتو تزویج کردم، علی عرض کرد پسندیدم او را ای رسول خدا و بدان سبب از (لطف) خداوند عظیم و رسول گرامیش خرسند شدم سپس علی برای سپاسگزاری (از این موهبت) بدرگاه خدا بسجده افتاد.

و در همین سال فرمان قتال با مشرکین از جانب خدا صادر شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول جنگ با دشمنان و مخالفین خود گردید که عامل پیروزی در آنها وجود علی علیه السلام بود و از این پس فصل تازه‌ای در تاریخ زندگانی آنحضرت گشوده میشود که میتوان آنرا خدمات نظامی وی نامید و در صفحات بعد به برخی از آنها اشاره میشود.

۵ - خدمات نظامی علی علیه السلام

اشاره

۱- (۴۱) فصول المهمه ص ۲۲.

۲- (۴۲) ینابیع المودهٔ ص ۱۷۶.

ص: ۳۳

ألا انما الاسلام لو لا حسامه

کعفطهٔ عنز او قلامهٔ حافر

(ابن ابی الحدید)

چون در طول چهارده سال دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله مواعظ و نصایح آنحضرت که متکی بمنطق و استدلال بود در هدایت قبایل گمراه و بت پرست عرب مؤثر واقع نشد لذا فرمان جهاد بصورت آیاتی چند نازل گردید و از سال دوم هجرت تا مدت ۹ سال که پیغمبر اکرم در قید حیات بود در حدود هشتاد جنگ و قتال با کفار و مشرکین و یهودیهای عربستان نموده است که در بعضی از آنها خود آنحضرت شخصا حضور داشته و آنها را غزوات گویند.

فداکاری و از خود گذشتگی علی علیه السلام در این جنگها بر احدی پوشیده نماند و در اثر ابراز رشادت و شجاعت بی نظیرش او را ضیغم الغزوات و قتال العرب مینامیدند و جز جنگ تبوک که بدستور پیغمبر در مدینه مانده بود در تمام جنگها شرکت کرده و پرچم فتح و پیروزی همیشه در دست او بوده است.

از غزوات مشهور و مهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکین و دشمنان اسلام نموده و علی علیه السلام نیز ابطال و قهرمانان عرب را در آن جنگها طعمه شمشیر خود ساخته است میتوان غزوه بدر واحد و غزوه بنی نضیر و غزوه احزاب (خندق) و غزوه خیبر و فتح مکه و جنگ حنین و طائف را نام برد.

چون مقصود از نوشین این فصل شرح فداکاریها و خدمات نظامی علی علیه السلام است لذا از توضیح و علل وقوع جنگها صرف نظر کرده و فقط بمبارزات آنحضرت با ابطال و جنگ آوران عرب در صحنه‌های کارزار اشاره مینمائیم زیرا

ص: ۳۴

شرح زنـدگانی علی علیه السـلام بـدون اشاره بحضور او در میـدانهای جنگ ناقص و بی لطف میباشـد و شـرح چند غزوه مهم برای شناساندن نیروی بازوی آنجناب لازم و ضروری میباشد.

غزوه بدر:

اگر چه پیش از غزوه بـدر جنگهـای کوچکی (سـریه) میـان مسـلمانان و مخـالفین در گرفته بود ولی غزوه بـدر اولین جنگی بود که مسـلمان در آنجنـگ آزمـایش شدنـد و ترس مشـرکین آنها را فرا گرفته بود و برای مقابله با آنان اکراه داشـتند چنانکه خداونـد در قرآن کریم فرماید:

کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤمنین لکارهون (۱)

(همچنانکه پروردگارت ترا از خانهات بحق برای جنگ با مشـرکین بیرون آورد و گروهی از مؤمنین از مقابله با کفار اکراه داشـتند) زیرا تعـداد مشـرکین در حـدود هزار نفر بوده و با ساز و برگ کامل و اسـبان یدکی برای از بین بردن مسـلمین بفرماندهی ابوسـفیان حرکت کرده بودند در صورتیکه عده مسـلمانان ۳۱۳ نفر بوده و اکثر آنهـا هم فاقـد سـاز و برگ بودنـد و بیش از هفتاد شتر و چند رأس اسب همراه نداشـتند بالاخره در روز ۱۷ مـاه مبـارک رمضان سال دوم هجری این دو گروه در محلی میان مکه و مـدینه به نام بدر (نام چاهی است) در برابر هم قرار گرفتند و خداوند مؤمنین را بوسیله فرشتگان یاری نمود چنانکه فرماید:و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلهٔ (۲) خداوند شـما را در بدر نصـرت نمود در حالیکه زبون و ناتوان بودید) ابتدا سه تن از مشرکین (عتبه و شیبه و ولید بن عتبه) بمیـدان آمده و مبارز خواسـتند پیغمبر اکرم علی علیه السـلام را بمبارزه آنها فرسـتاد و عموی خود حمزه و عبیدهٔ بن حارث بن عبد المطلب را نیز دستور داد که بهمراه علی علیه السلام با آنها بجنگند علی علیه السلام بمحض برخورد با ولید که مبارز او بود وی را بقتل رسانید و سپس برای کشتن مبارزان همراهانش بسوی آنها شتافت چون آن سه تن کشته شدند ترس

۱- (۴۳) سوره مبارکه انفال آیه ۵

۲- (۴۴) سوره آل عمران آیه ۱۲۳.

ص: ۳۵

و دهشتی از مسلمانان در دل مشرکین قرار گرفت، آنگاه مبارزان دیگری بمیدان آمدند که اکثرشان بشمشیر علی علیه السلام زندگی را بدرود گفتند و رشادتهای آنحضرت جنگ بدر را به پیروزی مسلمانان خاتمه داد بطوریکه متجاوز از هفتاد تن از مشرکین قریش مقتول و هفتاد تن نیز اسیر گردیدند که عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابیطالب هم جزو اسراء بودند و با دادن فدیه آزاد شده و اسلام اختیار کردند و بنا به نقل مورخین بیش از نیم کشته شدگان مشرکین بشمشیر علی بوده (۱) و بقیه هم بوسیله سایر مسلمین و فرشتگان نصرت بقتل رسیده بودند و از جمله کشته شدگان سرشناس قریش بدست آنحضرت عاص بن سعید و حنظلهٔ بن ابیسفیان (برادر معاویهٔ) و عمیر بن عثمان (عموی طلحه) بودند. (۲)

بالاخره جنگ بنفع مسلمین و شکست مشرکین خاتمه یافت و مسلمین فاتحانه بمدینه مراجعت کردند و نام نامی علی علیه السلام بعنوان شجاع بی نظیری در میان عرب بلند آوازه گشت و کسی را جرأت و یارای آن نبود که مقابله با او را حتی در اندیشه و ذهن خود مجسم سازد.

غزوه احد:

احد نام کوه بزرگ و مشهوری است که تقریبا در شش کیلومتری مدینه قرار گرفته و غزوه احد در ماه شوال سال سیم هجری در دامنه کوه مزبور واقع گردیده است.

شکست قریش در غزوه بدر که موجب آبرو ریزی و از دست رفتن عده‌ای از رجال آنها شده بود زمینه را برای جنگ دیگری آماده میکرد زیرا خانواده کشته شدگان مانند عکرمهٔ بن ابی جهل و صفوان بن امیه در مکه عزادار بوده و برای انتقامجوئی، مردم مکه را برای مقابله و مقاتله مسلمین تحریص میکردند، ابوسفیان بن حرب که در رأس کفار قریش بود مردم را دور خود جمع نموده و برای اعاده حیثیت خود آنها را بجنگ آماده میساخت و حتی اموال شخصی خود را در اختیار آنان

۱- (۴۵) شیخ مفید در کتاب ارشاد اسامی ۳۶ نفر را که بدست علی علیه السلام کشته شده‌اند ثبت نموده است.

۲- (۴۶) ارشاد مفید باب ۲ فصل ۱۸ - کشف الغمه ص ۵۳ - اعلام الوری و کتب دیگر.

ص: ۳۶

گذاشت که بمصارف جنگی برسانند. (۱)

هند دختر عتبه و زن ابوسفیان نیز بهمراهی چند زن دیگر دف زنان مردم را بخونخواهی کشته شدگان خویش دعوت میکردند با این ترتیب ابوسفیان در حدود پنجهزار سوار و پیاده را تجهیز نموده و راه مدینه را با عده تحت فرماندهی خود در پیش گرفت.

چون رسول اکرم از این قضیه مطلع شد فورا اصحاب را جمع آوری کرده و مطلب را با آنها در میان نهاد گروهی اظهار نمودند که باید در شهر مانده و حالت تدافعی گرفت ولی بعضی را عقیده بر این بود که باید از شهر بیرون رفت و بحمله پرداخت بالاخره مسلمین آماده جنگ شدند و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز لباس جنگ پوشید و با عده‌ای در حدود هفتصد نفر آماده مقابله با دشمن گردید و علی علیه السلام را هم بسمت پرچمداری تعیین فرمود همچنانکه در کلیه جنگها پرچمداری بعهده او بود چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باحد رسید برای اینکه از حمله ناگهانی و پشت سری دشمن غافل نباشد عده‌ای را (در حدود پنجاه نفر) تحت فرماندهی عبد الله بن جبیر بر دهانه شکافی که برای این کار مناسب بنظر میرسید گماشت و این پیش بینی پیغمبر نیز کاملا صحیح بود زیرا ابوسفیان هم خالد بن ولید را با جمعی تقریبا چهار برابر عده عبد الله در کمین آنها گذاشته بود که پس از در آویختن دو لشگر بهم از پشت سر بمسلمین حمله نماید.

باری جنگ شروع شد و بیشتر مبارزان قریش بدست علی علیه السلام کشته شدند و پرچمدار ابیسفیان بنام طلحهٔ بن ابی طلحهٔ مرد نیرومندی بود و او را کبش الکتیبهٔ (قوچ لشگریان) میگفتند بمبارزه علی علیه السلام آمد و آنحضرت چنان ضربتی بر کله او زد که چشمانش از حدقه بیرون افتاد و نعره زد و بهلاکت رسید سپس برادر طلحه پرچم را بدست گرفت و او نیز کشته شد و حمزه نیز با کمال رشادت مبارزان قریش را طعمه شمشیر خود میساخت و در اثر کشته شدن جنگجویان قریش شکست فاحشی در لشگریان دشمن نمودار شد و مسلمین با اینکه

۱- (۴۷) تاریخ طبری.

ص: ۳۷

تعدادشان خیلی کمتر از آنها بودند بر آنها مسلط گشته و نسیم فتح و پیروزی بر پرچم اسلام وزیدن گرفت، مشرکین در حال فرار بودند و گروهی از مسلمین به تعاقب دشمن شتافته عده‌ای نیز مشغول جمع آوری اموال آنها گردیدند.

در اینموقع کسانی که بر دهانه دره گماشته شده بودند بی انضباطی کرده و بر خلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله از فرمان عبد الله سرپیچی نمودند و بگمان اینکه فتح مسلمین کاملا حتمی بوده و ماندن آنان در محل مزبور لزومی ندارد پست نگهبانی خود را ترک کرده و بیش از چند نفر از آنها در محل خود باقی نماندند.

خالد بنولید که منتظر چنین فرصتی بود با سواران خود راه دهانه را پیش گرفت و آن عده ناچیز را از بین برده و از پشت سر بمسلمین حمله نمود فراریان قریش که از پشت جبهه صدای خالد را شنیدند مجددا مراجعت کرده و از دو طرف بر مسلمین حملات سختی بردند و چون تعداد مسلمین کم بوده و بحالت تفرقه و پراکنده جنگ میکردند شکستی بآنها روی داده و در نتیجه متواری گردیدند در این جنگ حمزهٔ بن عبد المطلب بدرجه رفیعه شهادت رسید و جگرش را بدستور هند (مادر معاویه) از سینه‌اش در آوردند و آن ملعونه هم مقداری از آنرا در دهان گرفته و جوید و از آنروز به هند جگر خوار مشهور شد خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ناحیه پیشانی صدمه دید و دندان مبارکش شکست و بغیر از علی علیه السلام و دو نفر دیگر کسی مراقب آنحضرت نبود.

علی علیه السلام با حملات حیدرانه خود گروه مشرکین را از هر طرف که به پیغمبر حمله میآوردند پراکنده میساخت و خود را پروانه وار بدور شمع وجود آنجناب بگردش در میآورد.

فداکاری علی علیه السلام در جنگ احد صفحه درخشانی در تاریخ زندگانی او گشود که سطور طلائی آن با ندای جبرئیل که میگفت.لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی مزین گردید . (۱)

شیخ مفید از عکرمه او نیز از خود علی علیه السلام نقل میکند که فرمود چون در غزوه احد مردمان از اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند مرا بر آن

۱- (۴۸) سیرهٔ ابن هشام جلد ۲ ص ۱۰۰ - تاریخ طبری.

ص: ۳۸

حضرت چنان بی تابی فرا گرفت که هرگز نظیر آنحالت را در خود ندیده بودم پیش روی او شمشیر میزدم که یکمرتبه برگشتم و او را ندیدم با خود گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرار نمیکند و در میان کشته شدگان هم او را ندیدم و گمان کردم که از میان ما بآسمان بالا رفته است پس غلام شمشیر را شکسته و با خود گفتم با این شمشیر برای دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر قتال میکنم تا کشته شوم و بر آن جماعت حمله کردم آنها از جلو شمشیر من گریخته و راه باز کردند که ناگاه دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله بیهوش بزمین افتاده است بالای سرش ایستادم چشمان مبارکش را باز کرد و بسوی من نگریست و فرمود:ای علی مردم چه کردند؟

عرض کردم یا رسول الله آنها کافر شدند و بدشمن پشت کرده و ترا وا گذاشتند پیغمبر نگاه کرد و دید جمعی از لشگریان دشمن بسوی او می‌آیند بمن فرمود یا علی اینها را از من دور گردان من بدانها حمله کرده از چپ و راست شمشیر زدم تا آنها فرار کرده و تار و مار شدند .پیغمبر فرمود یا علی آیا مدح خود را در آسمان نمیشنوی که فرشته‌ای بنام رضوان ندا میکند :لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی؟ من اشگ شادی ریختم و خداوند سبحان را بر این نعمت سپاسگزاری کردم. (۱)

استقامت و پایداری علی علیه السلام و چند نفر دیگر که ثابت قدم مانده بودند موجب شد که مشرکین از مدینه چشم پوشیده و راه مکه را در پیش گرفتند.علی علیه السلام با اینکه خود بشدت مجروح بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از نظر دور نداشت و برای شستن دست و روی آنحضرت با سپر خود آبی تهیه کرد و چون رسول خدا دست و روی خود را شست فرمود غضب خدا بر آن قومی که رخسار پیغمبر خود را خونین کردند. (۲)

غوغای جنگ فرو نشست و از گروه مسلمین هفتاد نفر مقتول و بقیه نیز فرار کرده بودند و تنها قهرمان نامی این جنگ که افتخار فتوت را در سایه این فداکاری بی نظیر بدست آورده بود علی علیه السلام بود که چندین زخم مرد افکن به بدن

۱- (۴۹) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۲۲ حدیث ۶ - اعلام الوری.

۲- (۵۰) تاریخ یعقوبی.

ص: ۳۹

مبارکش اصابت کرده بود که هر یک از آنها به تنهای قادر بود یک مبارز نامی را از پا در آورد کثرت زخمها و جای شمشیرها در بدن آنحضرت همه را به تعجب و حیرت انداخته بود که یک جوان ۲۶ ساله با تن آغشته بخون چگونه هنوز زنده مانده است ولی آنها نمیدانستند که یک روح بزرگ و قوی و یک ایمان خالص و محض در آن پیکر زخمدار وجود داشت که آنهمه سختی‌ها و ناملایمات را با کمال رضایت و خرسندی تحمل مینمود.

نبی اکرم بمدینه مراجعت فرمود و حضرت زهرا علیها السلام با ظرف آبی که برای شستن صورت پدرش در دست داشت آنحضرت را استقبال کرد علی علیه السلام نیز در حالیکه دستش تا بازو خون آلود بوده رسید و ذوالفقار را بفاطمه داد و فرمود خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوم - این شمشیر را بگیر که امروز (ایمان و شجاعت) مرا تصدیق نمود سپس فرمود:

أفاطم هاک السیف غیر ذمیم

فلست برعدید و لا بملیم

لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد

و طاعهٔ رب بالعباد علیم

أمیطی دماء القوم عنه فانه

سقی ال عبد الدار کأس حمیم

ای فاطمه بگیر این شمشیر را که نکوهیده نیست و من ترسو و لرزان و ملامت کننده نیستم (در انجام وظیفه‌ام کوتاهی نکرده‌ام که خود را ملامت کنم) - بجان خودم سوگند در یاری پیغمبر و طاعت پروردگاری که باعمال بندگان دانا است کوشش نمودم، خونهای مردمان را از این شمشیر پاک کن که این شمشیر جام مرگ را بخاندان عبد الدار (پرچمداران قریش) خورانید .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بفاطمه علیها السلام فرمود.

خذیه یا فاطمهٔ فقد ادی بعلک ما علیه و قد قتل الله بسیفه صنادید قریش.

ای فاطمه بگیر شمشیر را که شوهرت امروز دین خود را اداء نمود و خداوند بوسیله شمشیر او بزرگان قریش را نابود ساخت. (۱)

۱- (۵۱) کشف الغمه ص ۵۶ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۲۲ - اعلام الوری.

ص: ۴۰

شکستی که در این جنگ بمسلمین رسید در نتیجه یک بی انضباطی کوچک و عدم دقت در اجرای دستور نظامی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در عین حال تجربه تلخی بدست آنها داد که بعدها برای آنان مورد عبرت قرار گرفت و آیه شریفه نیز باین موضوع اشاره فرماید:

و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم و تنازعتم فی الامر و عصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرهٔ ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفی عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین. (۱)

غزوه بنی نضیر:

پس از پایان غزوه احد بعضی از ساکنین محلی مدینه مانند طوایف یهود بنی نضیر و بنی قریظه از این پیشامد خوشحال شده و بعضی از قبایل هم که پیمان دوستی و یا پیمان عدم تعرض با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بسته بودند نقض عهد نمودند.

بنابر این چنین بنظر میرسید که پیش از جنگ با قریش لازم است نفوذ و امنیت کامل را در مدینه برقرار نمود و سپس بدفع قریش پرداخت لذا در سال چهارم هجری که فاصله میان غزوه احد و خندق بود مسلمین آماده قتال با بنی نضیر شده و برای محاصره آنها در ربیع الاول سال مزبور از مدینه بیرون شدند.

فرمانده این ستون اعزامی علی علیه السلام بود که با رشادت و شجاعت ویژه خود آنها را مجبور به تسلیم نمود و پیمان بستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خون آنان در گذرد و آنها نیز از حومه مدینه خارج شده و بشام روند. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله این شرط را پذیرفته و دستور داد که هر سه نفر یک شتر ببرند و اموال خود را نیز بر آن شتر بار نهند، پس از خروج بنی نضیر از مدینه اموال و اراضی زراعی آنها نصیب مسلمین گردید.

۱- (۵۲) سوره آل عمران آیه ۱۵۲ و آیه‌های بعد.

۲- (۵۳) تاریخ طبری.

ص: ۴۱

این واقعه که پس از غزوه احد روی داد برای تحکیم موقعیت مسلمین بسیار مناسیب بوده و پیغمبر صلی الله علیه و آله با کمال قدرت و مهارت و تدبیر توانست در مدت کمی نفوذ از دست رفته را جبران نماید و بر وسعت قلمرو و اقتدار خود افزوده و دشمنان دین را منکوب سازد.

غزوه أحزاب یا خندق:

اخراج بعضی قبایل یهود مانند بنی نضیر و بنی قریظه از اطراف مدینه آنها را نسبت بمسلمین و مخصوصا نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین ساخت و چند تن از رؤسای قبایل مزبور بمکه رفته و آمادگی خود را علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنظور کمک و همراهی با قریش اعلام داشتند بزرگان قریش از این فرصت استفاده کرده و از پیشنهاد آنان استقبال نموده در نتیجه کلیه قبایل بت پرست مکه بهمدستی طوایف یهود در سال پنجم هجری بسیج عمومی کرده و با تعداد ده هزار نفر بفرماندهی ابوسفیان و دستیاری گروهی از یهود برای ریشه کن ساختن نونهال اسلام متوجه مدینه شدند.

چون این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید مسلمین را جمع کرد و برای دفاع در مقابل این عده مهاجم به بحث و شور پرداخت، سلمان فارسی پیشنهاد نمود که اطراف مدینه را خندق بکنند و موانع مصنوعی در آنجا بوجود آورند تا عبور دشمن از آن سخت و نا ممکن باشد رسول اکرم پیشنهاد سلمان را پذیرفت و دستور فرمود فورا برای حفر خندق آماده شوند، مسلمین مشغول حفر خندق شده خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز مانند مسلمین دیگر بحفر خندق اشتغال داشت پیش از رسیدن سپاه مهاجم خندق کنده و آماده شد و هنگامیکه مشرکین نزدیک خندق رسیدند از مشاهده آن متعجب شدند زیرا این نوع وسیله دفاع در عربستان سابقه نداشت بدینجهت گفتند :و الله ان هذه لمکیدهٔ ما کانت العرب تکیدها، بخدا سوگند این حیله عرب نیست و عرب چنین حیله‌ای بکار نبندد. (۱)

۱- (۵۴) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۲۵.

ص: ۴۲

مسلمین هم که تعدادشان در حدود سه هزار نفر بود در آنطرف خندق اردو زده بودند، چند روز این دو سپاه در طرفین خندق روبروی هم بودند و گاهی بهم سنگ و تیر میانداختند بالاخره عمرو بن عبدود با چند نفر دیگر اسب جهانیده و از تنگترین جای خندق خود را بطرف دیگر آن رسانیدند.

عمرو بمحض ورود مبارز خواست، وقتی صدای خشن و رعب انگیز عمرو در فضای اردوگاه مسلمین طنین انداز شد نبض‌ها از حرکت ایستاد و رنگ از چهره همه پریدن گرفت!چرا؟

برای اینکه عمرو را همه میشناختند، او فارس یلیل و از شجاعان نامی عرب بود و در تمام عربستان نظیر و مانندی نداشت، او قهرمان کهنسال و ورزیده و جنگدیده بود و به تنهائی با هزار نفر مقابل شمرده میشد!

فریاد هل من مبارز عمرو برای بار دوم پرده گوش مسلمین را مرتعش ساخت.

در اینموقع یک سکوت و حیرت توام با ترس و وحشت بر تمام لشگر مدینه حکمفرما بود و کسی را جرات تکلم و اظهار وجود نبود عمرو میگفت شما میگوئید هر کس از ما کشته شود به بهشت میرود آیا در میان شما داوطلب بهشت وجود ندارد؟

بالاخره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سکوت را شکست و فرمود کیست که شر این بت پرست را از سر ملت اسلام بر دارد؟ نفس‌ها در سینه حبس بود و از کسی صدائی بر نیامد علی علیه السلام بپا خواست و عرض کرد من یا رسول الله پیغمبر فرمود تامل کن شاید داوطلب دیگری هم پیدا شود ولی هیچکس حریف این قهرمان عرب نبود نبی اکرم سؤال خود را تکرار فرمود باز علی علیه السلام پاسخگوی این دعوت گردید پیغمبر فرمود یا علی این عمرو بن عبدود است عرض کرد من هم علی بن ابیطالبم، رسول خدا عمامه بر سر علی و شمشیر بر کمر او بست و فرمود برو که خدا نگهدارت باشد سپس سر بلند نمود و با حالت رقت بار گفت خدایا پسر عم مرا در میدان کار زار تنها مگذار.

عمرو رجز میخواند و مسلمین را بمبارزه میطلبید:

و لقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز

و وقفت اذ جبن المشجع موقف البطل المناجز

ص: ۴۳

و کذلک انی لم ازل متسرعا نحو الهزاهز

ان الشجاعهٔ فی الفتی و الجود من خیر الغرائز (۱)

در این هنگام علی علیه السلام چون شیر خشمگینی که برای صید خود از کمین جستن کند بسرعت آهنگ عمرو کرد و جواب رجز او را از روی ادب علمی چنین داد:

لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز

ذونیهٔ و بصیرهٔ و الصدق منجی کل فائز

انی لارجو ان اقیم علیک نائحهٔ الجنائز

من ضربهٔ نجلاء یبقی ذکرها بعد الهزاهز (۲)

عمرو که خود را از شجعان نامی و مبرز عرب میدانست با دیده حقارت به علی علیه السلام نگریست و گفت آیا جز تو کسی داوطلب بهشت نبود؟ من با پدرت ابوطالب آشنا و دوست بودم نمیخواهم ترا در پنجه خود چون مرغ بال و پر شکسته‌ای در حال نزع بینم مگر نمیدانی که من عمرو بن عبدود فارس یلیل و قهرمان نیرومند عرب هستم؟

علی علیه السلام فرمود من ترا ابتداء بتوحید و اسلام دعوت میکنم و اگر هم نپذیری از همین راه که آمده‌ای برگرد و از جنگ با پیغمبر در گذر.

عمرو گفت من از روش آباء و اجداد خود (بت پرستی) دست بر نمیدارم و

۱- (۵۵) از بس به شما ندا دادم و مبارز طلبیدم گلویم گرفت و قهرمانانه ایستادم در جائیکه مردم شجاع آنجا میترسند.و اینچنین من همیشه بسوی بلاها و فتنه‌ها با سرعت میروم زیرا شجاعت وجود در جوان از بهترین غریزه‌ها است.

۲- (۵۶) ای عمرو زیاد در کار جنگ عجله مکن زیرا آمد بسوی تو جوابگوی آواز تو که برای مبارزه با تو عاجز نیست بلکه دارای حسن نیت و بصیرت در راه حق است و صدق و راستی نجات دهنده هر رستگار است، من امیدوارم که زنان نوحه سرا را بر جنازه تو بنشانم از ضربت شکافنده‌ای که یاد آن بعد از معرکه‌ها باقی بماند.

ص: ۴۴

اگر هم بـدون جنـگ بر گردم مورد اسـتهزاء زنـان قریش واقع میشوم، علی علیه السـلام فرمود در اینصورت از اسب پیـاده شو با هم بجنگیم که من دوست دارم ترا در راه خدا کشته باشم.

عمرو بر آشـفت و از اسب پیاده شد و اسب خود را پی کرد و چون در برابر علی علیه السـلام ایستاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:برز الایمـان کله الی الشـرک کله. (تمـامی ایمـان بـا تمـامی کفر بمبـارزه برخاسـته است.) حقیقت امر نیز همین بود علی علیه السـلام ایمان محض و بلکه کل ایمان بود و اگر در آنروز علی نبود نامی از اسـلام و احدی از مسـلمانان نمی‌ماند، عمرو نیز نماینده شرک و کفر بود و چشم و چراغ قریش بشمار میرفت.

بالاخره آنـدو مبارز چنان بهم در افتادنـد که گرد و غباری در اطراف آنها بلنـد شـد و نیروهای متخاصـمین نتوانسـتند آنها را بخوبی مشاهده کنند در این گیر و دار دو ضربت رد و بدل شد عمرو شمشیری بر علی زد که سپر آنحضرت را دو نیمه کرد و بسر مبارکش هم آسیب رسانید ولی آنحضرت با چابکی و نیرومندی خود چنان ضربتی به عمرو فرود آورد که او را بخاک هلاکت افکند و خود بانگ تکبیر بر آورد، از صدای تکبیر علی علیه السـلام همه را معلوم شد که عمرو بقتل رسیده و با کشته شدن او شکست قریش هم حتمی خواهد بود چنانکه خواهر عمرو در اینمورد ضمن ابیاتی چند چنین گوید:

اسدان فی ضیق المکر تصاولا

و کلاهما کفو کریم باسل

فاذهب علی فما ظفرت بمثله

قول سدید لیس فیه تحامل

ذلت قریش بعد مقتل فارس

فالذل مهلکها و خزی شامل

یعنی آنها دو شـیر دلاور بودنـد که در تنگنای معرکه بیکـدیگر حمله‌ور شدنـد و هر دو همتایان بزرگوار و دلیری بودند.ای علی برو که تا کنون بکسی مانند او چیره نگشته بودی و (این ادعای من) سخنی است محکم و درست و در آن تکلف و اغراق نیست.

قریش پس از کشته شدن چنین سواری خوار شد و این خواری، قریش را

ص: ۴۵

نابود کرده و این رسوائی شامل همه آنان خواهد بود.چون علی علیه السلام سر عمرو را بحضور پیغمبر آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.

ضربهٔ علی یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین.

و بعضی نوشته‌اند که فرمود:

لضربهٔ علی لعمرو بن عبدود افضل من عمل امتی الی یوم القیامهٔ.

یعنی ارزش و پاداش شمشیری که علی علیه السلام در روز خندق بر عمرو زد از پاداش عبادت جن و انس برتر است و یا از پاداش عمل امت من تا روز قیامت بهتر است. (۱)

زیرا شمشیر علی علیه السلام بود که عمرو را بخاک و خون کشید و اسلام نو بنیاد را از شر مشرکین رهائی بخشید و اگر در آنروز علی نبود عمرو به تنهایی کافی بود که مسلمین را تار و مار نموده و چنانکه خودش میگفت نام اسلام را از صفحه تاریخ براندازد بنابراین عمل امت اسلامی تا روز قیامت در گرو همان ضربت سیف اللهی است که موجب قتل و گریختن عکرمهٔ و چند تن دیگر گردید که همراه عمرو بدینسوی خندق گذشته بودند و با کشته شدن عمرو و فرار همراهانش دهشت و هراس در میان مشرکین افتاد و روحیه آنها را بکلی متزلزل نمود و علاوه بر این طوفان سخت و سهمگین نیز بامر خدا برخاست و قریش را بوحشت انداخت در نتیجه ابوسفیان درنگ را جائز نشمرده و شبانه با عده خود از کنار مدینه بسوی مکه کوچ نمود.

درباره کشته شدن عمرو بشمشیر علی علیه السلام شیخ ازری در قصیده هائیه خود گوید:

یا لها ضربهٔ حوت مکرمات

لم یزن ثقل اجرها ثقلاها

هذه من علاه احدی المعالی

و علی هذه فقس ما سواها

چه ضربتی که زیبائیها و بزرگیها را در بر دارد و اجر ثقلین (جن و انس) با

۱- (۵۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - بحار الانوار جلد ۳۹ ص ۲ - کشف الغمه ص ۵۶.

ص: ۴۶

اجر آن نتواند برابر کند.این شاهکار یک نمونه از مقامات عالیه اوست و بر این قیاس کن سایر کارهای او را.

پس از غزوه خندق پیغمبر صلی الله علیه و آله تنبیه و گوشمالی طایفه بنی قریظه را که نقض عهد کرده و با مشرکین همکاری نموده بودند لازم دانست زیرا طایفه مزبور در ظاهر پیمان عدم تعرض با مسلمین بسته بودند ولی نقض عهد کرده با قریش همدست شده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با عده‌ای بجنگ آنها فرستاد.پس از ۲۵ روز محاصره و زد و خورد مردان آنها مقتول و زنانشان اسیر و اموالشان بدست مسلمین افتاد بدین ترتیب طایفه بنی قریظه هم بدست علی علیه السلام از بین رفت و مسلمین از شر یهود اطراف مدینه آسوده شدند.

غزوه خیبر:

خیبر لغتی است عبرانی و بمعنای قلعه و حصار محکم است.

در ۱۲۰ کیلومتری شمال مدینه دهستانی یهود نشین بود که ساکنین آن در چند قلعه محکم زندگی میکردند و بدینجهت آن محل را خیبر میگفتند، دهستان مزبور دارای زمین‌های زراعتی و نخلستانهای بارور و چشمه‌های جاری بود و هفت قلعه محکم در آن وجود داشت که هر یک از آنها بنام مخصوصی نامیده میشد، از مشهورترین قلاع سبعه قلعه ناعم و قموص بود.

تعداد ساکنین خیبر بنا بروایت تاریخ نویسان مختلف نوشته شده است بعضی آنرا بیست هزار (۱) و برخی ده هزار (۲) و بعضی چهار هزار نوشته‌اند آنچه مسلم و محرز است اینست که یهودی‌ها بمراتب بیشتر از مسلمین بوده‌اند زیرا عده مسلمین در حدود یکهزار و چهارصد و یا بقولی یکهزار و ششصد نفر بود.

در سال هفتم هجری بدستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله مسلمین بطرف خیبر حرکت کردند و پس از دو یا سه روز راهپیمائی بحوالی خیبر رسیده و در کنار قلاع مزبور اردو زدند و با این ترتیب با دشمن تماس حاصل نمودند.

۱- (۵۸) تاریخ یعقوبی.

۲- (۵۹) سیره حلبی.

ص: ۴۷

بامدادان که اهالی قلاع خیبر از خواب برخاستند مسلمین را در نزدیکی خیبر مشاهده کردند.

ساکنین خیبر بمحض مشاهده لشگر اسلام داخل قلاع شده و درب آنها را محکم بستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با عده خود مدت ۲۵ روز پشت قلعه‌ها بمحاصره یهود پرداخت در یکی از روزها پرچم را بدست ابوبکر و روز دیگر بدست عمر داد و آنها را برای گشودن قلعه‌های خیبر مأمور گردانید ولی آنها نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه از دیدن جنگجویان یهود مخصوصا مرحب خیبری بیمناک شده و فرار کردند. (۱)

ابن ابی الحدید در مورد فرار شیخین میگوید:

و ان انس لا انس اللذین تقدما

و فرهما و الفرقد علما حوب (۲)

یعنی هر چه را فراموش کنم گریختن آندو نفر را با اینکه میدانستند فرار کردن از جنگ گناه است فراموش نمیکنم.

فرماندهان دیگر نیز برای فتح قلاع خیبر عزیمت میکردند ولی در مقابل دفاع جنگجویان یهود عاجز مانده و بر میگشتند چون سرداران اعزامی برای گشودن قلعه‌ها بدون اخذ نتیجه برگشته و روحیه مسلمین را ضعیف میکردند پیغمبر فرمود:

لا عطین الرایهٔ غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه. (۳)

فردا پرچم را بمردی خواهم داد که خدا و پیغمبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیغمبر خدا را دوست دارد او کسی است که همیشه حمله کننده است و هرگز فرار نکند از جبهه جنگ بر نگردد تا خداوند بدست او (قلعه‌های خیبر را) بگشاید.از این فرمایش پیغمبر همه را تعجب و حیرت فرا گرفت، این چه کسی است

۱- (۶۰) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۱۶ - تاریخ طبری و کتب دیگر.

۲- (۶۱) القصائد السبع العلویات قصیده اولی در فتح خیبر.

۳- (۶۲) ارشاد مفید - فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۱ - ذخائر العقبی ص ۷۲ - کفایهٔ الطالب ص ۹۸ ینابیع المودهٔ ص ۴۸ - اسد الغابهٔ جلد ۴ ص ۲۸.

ص: ۴۸

که فردا پیروز خواهد شد؟

هر کسی بنحوی کلام آن حضرت را تعبیر میکرد و بعضی‌ها هم این افتخار را از آن خود میدانستند و هیچکس گمان نمیکرد که منظور پیغمبر فقط علی است و این سکه افتخار را چرخ نیلوفر بنام همایون او زده است!شاید آنها حق داشتند و در این تصور و خیال معذور بودند زیرا علی علیه السلام بدرد چشم مبتلا بود و کسی خیال نمیکرد که این گره پیچیده و بغرنج با پنجه‌های توانای علی گشوده خواهد شد.

چون روز موعود فرا رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:علی کجاست؟

عرض کردند چشم درد دارد.فرمود احضارش کنید یکی از مسلمین بچادر علی علیه السلام رفت و فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را بوی ابلاغ نمود.

علی علیه السلام فورا بلند شد و خدمت آنحضرت شتافت، نبی اکرم از او احوالپرسی نمود، عرض کرد سرم درد میکند و چشم درد دارم که درست نمی‌بینم، پیغمبر او را در آغوش کشید و آب دهان مبارکش بر چشمان وی مالید که فورا دردهای او برطرف شد و تا آخر عمر دچار سر درد و چشم درد نگردید. (۱)

حسان بن ثابت انصاری در اینمورد گوید:

و کان علی ارمد العین یبتغی

دواء فلما لم یحس مداویا

شفاه رسول الله منه بتفلهٔ

فبورک مرقیا و بورک راقیا

و قال ساعطی الرایهٔ الیوم صارما

کمیا محبا للرسول موالیا

یحب الهی و الاله یحبه

به یفتح الله الحصون الاوابیا

۱- (۶۳) ذخائر العقبی ص ۷۳ و کتب دیگر - شاید برای بعضی‌ها قبول این امر مشکل باشد ولی باید دانست که صرف نظر از انجام معجزه امروزه ثابت شده است که با استفاده از نیروهای نهفته در روح آدمی اغلب بیماریها را بدون دواء معالجه میکنند در اینصورت برای اعمال نفوذ روحی پیغمبر از همه کس سزاوارتر است.

ص: ۴۹

فاصفی بهادون البریهٔ کلها

علیا و سماه الوزیر المواخیا

یعنی علی در آنروز چشم درد داشت و داروئی برای بهبودی آن میجست و چیزی بدست نمیاورد .

رسول خدا او را با آب دهان خود شفا بخشید پس فرخنده باد آنکه بهبودی یافت و خجسته باد آنکه بهبودی داد.و فرمود امروز پرچم را می‌دهم به دلاور شجاعی که دوستدار رسول است.

او خدای مرا دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد و بوسیله او خداوند قلعه‌های محکم را میگشاید.

پس برای اینکار از میان تمام مردم علی را بر گزید و او را وزیر و برادر خود نامید.

باری پس از آنکه چشم علی علیه السلام بهبودی یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :یا علی فرماندهان ما کاری از پیش نبرده‌اند و هنوز قلعه‌های خیبر گشوده نشده است و این امر خطیر جز بدست توانای تو انجام نخواهد گرفت.

علی علیه السلام امتثال امر نمود و گفت تا چه اندازه با آنها بجنگم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تا موقعیکه به یگانگی خدا و رسالت من شهادت دهند.

علی علیه السلام چون شیری بلند طبع که بطرف شکار خود با بی اعتنائی میرود پیش رفت تا پشت دیوار قلعه خیبر رسید پرچم را بر زمین کوبید و عده خود را برای تسخیر حصار آماده نمود، در اینموقع جمعی از جنگجویان دلیر خیبر بیرون ریختند و جنگ بشدت در گرفت، علی علیه السلام با چند حمله حیدرانه آنها را در هم آویخت بطوریکه یهود فرار کرده و داخل قلعه شدند علی علیه السلام نیز بدنبال آنها خواست وارد قلعه شود رئیس قلعه که از شجاعان مشهور و بنام حارث بود خواست از ورود علی علیه السلام بقلعه ممانعت کند ولی بضرب شمشیر آنحضرت جهان را بدرود گفت، در این وقت نامی‌ترین و شجاعترین جنگجویان قلعه که بمرحب خیبری معروف و برادر حارث بود بخونخواهی برادرش بیرون

ص: ۵۰

شتافت.

مرحب پهلوان عجیبی بود زیرا دو زره پوشیده و دو شمشیر بر کمر آویخته بود و علاوه بر چند عمامه که بر سر خود بسته بود کلاه فولادی بر سر گذاشته و سنگی را هم که بسنگ آسیاب شبیه بود بر میله کلاه خود گذاشته بود که از اصابت شمشیر بفرق وی جلوگیری کند.

بین او و علی علیه السلام دو ضربت رد و بدل شد و دست نیرومند قهرمان اسلام چنان شمشیری بر فرق مرحب فرود آورد که با وجود داشتن سپر جمجمه‌اش را با کلاه فولادی و سنگ آسیا و سایر تشریفات شکافت و در نتیجه سپر دو نیم گردیده و کلاه فولادی و سنگ بشکست و عمامه دریده شد و ذوالفقار علی کله‌اش را تا فکین بشکافت، مرحب نقش بر زمین شد و بخاک و خون غلطید و صدای تکبیر از مسلمین بلند شد و یهود بکلی شکست خورده و غمگین شدند.

پس از کشته شدن مرحب شجاع دیگری از قلعه بیرون تاخت و این شخص یاسر برادر سوم دو مقتول سابق بود، او نیز در شجاعت دست کمی از برادران خود نداشت بیدرنگ بر علی تاخت ولی در اثر یکضربت آنحضرت بخاک افتاده و کشته شد یهود در قلعه را بستند و خود بدرون قلعه پناه بردند .

علی علیه السلام با نیروی خارق العاده خود در قلعه را از جای خود کند و چند متر پرتابش کرد و بدین ترتیب قلعه‌های ناعم و قموص که محکمترین قلعه‌های خیبر بود بدست توانای علی علیه السلام فتح گردید.

شیخ مفید از عبد الله جدلی نقل میکند که گفت از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که میگفت چون درب خیبر را کندم آنرا سپر خویش قرار دادم و با یهود جنگیدم تا آنگاه که خداوند آنها را خوار نمود و شکست داد آن در را روی خندقی که دور قلعه کنده بودند گذاشتم تا مسلمین از روی آن عبور کنند و سپس آنرا در میان خندق انداختم و موقع برگشتن از خیبر هفتاد نفر از مسلمین نتوانستند آنرا از جایش بر دارند و در این باره شاعر گوید:

ان امرء حمل الرتاج بخیبر

یوم الیهود بقدرة لمؤید

حمل الرتاج رتاج باب قموصها

و المسلمون و اهل خیبر حشد

ص: ۵۱

فرمی به و لقد تکلف رده

سبعون کلهم له یتشددردوه بعد تکلف و مشقهٔ

و مقال بعضهم لبعض اررددوا (۱)

یعنی آنمرد (علی علیه السلام) در بزرگ خیبر را در روزی که با یهود جنگ میکرد با نیروی تأیید شده (از جانب خدا) برداشت.

آن در بزرگ یعنی دری را که برابر کوه قموص بود برداشت در حالیکه مسلمین و اهل خیبر جمع شده بودند.

آن در را پرتاب کرد و برای باز گردانیدن آن هفتاد نفر که همگی نیرومند بودند خود را بمشقت انداختند و (آن هفتاد نفر) پس از رنج و مشقت و گفتن بیکدیگر که برگردانید آن در را بجای خود بر گردانیدند.

مجاهدات علی علیه السلام در جنگ خیبر و فتح قلاع و کشتن شجاعان نامی یهود و مخصوصا کندن در قلعه و گرفتن آن با دست از کارهای خارق العاده آنجناب محسوب میشود که نظیر آنها از احدی دیده نشده است و قصاید بسیاری در باره وقایع مزبور گفته و نوشته شده است.ابن ابی الحدید در ضمن قصاید خود گوید:

یا قالع الباب الذی عن هزها

عجزت اکف اربعون و اربع (۲)

ای کننده دری که دستهای چهل و چهار نفر از حرکت دادن آن عاجز بود.

چون جنگ خیبر پایان یافت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدر خواست یهود با آنها مصالحه نمود فدک نیز تسلیم گردید و یهودیان ساکن آن نصف دارائی خود را به پیغمبر فرستادند بنابر این چون فدک در موقع صلح برضایت ساکنین آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار شده بخود آنحضرت تعلق داشت ولی اراضی خیبر مربوط بعموم مسلمین بود.

هنگام بازگشت از خیبر به بعضی از قبایل یهود که یاغی شده بودند گوشمالی داده شد و آنها نیز مطیع گردیدند و بدین ترتیب مسلمین از ضدیت یهود آسوده شده و شهر مدینه در امن و آسایش قرار گرفت.

۱- (۶۴) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۳۱.

۲- (۶۵) القصائد السبع العلویات قصیده ششم.

ص: ۵۲

فتح مکه:

در سال هشتم هجری که سپاه اسلام پس از جنگهای متعدد کوچک و بزرگ ورزیده و از نظر تعداد نیز زیاد شده بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لازم دانست که بسوی مکه رفته و شهر و مولد خود را که در اثر توطئه قریش شبانه از آنجا هجرت کرده بود تصرف کند.

مدت سیزده سال پیغمبر صلی الله علیه و آله در شهر مکه مشرکین قریش را بتوحید و خدا پرستی دعوت کرده و نه تنها از این دعوت نتیجه‌ای حاصل نشده بود بلکه در ایذاء و آزار او هم نهایت کوشش را بعمل آورده بودند پس از هجرت بمدینه بطوریکه گذشت مشرکین مکه دائما با مسلمین در حال مبارزه و زد و خورد بودند.

مسلمین مهاجر که بحال ترس و زبونی شبانه از مکه فرار کرده و بمدینه رو آورده بودند اکنون موقع آن رسیده است که با صولت و عظمت در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شوند .

بعضی از مسلمین در اندیشه فرو رفته واز مآل کار خود بیمناک بودند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بفتح و پیروزی بشارت می‌داد زیرا وعده فتحی را که خداوند باو فرموده بود از این آیه استنباط میکرد:

لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین. (۱)

همچنین سوره نصر نیز که پیش از فتح مکه نازل شده بود بفتح مکه و اسلام آوردن مردم آن شهر دلالت داشت.

هدف اصلی پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که فتح مکه باحترام خانه خدا که در آن شهر واقع است بدون جنگ و خونریزی انجام شود بدینجهت ابتداء اندیشه خود را در مورد حرکت بسوی مکه و زمان آن را از مسلمین پنهان می‌داشت که مبادا این موضوع باطلاع قریش برسد و تنها کسی را که امین و راز دار خود

۱- (۶۶) سوره مبارکه فتح آیه ۲۷.

ص: ۵۳

دانسته و با او مشورت میکرد علی علیه السلام بود ولی پس از مدتی چند نفر از اصحاب را نیز از این مطلب آگاه گردانید.یکی از مهاجرین بنام حاطب که در مکه اقوامی داشته و از مقصود پیغمبر با خبر شده بود نامه‌ای نوشته و آنرا بوسیله زنی بمکه فرستاد و قریش را از تصمیم پیغمبر آگاه نمود.

خداوند تعالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ماجرا آگاه ساخت و آنحضرت علی علیه السلام را با زبیر برای استرداد نامه بسوی آن زن فرستاد و آنها در راه باو رسیده و نامه را باز گرفتند. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوائل رمضان سال هشتم هجری با سپاهیان خود که از مهاجر و انصار تشکیل شده و بالغ بر دوازده هزار نفر بودند بقصد فتح مکه از مدینه خارج گردید .

چون به نزدیکی‌های مکه رسید عباس بن عبد المطلب برای ترسانیدن قریش از کثرت سپاهیان اسلام که با ساز و برگ کامل مجهز بودند بسوی مکه شتافت اهالی مکه نیز از آمدن پیغمبر کم و بیش آگاه بودند بدینجهت ابوسفیان برای کسب اطلاع از مکه بیرون آمد و در راه بعباس رسید.

عباس بن عبد المطلب کثرت مسلمین مخصوصا ایمان قوی و روح سلحشوری آنها را بابوسفیان نقل کرد و او را از عواقب وخیم مقاومت در برابر سپاهیان اسلام بر حذر داشت و قانعش نمود که بخدمت رسیده و تسلیم شود.

ابوسفیان از روی اضطرار و ناچاری پذیرفت و بحمایت عباس از میان دریای سپاه در حالیکه از قدرت و شوکت آن متحیر شده بود گذشته و بخدمت پیغمبر رسید و پس از مختصر گفتگو اسلام آورد.

ابوسفیان که مدت ۲۱ سال کفار قریش را علیه آنحضرت تحریک و تجهیز میکرد اکنون در برابر آن قدرت و عظمت سر تسلیم فرود آورده و با دیده اعجاب و شگفتی بآن سپاه منظم و منضبط مینگرد و انتظار عفو و بخشش از گذشته را دارد

۱- (۶۷) تاریخ طبری - سیره ابن هشام جلد ۲ ص ۳۹۸ - ارشاد مفید - اعلام الوری.

ص: ۵۴

.پیغمبر اکرم بنص قرآن کریم دارای خلق عظیم و رحمهٔ للعالمین بود (۱) ابوسفیان را بمکه فرستاد تا برای کسانی که اسلام آورده‌اند امان بگیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را که ابتداء در دست سعد بن عباده بود (از این نظر که او ممکن است با اهالی مکه با خشونت و جدال رفتار کند) بدست علی علیه السلام داد و با سپاه مسلمین در حالیکه جاه و جلال آنها چشم هر بیننده را خیره و مبهوت میکرد وارد مکه شد و در مقابل درب کعبه ایستاد و گفت:

لا اله الا الله وحده وحده صدق وعده و نصر عبده...

آنروز اولین روزی بود که شعائر توحید و خدا پرستی علنا در مکه اجرا گردید و بانگ اذان بلال که بر فراز کعبه ایستاده بود با آهنگ دلنشین در فضای مکه طنین‌انداز شد و مسلمین به پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتداء کرده و نماز خواندند سپس آنحضرت اهل مکه را که منتظر عقوبت و انتقام از جانب او بودند مورد خطاب قرار داد و فرمود:ماذا تقولون و ماذا تظنون؟ در حق خود چه میگوئید و چه گمان دارید؟

گفتند:نقول خیرا و نظن خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم و قد قدرت، سخن بخیر گوئیم و گمان نیک داریم برادری کریم و برادر زاده کریمی و بر ما قدرت یافته‌ای.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از کلام آنان رقتی روی داد و فرمود من آنگویم که برادرم یوسف گفت لا تثریب علیکم الیوم.

آنگاه فرمود:اذهبوا فانتم الطلقاء - بروید که همه آزادید (۲)

این عفو عمومی در روحیه اهالی مکه تأثیر نیکو بخشید و همه بی اختیار محبت آنحضرت را در دل خود جای دادند.

آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد تمام بت‌ها را شکستند و علی علیه السلام را همراه خود بداخل کعبه برد و هر چه بت و آثار بت پرستی بود از میان

۱- (۶۸) و ما ارسلناک الا رحمهٔ للعالمین (سوره انبیاء آیه ۱۰۷) و انک لعلی خلق عظیم (سوره ن آیه ۴) .

۲- (۶۹) تاریخ طبری - منتهی الامال.

ص: ۵۵

برده و آنها را در هم شکسته و بیرون ریختند.

از جمله صفات عالیه علی علیه السلام بت شکنی اوست که بهیچوجه حاضر نبود مظاهر شرک و کفر را در بین مردم مشاهده کند و چون بعضی از بتهای بزرگ مانند هبل بر فراز کعبه نصب شده بود علی علیه السلام بدستور پیغمبر اکرم پای بر دوش آن بزرگوار نهاده و آنها را سرنگون ساخت و ساحت مقدس کعبه را از لوث بت پرستی پاک گردانید.

غزوه حنین و طائف:

پس از فتح مکه مردم آن شهر دسته دسته بدین اسلام گرویده و با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت نمودند نبی اکرم نیز چندی در مکه توقف کرده و امور آنشهر را مرتب ساخت و پس از برقراری امنیت و انضباط با سپاه فاتح خود تصمیم گرفت که بمدینه مراجعت نماید و در این مراجعت دو هزار نفر از اهالی تازه مسلمان مکه را هم به سپاه خود ملحق نمود بطوریکه کثرت سپاهیان اسلام، مسلمین را باعجاب و شگفتی واداشت و ابوبکر گفت ما با این کثرت سپاهیان هرگز مغلوب نخواهیم شد ولی آنها ندانستند که کثرت سپاهیان چندان مهم نیست آنچه مورد توجه است توکل بر خدا و یاری خواستن از اوست چنانکه موقع برخورد با دشمن مانند غزوه احد چیزی نگذشت که همه مسلمین از جمله ابوبکر فرار کردند و فقط ۹ نفر از بنی هاشم و یکی هم ایمن بن ام ایمن در اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی ماند تا اینکه خداوند آنها را نصرت فرمود و گریختگان بازگشتند و مجددا بدشمن حمله برده و پیروز گردیدند در اینمورد خداوند در قرآن کریم فرماید:

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرهٔ و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا.... (۱)

و جریان امر بقرار زیر بوده است.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه قصد مراجعت بمدینه نمود دو قبیله هوازن و ثقیف که اسلام نیاورده بودند با یکدیگر همدست شده و بفکر مقابله

۱- (۷۰) سوره توبه آیه ۲۴ و ۲۵.

ص: ۵۶

با مسلمین افتادند.

جنگجویان دو قبیله مزبور بفرماندهی مالک بن عوف که شنیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه مراجعت میکنند در حالیکه تعدادشان بیشتر از سپاه مسلمین بود در تنگه‌های وادی حنین بکمین نشسته و مترصد عبور مسلمین شدند.

گروه طلیعه سپاه اسلام که تحت فرماندهی خالد بن ولید در حرکت بود وارد کمینگاه شد و غافلگیر گردید و چون شب از نیمه گذشته و هوا تاریک بود گروه مزبور از برخورد ناگهانی بسپاه دشمن وحشت زده شده و در حال عقب نشینی بتفرقه افتادند و عده‌ای هم مانند ابوسفیان و همدستانش که از ترس جان تازه مسلمان شده بودند از این پیشامد خرسند گشتند و رو بفرار نهادند بقیه نیز مانند غزوه احد بگریختند و فقط ۹ نفر از بنی هاشم در اطراف پیغمبر باقی مانده و آنحضرت را مراقبت میکردند در این جنگ نیز قهرمان منحصر بفرد صحنه کارزار علی علیه السلام بود که در جلو پیغمبر بر دشمنان حمله میکرد و ضمن کشتن آنها از نزدیک شدن آنان به آنحضرت ممانعت مینمود.شیخ مفید مینویسد که باقی ماندن چند نفر از بنی‌هاشم در اطراف پیغمبر نیز بخاطر باقی ماندن علی علیه السلام بود و همچنین برگشتن مسلمین پس از گریختن و پیروزی آنان بدشمن هم بخاطر ثابت ماندن آنحضرت بود. (۱)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعموی خود عباس بن عبد المطلب که صدای رسا و بلندی داشت فرمود مهاجر و انصار را باجتماع دعوت کن و از تفرقه و پراکندگی سپاهیان جلوگیری نما، عباس با صدای بلند آنها را بآرامش و اجتماع دعوت نمود و اضافه کرد که پیغمبر سلامت میباشد لذا فراریان کم کم جمع شده و چون

۱- (۷۱) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۴۰:و ذلک انه علیه السلام ثبت مع رسول الله عند انهزام کافة الناس الا النفر الذین کان ثبوتهم بثبوته.و ان بمقامه ذلک المقام و صبره مع النبی (ص) کان رجوع المسلمین الی الحرب و تشجعهم فی لقاء العدو. (یعنی بفرض محال اگر علی ثابت نمیماند نه بنی‌هاشم میماند و نه از فراریان کسی برمیگشت) .

ص: ۵۷

هوا نیز روشن شده بود حمله سختی بر دشمن وارد آوردند، علی علیه السلام مالک بن عوف رئیس قبیله هوازن و همچنین ابو جرول را که پرچمدار آن طایفه بود بضرب شمشیر از پا در آورد و با کشته شدن رئیس و پرچمدار قبیله صفوف دشمن از هم پاشیده و فرار کردند مسلمین آنها را تعقیب کرده گروهی را کشته و گروهی را هم اسیر نمودند. (۱)

پس از خاتمه جنگ حنین مسلمین متوجه طائف شدند زیرا قبیله ثقیف در طائف ساکن بود و ابوسفیان بن حارث که از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطائف اعزام شده بود شکست خورده و مراجعت نموده بود لذا خود آنحضرت با سپاهی بطائف رفته و آنجا را محاصره نمود و این محاصره متجاوز از بیست روز بطول انجامید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با گروهی برای شکستن بت‌های اطراف طائف اعزام نمود و آنحضرت در این مأموریت شهاب نامی را که از شجاعان قبیله خثعم بوده و در سر راه مانع حرکت او شده بود با شمشیر دو نیم کرده و به پیشروی خود ادامه داد تا تمام بت‌ها را در هم شکست، همچنین قهرمان آنطایفه را که نافع بن غیلان نام داشته و برای مبارزه با مسلمین بهمراهی عده دیگر بیرون آمده بود طعمه شمشیر ساخته و مشرکین را تار و مار نمود، گروهی از ترس شمشیر اسلام آورده و گروهی هم متواری شدند علی علیه السلام با پرچم فیروزی بخدمت پیغمبر برگشت و جنگ دو قبیله هوازن و ثقیف نیز خاتمه یافت.

جنگ طائف آخرین جنگ داخلی اسلام با اعراب محسوب میشود زیرا پس از این جنگ در داخل عربستان کسی را قدرت طغیان و یاغیگری در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و تمام شبه جزیره عربستان در قلمرو نفوذ و اقتدار آنحضرت در آمده بود لذا برای بسط و اشاعه دین الهی لازم بود که کشورهای خارجی را بدین اسلام دعوت نمایند، مقدمات این تصمیم جریان غزوه تبوک است که آخرین سفر جنگی پیغمبر بود و چون علی علیه السلام بدستور آنحضرت در

۱- (۷۲) سیره ابن هشام - اعلام الوری - ارشاد مفید جلد ۱ باب فصل ۳۸.

ص: ۵۸

غزوه مزبور حضور نداشت لذا از ذکر آن صرف نظر میشود.

این بود شرح مختصری از خدمات نظامی علی علیه السلام در حیات پیغمبر اکرم که موجب اعتلای پرچم اسلام و سبب پیشرفت آن گردید و پیغمبر فرمود:اگر شمشیر علی نبود اسلام قائم نمیگشت .

۶ – نص بر امامت آن حضرت

ص: ۵۹

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم و اسمع بالنبی مناديا

فقال له قم یا علی و اننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

(حسان بن ثابت)

در سال دهم هجری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه حرکت و بمنظور ادای مناسک حج عازم مکه گردید، تعداد مسلمین را که در این سفر همراه پیغمبر بودند مختلف نوشته‌اند ولی مسلما عده زیادی بالغ بر چند هزار نفر در رکاب پیغمبر بوده و در انجام مراسم این حج که به حجهٔ الوداع مشهور است شرکت داشتند.نبی اکرم صلی الله علیه و آله پس از انجام مراسم حج و مراجعت از مکه بسوی مدینه روز هجدهم ذیحجه در سرزمینی بنام غدیر خم توقف فرمودند زیرا امر مهمی از جانب خداوند بحضرتش وحی شده بود که بایستی بعموم مردم آنرا ابلاغ نماید و آن ولایت و خلافت علی علیه السلام بود که بنا بمفاد و مضمون آیه شریفه زیر رسول خدا مأمور تبلیغ آن بود:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس. (۱)

ای پیغمبر آنچه را که از جانب پروردگارت بتو نازل شده (بمردم) برسان و اگر (این کار را) نکنی رسالت او را نرسانیده‌ای و (بیم مدار که) خداوند ترا از (شر) مردم نگهمیدارد .

۱- (۷۳) سوره مائده آیه ۶۷.

ص: ۶۰

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد همه حجاج در آنجا اجتماع نمایند و منتظر شدند تا عقب ماندگان برسند و جلو رفتگان نیز باز گردند.

مگر چه خبر است؟

هر کسی از دیگری می‌پرسید چه شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در این گرمای طاقت فرسا و در وسط بیابان بی آب و علف نگهداشته و امر به تجمع فرموده است؟ زمین بقدری گرم و سوزان بود که بعضی‌ها پای خود را بدامن پیچیده و در سایه شترها نشسته بودند .بالاخره انتظار بپایان رسید و پس از اجتماع حجاج رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد از جهاز شتران منبری ترتیب دادند و خود بالای آن رفت که در محل مرتفعی بایستد تا همه او را ببینند و صدایش را بشنوند و علی علیه السلام را نیز طرف راست خود نگهداشت و پس از ایراد خطبه و توصیه درباره قرآن و عترت خود فرمود:

ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا بلی، قال:من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. (۱)

آیا من بمؤمنین از خودشان اولی بتصرف نیستم؟ (اشاره بآیه شریفه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) عرض کردند بلی، فرمود من مولای هر که هستم این علی هم مولای اوست، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار هر که او را نصرت کند کمکش کن و هر که او را وا گذارد خوار و زبونش بدار.

و پس از آن دستور فرمود که مسلمین دسته بدسته خدمت آنحضرت که داخل خیمه‌ای در برابر خیمه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود رسیده و مقام ولایت و جانشینی رسول خدا را باو تبریک گویند و بعنوان امارت بر او سلام کنند و اول کسی که خدمت علی علیه السلام رسید و باو تبریک گفت عمر بن خطاب بود که عرض کرد:

۱- (۷۴) بحار الانوار جلد ۳۷ ص ۱۲۳ نقل از معانی الاخبار - مناقب ابن مغازلی ص ۲۴ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۹۰ - فصول المهمه ص ۲۷ و سایر کتب فریقین.

ص: ۶۱

بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ.

به به ای علی امروز دیگر تو امیر و فرمانروای من و فرمانروای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای شدی. (۱) و بدین ترتیب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بجانشینی خود منصوب نموده و دستور داد که این مطلب را حاضرین بغائبین برسانند.

حسان بن ثابت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا در مورد ولایت و امامت علی علیه السلام و منصوب شدنش در غدیر خم بجانشینی نبی اکرم صلی الله علیه و آله قصیده‌ای گوید و پس از کسب رخصت چنین گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم و اسمع بالنبی منادیا

و قال فمن مولیکم و ولیکم؟

فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا

الهک مولانا و انت ولینا

و لن تجدن منا لک الیوم عاصیا

فقال له قم یا علی و اننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم و ال ولیه

و کن للذی عادی علیا معادیا (۲)

روز غدیر خم مسلمین را پیغمبرشان صدا زد و با چه صدای رسائی ندا فرمود (که همگی شنیدند) و فرمود فرمانروا و صاحب اختیار شما کیست؟ همگی بدون اظهار اختلاف عرض کردند که:

خدای تو مولا- و فرمانروای ماست و تو صاحب اختیار مائی و امروز از ما هرگز مخالفت و نافرمانی برای خودت نمی‌یابی.پس بعلی فرمود یا علی برخیز

۱- (۷۵) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۵۰ - الغدیر جلد ۱ ص ۴ و ۱۵۶ - مناقب ابن مغازلی ص ۱۹ و کتب دیگر.

۲- (۷۶) روضهٔ الواعظین جلد ۱ ص ۱۰۳ - احتجاج طبرسی جلد ۱ ص ۱۶۱ - ارشاد مفید و کتب دیگر.

ص: ۶۲

که من ترا برای امامت و هدایت (مردم) بعد از خودم برگزیدم.

(آنگاه بمسلمین) فرمود هر کس را که من باو مولا (اولی بتصرف) هستم این علی صاحب اختیار اوست پس شما برای او یاران و دوستان راستین بوده باشید.

و آنجا دعا کرد که خدایا دوستان او را دوست بدار و با کسی که با علی دشمنی کند دشمن باش.

رسول اکرم فرمود ای حسان تا ما را بزبانت یاری میکنی همیشه مؤید بروح القدس باشی.

ثبوت و تواتر این خبر بحدی برای فریقین واضح است که هیچگونه جای انکار و ابهامی را برای کسی باقی نگذاشته است زیرا مورخین و مفسرین اهل سنت نیز در کتابهای خود با مختصر اختلافی در الفاظ و کلمات نوشته‌اند که آیه تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک. ..الخ) در روز هیجدهم ذیحجه در غدیر خم درباره علی علیه السلام نازل شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن ایراد خطبه فرموده است که من کنت مولاه فعلی مولاه (۱) ولی چون کلمه مولی معانی مختلفه دارد بعضی از آنان در این مورد طفره رفته و گفته‌اند که در این حدیث مولی بمعنی اولی بتصرف نیست بلکه بمعنی دوست و ناصر است یعنی آنحضرت فرمود من دوست هر کس هستم علی نیز دوست اوست چنانکه ابن صباغ مالکی در فصول المهمه پس از آنکه چند معنی برای کلمه مولی مینویسد میگوید:

فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او حمیمه او صدیقه فان علیا یکون کذلک. (۲)

پس معنی حدیث چنین باشد که هر کسی که من ناصر و خویشاوند و دوست

۱- (۷۷) فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۵ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۹۰ - مناقب ابن مغازلی ص ۱۶ - ۲۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۳۶۲ - ذخائر العقبی ص ۶۷ - ینابیع المودة ص ۳۷ - تفسیر کبیر فخر رازی و تفاسیر و کتب دیگر.

۲- (۷۸) فصول المهمه ص ۲۸.

ص: ۶۳

او هستم علی نیز (برای او) چنین است!

در پاسخ این آقایان که پرده تعصب دیده عقل و اندیشه آنها را از مشاهده حقایق باز داشته است ابتداء معانی مختلفه‌ای که در کتب لغت برای کلمه مولی قید شده است ذیلا مینگاریم تا ببینیم کدامیک از آنها منظور نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف و صاحب اختیار، بمعنی بنده، آزاد شده، آزاد کننده، همسایه، هم پیمان و همقسم، شریک، داماد، ابن عم، خویشاوند، نعمت پرورده، محب و ناصر آمده است.بعضی از این معانی در قرآن کریم نیز بکار رفته است چنانکه در سوره دخان مولی بمعنی خویشاوند آمده است:

یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا.و در سوره محمد صلی الله علیه و آله کلمه مولی بمعنی دوست بوده.

و ان الکافرین لا مولی لهم.و در سوره نساء بمعنی هم عهد آمده چنانکه خداوند فرماید:

و لکل جعلنا موالی.و در سوره احزاب بمعنی آزاد کرده آمده است:

فان لم تعلموا آباءهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم (عتقائکم) (۱)

از طرفی بعضی از این معانی درباره پیغمبر اکرم صدق نمیکند زیرا آنحضرت بنده و آزاد کرده و نعمت پرورده کسی نبود و با کسی نیز همقسم نشده بود برخی از آنکلمات هم احتیاج بتوصیه و سفارش نداشت بلکه گفتن آنها نوعی سخریه بشمار میرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شدت گرما وسط بیابان مردم را جمع کند و بگوید من پسر عموی هر کس هستم علی هم پسر عموی اوست، یا من همسایه هر که هستم علی هم همسایه اوست و هکذا...همچنین قرائن حال و مقام نیز بکار بردن کلمه مولی را بمعنی دوست و ناصر که دستاویز اکثر رجال اهل سنت است اقتضاء نمیکند زیرا مدلول و مفاد آیه تبلیغ با آن شدت و تهدید که میفرماید اگر این کار را بجا نیاوری مثل اینکه وظائف رسالت را انجام نداده‌ای میرساند که

۱- (۷۹) وجوه قرآن ص .۲۷۸

ص: ۶۴

مطلب خیلی مهمتر و بالاتر از این حرفها است که پیغمبر در آن بیابان گرم و سوزان توقف نموده و مردم را از پس و پیش جمع کند و بگوید من دوست و ناصر هر که هستم علی هم دوست و ناصر اوست، تازه اگر مقصودش این بود در اینصورت بعوض مردم باید بعلی میگفت که من محب و ناصر هر که هستم تو هم محب و ناصر او باش نه مردم، و اگر منظور جلب دوستی مردم بسوی علی بود در اینصورت هم باید میگفت هر که مرا دوست دارد علی را هم دوست داشته باشد ولی این سخنان از مضمون جمله:من کنت مولاه فهذا علی مولاه بدست نمیآید گذشته از اینها گفتن این مطلب ترس و وحشتی نداشت تا خداوند اضافه کند که من ترا از شر مردم (منافق) نگهمیدارم.

از طرفی تخصیص بلا- مخصص کلمه مولی از میان تمام معانی آن بمعنی محب و ناصر بدون وجود قرینه باطل و بر خلاف علم اصول است در نتیجه از تمام معانی مولی فقط (اولی بتصرف و صاحب اختیار) باقی میماند و این تخصیص علیرغم عقیده اهل سنت بلا مخصص نیست بلکه در اینمورد قرائن آشکاری وجود دارد که ذیلا بدانها اشاره میگردد.

اولا- عظمت و اهمیت مطلب دلیل این ادعا است که خداوند تعالی با تأکید و تهدید میفرماید اگر این امر را بمردم ابلاغ نکنی در واقع هیچگونه تبلیغی از نظر رسالت نکرده‌ای و این خطاب مؤکد میرساند که مضمون آیه درباره جعل حکمی از احکام شرعیه نبوده بلکه امری است که تالی تلو مقام رسالت است، در اینصورت باید مولی بمعنی ولایت و صاحب اختیار باشد تا همه مسلمین از آن آگاه گردند و بدانند که چه کسی پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله مسند او را اشغال خواهد کرد مخصوصا که این آیه در غدیر خم نزدیکی جحفه نازل شده است تا پیغمبر پیش از اینکه حجاج متفرق شوند آنرا بهمه آنان ابلاغ کند زیرا پس از رسیدن بجحفه مسلمین از راههای مختلف بوطن خود رهسپار میشدند و دیگر اجتماع همه آنان در یک محل امکان پذیر نمیشد و البته این فرمان از چند روز پیش به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی شده بود ولی زمان دقیق ابلاغ آن تعیین نگردیده بود و چون آنحضرت مخالفت گروهی از مسلمین را با علی علیه السلام بعلت کشته شدن اقوام

ص: ۶۵

آنها در جنگها بدست وی میدانست لذا از ابلاغ جانشینی او بیم داشت که مردم زیر بار چنین فرمانی نروند بدینجهت خداوند تعالی او را در غدیر خم مأمور بتوقف و ابلاغ جانشینی علی علیه السلام نمود و برای اطمینان خاطر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله اضافه فرمود که مترس خدا ترا از شر مردم نگهمیدارد.

ثانیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از اینکه بگوید:

من کنت مولاه فرمود:ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ یا ألست اولی بکم من انفسکم؟

آیا من بشما از خود شما اولی بتصرف نیستم؟ همه گفتند بلی آنگاه فرمود:من کنت مولاه فهذا علی مولاه قرینه‌ای که بکلمه مولی معنی اولی بتصرف و صاحب اختیار میدهد از جمله اول کاملا روشن است و سیاق کلام میرساند که مقصود از مولی همان اولویت است که پیغمبر نسبت بمسلمین داشته و چنین اولویتی را بعدا علی علیه السلام خواهد داشت.

ثالثا رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ دستور الهی در مورد جانشینی علی علیه السلام چنانکه در صفحات پیشین اشاره گردید بمسلمین فرمود:سلموا علیه بامرة المؤمنین (۱) .یعنی بعلی علیه السلام بعنوان امارت مؤمنین سلام کنید و چنانچه مقصود از مولی دوست و ناصر بود میفرمود بعنوان دوستی سلام کنید و سخن عمر نیز که بعلی علیه السلام گفت مولای من و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه شدی ولایت و امارت آنحضرت را میرساند.

رابعا علاوه بر کتب شیعه در اغلب کتب معتبر و مشهور تسنن نیز نوشته شده است که پس از ابلاغ فرمان الهی و دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله که عرض کرد

اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله

خداوند این آیه را نازل فرمود:

۱- (۸۰) بحار الانوار جلد ۳۷ ص ۱۱۹ نقل از تفسیر قمی ص ۲۷۷ - ارشاد مفید و کتب دیگر.

ص: ۶۶

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. (۱)

یعنی امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما اتمام نمودم و پسندیدم که دین شما اسلام باشد.و مسلم است که موجب اکمال دین و اتمام نعمت ولایت و امامت علی علیه السلام است چنانکه پیغمبر فرمود:

الله اکبر!علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضی الرب برسالتی و ولایهٔ علی بن ابیطالب بعدی. (۲)

(الله اکبر بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی پس از من.)

خامسا پیش از آیه مزبور که مربوط با کمال دین و اتمام نعمت است خداوند فرماید:

الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون.

یعنی کفار و مشرکین که همیشه در انتظار از بین رفتن دین شما بودند امروز نا امید شدند پس، از آنها نترسید و از من بترسید زیرا آنان چنین می‌پنداشتند که چون پیغمبر اولاد ذکور ندارد که بجایش نشیند لذا پس از رحلت او دینش نیز از میان خواهد رفت و کسی که بتواند پس از او این دین را رهبری کند وجود نخواهد داشت ولی در آنروز که علی علیه السلام بفرمان خدای تعالی از جانب رسول خدا بجانشینی وی منصوب گردید این خیال و پندار مشرکین باطل و تباه گردید و دانستند که این دین دائمی و همیشگی است و این آیه و دنباله آن که مربوط با کمال دین و اتمام نعمت است آیه سوم سوره مائده بوده و با آیه تبلیغ (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...) که آیه ۶۷ همان سوره است بنحوی با هم ارتباط دارند و از اینجا نتیجه میگیریم که مقصود از مولی در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایت و جانشینی علی

۱- (۸۱) شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۹۳ - مناقب ابن مغازلی شافعی - الغدیر جلد ۱

۲- (۸۲) بحار الانوار جلد ۳۷ ص ۱۵۶ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۵۷.

ص: ۶۷

علیه السلام بود نه بمعنی محب و ناصر. (۱)

سادسا از تمام معانی مختلفه که برای کلمه مولی دلالت دارند فقط (اولی بتصرف) معنی حقیقی آنست و معانی دیگر از فروع این معنی بوده و مجاز میباشند که نیازمند باضافه قید دیگر و محتاج بقرینه‌اند و از نظر علم اصول حقیقت مقدم بر مجاز میباشد بنا بر این کلمه مولا در این حدیث بمعنی صاحب اختیار و اولی بتصرف است.

سابعا چنانکه قبلا اشاره گردید پس از انجام این مراسم حسان بن ثابت قصیده‌ای سرود و معنی مولی را کاملا حلاجی نموده و توضیح داد که بعدها جای اشکال و ایراد برای مغرضین باقی نماند آنجا که گوید:

فقال له قم یا علی و اننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

در این بیت از قول پیغمبر میگوید که فرمود یا علی برخیز که من پسندیدم ترا بعد از خود (برای امت) امام و هدایت کننده باشی.

اگر مولا بمعنی دوست و ناصر بود پیغمبر بحسان اعتراض میکرد و میفرمود من کی گفتم علی امام و هادی است گفتم علی دوست و ناصر است ولی می‌بینیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها اعتراض نکرد بلکه فرمود همیشه مؤید بروح القدس باشی و قصیده حسان و اشعار دیگران که در اینمورد سروده‌اند در کتب معتبر اهل سنت قید شده است.

بعضی از علماء اهل سنت که در بن بست گیر کرده و تا حدی منصف بوده‌اند ناچار باهمیت مطلب اقرار نموده و صریحا اعتراف کرده‌اند که در آنروز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی را بولایت و جانشینی خود منصوب نمود چنانکه سبط ابن جوزی در تذکره پس از شرح معانی کلمه مولی و انتخاب معنای اولی بتصرف بقرینه ألست اولی بالمؤمنین من انفسهم مینویسد:

و هذا نص صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته. (۲)

و این خود نص صریح در اثبات امامت علی و قبول طاعت او میباشد.

بخش دوم: پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله

اشاره

۱ - رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله.

۲ - غوغای سقیفه.

۳ - خلافت ابوبکر.

۴ - شورای شش نفری عمر.

۵ - نیازمندی خلفا بوجود علی (ع) .

۱- (۸۳) برای توضیح بیشتر بجلد ۵ تفسیر المیزان مراجعه شود.

۲- (۸۴) تذکره ابن جوزی چاپ قدیم باب دوم ص ۲۰.

ص: ۶۸

ص: ۶۹

ص: ۷۰

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم.

(سوره آل عمران آیه ۱۴۴)

۱ - رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از مراجعت از حجهٔ الوداع بمدینه لشگری بفرماندهی اسامهٔ بن زید تجهیز کرد و دستور داد که برای جنگ با دشمنان دین بسوی شام حرکت کنند و چون بر حضرتش معلوم شده بود که بزودی رخت از این جهان بر بسته و بملاقات پروردگار خویش خواهد شتافت برای اینکه پس از رحلت وی در امر خلافت و جانشینی علی علیه السلام که آنرا در غدیر خم باطلاع مسلمین رسانیده بود از ناحیه بعضی‌ها مخالفت و کار شکنی نشود دستور فرمود گروهی از مهاجر و انصار از جمله ابوبکر و عمر و ابو عبیده نیز با لشگر اسامه بسوی شام بروند تا در موقع رحلت آنحضرت در مدینه حضور نداشته باشند ولی بطوریکه مورخین نوشته‌اند آنها از این دستور تخلف ورزیده و بلشگر اسامه نپیوستند.

در همان روزها آنحضرت بیمار شد و ابتداء در منزل ام السلمه و بعد هم در منزل عایشه بستری گردید و مسلمین بعیادت او میرفتند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آنها را نصیحت میفرمود و مخصوصا درباره عترت و خاندان خویش بآنان توصیه مینمود.

در یکی از روزها که با حال بیماری برای ادای نماز بمسجد رفته بود چشمش بابوبکر و عمر افتاد و از آنها توضیح خواست که چرا با اسامه نرفتید؟ ابوبکر گفت

ص: ۷۱

من در لشگر اسامه بودم برگشتم که از حال شما باخبر شوم!عمر نیز گفت من برای این نرفتم که دوست نداشتم حال شما را از سوارانی که از مدینه بیرون میآیند بپرسم خواستم خود از نزدیک نگران حال شما باشم !پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بلشگر اسامه بپیوندید و فرمایش خود را سه مرتبه تکرار کرد (ولی آنها نرفتند) (۱) .

بیماری حضرت روز بروز سخت‌تر میشد و مسلمین نیز از وضع حال او نگران بودند روزی که جمعی از صحابه در خدمتش بودند فرمود دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید عمر گفت این مرد هذیان میگوید و بحال خود نیست کتاب خدا برای ما کافی است!!آنگاه هیاهوی حضار بلند شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود برخیزید و از پیش من بیرون روید و سزاوار نیست که در حضور من جدال کنید (۲) .

مسلما عمر میدانست که آنحضرت در تأیید جریان غدیر خم مجددا در مورد خلافت علی علیه السلام میخواهد مطلبی بنویسد بدینجهت از آوردن دوات و کاغذ ممانعت نمود زیرا در حدیثی که از ابن عباس نقل شده خود باین امر اعتراف نموده و میگوید من فهمیدم که پیغمبر میخواهد خلافت علی را تسجیل کند اما برای رعایت مصلحت بهم زدم (۳) .

در آنحال باید از عمر می‌پرسیدند که اولا چگونه به پیغمبر نسبت هذیان میدهی در صورتیکه آنحضرت با عصمت الهی مصون بوده و هر چه گوید من جانب الله است چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید:و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ثانیا تو از کجا مصلحت مردم را بهتر از پیغمبر دانستی که مانع آوردن کاغذ و دوات شدی؟ و از همین سخن عمر میتوان نتیجه گرفت که او معرفت صحیح و درستی بمقام قدس و معنوی پیغمبر نداشته و با دستور وی مخالفت میورزیده است چنانکه قطب

۱- (۸۵) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۵۲ - اعلام الوری.

۲- (۸۶) البدایة و النهایة جلد ۵ ص ۲۲۷ - تاریخ طبری جلد ۲ ص ۴۳۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۳.

۳- (۸۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۴.

ص: ۷۲

الـدین شـافعی شـیرازی که از اکـابر علمای اهل سـنت است در کتاب کشف الغیوب گویـد این امر مسـلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمود و تعجب مینمـائیم از کلاـم خلیفه عمر رضـی الله عنه که گفته چون قرآن در میـان مـا هست براهنمـا احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطبیب نمیباشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطـای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتوانـد سـر در آورد و قطعـا بایـد رجوع نمایـد بطبیبی که عـالم بـآن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتوانـد بفکر خود از آن بهره برداری کنـد ناچـار بایـد رجوع نمایـد بآن کسانیکه عالم بعلم قرآن‌اند، چنانکه خدای تعالی در قرآن (سوره بقره آیه ۸۳) میفرماید:

ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم.و کتاب حقیقی سـینه اهل علم است چنانکه خداوند در آیه ۴۸ سوره عنکبوت فرمایـد:بل هو آیات بینات فی صـدور الذین اوتوا العلم بهمین جهت حضـرت علی کرم الله وجهه فرمود:انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است (۱) .

باری مرض پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم شدت یافت و در اواخر ماه صفر سال ۱۱ هجری و بقولی در ۱۲ ربیع‌الاول همان سال پس از یک عمر مجاهدت در سن ۶۳ سالگی بدار بقاء ارتحال فرمود، علی علیه السلام بهمراهی عباس و تنی چند از بنی‌هاشم جسد آنحضرت را غسل داده و پس از تکفین در همان محلی که رحلت فرموده بود مدفون ساختند.

۲ – غوغای سقیفه

اشاره

۱- (۸۸) نقل از کتاب شبهای پیشاور ص .۶۶۷

ص: ۷۳

فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب.

در حینی که علی علیه السلام و چند تن از بنی‌هاشم مشغول غسل و دفن جسد مطهر پیغمبر بودند تنی چند از مسلمین انصار و مهاجر در یکی از محله‌های مدینه در سایبان باغی که متعلق بخانواده بنی ساعده بود اجتماع کردند، شاید این محل که از آنروز مسیر تاریخ جامعه مسلمین را عوض نمود تا آن موقع چندان اهمیتی نداشته است.

ثابت بن قیس که از خطبای انصار بود سعد بن عباده و چند نفر از اشراف دو قبیله اوس و خزرج را برداشته و باتفاق آنها رو بسوی سقیفه بنی ساعده نهاد و در آنجا میان دو طائفه مزبور در موضوع انتخاب خلیفه اختلاف افتاد و این اختلاف بنفع مهاجرین تمام گردید.

از طرف دیگر یکی از مهاجرین اجتماع انصار را بعمر خبر داد و عمر هم فورا خود را بابوبکر رسانید و او را از این موضوع آگاه نمود، ابوبکر نیز چند نفر را پیش ابو عبیده فرستاد تا او را نیز از این جریان باخبر سازند و بالاخره این سه تن با عده دیگری از مهاجرین به سقیفه شتافته و در حالیکه گروه انصار سعد بن

ص: ۷۴

عباده را برسم جاهلیت می‌ستودند بر آنها وارد شدند. (۱)

خوبست جریان اجتماع سقیفه را که دستاویز اصلی اهل سنت است شرح و توضیح دهیم تا باصل مطلب برسیم.

از رجال مشهور و سرشناس که در این اجتماع حضور داشتند میتوان اشخاص زیر را نامبرد.

ابوبکر، عمر، ابو عبیده، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن عباده، ثابت بن قیس، عثمان بن عفان، حارث بن هشام، حسان بن ثابت، بشر بن سعد، حباب بن منذر، مغیرهٔ بن شعبه، اسید بن خضیر.پس از حضور این عده ثابت بن قیس بپا خاست و گروه مهاجرین را مخاطب ساخته و گفت:

اکنون پیغمبر ما که بهترین پیغمبران و رحمت خدا بود از میان ما رفته است و البته برای ماست که خلیفه‌ای برای خود انتخاب کنیم و این خلیفه هم باید از انصار باشد زیرا انصار از جهت خدمتگزاری پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدم بر مهاجرین میباشند چنانکه آنحضرت ابتداء در مکه بوده و شما مهاجرین با اینکه معجزات و کرامات او را دیدید در صدد ایذاء و آزار او بر آمدید تا آن بزرگوار مجبور گردید که مهاجرت نماید و به محض ورود بمدینه، ما گروه انصار از او حمایت نموده و مقدمش را گرامی شمردیم و در اینکه شهر و خانه خودمان را در اختیار مهاجرین گذاشتیم قرآن مجید ناطق میباشد، اگر شما در مقابل این استدلال ما حجتی دارید باز گوئید و الا بر این فضائل و فداکاری‌های ما سر فرود آورید و حاضر نشوید که رشته اتحاد و وحدت ما گسیخته شود.

عمر که از شنیدن این سخنان سخت بر آشفته بود بپا خاست تا جواب او را بدهد ولی ابوبکر مانع شد و خود بجوابگوئی خطیب انصار پرداخت و چنین گفت:

ای پسر قیس خدا ترا رحمت کند هر چه که گفتی عین حقیقت است و ما نیز اظهارات شما را قبول داریم ولی اندکی نیز بر فضائل مهاجرین گوش دارید و سخنانی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ما گفته است بیاد آرید، اگر شما ما را پناه دادید ما نیز بخاطر پیغمبر و دین خدا از خانه و زندگی خود دست کشیده و بشهر

۱- (۸۹) - بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۴۲ مراجعه شود.

ص: ۷۵

شما مهاجرت نمودیم، خداوند در کتاب خود ما را سر بلند ساخته و این آیه هم درباره ما نازل شده است:

للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون.

یعنی این مسکینان مهاجر که از مکان و مال خود بخاطر بدست آوردن فضل و رضای خدا اخراج شده و خدا و رسولش را کمک کردند ایشان راستگویانند، بنابر این خداوند نیز چنین مقدر فرموده است که شما هم تابع ما باشید و گذشته از این عرب هم بغیر از قریش بکس دیگری گردن نمی‌نهد و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز همه را باطاعت قریش امر کرده و فرموده است :الائمة من قریش (۱) و من در حالیکه شما را باطاعت از قریش دعوت میکنم مقصود و غرضی ندارم و خلافت را برای خود نمی‌خواهم بلکه بمصلحت کلی مسلمین صحبت میکنم و اینک عمرو ابوعبیدهٔ حاضرند و شما با یکی از این دو تن بیعت کنید.

ثابت بن قیس چون این سخنان بشنید برای بار دوم مهاجرین را مخاطب ساخته و گفت:آیا با نظر ابوبکر درباره بیعت بآن دو نفر (عمرو ابو عبیده) موافقید یا فقط خود ابوبکر را برای خلافت انتخاب میکنید؟

مهاجرین یکصدا گفتند هر چه ابوبکر صدیق بگوید و هر نظری داشته باشد ما قبول داریم.

ثابت بن قیس از این گفتار آنان استفاده کرده و گفت:شما میگوئید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را برای مسلمین خلیفه کرده و او را در روزهای بیماری خود جهت ادای نماز بمسجد فرستاده است در اینصورت ابوبکر بچه مجوز شرعی سر از دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیچیده و مسند خلافت را بعمرو ابو عبیده واگذار میکند؟ و اگر پیغمبر خلیفه‌ای تعیین نکرده است چرا نسبت دروغ بدانحضرت روا میدارید؟

۱- (۹۰) حدیث در مورد امامت دوازده امام است ربطی بخلافت ابوبکر ندارد.

ص: ۷۶

ثابت بن قیس با این چند کلمه پاسخ دندان شکنی بابوبکر داد و زیر بار حرف مهاجرین نرفت و انصار نیز از سخنان او بیش از بیش بهیجان آمده و در مورد عقیده خود اصرار و پافشاری کردند.

در اینحال حباب بن منذر که از طایفه انصار بود بپا خاست و گفت:خدمات انصار برای همه روشن است و احتیاج بتوصیف و توضیح ندارد و اگر مهاجرین ما را قبول ندارند ما نیز پیروی از آنان نکنیم در اینصورت منا امیر و منکم امیر (امیری از ما و امیری از شما باشد) سعد بن عباده (رئیس طایفه خزرج) بانگ زد که وجود دو امیر در یک دین و یک حکومت نا معقول و بی منطق است و از اینجا اختلاف دو قبیله انصار (اوس و خزرج) ظاهر شد و قبیله اوس مخصوصا بشربن سعد برای اینکه امارت سعد بن عباده عملی نشود با مهاجرین موافقت کردند ولی طایفه خزرج هم بزودی تسلیم نشدند در نتیجه سر و صدا بالا گرفت و دستها بسوی قبضه شمشیر دراز شد و چیزی نمانده بود که فتنه بزرگی بر پا شود اسید بن خضیر هم که رئیس طایفه اوس بود با خزرج قطع رابطه نمود.

عمر از این اختلاف انصار استفاده کرد و آنها را مخاطب ساخته و گفت همانگونه که بشر بن سعد و اسید بن خضیر موافقت کردند امر خلافت باید فقط در قریش باشد تا قبائل مختلفه عرب امتثال کنند و سخن حباب بن منذر نیز در مورد انتخاب دو امیر اصلا صحیح نیست و جز فتنه و فساد نتیجه‌ای نخواهد داشت پس خوبست همه شما اطاعت از مهاجرین کنید تا فتنه و آشوب ایجاد نشده و مسلمین هم راه وحدت و اتحاد را بپیمایند.

با اینکه سخنان عمر و اختلاف دو قبیله اوس و خزرج تا اندازه‌ای روحیه انصار را متزلزل ساخته و کفه ترازوی مهاجرین را سنگین‌تر کرده بود مع الوصف عده‌ای از انصار بپا خاستند و انصار را اندرز دادند که تحت تأثیر سخنان عمر واقع نشوند.

عمر مجددا از فضیلت مهاجرین سخن گفت انصار را بین الخوف و الرجاء مخاطب ساخته و نصیحت کرد و دست ابوبکر را گرفته و گفت ای مردم اینست یار غار و صاحب اسرار رسول خدا برای بیعت باین شخص سبقت بگیرید و رضای خدا و

ص: ۷۷

رسول را بدست آورید!! (۱) .

عده‌ای از انصار نیز با عمر همعقیده شده و بقوم خود گفتند عمر از روی انصاف سخن گفت و مخالفت با گفتار او شایسته نیست.در اینحال انصار یقین کردند که طایر اقبال از بالای سر آنها پرواز کرده و بر فرق مهاجرین سایه افکنده است زیرا بیشتر قوم با مهاجرین در امر بیعت هماهنگ گشته بودند.

پایان کار:

بالاخره عمر درنگ را جائز ندید و بپا خاست و دست ابوبکر را گرفت و گفت حالا که مسلمانان بخلافت تو راضی هستند دست خود را بمن بده تا بیعت کنم، ابوبکر هم تعارفی بعمر کرد ولی عمر پیشدستی نمود و با ابوبکر بیعت کرد قبیله اوس هم علیرغم طایفه خزرج با عمر همکاری کرده و با ابوبکر بیعت نمودند و بدین ترتیب قضیه بنفع ابوبکر خاتمه یافت (۲) .

بنا بر این آن اجماع امت که پیروان تسنن بر آن تکیه کرده و خلافت ابوبکر را نتیجه شورا و سیر تاریخ میدانند بدین ترتیب تشکیل یافت یعنی شورائی که در مدینه طایفه خزرج و بنی هاشم و عده‌ای از اصحاب پیغمبر مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و خزیمهٔ بن ثابت (ذو الشهادتین) و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ابو ایوب انصاری و دیگران در آن دخالت نداشتند و مسلمین سایر نقاط نیز مانند مکه و یمن و نجران و بادیه‌های عربستان بکلی از آن بی خبر بودند.

عمر دمی آرام نمیگرفت و مردم را برای بیعت با ابوبکر دعوت میکرد و پس از خروج از سقیفه نیز همچنان در کوچه و بازار مردم را بمسجد میفرستاد تا با ابوبکر

۱- (۹۱) چنانکه در جریان غدیر خم گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله رضای خدا را در ولایت علی علیه السلام فرموده بود نه در خلافت ابوبکر آنجا که فرمود:الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضی الرب برسالتی و ولایهٔ علی بن ابیطالب بعدی و فاصله زمانی روز غدیر تا روز سقیفه بیش از هفتاد روز نبود اما اصحاب سقیفه چه زود فراموش کردند!

۲- (۹۲) تاریخ طبری و غیر آن.

ص: ۷۸

بیعت نمایند مردم بی خبر هم دسته دسته رو بسوی ابوبکر نهاده و با او بیعت میکردند.

ابوبکر در مسجد بمنبر رفت و گفت:ای مردم خلافت من بر شما دلیل فضیلت من بر شما نیست بلکه من مهتر شما هستم نه بهتر شما در هر کاری از شما مشورت و کمک میخواهم و طبق سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتار میکنم اگر ملاحظه کردید که من از طریق انصاف منحرف گشتم شما میتوانید از من کناره گرفته و با دیگری بیعت کنید و اگر هم بعدالت و انصاف رفتار کردم پشتیبان من باشید.

بنا بقاعده ثابت علیت هر علتی معلولی را بوجود میآورد و شباهت و سنخیت نیز بین علت و معلول برقرار میباشد و هرگز از چیدن مقدمات غلط نتیجه صحیح بدست نمیآید زیرا:

خشت اول چون نهد معمار کج

تا ثریا میرود دیوار کج

بهمین جهت بلوای سقیفه نیز ضربتی بر پیکر اسلام وارد آورد که میتوان بجرأت اتفاقات و حوادث بعدی مانند گرفتاریهائی که برای علی علیه السلام روی داده و منجر بشهادت او گردید و قضیه کربلا و اسارت اهل بیت و سایر حوادث نظیر آنرا مولود و معلول همان ضربت سقیفه دانست.حجة الاسلام نیز گوید:

آنکه طرح بیعت شورا فکند

خود همانجا طرح عاشورا فکند

باز در جای دیگر فرماید:

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد

روزی که طرح بیعت منا امیر شد.

۳ - خلافت ابوبکر

اشاره

ص: ۷۹

اما و الله لقد تقمصها ابن ابی قحافهٔ و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی، ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر.

(نهج البلاغه خطبه شقشقیه)

علی علیه السلام هنوز از غسل و تکفین جسد مطهر پیغمبر اکرم فارغ نشده بود که کسی وارد شد و گفت یا علی عجله کن که مسلمین در سقیفه بنی ساعده جمع شده و مشغول انتخاب خلیفه هستند.علی علیه السلام فرمود سبحان الله!این جماعت چگونه مسلمان میباشند که هنوز جنازه پیغمبر دفن نشده در فکر ریاست و حب جاه هستند؟ هنوز علی علیه السلام سخن خود را تمام نکرده بود که شخص دیگری رسید و گفت امر خلافت خاتمه یافت، ابتداء کار مهاجر و انصار بنزاع کشید و بالاخره کار خلافت بر ابوبکر قرار گرفت و جز معدودی از طایفه خزرج تمام مردم با وی بیعت کردند.

علی علیه السلام فرمود:دلیل انصار بر حقانیت خود چه بود؟ عرض کرد چون نبوت در خاندان قریش بود آنها نیز مدعی بودند که امامت هم باید از آن انصار باشد ضمنا خدمات و فداکاریهای خود را در مورد حمایت از پیغمبر و سایر مهاجرین حجت میدانستند.

علی علیه السلام فرمود چرا مهاجرین نتوانستند جواب مقنعی بانصار بدهند؟

ص: ۸۰

عرض کرد جواب قانع کننده انصار چگونه است؟

علی علیه السلام فرمود:مگر انصار فراموش کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله دفعات زیاد مهاجرین را خطاب کرده و میفرمود که انصـار را عزیز بداریـد و از بـدان آنهـا در گذریـد، این فرمـایش پیغمبر دلیـل اینست که انصـار را بمهاجرین سپرده است و اگر آنها شایسته خلافت بودند مورد وصیت قرار نمیگرفتند بلکه پیغمبر مهاجرین را بآنها توصیه میفرمود.

آنگاه فرمود:مهاجرین به چه نحو استدلال کردند؟

عرض کرد سخن بسیار گفتند و خلاصه کلام آنها این بود که ما از شجره رسول خدائیم و بکار خلافت از انصار نزدیکتریم.

علی علیه السـلام فرمود:چرا مهاجرین روی حرف خودشان ثابت نیسـتند اگر آنها از شـجره رسول خدایند من ثمره آن شجره هستم، چنانچه نزدیکی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیل خلافت باشد من که از هر جهت به پیغمبر از همه نزدیکترم.

علاوه بر آیات قرآن و اخبار و احادیث نبوی در مورد خلافت علی علیه السـلام همین فرمایش خود او برای پاسخ دادن باسـتدلالات مهاجرین و انصار که در سقیفه جمع شده بودند کافی بنظر میرسد (۱) .

بهر تقـدیر هنوز جنازه پیغمبر صـلی الله علیه و آله بخاک سپرده نشده بود که ابوبکر خلیفه شد ولی در باطن خلافت وی هنوز تثبیت نشـده بود زیرا گروهی از انصـار و دیگران مخصوصـا بنی‌هـاشم با او بیعت نکرده بودنـد، عمر بابوبکر گفت خوبست عباس بن عبد المطلب را که عم پیغمـبر و بزرگ بنی‌هـاشم است ملاقـات کرده و او را بوعـده تطمیع کنی تـا بسوی تو متمایـل شود و از علی علیه السـلام جـدا گردد، ابـوبکر فـورا عبـاس را ملاقـات نمـود و مکنونـات خـاطر خـود را عرضه نمـود ولی عبـاس پاسـخ محکمی داد و گفت:اگر وجود پیغمبر موجب خلافت تو شده و تو خود را بدانحضرت منسوب کرده‌ای در اینصورت حق ما را برده‌ای زیرا پیغمبر

۱- (۹۳) در بخش پنجم کتاب در مورد بطلان و عدم اصالت این شوراء بحث مفصلی خواهد شد.

ص: ۸۱

صلی الله علیه و آله از ماست و ما باو از همه نزدیکتریم و اگر بوسیله مسلمین خلیفه شده‌ای ما که جزو مسلمین بوده و مقدم بر همه آنها هستیم چنین اجازه‌ای بتو نداده‌ایم و آنچه را که بمن وعده میدهی اگر از مال ما است تو چرا آنرا تملک کرده‌ای و اگر از مال خودت است بهتر که ندهی و ما را بدان نیازی نیست و اگر مال مؤمنین است تو همچو حقی را در اموال مردم نداری.

علی علیه السلام بر تمام این صحنه سازی‌ها بصیر و آگاه بود و علل وقوع قضایا را بخوبی میدانست و میدید که اصحاب سقیفه مردم ساده‌لوح را چنین فریفته‌اند که گوششان برای شنیدن حرف حق آماده نمی‌باشد و برای اینکه این مطلب را به بنی‌هاشم و اصحاب خود روشن کند باتفاق فاطمه و حسنین علیهم السلام پشت خانه‌های مردم رفته و آنها را برای بیعت خود دعوت نمود ولی جز چند نفر معدود کسی دعوت او را پاسخ نگفت (۱) .

اغلب مورخین نوشته‌اند که علی علیه السلام سه شب متوالی بر منازل مسلمین عبور فرموده و آنها را به بیعت خود دعوت کرد و حقوق خود را بر آنها شمرده و اتمام حجت نمود ولی اغلب روی از وی برتافتند و چون آنحضرت پاسخ مثبتی از آنها نشنید بکنج منزل خود پناه برد.

از طرف دیگر عمر دائما بابوبکر میگفت:تا از علی بیعت نگیری پایه‌های تخت خلافت تو مستقر و ثابت نمیباشد بنابر این مصلحت اینست که او را احضار نمائی و از وی بیعت بگیری تا سایر بنی‌هاشم نیز به پیروی از علی بتو بیعت نمایند.

ابوبکر دستور داد خالد بن ولید باتفاق چند نفر از جمله عبد الرحمن بن عوف و خود عمر به سرای علی علیه السلام شتافته و درب را کوبیدند و آواز دادند که برای جلب آنحضرت بمنظور بیعت با ابوبکر آمده‌اند، علی علیه السلام قبول نکرد و خالد و همراهانش را از ورود بمنزل ممانعت فرمود.

خالد بن ولید همراهانش را دستور داد که عنفا وارد منزل شوند آنها نیز

۱- (۹۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۵۳ نامه معاویه بامیر المؤمنین علیه السلام مراجعه شود.

ص: ۸۲

نیمی از درب را کندند و بعنف وارد منزل شدند (۱) .

در اینموقع زبیر بن عوام که در خدمت علی علیه السلام بود با شمشیر کشیده آنها را تهدید نمود ولی دو نفر از پشت سر زبیر را گرفته و سایرین نیز دور علی علیه السلام را احاطه نمودند و در حالیکه بازوان او را بسته بودند کشان کشان پیش ابوبکر بردند، چون آنحضرت پیش ابوبکر رسید فرمود ای پسر ابو قحافه این چه دستوری است داده‌ای که مرا با این ترتیب باینجا آورند و با خاندان پیغمبر اینگونه رفتار کنند مگر دستورات آن بزرگوار را فراموش کرده‌ای؟

پیش از اینکه ابوبکر پاسخ گوید عمر گفت ترا بدینجا آوردیم که با خلیفه رسول خدا بیعت کنی!

علی علیه السلام فرمود اگر با منطق و استدلال سخن بگوئید بهتر است پس اول بمن بگوئید که رمز موفقیت و غلبه شما بگروه انصار در سقیفه چه بوده و بچه منطقی آنها را قانع و مجاب کردید؟

۱- (۹۵) بعضی نوشته‌اند که عمر دستور داد برای آتش زدن درب خانه هیزم بیاورند و ساکنین خانه را تهدید نمود که اگر بیرون نبایید خانه را آتش میزنم فاطمه علیها السلام بر در خانه آمد و فرمود ای پسر خطاب آمده‌ای که خانه ما را بسوزانی؟ گفت بلی تا بیرون آیند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند (عقد الفرید جزء سیم ص ۶۳)

حافظ ابراهیم مصری در اینمورد در مدح و تمجید عمر گوید:

و کلمهٔ لعلی قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت بیتک لا ابقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها

یوما لفارس عدنان و حامیها

(خلاصه مضمون این اشعار چنین است یعنی غیر از عمر کسی نمیتوانست بعلی که یکه سوار قبیله عدنان بود و بحمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکنی خانه‌ات را آتش میزنم با اینکه دختر پیغمبر در آن خانه است) ۰نقل از شبهای پیشاور.)

برخی هم گویند بدستور خالد درب منزل را کندند و یک عده هم از پشت بام داخل منزل شدند .آنچه محرز و مسلم است اینست که علی علیه السلام را بعنف و اجبار برای بیعت با ابوبکر برده‌اند.

ص: ۸۳

عمر گفت بدلیل برتری قریش بر سایر قبائل عرب و بعلت امتیاز مهاجرین بر انصار و از همه مهمتر بجهت قرابت و نزدیکی که بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله داریم.

علی علیه السلام فرمود من هم با همین منطق که شما سخن گفتید رفتار میکنم و به زبان خود شما سخن میگویم و با اینکه دلائل دیگری نیز دارم، اگر شما بعلت قرابت و نزدیکی برسول خدا صلی الله علیه و آله بر انصار سبقت جستید و اگر ملاک خلافت خویشاوندی و نزدیکی پیغمبر صلی الله علیه و آله است پس همه میدانند که من از تمام عرب به پیغمبر نزدیکترم زیرا پسر عم و داماد او و پدر دو فرزندش میباشم.

عمر که یارای جوابگوئی در برابر این منطق نداشت گفت هرگز از تو دست بر نمیداریم تا بیعت کنی!

علی علیه السلام فرمود خوب با یکدیگر ساخته‌اید امروز تو برای او کار میکنی که او (خلافت را) بتو برگرداند بخدا سوگند سخن ترا قبول نمیکنم و با او بیعت نمی‌نمایم زیرا او باید با من بیعت کند سپس روی خود را متوجه مردم نمود و فرمود ای گروه مهاجرین از خدا بترسید و سلطه و قدرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از خاندان او که خدا قرار داده است بیرون نبرید بخدا سوگند ما اهل بیعت باین مقام از شما سزاوارتر و احقیم و شما از نفس خود پیروی نکنید که از راه حق دور میافتید، آنگاه علی علیه السلام بدون اینکه بیعت کند بخانه برگشت و ملازم خانه شد تا حضرت زهرا علیها السلام رحلت فرمود و آنوقت ناچار بیعت نمود (۱) .

اعتراض بعضی از صحابه بابوبکر:

چون خلافت ابوبکر استقرار یافت عده معدودی از صحابه در روز پنجم رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله متفقا در مسجد حضور یافتند و بنصیحت ابوبکر پرداختند، ابتداء ابوذر غفاری پس از حمد خدا و ذکر محامد پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب بابوبکر کرد و گفت:ای ابوبکر منصب خلافت را از علی علیه السلام گرفتن موجب نافرمانی خدا و رسول میباشد و شخص عاقل و مآل اندیش سرای آخرت را که

۱- (۹۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۳۴

ص: ۸۴

جاودانی و لا یزال است بزندگی زودگذر دنیا نمیفروشد و شما هم نظیر آنرا از امم سالفه شنیده‌اید، این اقدام شما جز بزیان خود و مسلمین ثمره دیگری بار نخواهد آورد و من ای ابوبکر از نظر مصلحت کلی اسلام این سخنان را بتو میگویم و اکنون تو در پذیرفتن آن مختاری.

پس از ابوذر سلمان و خالد بن سعد فضائل علی علیه السلام و شایستگی او را بمقام خلافت بزبان آوردند و ابوبکر را از این مقام غاصبانه بیمناک نمودند، آنگاه رو بمهاجرین و انصار کرده و گفتند که موأنست مسلمین را بمنافات مبدل نکنید و بخاطر هوی و هوس خود با دین و مذهب بازی مکنید.

سپس خالد بن سعد بابوبکر گفت که بیعت انصار با تو بتحریک عمر و در نتیجه اختلاف دو طایفه اوس و خزرج انجام شده است نه برضا و رغبت خود آنها و چنین بیعتی چندان ارزشی نخواهد داشت.

ابو ایوب انصاری و عثمان بن حنیف و عمار یاسر نیز بپا خاسته و هر یک در فضل و شرف و برتری و حقانیت علی علیه السلام سخن‌ها گفتند و از فداکاری‌ها و جانبازیهای او در غزوات یاد آور شدند بطوریکه ابوبکر تحت تأثیر سخنان اصحاب و یاران علی علیه السلام پریشان و آشفته خاطر شد و از مسجد خارج گردید و بمنزل خود رفت و برای مسلمین بدین شرح پیغام فرستاد:اکنون که شما را بر من رغبتی نیست دیگری را برای خلافت انتخاب کنید.

عمر چون اندیشه و اراده ابوبکر را متزلزل دید فورا بسرای وی شتافت و در حالیکه آشفته و غضبناک بود با او صحبت نمود و مجددا وی را بمسجد آورد و برای اینکه نیروی هر گونه مجادله و بحث را از مردم بگیرد دستور داد گروهی با شمشیرهای برهنه در طرفین ابوبکر حرکت کنند و اجازه ندهند که کسی وارد بحث و گفتگو با ابوبکر شود، این تدبیر عمر برای بار دوم حشمت و شکوه ابوبکر را زیادتر نمود و دیگر کسی جرأت نکرد که با وی بگفتگو پردازد.

احتجاج علی علیه السلام با ابوبکر.

مرحوم طبرسی احتجاج علی علیه السلام را با ابوبکر در کتاب احتجاج خود

ص: ۸۵

نقل کرده و ما ذیلا بخلاصه آن اشاره مینمائیم.

پس از آنکه امر خلافت بابوبکر قرار گرفت و مردم باو بیعت کردند برای اینکه در برابر علی علیه السلام بر این کار خود عذری بتراشد آنحضرت را در خلوت ملاقات کرد و گفت یا ابالحسن بخدا سوگند مرا در این امر میل و رغبتی و حرص و طمعی نبود و نه خود را بدین کار از دیگران ترجیح میدادم!

علی علیه السلام فرمود در اینصورت چه چیزی ترا بدین کار وادار کرد؟

ابوبکر گفت حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود امت مرا خداوند بگمراهی جمع نمیکند و چون دیدم مردم اجماع نموده‌اند من هم از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کردم و اگر میدانستم کسی تخلف میکند قبول این امر نمیکردم!

علی علیه السلام فرمود اینکه گفتی پیغمبر فرموده است خداوند امت مرا بگمراهی جمع نکند آیا من نیز از این امت بودم یا خیر؟ (۱) عرض کرد بلی.

فرمود همچنین گروه دیگری که از خلافت تو امتناع داشتند مانند سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و سعد بن عباده و جمعی از انصار که با او بودند آیا از امت بودند یا نه؟ عرض کرد بلی همه آنها از امتند.

علی علیه السلام فرمود پس چگونه حدیث پیغمبر را دلیل خلافت خود میدانی در حالیکه اینها با خلافت تو مخالف بودند؟

ابوبکر گفت من از مخالفت آنها خبر نداشتم مگر پس از خاتمه کار و ترسیدم که اگر خود را کنار بکشم مردم از دین برگردند!

علی علیه السلام فرمود بمن بگو ببینم کسی که متصدی چنین امری میشود چه

۱- (۹۷) باید بدین مطلب توجه داشت که احتجاج حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر بمنطق جدل بوده یعنی روی اصل مسلماتی که مورد قبول طرف مخالف بوده و در عین حال موجب محکومیت او میگردد و الا شورا و اجماع بفرض محال و لو اجماع حقیقی باشد صلاحیت این کار را ندارد و جانشین پیغمبر را خداوند تعیین میکند همچنانکه خود پیغمبر را خدا مبعوث میکند و ما در بخش پنجم در اینمورد مفصلا به بحث خواهیم پرداخت.

ص: ۸۶

خصوصیاتی باید داشته باشد؟

ابوبکر گفت:خیر خواهی و وفا و عدم چاپلوسی و نیک سیرتی و آشکار کردن عدالت و علم بکتاب و سنت و داشتن زهد در دنیا و بیرغبتی نسبت بآن و ستاندن حق مظلوم از ظالم و سبقت (در اسلام) و قرابت (با پیغمبر صلی الله علیه و آله) .

علی علیه السلام فرمود ترا بخدا ای ابوبکر این صفاتی را که گفتی آیا در وجود خود می‌بینی یا در وجود من؟

ابوبکر گفت بلکه در وجود تو یا ابا الحسن!

علی علیه السلام فرمود آیا دعوت رسول خدا را من اول اجابت کردم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو .

حضرت فرمود آیا سوره برائت را من بمشرکین ابلاغ کردم یا تو؟ عرض کرد البته تو.

فرمود آیا در موقع هجرت رسول خدا من جان خود را سپر آنحضرت کردم یا تو؟ عرض کرد البته تو.

علی علیه السلام فرمود آیا در غدیر خم بنا بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله من مولای تو و کلیه مسلمین شدم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو.

فرمود آیا در آیه زکوة (انما ولیکم الله...) ولایتی که با ولایت خدا و رسولش آمده برای من است یا برای تو؟ عرض کرد البته برای تو.

فرمود آیا حدیث منزلت از پیغمبر و مثلی که از هارون بموسی زده شده است درباره من بوده یا درباره تو؟ ابوبکر گفت بلکه درباره تو.

علی علیه السلام فرمود آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله مرا با اهل و فرزندم برای مباهله مشرکین (نصارا) برد یا ترا با اهل و فرزندانت؟ عرض کرد بلکه شما را .

فرمود آیا آیه تطهیر در مورد من و اهل بیتم نازل شده یا درباره تو و اهل بیت تو.

ابوبکر گفت البته برای تو و اهل بیت تو.

ص: ۸۷

فرمود آیـا در روز کسـاء من و اهل و فرزنـدم مورد دعای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودیم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو و اهل و فرزندت.

فرمود آیا (در سوره هل اتی) صاحب آیه:یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا منم یا تو؟ ابوبکر گفت البته تو.

علی علیه السلام فرمود آیا توئی آنکسی که در روز احد او را از آسمان جوانمرد خواندند یا من؟ عرض کرد بلکه تو.

فرمود آیا توئی آنکه در روز خیبر رسول خـدا پرچمش را بدست او داد و خداوند بوسـیله او (قلعه‌های خیبر را) گشود یا من؟ عرض کرد البته تو.

فرمود آیا تو بودی که از رسول خدا و مسلمین با کشتن عمرو بن عبدود غم را زدودی یا من؟ عرض کرد بلکه تو.

فرمود آیا آنکسـی که رسول خدا او را برای تزویج دخترش فاطمه برگزید و فرمود خدا او را در آسـمان برای تو تزویج کرده اسـت منم یا تو؟ ابوبکر گفت بلکه تو.

علی علیه السلام آیا منم پدر حسن و حسین دو نواده و ریحانه پیغمبر آنجا که فرمود آندو سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است یا تو؟ عرض کرد بلکه تو.

فرمود آیا برادر تست که در بهشت بوسیله دو بال با فرشتگان پرواز میکند (جعفر طیار) یا برادر من؟ عرض کرد برادر تو.

فرمود آیـا منم که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بعلم قضـا و فصل الخطاب دلالت نمود و فرمود علی اقضاکم یا تو؟ ابوبکر گفت بلکه تو.

علی علیه السـلام فرمود آیا منم آنکسـی که رسول خدا باصـحابش دسـتور فرمود بعنوان امارت مومنین باو سـلام دهند یا تو؟ ابوبکر گفت البته تو.

فرمود آیا از نظر قرابت برسول خدا صلی الله علیه و آله من سبقت دارم یا تو؟ عرض کرد البته تو.

علی علیه السلام فرمود آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شکستن بتهای

ص: ۸۸

طاق کعبه ترا روی دوش خود قرار داد یا مرا؟ عرض کرد بلکه ترا.

فرمود آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تو فرمود که تو در دنیا و آخرت صاحب لوای من هستی یا درباره من؟ عرض کرد بلکه درباره تو.

فرمود آیا پیغمبر موقع مسدود کردن در خانه جمیع اهل بیت خود و اصحابش بمسجد در خانه ترا باز گذاشت یا در خانه مرا؟ ابوبکر گفت بلکه در خانه ترا.

علی علیه السلام پیوسته از مناقب و فضائل خود که خدا و رسولش آنها را مختص آنحضرت قرار داده بودند سخن میگفت و ابوبکر تصدیق میکرد، آنگاه فرمود پس چه چیز ترا فریب داده که این مقام را تصاحب نموده‌ای؟ ابوبکر گریه کرد و گفت یا ابا الحسن راست فرمودی امروز را بمن مهلت بده تا در این‌باره بیندیشم، آنگاه از نزد آنحضرت بیرون آمد و با کسی صحبت نکرد شب که فرا رسید خوابید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید و چون بدانجناب سلام کرد پیغمبر روی خود را از او برگردانید ابوبکر عرض کرد یا رسول الله آیا دستوری فرموده‌ای که من بجا نیاورده‌ام؟ فرمود با کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند دشمنی کرده‌ای حق را باهلش بازگردان، ابوبکر پرسید کیست اهل آن؟ فرمود آنکه ترا عتاب کرد علی علیه السلام ابوبکر گفت باو باز گردانیدم یا رسول الله و دیگر آنحضرت را ندید.

صبح زود خدمت علی علیه السلام آمد و عرض کرد یا ابا الحسن دست را باز کن تا با تو بیعت کنم و آنچه در خواب دیده بود بدانحضرت نقل نمود، علی علیه السلام دست خود را گشود و ابوبکر دست خود را بآن کشید و بیعت نمود و گفت میروم مسجد و مردم را از آنچه در خواب دیده‌ام و از سخنانی که بین من و تو گذشته آگاه میگردانم و خود را از این مقام کنار کشیده و آنرا بتو تسلیم میکنم!

علی علیه السلام فرمود بلی (بسیار خوب) .

چون ابوبکر از نزد آنحضرت بیرون آمد در حالیکه رنگش دیگرگون شده و خود را سرزنش میکرد با عمر که دنبال وی در کوچه میگشت مصادف شد، عمر پرسید چه شده است ای خلیفه پیغمبر؟

ص: ۸۹

ابوبکر ماجرا را تعریف کرد، عمر گفت ترا بخدا ای خلیفه رسول الله گول سحر بنی‌هاشم را نخوری و بآنها وثوق نداشته باشی این اولی سحر آنها نیست (از این کارها زیاد میکنند) و عمر آنقدر از این حرفها زد که ابوبکر را از تصمیمی که گرفته بود منصرف نمود و مجددا او را بامر خلافت راغب گردانید (۱) .

غصب فدک:

یکی از کارهای زشت ابوبکر گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و لازم است قبلا توضیحی درباره فدک داده شود.فدک قریه‌ای میان خیبر و مدینه بود که تا مدینه دو منزل راه فاصله داشت و دارای زمینهای حاصلخیز و نخلستانهای بارور بود که طایفه‌ای از یهود در آن ساکن بودند چون در سال هفتم هجری نیروی اسلام رونق گرفته و خدای تعالی رعب و وحشت آنرا پس از فتح خیبر بدل یهود انداخته بود لذا اهالی فدک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مصالحه نمودند که نصف تمام فدک را به آنحضرت واگذار کنند و نصف دیگرش از آن خودشان باشد در نتیجه آنقسمت از فدک که به نبی اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده بود ملک خاص آنحضرت گردید زیرا بدون جنگ و لشگر کشی به آنجناب تعلق گرفته بود و مفاد آیه شریفه متضمن این مطلب است که فرماید:

و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر. (۲)

یعنی آنچه خداوند از مال و ملک کافران بر پیغمبر خود واگذاشته بدون زحمت و رنج سواران و پیادگان شما بوده (و شما بهره و نصیبی در آن ندارید) و لکن خداوند پیغمبرانش را بر هر که بخواهد مسلط کند و خداوند بر (انجام) هر چیزی توانا است، بر خلاف سایر غنائم جنگی که خمس آن متعلق بخدا و رسول و بقیه با نظر پیغمبر و امام میان سربازان و لشگریان تقسیم میشود چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید:

۱- (۹۸) الاحتجاج جلد ۱ ص ۱۵۷ - ۱۸۴.

۲- (۹۹) سوره حشر آیه ۶.

ص: ۹۰

و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل... (۱)

و اما آنچه بدون لشگر کشی و جنگ بدست آید انفال است و فقط از آن خدا و رسول میباشد چنانکه خداوند در کتاب کریم خود فرماید:

یسألونک عن الانفال قل الانفال لله و للرسول. (۲)

حضرت صادق فرماید:

الانفال ما لم یوجف علیه بخیل و لارکاب، او قوم صالحوا، او قوم اعطوا بایدیهم، و کل ارض خربهٔ و بطون الاودیهٔ فهو لرسول الله صلی الله علیه و آله و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء. (۳)

یعنی انفال آنست که اسب و شتر بر آن رانده نشود (با جنگ بدست نیاید) یا اموال مردمی است که آنرا مصالحه کرده باشند، و یا با دست خود آنرا بدهند.و هر زمین خراب و ته رودخانه‌ها از آن پیغمبر خدا است و پس از او از آن امام است که به هر راه خواهد بمصرف رساند.

بنابر این فدک نیز مشمول آیه انفال است نه آیه فیء و خمس زیرا کسی از مسلمین در بدست آوردن آن شرکت ننموده بلکه همانگونه که حضرت صادق علیه السلام فرماید یهودیان آنرا برسول اکرم (ص) مصالحه کرده بودند و آنحضرت شخصا مالک فدک شده بود.

در تفسیر مجمع البیان و کتاب اصول کافی در ذیل تفسیر آیه:و آت ذی القربی حقه. (۴) مینویسند که چون آیه مزبور نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱- (۱۰۰) سوره انفال آیه ۴۱.

۲- (۱۰۱) سوره انفال آیه ۱.

۳- (۱۰۲) اصول کافی جلد ۲ باب الفیء و الانفال حدیث ۳.

۴- (۱۰۳) سوره اسراء آیه ۲۶.

ص: ۹۱

دختر خود فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود که خدای تعالی بمن دستور فرموده که فدک را (که ملک شخصی من است) بتو دهم.فاطمه گفت یا رسول الله من هم از شما و هم از خدای تعالی پذیرفتم و این مطلب در کتب اهل سنت نیز مانند تفسیر ثعلبی و شواهد التنزیل و ینابیع المودهٔ نوشته شده است که پس از نزول آیه مزبور پیغمبر فدک را بدخترش فاطمه داد. (۱)

و تا رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود فدک در تصرف حضرت زهرا علیها السلام بود و عاملینی هم برای جمع آوری محصول آن گمارده بود و عایدات آنرا بفقراء بنی‌هاشم و دیگران تقسیم مینمود ولی پس از رحلت نبی اکرم ابوبکر وکیل فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون کرد و فدک را از تصرف دختر پیغمبر خارج نمود و گفت فدک فیء مسلمین است!!

این عمل ابوبکر کاملا غاصبانه و از هر جهت بر خلاف حق و عدالت بود زیرا چنانکه اشاره شد اولا فدک جزو انفال محسوب شده و ملک شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نه فیء مسلمین ثانیا پیغمبر در زمان حیات خود بدستور خدا آنرا بدخترش فاطمه علیها السلام بخشیده بود ثالثا بموجب قانون ید حضرت زهرا علیها السلام عملا از زمان پدرش در آن تصرف داشت و در احتجاجی که در اینمورد آن علیا مخدره در حضور مهاجر و انصار در مسجد پیغمبر با ابوبکر نمود او را مجاب و محکوم ساخت.

ابوبکر با یک حدیث جعلی گفت از پیغمبر شنیده‌ام که فرمود:ما پیغمبران ارث نمیگذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است (مال امت است).

حضرت زهرا علیها السلام فرمود ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟ اگر پیغمبران ارث نمیگذارند پس در برابر این آیاتی که در مورد ارث پیغمبران نازل شده است چه میگوئی؟ آیا بر پدر من تهمت می‌بندی؟ مگر قرآن نمیگوید:و ورث سلیمان داود (۲) سلیمان از پدرش داود ارث برد) همچنین در مورد زکریا فرماید:فهب لی

۱- (۱۰۴) ینابیع المودهٔ ص ۱۱۹ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۴۴۳.

۲- (۱۰۵) سوره نمل آیه ۱۶.

ص: ۹۲

من لدنک ولیا، یرثنی و یرث من ال یعقوب (۱) زکریا بخداوند عرض میکند که از رحمت و قدرت خود برای من فرزندی عطاء فرما که از من و اولاد یعقوب ارث ببرد) همچنین آیات دیگر، پس بچه دلیلی باید من از ارث پدر محروم شوم؟

أفخصکم الله بآیهٔ اخرج ابی منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟ (۲) آیا خداوند شما را بآیه‌ای مخصوص گردانیده و پدر مرا از آن کنار زده است و یا شما از پدر من و پسر عمم (علی علیه السلام) بخاص و عام قرآن داناترید؟

با اینکه فاطمه علیها السلام ابوبکر و اطرافیانش را مفتضح و رسوا نمود و آنان هیچگونه پاسخی در برابر منطق او نداشتند مع الوصف بدون اخذ نتیجه بمنزل خود بازگشت و بعلی علیه السلام گفت مگر تو نبودی که بینی گردنکشان و ابطال عرب را بخاک مذلت مالاندی اکنون چرا ساکت نشسته‌ای که در اثر این سکوت تو فدک من هم دستخوش هوی و هوس این و آن شده است؟

علی علیه السلام فاطمه را بصبر و بردباری در مقابل این ناملائمات توصیه فرمود و فلسفه صبر و سکوت خود را که بنا بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود برای او شرح داده و او را از تمام قضایا آگاه ساخت، فاطمه علیها السلام نیز جز صبر و تحمل در برابر این مصیبات چاره‌ای نداشت در نتیجه در غم و اندوه فرو رفت و رنج خاطر خود را بخاک پدر عرضه نمود و شدت اندوه و تأثر آن مظلومه را از درد دل‌های او میتوان دانست که میگوید:

صبت علی مصائب لو انها

صبت علی الایام صرن لیالیا

یعنی برای من مصائبی روی داد که اگر آن مصائب بروزها روی میداد بشبها تبدیل میشدند.

و حقیقتا این عمل حزب سقیفه چقدر زشت و ناشایست بود که بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عوض عرض تسلیت باقیماندگان آنحضرت

۱- (۱۰۶) سوره مریم آیه ۴ - ۵.

۲- (۱۰۷) احتجاج طبرسی از خطبه فاطمه علیها السلام در مورد احتجاج با ابوبکر.

ص: ۹۳

با خانواده‌اش این چنین رفتار کردند و بپاس یک عمر مجاهدت و فداکاری که عرب بیابانگرد را در اثر تربیت و تعلیم بر ملل متمدن آنروز مسلط گردانید بحکم آیه:قل لا أسألکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی (۱) .فقط انتظار احترام و محبت به نزدیکان خود را داشته است.

ولی این فرقه نمک نشناس خانه دخترش را سوزانیدند و یگانه یادگار او را بحال تضرع و زاری در آوردند که پناهگاهی جز تربت پدر نداشت.

طبق روایات مورخین فاطمه علیها السلام در اثر فشار و اینهمه ناملائمات و دردهای روحی رنجور و بیمار شد و با همان حالت نیز رحلت فرمود.

۴ - شورای شش نفری عمر

۱- (۱۰۸) سوره شوری آیه .۲۳.

ص: ۹۴

فیالله و للشوری، متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر، لکنی اسففت اذ اسفوا و طرت اذ طاروا.

(خطبه شقشقیه)

ابوبکر پس از دو سال و چند ماه خلافت رنجور و بیمار شد و بپاس زحماتی که عمر در مورد تثبیت خلافت او متحمل شده بود او نیز زمینه را برای خلافت عمر بعد از خود آماده کرد و مخالفین را نیز قانع نمود، جمعی از صحابه را بحضور طلبید و عمر را در حضور آنها بجانشینی خود منصوب نمود و در روز وفات ابوبکر عمر بمسند خلافت نشست (سال ۱۳ هجری) و پس از دفن ابوبکر عمر بمسجد رفت و مردم را از خلافت خود آگاه ساخته و از آنها بیعت گرفت و بغیر از علی علیه السلام که از بیعت او خوداری کرده بود بقیه مسلمین خواه ناخواه با او بیعت نمودند.

خلافت عمر ده سال و شش ماه طول کشید و در اینمدت دائما با دو کشور بزرگ ایران و روم در حال جنگ بود.

چون مدت عمرش سپری شد و بدست ابولؤلؤ نامی زخمی گردید برای انتخاب خلیفه بعد از خود شش نفر را بحضور طلبید و موضوع خلافت را بصورت شوری میان آنها محدود نمود.

این شش نفر عبارت بودند از علی علیه السلام، طلحه، زبیر، عبد الرحمن

ص: ۹۵

ابن عوف، عثمان، سعد وقاص.آنگاه ابوطلحه انصاری را با پنجاه نفر از انصار مأمور نمود که پشت در خانه‌ای که در آنجا اعضای شورا بحث و گفتگو میکنند ایستاده و منتظر اقدامات آنها باشد، اگر پس از خاتمه سه روز پنج نفر بانتخاب یکی از آن شش تن موافق شدند و یکی مخالفت کرد گردن نفر مخالف را بزنند و اگر چهار نفر از آنها بیک نفر رأی موافق دهند و دو نفر مخالفت کنند سر آن دو نفر را با شمشیر برگیرند و اگر برای انتخاب یکی از آنان هر دو طرف (موافق و مخالف) مساوی شدند نظر آن سه نفر که عبد الرحمن بن عوف جزو آنهاست صائب بوده و سه نفر دیگر را در صورت مخالفت گردن بزنند و اگر پس از خاتمه سه روز رأی آنها بچیزی تعلق نگرفت و همه با یکدیگر مخالفت کردند هر شش تن را گردن بزنند و سپس مسلمین برای خود خلیفه‌ای انتخاب نمایند!!!

عمر علت انتخاب شش تن اعضاء شورا را چنین اظهار نمود که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله موقع رحلت از این شش نفر راضی بود من هم خلافت را میان آنها بصورت شورا قرار میدهم که یکی را از میان خود برای این کار انتخاب کنند و موقعیکه آن شش نفر در نزد عمر حاضر شدند خواست نقاط ضعف آنها را (بحساب خود) یادآور شود بزبیر گفت تو بدخلق و مفسدی اگر خرسند باشی ایمان خواهی داشت و اگر ناراضی باشی کافری بنابر این گاهی انسانی و گاهی شیطان.

و اما تو ای طلحه رسول خدا را آزرده نموده‌ای و آنحضرت موقع رحلت از تو افسرده خاطر بود بعلت آن حرفی که در روز نزول آیه حجاب گفتی (۱) .

و اما تو ای عثمان و الله که سرگین از تو بهتر است.

و اما تو ای سعد مرد متکبر و متعصبی و بکار خلافت نمیائی و اگر ریاست دهی با تو باشد از اداره آن درمانده شوی.

۱- (۱۰۹) ابن ابی الحدید میگوید که چون آیه حجاب نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد که امروز زنان پیغمبر در حجاب باشند چون از دنیا برود ما زنان او را بعقد و نکاح خود در میآوریم آیه شریفه نازل شد که:و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا. (سوره احزاب آیه ۵۳)

ص: ۹۶

و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف القلب و ناتوانی.سپس رو بعلی علیه السلام کرد و گفت اگر تو مزاح نمیکردی برای خلافت خوب بودی و الله که اگر ایمان ترا با ایمان تمام اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند (۱) .

پیش از شرح جریان شوری بحث مختصری درباره وصیت عمر که پر از اشکال و تناقض است لازم بنظر میرسد:

اولاـ طبق قرارداد محرمانه‌ای که قبلا میان ابوبکر و عمر و ابو عبیده برگزار شده بود این سه نفر به ترتیب خود را نامزد مقام خلافت میدانستند و بهمین جهت روز رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله باتفاق هم فورا خود را بسقیفه رسانیده بودند.

البته ابوبکر و عمر بمقصود خود نائل شدند و حالا نوبت ابو عبیده بود ولی چون در موقع قتل عمر ابو عبیده در حال حیات نبود لذا عمر خلافت را میان شش تن محصور نمود و اظهار کرد که اگر ابو عبیده و یا سالم (غلام حذیفه) زنده بودند برای خلافت از این شش تن شایسته‌تر بودند!!

موقعیکه علی علیه السلام را اجبارا برای بیعت ابوبکر بمسجد آورده بودند ابو عبیده بآنحضرت گفت که اگر ما میدانستیم تو راغب امر خلافت هستی بجای ابوبکر با تو بیعت میکردیم ولی حالا کار گذشته و مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند.

بنابر این خود ابو عبیده که بابوبکر بیعت کرده بود علی علیه السلام را شایسته‌تر از او میدانست و فقط عدم اطلاع خود را نسبت بتمایل آنحضرت بخلافت بهانه کرده بود حالا عمر چگونه بمرده ابو عبیده تأسف نموده و او را شایسته‌تر از علی علیه السلام بامر خلافت میدانست در حالیکه ابو عبیده و سالم هر دو جزو منافقین بودند و در حادثه لیله عقبه (برای رماندن شتر پیغمبر) شرکت داشتند و از کسانی بودند که از پیوستن باردوی اسامه تخلف نموده بودند.

ثانیا عمر بی انصافی را بجائی رسانیده بود که حتی یک غلام را از علی علیه السلام برای خلافت سزاوارتر میدانست و بمرگ او هم حسرت میخورد و از طرفی در موقع جدال و مناقشه با انصار در سقیفه حدیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره

۱- (۱۱۰) منتخب التواریخ ص ۱۷۲ - تاریخ طبری - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱

ص: ۹۷

ائمه اثنی عشر فرموده بود که همه آنها از قریش‌اند ابوبکر از آن حدیث بنفع خود استفاده کرده و بانصار گفت ائمه باید از قریش باشند حالا عمر برای چه سالم غلام حذیفه را که از انصار بود داخل شورا کرده بود او که از قریش نبود؟

ثالثا عمر (بعقیده خود) برای هر شش نفر نقاط ضعفی شمرد و بهر یک نیز تصریحا یا تلویحا گفت که بکار خلافت نمیخوری در اینصورت باید پرسید برای چه اشخاصی را که بقول خودت هر کدام دارای معایبی بوده و هیچیک نیز بامر خلافت شایسته نبود برای انتخاب خلیفه از میان خودشان بشوری دعوت کردی؟

رابعا عمر علت انتخاب این شش نفر را رضایت پیغمبر از آنها دانست و آنگاه بطلحه گفت که پیغمبر را آزرده نمودی و آنحضرت موقع رحلت از تو افسرده خاطر بود آیا این سخن عمر تناقض نیست؟

خامسا در میان این شش تن عبد الرحمن بن عوف چه فضیلت و خصوصیاتی نسبت بدیگران داشت که باو امتیازی داده بود که در صورت تساوی موافقین و مخالفین رأی آن سه نفر که عبد الرحمن جزو آنها باشد قابل پذیرش است و در واقع او را صاحب دو رأی کرده بود این نقشه‌ای بود که عمر برای خلافت عثمان و کشته شدن علی علیه السلام طرح کرده بود زیرا کسانی را برای شورا انتخاب نموده بود که با علی علیه السلام مخالف بودند.

در میان این شش نفر همای خلافت فقط بالای سر علی علیه السلام و عثمان سایه افکنده بود، عمر با توجه بدین امر عبد الرحمن بن عوف را که با عثمان عقد اخوت بسته و هم داماد او بود امتیاز بخشید و آن سه نفری را که عبد الرحمن جزو آنها باشد نسبت بسه نفر دیگر ارجحیت داد تا از عثمان حمایت نماید.

یکی دیگر از اعضای این شورا طلحه بود که با بنی‌هاشم چندان موافق نبود و ضمنا با عبد الرحمن دوست صمیمی بود، در اینصورت مسلم بود که از عثمان حمایت خواهد کرد، سعد وقاص هم علاوه بر اینکه از دستور عبد الرحمن سرپیچی نمیکرد با طلحه نیز موافقت کامل داشت، در این میان فقط تنها کسی که امید میرفت با علی علیه السلام موافقت کند زبیر بود که عمر نیز از او چندان دلخوش نبود و در نتیجه

ص: ۹۸

هم زبیر و هم علی علیه السلام چون در اقلیت بودند بقتل میرسیدند.

این بود تجزیه و تحلیل ماهیت این شورا که بتدبیر عمر طرح شده بود و اما جریان آن بشرح زیر بوده است:

پس از سه روز از قتل عمر هر شش نفر در منزل عایشه جمع شده و به شور و بحث پرداختند، ابتداء عبد الرحمن رشته سخن را بدست گرفته و گفت:برای اینکه میان مسلمین تفرقه نیفتد لازم است ما شش نفر هم با موافقت یکدیگر یکی را از بین خود برای خلافت انتخاب کنیم حالا هر کسی که رأی خود را بدیگری دهد دامنه اختلاف را کم خواهد نمود.

طلحه حق خود را بعثمان واگذار کرد زبیر نیز رأی خود را بعلی علیه السلام داد سعد وقاص هم چون چنین دید حق خود را بعبد الرحمن واگذار نمود و بدین ترتیب شش نفر شوری بسه نفر که هر یک دو رأی داشتند تبدیل گردید ولی برای علی علیه السلام مسلم بود که این کار بنفع عثمان خاتمه پیدا میکند زیرا عبد الرحمن شخصا داوطلب خلافت نبود و اگر هم در سر خود چنین خیالی را مینمود عملا عرضه اظهار آنرا نداشت و قبلا نیز در اینمورد با عثمان مذاکره نموده و وعده کمک و حمایت باو داده بود.

عبد الرحمن مجددا صحبت کرده و آنها را از مخالفت بر حذر نمود زیرا مخالفت در آن شورای ساختگی مساوی با کشته شدن بشمشیر پنجاه نفر مراقبین پشت در بود.

عثمان که از مقصود عبد الرحمن آگاه بود بعلی علیه السلام پیشنهاد نمود که خوبست ما هر دو نفر هم بعبد الرحمن وکالت دهیم تا او هر چه مقرون بصلاح باشد اقدام کند، عبد الرحمن نیز از پیشنهاد عثمان استقبال کرد و سوگند یاد نمود که خود طمع خلافت ندارد و این کار را جز در میان آندو بدیگری واگذار نخواهد کرد.

علی علیه السلام که در صحبت آندو تن مطالعه میکرد تمام قضایا را همانگونه که از اول هم برای او روشن بود بار دیگر از مد نظر گذراند و در پاسخ آنان تأنی نمود.

ص: ۹۹

عثمان گفت :یا علی مخالفت جائز نیست و برابر وصیت عمر هر کس مخالفت کند جز کشته شدن راه دیگری ندارد تو هم عبد الرحمن را بحکمیت برگزین.

علی علیه السلام فرمود حال که روزگار بکام تو میگردد چرا عجله نموده و مرا بقتل تهدید میکنی؟ برای من روشن است که عبد الرحمن جانب ترا رعایت خواهد کرد و بر خلاف حق و مصلحت سخن خواهد گفت ولی چون چاره‌ای نیست من نیز بشرط اینکه او خویشاوندی خود را با تو نادیده گرفته و رضای خدا و مصلحت امت را در نظر بگیرد او را بحکمیت می‌پذیرم، عبد الرحمن نیز سوگند یاد کرد که چنین کند.

عبد الرحمن مردم را در مسجد پیغمبر جمع نمود تا در حضور مهاجر و انصار رأی خود را اعلام کند آنگاه برای اینکه تظاهر به بیطرفی و بی نظری خود نماید اول بطرف علی علیه السلام رفت و گفت یا علی من هم مصلحت در آن می‌بینم که امروز همه مسلمین با تو بیعت کنند ولی شما هم بشرط اینکه طبق دستور خدا و سنت پیغمبر و روش شیخین حکومت کنید!

عبد الرحمن میدانست که نه تنها خلافت اسلامی بلکه تمام ملك و ملکوت را در اختیار علی علیه السلام بگذارند کلمه‌ای بر خلاف حق و حقیقت نمیگوید و کوچکترین عملی را که با رضای خدا منافات داشته باشد انجام نمیدهد و چون روش شیخین بر خلاف حق بود پس علی علیه السلام چنین شرطی را نخواهد پذیرفت بدینجهت میخواست در پیش مردم از آنحضرت اتخاذ سند کند!

علی علیه السلام فرمود:من بدستور الهی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و روش خودم که همان رضای خدا و سنت پیغمبر است رفتار میکنم نه بروش دیگران.

البته عبد الرحمن و عثمان و سایر مردم نیز انتظار شنیدن همین سخن را داشتند و میدانستند که آنحضرت سخن بکذب نگوید و از راه حق منحرف نشود.

از طرفی علی علیه السلام خلافت ابوبکر و عمر را غاصبانه میدانست و از تضییع حق خود شکایت داشت اکنون چگونه ممکن است که روش آندو را تصدیق کند؟

ص: ۱۰۰

عبـد الرحمن سـپس بطرف عثمـان رفت و همـان جمله‌ای را که برای علی علیه السـلام گفته بـود بعثمـان نیز پیشـنهاد کرد ولی برای عثمان که از فرط ذوق و شوق سـر از پا نمی‌شـناخت پاسـخ مثبت بر این جمله خیلی آسان و حتی کمال آرزو بود او حاضـر بود که چنین قولی را با خون خود بنویسد و امضاء کند.

بانگ زد:سوگند میخورم که جز طریق شیخین براهی نروم و از روش آنها منحرف نشوم (۱) .

عبـد الرحمن دست بیعت بـدست عثمـان داد و او را بخلافـت تبریک گفت و بلافاصـله بنی‌امیه که منتظر چنین فرصتی بودنـد هجوم آورده و دسـته دسته بیعت نمودند ولی بنی‌هاشم و جمعی از صحابه کبار مانند عمار یاسر و مقداد و سایر بزرگان از بیعت خودداری نمودنـد و بـدین ترتیب عبـد الرحمن بن عوف نقش خود را با کمال مهارت بازی کرد و با تردستی عجیب خلافت را از عمر بعثمان منتقل نموده و مقصود عمر را جامه عمل پوشانید و علی علیه السـلام در اثر حقیقت خواهی برای بار سوم از حق مشروع خود محروم گردید.

تمام این مقدمات و صـحنه‌سازی‌ها که بتدبیر عمر بوجود آمده بود برای رسیدن عثمان بخلافت و احیانا بمنظور قتل علی علیه السلام در صورت مخالفت بود بهمین جهت آنحضـرت درباره تشـکیل این شوری و نیرنگهای عبد الرحمن فرمود:خدعهٔ و ای خدعهٔ (حیله است و چه حیله‌ای) ؟ !حقیقت امر هم همین بود زیرا بطوریکه شرح و توضیح داده شد این شورا حیله و نیرنگی بیش نبود .

بنا بنقل امین الاسـلام طبرسی علی علیه السلام در جلسه شورای شش نفری فضایل و مناقب خود را بصورت احتجاج مانند احتجاجی که با ابوبکر کرده بود بسـمع اعضاء شوری رسانیـد و آنان نیز بالاتفاق بیانات آنحضـرت را تصـدیق کردنـد آنگاه علی علیه السـلام فرمود از خدای یگانه بترسید و مخالفت فرمان او نکنید و حق

۱- (۱۱۱) علی علیه السـلام روش شـیخین را بعلت اینکه بـا سـنت پیغمـبر صـلی الله علیه و آله مغـایرت داشت قبول نمیکرد و کـاش عثمـان نیز بروش آنهـا رفتار میکرد او در خلافت خویش بقـدری افتضاح و رسوائی بار آورد که نتیجه‌اش موجب قتل و هلاکت وی گردید.

ص: ۱۰۱

را باهلش برگردانید و از سنت پیغمبرتان پیروی کنید که اگر شما با آن مخالفت کنید خدا را مخالفت کرده‌اید بنابر این امر خلافت را باهل آن واگذاریـد.آنان بهم نگاه کرده و گفتند فضل او را شـناختیم، و دانستیم که وی بامر خلافت از همه سـزاوارتر است اما او مردی است که (در تقسـیم بیت المـال و سـایر امور) هیچکس را بـدیگری ترجیـح نمیدهـد و مسـاوات کامـل را (میـان مردم) برقرار میسازد بنابر این اگر او را بخلافت انتخاب کنید شـما را با مردم دیگر یکسان قرار میدهد ولی اگر عثمان را بخلافت برگزینید او نفع و تمایل شما را در نظر میگیرد. (و بهمین سبب امر خلافت را بعثمان واگذار کردند) (۱) .

۵ – نیازمندی خلفاء بوجود علی علیه السلام

۱- (۱۱۲) برای آگاهی بیشتر از احتجاج علی علیه السـلام با اصـحاب شوری بکتاب احتجاج طبرسی جلد ۱ ص ۱۹۲ - ۲۱۰ مراجعه شود.

ص: ۱۰۲

لا ابقانی الله لمعضلهٔ لم یکن لها ابو الحسن.

(عمر بن خطاب)

علی علیه السلام در مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان که قریب ۲۵ سال بطول انجامید اگر چه ظاهرا خود را کنار کشیده و خانه نشین شده بود ولی در مسائل غامض علمی و قضائی و سیاسی که خلفای مزبور را عاجز و درمانده میدید برای حفظ اسلام و روشن نمودن حقایق دینی خطاها و لغزشهای آنها را تذکر داده و راهنمائی میفرمود و همگان را از رأی صائب خود بهره‌مند میساخت و چه بسا که خلفاء ثلاثه شخصا در حل معضلات از او استمداد می‌جستند و اگر علی علیه السلام دخالت نمیکرد جنبه علمی اسلام بعلت نادانی و آشنا نبودن خلفاء بحقیقت امر صورت واقعی خود را از دست میداد، برای نمونه بچند مورد ذیلا اشاره میگردد.

۱ - در زمان خلافت ابوبکر مردی شراب خورده بود ابوبکر دستور داد او را حد بزنند، مرد شرابخوار گفت من از حرمت خمر بی خبر بودم و الا مرتکب نمیشدم، ابوبکر مردد و متحیر ماند و موضوع را با علی علیه السلام در میان نهاد حضرت فرمود هنگامیکه مهاجر و انصار جمع هستند یک نفر با صدای بلند از آنها سؤال کند که آیا کسی از شما حرمت خمر را باین شخص گفته یا نه؟ اگر دو نفر شهادت دادند حد بزنند و الا او را بحال خود وا گذارند، ابوبکر بهمین نحو عمل نمود و کسی شهادت نداد معلوم شد که آنمرد در دعوی خود راستگو بوده است لذا از جرم وی چشم پوشی شد و او را گفتند توبه کن که دیگر چنین

ص: ۱۰۳

کاری نکنی.

۲ - یکی از علمای یهود بنزد ابوبکر آمده و گفت آیا تو جانشین پیغمبر این امت هستی؟ گفت آری!

یهودی گفت ما در توراۀ دیده‌ایم که جانشینان پیغمبران در میان امت آنان دانشمندترین امت باشند پس مرا آگاه گردان که خدای تعالی کجا است آیا در آسمان است یا در زمین؟

ابوبکر گفت او در آسمان و بر عرش است، یهودی گفت در اینصورت زمین از وجود خدا خالی است و بنا بقول تو در جائی هست و در جائی نیست!

ابوبکر گفت این سخن زندیقان است از نزد من دور شو وگرنه ترا میکشم!یهودی در حال تعجب از سخن او از نزد وی دور شد در حالیکه اسلام را مسخره میکرد، علی علیه السلام از مقابل روی او ظاهر شد و فرمود ای یهودی آنچه تو پرسیدی و آنچه در پاسخ شنیدی من دانستم ما می‌گوئیم خداوند عز و جل جا و مکان را آفرید و برای او جا و مکانی نیست و بالاتر از اینست که مکانی او را در بر گیرد بلکه او در هر مکانی هست اما نه بدینصورت که تماس و نزدیکی با مکان داشته باشد علم او هر آنچه را که در مکان است فرا گرفته است و چیزی وجود ندارد که از حیطه تدبیر او بیرون باشد و برای تأیید صحت آنچه گفتم از کتاب خود شما خبر میدهم و اگر دانستی که درست است آیا ایمان میآوری؟ یهودی گفت آری.

فرمود آیا در بعضی از کتابهای خود ندیده‌اید که روزی موسی بن عمران نشسته بود ناگاه فرشته‌ای از جانب مشرق نزد او آمد و موسی از او پرسید از کجا آمدی؟ گفت از جانب خدای عز و جل، و فرشته‌ای از سوی مغرب پیش او آمد موسی بدو گفت از کجا آمدی؟ گفت از نزد خداوند عز و جل، آنگاه فرشته دیگری نزد او آمد و گفت از آسمان هفتم از نزد خداوند عز و جل آمده‌ام، و سپس فرشته دیگر نزد او آمد و گفت از زمین هفتم از جانب خدای عز و جل آمده‌ام، موسی علیه السلام گفت منزه است آن خدائی که جائی از او خالی نیست و بهیچ جا نزدیکتر از جای دیگر نیست.

ص: ۱۰۴

یهودی گفت گواهی دهم که این سخن حق است و باز گواهی دهم که تو سزاوارتری بجانشینی پیغمبرت از کسی که بزور آنرا تصاحب نموده است (۱) .

۳ - پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جماعتی از یهودیان بمدینه آمده گفتند در مورد اصحاب کهف قرآن میگوید:و لبثوا فی کهفهم ثلاث مأة سنین و ازدادوا تسعا (۲) اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار خوابیدند) در صورتیکه (در تورات) باقی ماندن آنها در غار سیصد سال قید شده است و این دو با هم مخالفت دارند.

در برابر این اشکال و ایراد یهودیان نه تنها خلیفه بلکه همه صحابه از پاسخگوئی عاجز ماندند بالاخره دست توسل بدامن حلال مشکلات علی علیه السلام زدند حضرت فرمود خلاف و تضادی در بین نیست زیرا از نظر تاریخ آنچه نزد یهود معتبر است سال شمسی است و در نزد عرب سال قمری است و تورات بلسان یهود نازل شده و قرآن بلسان عرب و سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری است (زیرا سال شمسی ۳۶۵ روز و سال قمری ۳۵۴ روز است و هر سال ۱۱ روز و شش ساعت با هم اختلاف دارند در نتیجه ۳۳ سال شمسی تقریبا ۳۴ سال قمری میشود و سیصد سال شمسی هم سیصد و نه سال قمری میباشد) (۳) .

۴ - ابن شهر آشوب روایت کرده که از ابوبکر پرسیدند مردی صبحگاه زنی را تزویج نمود و آن زن شبانگاه وضع حمل کرد و آنمرد هم اجلش رسید و مرد مادر و فرزند دارائی او را بعنوان ارثیه تصاحب کردند در چه صورتی این موضوع امکان پذیر است؟ ابوبکر از پاسخ عاجز ماند، و علی علیه السلام فرمود آنمرد کنیزی داشته که قبلا او را باردار کرده بود چون موقع وضع حملش نزدیک شد او را آزاد کرد آنگاه در موقع صبح تزویجش نمود و شبانگاه زن وضع حمل کرد و چون شوهرش مرد

۱- (۱۱۳) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۵۸.

۲- (۱۱۴) سوره کهف آیه ۲۵.

۳- (۱۱۵) منتخب التواریخ ص ۶۹۷ نقل از بحار الانوار.

ص: ۱۰۵

میراث او را مادر و فرزند تصاحب کردند . (ابوبکر در اثر اینگونه درماندگیها در برابر پرسشهای مردم بود که میگفت اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم) .

۵ - دو مرد صد دینار در کیسه‌ای گذاشته و آنرا در نزد زنی بامانت سپردند و باو گفتند هرگاه ما هر دو با هم نزد تو آمدیم امانت ما را رد کن و اگر یکی از ما بدون دیگری بیاید آنرا پس مده، چون مدتی از این ماجرا گذشت یکی از آندو مرد نزد زن آمد و گفت رفیق من وفات کرده است صد دینار ما را بده، زن از دادن امانت خودداری کرد آنمرد نزد اقوام زن رفت و مطلب را بآنان بازگو کرد و در اثر فشار و توصیه آنان، آنزن امانت را رد نمود، پس از یکسال رفیق آنمرد آمد و گفت صد دیناری که در نزد تو بامانت گذاشته‌ایم باز ده!زن گفت مدتی پیش رفیق تو آمد و اظهار نمود که تو وفات کرده‌ای و من هم امانت را باو پس دادم، آنمرد اصرار نمود و کار بمرافعه کشید و هر دو نزد عمر آمدند و جریان امر را باو باز گفتند عمر بآن زن گفت تو ضامن امانتی و باید پول را باین مرد بپردازی!زن گفت ترا بخدا تو میان ما قضاوت مکن ما را پیش علی بن ابیطالب بفرست تا او میان ما حکم کند عمر قبول کرد و چون آنها نزد علی علیه السلام آمدند آنحضرت دانست که آندو مرد با هم تبانی کرده و حیله نموده‌اند لذا بآن مرد فرمود در موقع سپردن امانت مگر شرط نکردید که برای گرفتن آن باید هر دو با هم بیائید و اگر یکی از ما بیاید پول را پس مده؟ عرض کرد چرا، علی علیه السلام فرمود پول تو نزد ما حاضر است برو رفیق خود را هم بیاور و آنرا باز گیرید! (آنمرد حیله گر سرافکنده بازگشت) (۱) .

۶ - زن دیوانه‌ای را بجرم فجور نزد عمر آوردند دستور داد سنگسارش کنند!حضرت امیر علیه السلام نیز حضور داشت بعمر فرمود مگر نشنیده‌ای که رسول خدا چه فرموده است؟ عمر گفت چه فرموده است؟ حضرت گفت رسول خدا فرموده است که از سه کس قلم برداشته شده است:از دیوانه تا عقل خود را باز یابد، از طفل تا بالغ شود، از شخص خوابیده تا بیدار گردد، آنگاه عمر زن را رها نمود (۲) .

۱- (۱۱۶) ذخائر العقبی محب الدین طبری ص ۷۹ - ۸۰.

۲- (۱۱۷) کشف الغمه ص ۳۳.

ص: ۱۰۶

۷- زن بار داری را هم باتهام فجور نزد عمر آوردند، عمر از او پرسید آیا مرتکب فجور شده‌ای؟ زن اعتراف نمود و عمر دستور داد سنگسارش کنند، موقعیکه او را برای اجرای حکم می‌بردند علی علیه السلام با او برخورد نمود و پرسید این زن را چه میشود؟ عرض کردند عمر دستور رجم داده است، علی علیه السلام او را نزد عمر برگردانید و فرمود آیا دستور دادی که او را رجم کنند؟ عمر گفت بلی خودش نزد من بفجور اعتراف نمود!فرمود این حکم تو درباره این زن است به طفلی که در شکم اوست چه حکمی داری؟ سپس فرمود شاید تو بر او بانگ زده‌ای و یا ترسانیده‌ای (از ترس و وحشت اعتراف بفجور کرده است) عمر گفت همینطور است!علی علیه السلام فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود بر کسی که پس از بلا و زحمت اعتراف کند حد نیست زیرا هر کس را در بند کنند یا زندانی نمایند یا بترسانند او را اقراری نباشد (بزور و ترس اقرار گرفتن ارزش قضائی ندارد) آنگاه عمر زن را رها نمود و گفت:

عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابیطالب لولا علی لهلک عمر.زنان عاجزند که فرزندی مانند علی بن ابیطالب بزایند اگر علی نبود عمر هلاک میگشت (۱) .

۸ - زنی را نزد عمر آوردند که ششماهه زائیده بود عمر (بخیال اینکه مدت حمل همیشه باید ۹ ماه باشد و این زن چون سه ماه زودتر وضع حمل کرده است نتیجه گرفت که قبلا مرتکب فجور شده است لذا) دستور داد که او را رجم کنند علی علیه السلام این داوری عمر را شنید و فرمود باین زن حدی نیست، عمر کسی بخدمت آنحضرت فرستاد و پرسید که چرا او را حدی نیست؟

علی (ع) فرمود خدای تعالی فرموده است:

و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة (۲) و مادران شیر دهند فرزندانشان را دو سال کامل برای کسی که بخواهد تمام کند

۱- (۱۱۸) کشف الغمه ص .۳۳

۲- (۱۱۹) سوره بقره آیه .۲۳۳

ص: ۱۰۷

شیر دادن را - سوره بقره) و همچنین فرموده است:و حمله و فصاله ثلاثون شهرا (۱) دوران حمل و مدت شیرخوارگی تا از شیر باز گرفتنش سی ماه است) در اینصورت ششماه حمل اوست و ۲۴ ماه رضاع او عمر زن را رها نمود و گفت:لو لا علی لهلک عمر (۲) .

۹ - زن و مردی را پیش عمر آوردند، مرد بزن میگفت تو زانیه هستی زن نیز در پاسخ وی میگفت :انت ازنی منی یعنی تو از من زناکارتری، عمر دستور داد هر دو را حد بزنند حضرت امیر علیه السلام حاضر بود فرمود تعجیل در قضاوت خوب نیست و این حکم نیز درست نمی‌باشد، عرض کردند پس چه باید کرد؟

فرمود مرد را آزاد کنید و زن را دو حد بزنید زیرا زنا کردن مرد ثابت نشده است ولی زن بزنا دادن خود اقرار میکند و بمرد میگوید تو زناکارتری، در اینصورت زن باقرار خود مرتکب فجور شده که باید حد زده شود و جرم دیگرش اینست که بمرد نسبت زنا میدهد و او را متهم میکند در صورتیکه دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد (۳) .

۱۰ - مردی کسی را کشته بود خانواده مقتول شکایت پیش عمر بردند عمر دستور داد قاتل را در اختیار پدر مقتول گذارند تا بحکم قصاص او را بقتل رساند، پدر مقتول دو ضربت سخت بر آنمرد زد و یقین بمرگ او نمود ولی چون رمقی از حیات داشت کسان وی از او پرستاری کرده و مداوا نمودند تا پس از شش ماه بهبودی کامل یافت.

پدر مقتول روری او را در بازار دید تعجب کرد و چون نیک شناخت گریبانش را گرفت و مجددا پیش عمر آورد و ماجرا بگفت عمر برای بار دوم دستور داد که سر از تن او برگیرند!

قاتل از علی علیه السلام استغاثه نمود، آنحضرت فرمود ای عمر این چه حکمی است که بر این مرد میکنی؟

۱- (۱۲۰) سوره احقاف آیه ۱۵.

۲- (۱۲۱) کفایة الخصام ص ۶۸۰ باب ۳۵۶.

۳- (۱۲۲) مناقب ابن شهر آشوب.

ص: ۱۰۸

عمر گفت یا اباالحسن این شخص، قاتل پسر او است و بحکم النفس بالنفس باید کشته شود، حضرت فرمود آیا میشود کسی را دو بار کشت؟ عمر متحیر ماند و سکوت نمود، آنگاه علی علیه السلام به پدر مقتول گفت مگر قاتل پسرت را با دو ضربت نکشتی؟ عرض کرد کشتم ولی او زنده شد و اگر مجددا او را نکشم خون پسرم هدر شود!

علی علیه السلام فرمود در اینصورت باید آماده شوی اول بقصاص دو ضربتی که باو زدی او هم دو ضربت بتو بزند آنگاه اگر تو زنده ماندی او را بکش!

پدر مقتول گفت یا ابا الحسن این قصاص از مرگ سخت‌تر است و من از این موضوع در گذشتم آنگاه با هم مصالحه نموده و آشتی کردند عمر دست برداشت و گفت:

الحمد لله انتم اهل بیت الرحمهٔ یا ابا الحسن، ثم قال لو لا علی لهلک عمر (۱)

۱۱ - در زمان خلافت عمر دو زن بر سر طفلی منازعه نموده و هر یک ادعا میکرد که کودک از آن اوست و هیچیک برای اثبات دعوی خود شاهد و گواهی نداشت و کس دیگری هم جز آندو زن ادعای فرزندی آن کودک را نمیکرد لذا این مطلب برای عمر مبهم بود و نمیدانست چه بکند ناچار بعلی علیه السلام پناه برد و از او راه حلی خواست!علی علیه السلام آندو زن را نصیحت نمود و از عذاب الهی بترسانید ولی آندو بر سر حرف خود ایستاده و دست بردار نبودند چون آنحضرت پافشاری آنها را دید فرمود اره‌ای برای من بیاورید، زنها گفتند اره را برای چه میخواهی؟

فرمود میخواهم طفل را دو نیم کنم و بهر یک از شما نیمی از او را بدهم!یکی از آن دو زن سکوت نمود ولی دیگری گفت ترا بخدا یا ابا الحسن اگر غیر از این راه چاره‌ای نیست من از سهم خود گذشتم و بآن زن بخشیدم (که بچه را باو بدهی و اره نکنی) حضرت فرمود الله اکبر این کودک پسر تست نه پسر آن زن، اگر پسر او بود او هم مانند تو بحال این طفل دلسوزی میکرد و میترسید، زن دیگر هم اعتراف

۱- (۱۲۳) ناسخ التواریخ احوالات امیر المؤمنین.

ص: ۱۰۹

نمود که حق با آندیگری است و کودک هم از آن اوست !

غم و اندوه عمر برطرف شد و درباره امیر المؤمنین علیه السلام که با این داوری (ابتکاری و شگفت انگیز) گشایشی در امر داوری بکار او داده بود دعا نمود (۱) .

۱۲ - در مناقب از اصبغ بن نباته روایت شده که پنج نفر را بجرم زنا نزد عمر آوردند و او دستور داد که آنها را سنگسار کنند.

علی علیه السلام فرمود حکم و داوری بر جان مردم باین سادگی نیست و باید بوضع و حال آنها رسیدگی نمود.

چون بتحقیق پرداختند یکی از آنها مسیحی بود و با زنی مسلمان زنا کرده بود علی علیه السلام فرمود چون این مرد ذمی بوده و در پناه حکومت اسلام زندگی میکرد ذمه را در هم شکسته بنا بر این او را گردن بزنید.

مرد دومی متأهل بود و زنش نیز در کنار وی زندگی میکرد حضرت فرمود این مرد محصن (۲) است و بحکم قرآن سنگسارش کنید.

مرد دیگر مجرد و بی زن بود علی علیه السلام فرمود یکصد تازیانه باو بزنید.

نفر چهارم غلام و برده بود و مجازات چنین اشخاصی باندازه نصف مجازات آزادگان است لذا فرمود او را نیز پنجاه تازیانه بزنند.

نفر پنجم دیوانه بود فرمود آزادش کنند.

عمر گفت:لولا علی لافتضحنا.اگر علی نبود ما رسوا میشدیم.

۱۳ - مردی که اهل یمن بود زن خود را در یمن گذاشته و خود برای انجام کاری بمدینه آمده بود، در آن شهر با زنی مرتکب فجور شد و او را بجرم این عمل نزد عمر بردند، عمر فرمان داد سنگسارش کنند، علی علیه السلام فرمود اگر چه او محصن است اما بر او رجم نیست و باید حد بزنند زیرا زن او همراهش نیست و در یمن مانده است و سزای او مانند کیفر زناکار عزب است، عمر گفت:لا ابقانی الله لمعضلهٔ لم یکن لها ابو الحسن. (خدا مرا بمشکلی نیاندازد که علی برای حل آن در آنجا نباشد) .

۱- (۱۲۴) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل .۵۹

۲- (۱۲۵) مرد یا زنی که دارای همسر باشد در اصطلاح فقه (محصن - محصنه) نامیده میشود.

ص: ۱۱۰

۱۴- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد روزی نزد عمر بن خطاب سخن از زیورهای خانه کعبه و زیادی آنها بود گروهی گفتند اگر آنها را بیرون بیاوری و بلشگریان دهی اجرش زیادتر است و خانه کعبه چه نیاز بزیور دارد.

عمر بدین فکر افتاد و از علی علیه السلام پرسید که نظر شما در این مورد چیست؟

حضرت فرمود قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و تمام اموال را چهار قسمت نمود یکی اموال مسلمین است که میان ورثه تقسیم میشود و یکی فیء است که بمستحقین آن تقسیم نمودند و یکی خمس است و خدای تعالی قرار داد آنرا در جائیکه قرار داد و یکی هم صدقات است که خداوند آنرا هم در محلهای مصرفی آن قرار داد و زیورهای کعبه را بحال خود گذاشت و از روی فراموشی ترک آن نفرمود و هیچ جائی بر او پوشیده نبود تو هم مانند خدا و رسولش دست بدانها دراز مکن و همانجائی که گذاشته‌اند باقی بگذار، عمر بدستور آنحضرت ترک زیورهای کعبه را نمود و گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم (۱) .

۱۵ - در جنگ ایران و عرب که عمر برای غلبه بر دشمن بمشورت می‌پرداخت هر یک از مسلمین چیزی میگفتند از جمله گروهی را عقیده بر این بود که لشگریان شام را جمع کرده به نهاوند بفرستد و عده‌ای معتقد بودند که خود عمر فرماندهی جبهه را بعهده بگیرد ولی عمر توجهی بآراء آنها ننموده و رو بعلی علیه السلام کرد و گفت یا ابا الحسن چرا ما را راهنمائی نمیکنی؟ علی علیه السلام فرمود جمع آوری لشگریان شام و یا عزیمت خود تو به جبهه مقرون بصلاح نیست زیرا در صورت اول آن منطقه که هم مرز کشور روم است از لشگر اسلام خالی میماند و در صورت دوم اگر تو شکست خوری دیگر برای مسلمین پناهگاهی وجود نخواهد داشت لذا از رفتن خود بجبهه صرف نظر کن و یکی از فرماندهان کار آزموده و مجرب را برای این کار برگزین و از مردم بصره هم جمعی را برای کمک برادرانشان بفرست زیرا موقعیت بصره مانند شام نیست و میتوان از آنجا نیروی لازم را بسیج نمود، عمر بدستور

۱- (۱۲۶) کفایة الخصام ص ۶۸۴.

ص: ۱۱۱

آنحضرت رفتار نمود و فاتح شد و در جنگ روم و عرب نیز او را راهنمائی فرمود (۱) .

۱۶ - ابن صباغ مالکی در فصول المهمه مینویسد مردی را نزد عمر آوردند زیرا او در پاسخ گروهی که از وی پرسیده بودند چگونه صبح کردی گفته بود:صبح کردم در حالیکه فتنه را دوست دارم و حق را ناخوشایند دارم و یهود و نصاری را تصدیق میکنم و بدانچه ندیده‌ام ایمان آورده‌ام و بدانچه خلق نشده اقرار میکنم!

عمر کسی را خدمت علی علیه السلام فرستاد و چون آنحضرت آمد عمر گفتار آنمرد را بدانحضرت بازگو کرد.

علی علیه السلام فرمود راست گفته که فتنه را دوست دارد خدای تعالی فرماید:انما اموالکم و اولادکم فتنهٔ (۲) .و منظور از حق که ناخوشایند اوست مرگ است که خدای تعالی فرماید:و جاءت سکرهٔ الموت بالحق (۳) .و اینکه سخن یهود و نصاری را تصدیق میکند در اینمورد است که خداوند فرماید:و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء (۴) .

و اما بدانچه ندیده ایمان آورده مقصودش خداوند عز و جل است که باو ایمان آورده است و بدانچه خلق نشده اقرار میکند اقرار بقیامت است.

عمر گفت:اعوذ بالله من معضلهٔ لا علی لها. (پناه می‌برم بخدا از مشکلی که علی برای حل آن حضور نداشته باشد) (۵) طبق روایات مورخین و علمای اهل سنت عمر در موارد زیادی گفته اگر علی نبود عمر هلاک میگردید چنانکه شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودهٔ می‌نویسد:

کانت الصحابهٔ رضی الله عنهم یرجعون الیه فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی عدهٔ مواطن لولا علی

۱- (۱۲۷) ارشاد مفید - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲- (۱۲۸) سوره انفال آیه ۲۸.

۳- (۱۲۹) سوره ق آیه ۱۹.

۴- (۱۳۰) سوره بقره آیه ۱۱۳.

۵- (۱۳۱) فصول المهمه ص ۱۸.

ص: ۱۱۲

لهلك عمر.

یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در احکام کتاب خدا (قرآن) باو رجوع میکردند و از آنحضرت اخذ فتوا مینمودند چنانکه عمر در جاهای عدیده گفته است اگر علی نبود عمر هلاك شده بود (۱) .

عثمان نیز در زمان خلافتش در مواردی که برای حل مشکلات علمی و قضائی احتیاج پیدا میکرد دست بدامن آنحضرت زده و از وی استمداد میکرد و بطور کلی علی علیه السلام در تمام مشکلات علمی و سیاسی و معضلات فقهی و قضائی راهنمای خلفای ثلاثه بود و برای مصلحت اسلام و مسلمین آنها را هدایت میکرد و بمنظور حفظ تشکیلات ظاهری اسلام با کمال صبر و بردباری سکوت کرده و نمیخواست میان امت تفرقه و پراکندگی حاصل شود و از اعمال خلاف آنها مخصوصا از روش عثمان جلوگیری کرده و آنها را عواقب وخیم آن بر حذر میداشت.

بارها عثمان را نصیحت و دلالت نمود ولی او توجهی بنصایح علی علیه السلام ننمود و عاقبت بدست مسلمین گرفتار شد و بقتل رسید.

۱- (۱۳۲) ینابیع المودة باب ۱۴ ص ۷۰.

ص: ۱۱۳

بخش سیم: دوران خلافت علی علیه السلام

اشاره

۱ – علل قتل عثمان.

۲ – انتخاب بخلافت.

۳ – جنگ جمل.

۴ – جنگ صفین.

۵ – حکمیت و نتایج آن.

۶ – جنگ نهروان.

۷ – شهادت علی (ع) .

ص: ۱۱۴

و قام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتهٔ الربیع، الی ان انتکث فتله و اجهز علیه عمله و کبت به بطنته.

(خطبه شقشقیه)

۱ - علل قتل عثمان

عبد الرحمن بن عوف با اینکه در موقع بیعت با عثمان شرط کرده بود که بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روش شیخین رفتار کند ولی عثمان پس از آنکه در مسند خلافت نشست بر خلاف سنت پیغمبر و روش شیخین رفتار نمود. (۱)

عثمان بنی امیه را که در رأس آنها ابوسفیان قرار گرفته بود از جهت مال و مقام خرسند نمود و ابوسفیان در مجلسی که عثمان از بزرگان بنی امیه تشکیل داده بود اظهار نمود که این گوی خلافت را مانند توپ بازی بهمدیگر رد کنید تا دست دیگری نیفتد و این خلافت همان زمامداری و حکومت بشری است و من هرگز به بهشت و دوزخ ایمان ندارم (۲).

عثمان دارائی بیت المال را میان خویشاوندان خود بمصرف رسانید و حکام و فرمانداران را بدون توجه بصلاحیت آنان از خاندان خویش تعیین و انتخاب نمود.

۱- (۱۳۳) مروج الذهب جلد ۱ ص ۴۳۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱.

۲- (۱۳۴) الاصابهٔ جلد ۴ ص ۸۸ - مروج الذهب جلد ۱ ص ۴۴۰.

ص: ۱۱۵

مردم شهرستانها از دست حکام عثمان بستوه آمده و چندین بار شکایت آنها را باصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و حتی بخود عثمان نمودند ولی این شکایتها تأثیری در وضع حال و روش او نکرد و در ترک اعمال خود سرانه و خلاف شرع وی مؤثر واقع نشد لذا مسلمین در صدد جلوگیری از کارهای ناشایست او شدند و بعمال و حکام وی تمکین ننمودند.

اعمال خلاف عثمان و بذل و بخشش‌های وی بقوم و خویشانش که همه از مال مردم صورت میگرفت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را سخت خشمگین نمود لذا گرد هم جمع شده و بمشورت پرداختند و بالاخره تصمیم گرفتند که ابتداء تمام کارهای ناشایسته عثمان و فرماندارانش را بنویسند و او را از عواقب اینگونه کردارهای ناپسند باز دارند و اگر نامه مؤثر واقع نشد او را عزل نمایند.

چون نامه را نوشتند بدست عمار یاسر که از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مورد توجه آنحضرت بود دادند تا نزد عثمان ببرد عمار نامه را برد و بدست عثمان داد، چون عثمان از مضمون نامه با خبر شد با بی اعتنائی نامه را بدور انداخت و غلامان خود را دستور داد که عمار را مضروب سازند غلامان عثمان عمار را مضروب کردند خود عثمان نیز چند لگد بر شکم او زد که عمار بیهوش افتاد و بعدا نیز بمرض فتق دچار گردید!

آوازه این عمل بزودی در شهرهای اسلام انعکاس یافت و آتش خشم مسلمین را نسبت بعثمان شعله ور نمود، در اینموقع ابوذر غفاری که بدستور عثمان از مدینه بشام تبعید شده بود علنا در مجالس مسلمین اعمال قبیح و ناشایست عثمان و طرفدارانش را بمردم گوشزد میکرد و آنها را از روش عثمان که بر خلاف رضای خدا و سنت پیغمبر (و حتی بر خلاف روش شیخین) بود آگاه مینمود.

و علت تبعید شدن ابوذر بشام این بود که عثمان اموال زیادی به بنی امیه میداد چنانکه بمروان بن حکم و زید بن ثابت زیاده از صد هزار دینار از بیت المال مسلمین بخشش نمود ابوذر وقتی این مطلب را شنید بآواز بلند این آیه را تلاوت نمود:و الذین یکنزون الذهب و الفضهٔ و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم

ص: ۱۱۶

بعذاب الیم.

چون عثمان از این ماجرا خبر یافت نسبت بابوذر بسیار خشمگین شد و در مجلسی که جمعی حضور داشتند از مردم پرسید آیا جائز است که والی از بیت المال مسلمین چیزی بعنوان قرض بدیگری پردازد؟ کعب الاحبار گفت اشکالی ندارد!ابوذر رو بکعب الاحبار نمود و گفت:یا بن الیهودیتین أتعلمنا دیننا؟ (ای پسر مرد و زن یهودی دین ما را تو بما یاد میدهی؟) و با عصائی که در دست داشت چنان بر سر کعب الاحبار کوبید که سرش شکست بدینجهت عثمان او را از مدینه اخراج نموده و بشام فرستاد و چنانکه گفته شد در شام نیز از عثمان و معاویه بـدگوئی میکرد تا معاویه مجبور شد که او را زندانی کند و در این مورد نامه‌ای به عثمان نوشت که ابوذر مردم را علیه تو تحریک میکند عثمان در پاسخ معاویه دستور داد که او را سوار یک شتر بی جهاز کن و با زجر و شکنجه بسوی ما بفرست معاویه نیز چنین نمود و ابوذر را روانه مدینه کرد (۱) .

چون ابوذر نزد عثمـان آمـد عثمـان گفت شـنیده‌ام که در شـام بلوا میکنی و علیه من سـخنها میگوئی ابوذر گفت هر چه گفته‌ام حق بوده است عثمـان بر آشـفت و گفت اصـلا ترا بـاین کارهـا چکار؟ ابوذر گفت من یکی از مسـلمین هسـتم و بوظیفه خود از نظر امر بمعروف و نهی از منکر عمل میکنم .

چون عثمان در مقابل ابوذر یارای مجادله نـداشت او را از خود رانـد و بربـذه تبعیـد نمود و حتی بمروان دسـتور داد که مراقبت کند هیچکس از اهل مدینه هنگام خروج ابوذر او را مشایعت و تودیع نکند مردم نیز از ترس باز خواست او را مشایعت نکردند ولی علی علیه السـلام و چند نفر از بنی هاشم او را در آغوش گرفته و تودیع نمودند ابوذر نیز پس از رسیدن بربذه و مدتی توقف در آنجا دار فانی را بدرود گفت.

بنا بنقل مورخین جماعتی از اهل مصـر بمدینه آمده و بعثمان شوریدند عثمان احساس خطر کرد و از علی بن ابیطالب استمداد نموده و اظهار ندامت کرد علی بمصریین فرمود

۱- (۱۳۵) منتخب التواریخ ص .۱۷۶

ص: ۱۱۷

شما برای زنده نمودن حق قیام کرده‌اید و عثمان توبه کرده و میگوید من از رفتار گذشته‌ام دست بر میدارم و تا سه روز دیگر بخواسته‌های شما ترتیب اثر میدهم و فرمانداران ستمکار را عزل میکنم پس علی از جانب عثمان برای آنان قرار دادی نوشته و آنان مراجعت کردند، در بین راه غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و بطرف مصر میرود از وی بدگمان شده او را تفتیش نمودند و با او نامه‌ای یافتند که عثمان بوالی مصر بدین مضمون نوشته بود:بنام خدا وقتی عبد الرحمن بن عدیس نزد تو آمد صد تازیانه باو بزن و سر و ریشش را بتراش و بزندان طویل المدة محکومش کن همچنین درباره عمرو بن الحمق و سودان بن حمران و عروة بن نباع این عمل را اجرا کن!

مصری‌ها نامه را گرفته و با خشم بجانب عثمان برگشته و اظهار داشتند که تو بما خیانت کردی!

عثمان نامه را انکار نمود!گفتند غلام تو حامل نامه بود.پاسخ داد بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده، گفتند مرکوبش شتر تو بود گفت شترم را دزدیده‌اند، گفتند نامه بخط منشی تو میباشد، پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده است.گفتند پس بهر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی زیرا اگر این کار با اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته در اینصورت بیعرضه بودن و عدم لیاقت تو ثابت میشود و بهر حال یا استعفا بده و یا الان عمال ستمکار را عزل کن عثمان پاسخ داد اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید من چکاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند (۱) .

از جمله فرمانداران عثمان ولید بن عقبه برادر مادری عثمان بود که از جانب وی بحکومت کوفه منصوب شده بود، ولید شخصی دائم الخمر بود و در یکی از روزها بحال مستی در مسجد مسلمین نماز صبح را بجای دو رکعت چهار رکعت خواند عبد الله بن مسعود از روی اعتراض و ریشخند گفت امیر سخاوتشان را نشان

۱- (۱۳۶) تاریخ طبری جلد ۳ ص ۴۰۲ - ۴۰۹ و تاریخ یعقوبی جلد ۲ ص ۱۵۰ - ۱۵۱ (نقل از کتاب شیعه در اسلام) .

ص: ۱۱۸

دادند و در نماز نیز بخشش کردند.

عـده‌ای از رجال کوفه بمـدینه آمـده و بعثمان گفتند نماینده شـما دائم الخمر است و ما او را در اثر زیاده روی در شـرب خمر بحال استفراغ دیده‌ایم و عزل او را از عثمان خواستار شدند.

عثمان گفت شـما تهمت میزنید و عوض رسـیدگی بشـکایت آنها دسـتور داد آنهائی را که بشـراب خواری ولید شهادت داده بودند شلاق زدند و بمردم نیز چنین وانمود کرد که چون اینها بامیر خود تهمت زده بودند طبق موازین شرعی بآنها حد زده شد.

علی علیه السـلام بـاین عمـل عثمـان اعتراض کرد و فرمود تو بجای فاسق شاهـد را شـلاق زدی و با دلائل کافی او را نسـبت بعواقب کارهای ناشایست او آگاه نمود لـذا عثمان از روی ناچاری ولید بن عقبه را عزل کرد و بجای او سـعید بن عاص پسـر عموی خود را گـذاشت، و حکم بن عـاص و پسـرش مروان بن حکم را هم که در حیـات پیغمبر صـلی الله علیه و آله بدسـتور آنحضـرت از مـدینه خارج و بطائف تبعید شده بودند حتی شیخین نیز از مراجعتشان بمدینه ممانعت می‌نمودند علاوه بر اینکه آنها را بمدینه آورد مروان را منصب وزارت هم بخشید و در نتیجه مورد اعتراض قاطبه مسلمین قرار گرفت.

پسـر عمویش عبد الله بن عامر را بحکومت بصره و ایران گماشت و حکومت مصر را هم بعبد الله بن سعد (برادر رضاعی خود) سپرد و معاویـهٔ بن ابیسـفیان را هم که از زمـان خلافـت عمر زمـان حکومت شـام را در دست گرفته بود بـا اختیـار تـام در پست خود باقی گذاشت برای خود نیز یک قصر مجللی بنا نمود.

نتیجه اینهمه اعمال خلاف و ناشایسته بر ضرر خود عثمان خاتمه یافت و بالاخره زمام اختیار از دست وی بیرون رفت زیرا بنی امیه را جری کرد و تسـلط خود را نسـبت بآنها از دست داد .مثلا معاویه باین فکر افتاد که از حکومت مرکزی اطاعت نکند و شام را یکسره ملک موروثی خود بداند بدینجهت هنگامیکه عثمان در نتیجه شورش مسـلمین احساس خطر کرده و از معاویه اسـتمداد نمود معاویه برای اینکه عثمان کشته

ص: ۱۱۹

شود و او ادعای خلافت کند مخصوصا مسامحه و دفع الوقت نمود و باز برای اینکه ظاهرا از دستور خلیفه وقت سرپیچی نکرده باشد مردی بنام (یزید بن اسد) را با عده‌ای بسوی مدینه فرستاد ولی باو دستور داد که در ذی خشب (محلی است در هشت فرسخی مدینه) توقف کن و تا من شخصا دستور مجددی نداده باشم جلوتر مرو او هم در محل مزبور آنقدر بماند تا عثمان کشته شد و آنگاه معاویه او را با لشگریانش بسوی شام خواند.

باری وضع خلافت روز بروز بدتر میشد و هر چه از طرف صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله بعثمان نصیحت و اندرز داده میشد سودی بدست نمیآمد حتی علی علیه السلام نیز یکمرتبه از طرف مسلمین نزد عثمان رفت و او را از روی خیر خواهی پند داد و عاقبت وخیم این خود سری را بوی گوشزد نمود ولی عثمان برای شنیدن چنین سخنانی گوش شنوا نداشت و حتی روزی بمنبر رفت و مردم را در مقابل این اعتراضات و شکایات تهدید نمود و از احکام و فرمانداران خود دفاع کرد.

مردم مدینه چون وضع را چنین دیدند سخت بر او شوریدند و آشکارا در کوچه‌ها از عثمان بد میگفتند و او را ناسزا و دشنام میدادند، آتش افروزان این شورش طلحه و زبیر و عایشه و حفصه بودند که بالاخره این شورش و قیام بمحاصره خانه عثمان منجر گردید.

چون عثمان دانست که مسلمین مدینه از وی دست بر نخواهند داشت بزرگان بنی امیه را جمع کرد و با آنها بمشورت پرداخت، مشاورین عثمان پیشنهاد کردند که باید از اطراف کمک بخواهی و برای اینکار دستور بده سپاهیان شام و بصره بمدینه بیایند و شورشیان را تار و مار کنند .

عثمان فورا معاویه و عبدالله بن عامر را که والی شام و بصره بودند از قضیه آگاه ساخت، عبد الله در بصره بمسجد رفت و مردم را بکمک عثمان دعوت نمود ولی کسی باو پاسخ مساعدی نداد، معاویه هم چنانکه اشاره گردید کار را بمسامحه گذرانید.

مسلمین بر شدت محاصره خانه عثمان ساعت به ساعت میافزودند بطوریکه

ص: ۱۲۰

ارتباط او با خارج بکلی قطع شد و حتی بآب آشامیدنی هم دسترسی پیدا ننمود ناچار پشت بام آمد و از محاصره کنندگان پرسید آیا علی در میان شماست؟ گفتند خیر او در اینکار دخالت ندارد آنگاه تقاضای آب نمود و مردم جواب ندادند چون این خبر بعلی علیه السلام رسید ناراحت شد و فورا چند مشک آب بوسیله چند تن از بنی هاشم تحت سرپرستی فرزندش حسن بن علی علیهما السلام بسرای عثمان فرستاد و با اینکه محاصره کنندگان بآن گروه حمله کرده و ممانعت مینمودند مع الوصف آنان آبرا بعثمان رسانیده و او و خانواده‌اش را سیراب نمودند.

مسلمین گمان میکردند که در اثر شدت عمل آنها عثمان از مقام خلافت استعفا خواهد داد بدینجهت در فکر انتخاب خلیفه بودند ولی نه عثمان و نه بنی امیه حاضر بترک چنین مقامی نبودند .

از طرفی چون محاصره کنندگان با خبر شدند که عثمان از شام و بصره نیروی کمکی طلبیده است لذا در صدد بر آمدند که بر شدت عمل خود افزوده و قبل از رسیدن کمک کار او را یکسره نمایند، بالاخره پس از گفتگوهای زیاد بسرای او ریختند و او را در سن ۸۲ سالگی بضرب شمشیر و خنجر بقتل رسانیدند.

قتل عثمان در سال ۳۵ هجری اتفاق افتاد و بدین ترتیب دوران ۲۵ ساله انحراف حق از مجرای اصلیش ظاهرا خاتمه یافت ولی نتایج وخیم آن برای همیشه دامنگیر اسلام و مسلمین گردید .

۲ - انتخاب بخلافت

ص: ۱۲۱

مجتمعین ولی کربیضهٔ الغنم فلما نهضت بالامر نکثت طائفهٔ و مرقت اخری و قسط آخرون.

(خطبه شقشقیه)

پس از کشته شدن عثمان مسلمین در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شده و درباره تعیین خلیفه بگفتگو پرداختند، اعمال و رفتار دوازده ساله عثمان آنها را کاملا بیدار کرده بود پیش خود گفتند که امور خلافت را باید بدست کسی سپرد که حقیقهٔ از عهده انجام آن بر آید .

در آنمیان عمار یاسر و مالک اشتر و رفاعهٔ بن رافع و چند نفر دیگر که بیش از سایرین شیفته خلافت علی علیه السلام بودند صحبت نموده و مردم را برای بیعت آنحضرت آماده ساختند.

این چند نفر با خطابه‌های دلنشین و سخنان مستدل اعمال خلفای سابقه را تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه سرپیچی آنها را از دستورات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی علیه السلام بمسلمین تذکر داده و سبقت و مجاهدت آنحضرت را در اسلام و قرابتش را نسبت برسول اکرم بدانها یاد آور شدند و بالاخره اذهان و افکار عمومی را بر یک سلسله حقایق و واقعیات روشن ساختند بطوریکه در پایان سخن آنها همه مسلمین اعم از مهاجر و انصار یکدل و یکزبان برای بیعت علی علیه السلام آماده گردیدند، آنگاه از مسجد خارج شده و رو بخانه آنجناب آورده و

ص: ۱۲۲

اظهار کردند یا علی عثمان را کشتند و اکنون جامعه مسلمین بدون خلیفه میباشد دست خود بگشای تا با تو بیعت کنیم که سزاوارتر از تو کسی برای این امر مهم وجود ندارد و عموم مسلمین نیز از صمیم قلب حاضرند که طوق بیعت ترا در گردن خود اندازند.

علی علیه السلام فرمود دست از من بردارید و دیگری را برای این کار انتخاب کنید من نیز مثل یکی از شما باو اطاعت میکنم و در هر حال من برای شما وزیر باشم بهتر است که امیر باشم.

مسلمین گفتند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو تقاضا دارند که دعوت آنها را اجابت فرمائی.

علی علیه السلام فرمود شما را طاقت حمل خلافت من نباشد و دیر یا زود از من رو گردان میشوید زیرا موضوع خلافت یک مسأله ساده و عادی نیست بلکه بار سنگینی است که دوش کشنده‌اش را خرد میکند و آرامش و آسایش را از او باز ستاند، من کسی نیستم که پا از دائره حقیقت بیرون نهم و بخاطر عناوین موهوم طبقاتی حق مردم را پایمال کنم و یا تحت تأثیر سفارش و توصیه اشراف قرار گیرم، من تا داد مظلوم را از ظالم نستانم وجدانم آرام نمیگیرد و تا بینی گردنکشان را بر خاک سرد و تیره نمالم خود را راضی نمی‌توانم نمود.

علی علیه السلام هر چه از این سخنان میگفت مسلمین رنجیده و ستمکش بیشتر فریاد زده و اظهار اطاعت میکردند، مالک اشتر نزدیک شد و گفت یا ابا الحسن برخیز که مردم جز تو کسی را نمیخواهند و بخدا سوگند اگر در اینکار تأنی کنی و خود را کنار کشی برای مرتبه چهارم نیز از حق مشروع خود باز خواهی ماند.آنگاه مسلمین ازدحام نموده و گفتند:ما نحن بمفارقیک حتی نبایعک، از تو جدا نشویم تا با تو بیعت کنیم.

علی علیه السلام فرمود:ان کان و لابد من ذلک ففی المسجد فان بیعتی لا یکون خفیا و لا یکون الا عن رضاء المسلمین و فی ملاء و جماعة.

یعنی حالا- که اصرار دارید و چاره‌ای جز این نیست بمسجد جمع شوید که بیعت با من مخفی و پوشیده نباشد و باید با رضای مسلمین و در ملاء عام صورت گیرد.

ص: ۱۲۳

مسلمین در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شده و عموما با میل و رغبت به آنحضرت بیعت نمودند و بعضی اشخاص سرشناس نیز مانند طلحه و زبیر که خود خیالاتی در سر می‌پرورانیدند با مشاهده آنحال خودداری از بیعت را صلاح ندیده بلکه در دل خود چنین میگفتند حالا که ما را از این نمد کلاهی نیست خوبست با علی بیعت کنیم تا بلکه او در برابر این بیعت بما امتیازاتی دهد و حکومت پاره‌ای از شهرستانها را بما وا گذار نماید بدینجهت آنها ظاهرا مردم را هم برای بیعت آنحضرت ترغیب نمودند و حتی اول کسی که بیعت نمود طلحه بود و تنی چند نیز مانند سعد وقاص و عبد الله بن عمر از بیعت خودداری نمودند (۱) !

علی علیه السلام پس از انجام این تشریفات ضمن ایراد خطبه بآنان فرمود بدانید آن گرفتاریها که در موقع بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دامنگیر شما بود امروز بسوی شما باز گشته است سوگند بآنکسی که پیغمبر را بحق مبعوث گردانید باید درست بهم مخلوط شده و زیر و رو شوید و در غربال آزمایش غربال گردید تا صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند جلو افتد و آنان که بنا حق پیشی گرفته‌اند عقب روند و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم، و لیسبقن سابقون کانواقصروا و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا (۲) .

سپس فرمود معاصی مانند اسبهای سرکش‌اند که سوار شدگان خود را که اهل باطل و گناهکارانند بدوزخ اندازند و تقوی و پرهیزکاری چون شتران رامی هستند که مهارشان بدست سواران بوده و آنها را به بهشت وارد نمایند (بنابر این) تقوی راه حق است و گناهان راه باطل و هر یک پیروانی دارند اگر (اهل) باطل زیاد است از قدیم چنین بوده و اگر (اهل) حق کم است گاهی کم نیز جلو افتد و امید پیشرفت نیز باشد و البته کم اتفاق میافتند چیزی که پشت بانسان کند دوباره برگشته و روی نماید.

علی علیه السلام سپس نماز خواند و بمنزل رفت و مشغول رسیدگی بامور گردید فردای آنروز بمسجد آمد و خطبه خواند و مردم را از روش کار و برنامه حکومت خویش آگاه نمود و پس از حمد و ثنای الهی و درود به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

بدانید که من شما را براه حق خواهم راند و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را که سالها متروک مانده است تعقیب خواهم نمود، من دستورات کتاب خدا را درباره شما اجراء خواهم کرد و کوچکترین انحرافی از فرمان خدا و سنت پیغمبر نخواهم نمود، من همیشه آسایش شما را بر خود مقدم شمرده و هر عملی را که درباره شما نمایم بصلاح شما خواهد بود ولی این صلاح و خیر خواهی یک مصلحت کلی است و من عموم مردم را در نظر خواهم گرفت نه یک عده مخصوص را، ممکن است در ابتداء امر اجرای این روش بر شما مشکل باشد ولی متحمل و بردبار باشید و بر سختی آن صبر نمائید، خودتان بهتر میدانید که من نه طمع خلافت دارم و نه حاضر بقبول این تکلیف بودم بلکه باصرار شما سرپرستی قوم را بعهده گرفتم و چون چشم ملت بمن دوخته است باید بحق و عدالت در میان آنها رفتار کنم.

...

حال تا جائی که من خبر دارم بعضی‌ها دارای اموال بسیار و کنیزکان ماهر و املاک حاصلخیز هستند چنانچه این اشخاص بر خلاف حق و موازین شرع این ثروت و دارائی را اندوخته باشند من آنها را مجبور خواهم نمود که اموالشان را به بیت

-

۱- (۱۳۷) در زمان عبد الملک بن مروان که حجاج بن یوسف از جانب وی برای دستگیری عبد الله بن زبیر بمکه لشگر کشید پس از کشتن عبد الله جسد او را بدار آویخت و همین عبد الله بن عمر که از بیعت علی (ع) سرپیچی کرده بود در آنموقع در مکه بود از

ترس جان خود نزد حجاج رفت و گفت تو نماینده عبد الملک هستی و من آمده‌ام باو بیعت کنم دستت را بده تا بیعت نمایم ! حجاج گفت تو بعلی بیعت نکردی چطور شد که حالا باین فکر افتادی و ترا بدینجا نیاورد مگر این جسدی که بدار آویخته شده است و حجاج در آنحال مشغول نوشتن بود پای خود را دراز کرد و گفت دست من مشغول نوشتن است اگر خواهی بپای من بیعت کن و عبد الله بن عمر دست خود را گشود و بپای حجاج کشید و بیعت نمود!

۲- (۱۳۸) نهج البلاغه از خطبه ۱۶.

ص: ۱۲۴

ص: ۱۲۵

المال مسلمین مسترد نمایند و شما باید بدانید که جز تقوی هیچگونه امتیازی میان افراد مسلمین وجود ندارد و پاداش آن هم در جهان دیگر داده خواهد شد بنابر این در تقسیم بیت المال همه مسلمین در نظر من بی تفاوت و یکسان هستند و بنای حکومت من بر پایه عدالت و مساوات است ستمدیدگان بینوا در نظر من عزیزند و نیرومندان ستمگر ضعیف و زبون.

اشراف عرب مخصوصا بنی امیه که در دوران خلافت عثمان بیت المال را از آن خود میدانستند دفعهٔ در برابر یک حادثه غیر منتظره واقع شدند، آنها خیال نمیکردند علی علیه السلام با این صراحت لهجه با آنان سخن گوید و در حقگوئی و دادخواهی باین پایه اصرار ورزد گویا در مدت ۲۵ سال که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله میگذشت همه چیز فراموش شده بود و هر چه از آنزمان سپری میشد احکام دین بلا اجراء میماند و تنها علی علیه السلام بود که پس از ۲۵ سال فترت و هرج و مرج فرمود:

عرب و عجم، مالک و مملوک، سیاه و سفید در برابر قانون اسلام یکسانند و بیت المال باید بالسویه تقسیم شود و باز فرمود:

و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فی العدل سعهٔ و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (۱) .

بخدا سوگند (زمین‌ها و اموالی را که عثمان باین و آن بخشیده) اگر بیابم بمالک آن برگردانم اگر چه با آن مالها زنهائی شوهر داده شده و یا کنیزانی خریده شده باشد زیرا وسعت و گشایش در اجرای عدالت است و کسی که بر او عدالت تنگ گردد در اینصورت جور و ستم بر او تنگتر شود لذا دستور فرمود اموال شخصی عثمان را برای فرزندان او باقی گذارند و بقیه را که از بیت المال برداشته بود میان مسلمین تقسیم نمایند و از این تقسیم به هر نفر سه دینار رسید و هیچکس را بر کسی مزیت نداد و غلام آزاد شده را با اشراف عرب با یک چشم نگاه کرد .

لازم بتوضیح نیست که این روش عادلانه خوشایند گروهی نگردید، آنعده که برسم جاهلیت خود را برتر از سایرین میدانستند و توقع داشتند که سهم آنها از

۱- (۱۳۹) نهج البلاغه کلام ۱۵.

ص: ۱۲۶

بیت المال باید بیشتر از مردم عادی باشد.

اینها پیش خود گفتند که علی حرمت قومی و عنوان خانوادگی ما را ناچیز و حقیر شمرد و میان ما و غلامان سیاه و مردم گمنام فرقی نگذاشت آیا ما می‌توانیم باین روش تحمل کنیم و با او کنار بیائیم؟

علی علیه السلام از اول میدانست که بیعت این قبیل اشخاص سست عنصر و جاه طلب تا آخر ادامه پیدا نمیکند و چون آنان مردم سرشناس هستند عوام الناس را هم بزودی فریب داده و از طریق تقوی بیرون خواهند کرد بدینجهت از ابتداء مایل بپذیرفتن مقام خلافت نبود.

علی علیه السلام در بدو امر با سه مانع بزرگ مواجه و روبرو بود:

نخست اینکه تنی چند از اشخاص بزرگ مانند عبد الله بن عمر و سعد وقاص و امثال آنها با او بیعت نکرده بودند.

دوم اینکه عمال و حکام عثمان (مانند معاویه) هر یک در گوشه‌ای حکومت میکردند و عزل آنها بدون ایجاد مزاحمت میسر و مقدور نبود.

سوم اینکه موضوع قتل عثمان نیز در میان بود و هر کس در صدد طغیان و نافرمانی بود آنرا دستاویز و بهانه خود قرار میداد و علی علیه السلام ناچار بود که وضع خود را با کشندگان عثمان روشن کند.

این سه عامل مهم بود که دوره کوتاه خلافت علی علیه السلام را مختل نموده و اوقات آنحضرت را برای مبارزه با این قبیل عناصر ناصالح مشغول گردانید.

روز چهارم خلافت علی علیه السلام بود که عبد الله بن عمر بآنحضرت گفت:بنظر میرسد که عموم مسلمین با خلافت تو موافقت ندارند خوبست این موضوع بشورا برگزار شود!!

علی علیه السلام فرمود:ای احمق ترا باین کارها چکار؟ مگر من برای احراز مقام خلافت پیش مردم آمده بودم؟ مگر خود مسلمین با ازدحام تمام بمنزل من هجوم نیاوردند؟ چه شده است که اکنون تو میگوئی موضوع خلافت بشوری برگزار شود؟ سپس آنحضرت بمنبر رفت و ماجرا را در ملاء عام مطرح کرد و مردم

ص: ۱۲۷

را به پیروی از دستورات قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت فرمود.از طرفی عده‌ای از بیعت کنندگان نیز خیالات دیگری در سر می‌پرورانیدند آنها تصور میکردند که خلافت علی علیه السلام هم مانند دستگاه عثمان است و چنین گمان میکردند که اگر بظاهر در مورد بیعت با علی علیه السلام نسبت بدیگران پیشدستی کنند آنجناب نیز آنها را بحکومت بلاد مسلمین خواهد گماشت یا سهم آنانرا از بیت المال بیشتر خواهد داد از جمله این اشخاص طلحه و زبیر بودند و چنانکه اشاره شد طلحه اول کسی بود که بعلی علیه السلام بیعت نمود ولی این بیعت بدون طمع و چشمداشت نبود!و چون اینگونه اشخاص مشاهده کردند که آنحضرت بیت المال را میان مسلمین بالسویه تقسیم کرد این عمل بر آنان گران آمد و زبان باعتراض گشودند.

سهل بن حنیف گفت یا امیر المؤمنین این غلام که باو سه دینار دادی آزاد کرده من است و تو امروز مرا با او در عطیه برابر میداری، طلحه و زبیر و مروان بن حکم و سعید بن عاص و گروهی از قریش نیز نظیر این سخن را بزبان آوردند.اما علی علیه السلام کسی نبود که این شکوه‌ها و اعتراضات در او مؤثر واقع شده و وی را از راه حق و عدالت منصرف نماید در پاسخ آنان فرمود:آیا بمن دستور میدهید درباره ظلم و ستم بکسی که نسبت باو زمامدار شده‌ام کمک نمایم؟ بخدا سوگند تا شب و روز در رفت و آمد بوده و ستارگان در آسمان گرد هم در گردشند چنین کاری نکنم، و اگر بیت المال مال شخصی من هم بود آنرا بالسویه میان مسلمین تقسیم میکردم در صورتیکه بیت المال مال خدا است پس چگونه یکی را بدیگری امتیاز دهم؟ سپس فرمود:

الا و ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخرهٔ، و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله، و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقه و عند غیر اهله الا حرمه الله شکرهم و کان لغیره ودهم، فان زلت به النعل یوما فاحتاج الی معونتهم فشر خدین و الام خلیل (۱)

۱- (۱۴۰) نهج البلاغه کلام .۱۲۶

ص: ۱۲۸

بدانیـد که بخشـیدن مال در راه غیر حق آن تبـذیر و اسـراف است و چنین مالی که در راه غیر حق اعطاء شود بخشـنده‌اش را در دنیا (در نزد گیرنـدگان مال) بلنـد مرتبه کنـد و در آخرت (در پیشـگاه الهی) پست و زبون نماید، و در نزد مردم ارجمند کرده و در نزد خـدا خوار و حقیر گردانـد، و هیـچ کس مالش را بیجا و بکسانی که اسـتحقاق آنرا داشـتند مصـرف نکرد جز اینکه خداوند او را از سپاسـگزاری آنهـا محروم نمود و دوستی آنـان برای غیر او بود، پس اگر روزی حـادثه‌ای برای او روی دهـد و بکمک آنان نیازمند باشد آنان برای او بدترین رفیق و سرزنش کننده‌ترین دوست میباشند.

بـاری روزهـای اول خلافـت علی علیه السـلام بود طلحه و زبیر پیغامی بآنحضـرت فرسـتادند که ما در امر خلافت تو مردم را ترغیب کرده و برای بیعت آمـاده نمودیم و مهـاجر و انصـار نیز از مـا پیروی کرده و همگی بتو بیعت نمودنـد حالاـ که عنـان کار بـدست تو افتاده ما را رها ساختی و بمالک اشتر و غیر او پرداختی!

علی علیه السـلام از فرسـتاده آنهـا پرسـید که مقصود طلحه و زبیر از گفتن این سـخنان چیست؟ عرض کرد طلحه حکومت بصـره را میخواهد و زبیر امارت کوفه را!

علی علیه السـلام فرمود حالا که آنـدو در مـدینه بوده و فاقد شـغل و مقام‌اند مرا آسوده نمیگذارند اگر بصـره و کوفه در دست آنها باشد مردم را بیشتر علیه من بشورانند و رخنه و شـکاف در امر دین بوجود میآورند و من از شـر آنها ایمن نیسـتم باین دو پیرمرد بگو از خدا و رسولش بترسید و در امت او غائله و فساد ایجاد نکنید و حتما شنیده‌اید که خداوند میفرماید:

تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین (۱) .

و این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که در زمین خواهان برتری و فساد نیستند و حسن عاقبت برای پرهیزکاران است (۲) .

۱- (۱۴۱) سوره قصص آیه ۸۳.

۲- (۱۴۲) ناسخ التواریخ حالات امیر المؤمنین کتاب جمل ص ۲۹.

ص: ۱۲۹

طلحه و زبیر که این سخن بشنیدند یقین کردند که امتیاز طلبی و توقعات بیجا در دستگاه عدالت پرور علی علیه السلام آهن سرد کوبیدن است و باید راه دیگری پیدا کنند تا بلکه از آنطریق بخواسته‌های خود جامه عمل بپوشانند.

از طرفی علی علیه السلام پس از بیعت مردم تصمیم گرفت در اولین فرصت حکام و عمال عثمان را که هیچیک شایستگی و صلاحیت حکومت نداشتند عزل نموده و بجای آنها اشخاص صالح و درستکار بر گمارد بدینجهت نامه‌ای هم بمعاویهٔ بن ابیسفیان که از زمان عمر حکومت شام را در اختیار داشت نوشته و موضوع بیعت مردم و خلافت خود را بوی اعلام نمود و او را به بیعت و اطاعت خود خواند.

اما معاویه برای اینکه خود بخلافت رسد نامه علی علیه السلام را از مردم شام مخفی نمود و از آنها برای خود بیعت گرفت و حتی نامه آنحضرت را هم پاسخ نداد تا از فرصت ممکنه استفاده کرده و مقصودش را بمرحله اجرا گذارد.

معاویه برای اینکه فرصت مناسبی برای تحکیم موقعیت خود بدست آورد بدین فکر افتاد که علی (ع) را بوسیله اشخاص دیگری سرگرم مبارزه کند از اینرو فورا نامه‌ای بزبیر نوشته و او را تحریص بادعای خلافت نمود و اضافه کرد که من از مردم شام برای تو و طلحه بیعت گرفتم که به ترتیب خلافت از آن شما باشد و چون بصره و کوفه بشما نزدیک است پیش از علی آندو شهر را اشغال نموده و بعنوان خونخواهی عثمان در برابر وی بجنگ برخیزید و بر او غلبه نمائید!

چون نامه معاویه بدست زبیر رسید بطمع خلافت فریب معاویه را خورد و نامه را از همه مخفی نمود و در خلوت طلحه را دید و مضمون نامه را باو خبر داد (۱) .

و بنقل بعضی معاویه بزبیر نوشت که من از مردم شام بیعت گرفتم که من خلیفه باشم و بعد از من تو و بعد از تو هم طلحه خلیفه باشد (۲) .

نامه معاویه طلحه و زبیر را که بانتصاب امارت بصره و کوفه از جانب علی علیه السلام موفق نشده و برای رسیدن بمقاصد خود در جستجوی راه حل دیگری

۱- (۱۴۳) ناسخ - کتاب جمل ص ۲۹ نقل بمعنی.

۲- (۱۴۴) منتخب التواریخ ص .۱۷۷

ص: ۱۳۰

بودند مصـمم نمود که با علی علیه السـلام از در مخالفت در آمده و با او راه منازعه و مقاتله پیش گیرند و چنانکه معاویه نوشته بود خونخواهی عثمان را هم بهانه و دسـتاویز خود قرار دهنـد لذا از مدینه عازم مکه شده و در آن شـهر زمینه را برای انجام مقاصد خود مساعد دیدند زیرا علاوه بر این دو تن عده‌ای دیگر نیز از مخالفین علی علیه السلام مانند مروان بن حکم و عایشه در مکه گرد آمده بودند که با ورود طلحه و زبیر بدانشهر یک گروه چند نفری تشکیل داده و جنگ جمل را بوجود آوردند.

۳ - جنگ جمل

ص: ۱۳۱

ایها الناس ان عایشهٔ سارت الی البصرهٔ و معها طلحهٔ و الزبیر و کل منهما یری الامر له دون صاحبه...

(علی علیه السلام)

علت وقوع جنگ جمل موضوع اختلاف طبقاتی مردم بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خلفای وقت آنرا بوجود آورده بودنـد و چون خلافت علی علیه السـلام یک نهضت انقلابی علیه روش گذشـتگان و باز گردانیـدن اوضاع بزمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بـود از اینرو گروهی ماننـد طلحه و زبیر که خـود را در خلافـت آنحضـرت از نظر موقعیت اجتمـاعی ماننـد افراد عادی مشاهـده کرده و منافع مادی خود را در خطر میدیدنـد علیه او دست بمبارزه و شورش زدند و چنانکه سابقا اشاره گردید چون آندو تن در برابر تقاضاهای خود از علی علیه السـلام پاسخ منفی شنیده و در مدینه هم قادر باجرای نقشه خود نبودند از اینرو مکه را برای انجام مقاصد خود انتخاب کرده و در صدد شدند که عازم آن شـهر شوند لذا خدمت علی علیه السـلام آمده و اجازه خواسـتند که برای بجا آوردن مراسم عمره بمکه روند!

علی علیه السـلام فرمود شـما برای رفتن بهمه شـهرها آزادیـد ولی این مسافرت شـما بـدون حیله و نیرنگ نیست، شـما نقشه‌ای طرح کرده‌ایـد که در مـدینه نمیتوانیـد آنرا اجرا کنیـد، ولی آنـدو نفر بظاهر سوگند خوردند که از این مسافرت مقصودی جز انجام عمره ندارند.

ص: ۱۳۲

علی علیه السلام بآنان اجازه داد و آنها را از شکستن عهد و پیمان بر حذر نمود، بیعت خود را با آندو تجدید کرد و آنها را بگفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در حضور آندو بعلی علیه السلام فرموده بود یا علی تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد یادآوری نمود (۱).

بالاخره آنها از خدمت آنحضرت مرخص شده و متوجه مکه شدند و محیط آن شهر را برای فعالیت‌های خود مساعد یافتند.

پیش از ورود طلحه و زبیر بمکه عایشه نیز در مکه بود او وقتی حرکات و اعمال خلاف عثمان را مشاهده کرده بود مردم را علیه او بشورش و امیداشت و بارها گفته بود که این نعثل (۲) پیر احمق) را بکشید و هنگامیکه شورش و محاصره علیه عثمان شدت گرفته و قتل عثمان محرز و مسلم بنظر میرسید عایشه برای اینکه بظاهر از این شورش و بلوا بر کنار باشد و یا در برابر استمداد عثمان در محضور اخلاقی نیفتد آتش فتنه را در مدینه دامن زد و خود بسوی مکه شتافت و در مکه نیز از عثمان بدگوئی میکرد.

پس از انجام مراسم حج که بمدینه مراجعت میکرد چون در بین راه خبر قتل عثمان باو رسید و دانست که پس از عثمان علی علیه السلام خلیفه شده است از رفتن بمدینه منصرف شد و مجددا بمکه بازگشت نمود و در آن هنگام حاکم مکه نیز عبد الله بن الحضرمی بود که از طرفداران جدی عثمان و از مخالفین سرسخت علی علیه السلام بود.

علاوه بر عایشه و حاکم مکه و طلحه و زبیر و مروان، سایر مخالفین علی علیه السلام نیز از گوشه و کنار در آمده و در مکه جمع شده بودند من جمله یعلی بن امیه از یمن وارد شده و عبد الله بن عامر نیز از بصره آمده و بآنها ملحق شده بودند.

اجتماع این گروه مخالف و شور و بحث آنها درباره مخالفت با علی علیه السلام بجنگ جمل منجر گردید عایشه هم برای اینکه از سایر زنان پیغمبر نیز برای

۱- (۱۴۵) اثبات الوصیه مسعودی.

۲- (۱۴۶) یهودی لنگ و ریش درازی بود در مدینه که عایشه عثمان را باو تشبیه میکرد.

ص: ۱۳۳

خود کمک و همدستی فراهم کند بدین فکر افتاد که ام سلمه و حفصه را نیز فریب دهد و آنها را هم همراه این گروه براه اندازد ولی وقتی نزد ام سلمه رفت با مخالفت شدید وی روبرو شد.

ام سلمه گفت ای عایشه مگر تو نبودی که مردم را بقتل عثمان ترغیب مینمودی امروز چه شده است که بخونخواهی او بپا خاسته‌ای؟ و این چه مخاصمت و دشمنی است که با علی مرتضی مینمائی در صورتیکه او برادر رسول خدا و جانشین اوست امروز هم مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند گذشته از اینها مگر پیغمبر درباره زنان خود از قول خدای تعالی نفرمود که:و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیهٔ الاولی (۱) در خانه‌های خود قرار گیرید و مانند ایام جاهلیت خودنمائی نکنید) سخنان ام سلمه مخصوصا استناد او بقرآن مجید عایشه را کاملا خرد کرد و یارای جوابگوئی در برابر او پیدا نکرد و چون از جانب ام سلمه ناامید شد پیش حفصه رفت.

حفصه دعوت او را اجابت کرد ولی برادرش عبد الله بن عمر خواهر خود را از این عمل ممانعت نمود، عایشه چون از طرف حفصه نیز مساعدتی ندید ناچار به تنهائی براه افتاد و فرماندهی این عده ماجراجو را در اختیار گرفت!

سابقا گفته شد که معاویه نامه‌ای بزبیر نوشته و او را برای احراز مقام خلافت تطمیع نموده و بمخالفت علی علیه السلام ترغیب کرده بود بدینجهت نظر این گروه مخالف ابتداء بر این بود که بشام روند و معاویه را هم که با علی علیه السلام مخالف میباشد با خود همدست نمایند اما معاویه که قبلا- از تصمیم این جمع خبر یافته بود پیش خود فکر کرد که اگر این گروه مخالف بشام برسند و بفرض اینکه بر علی علیه السلام غالب شوند در اینصورت معاویه باید بر طلحه و زبیر بیعت کند لذا فورا نامه‌ای بامضای مجهول نوشته و در آن نامه قید نمود که شما گول سخنان معاویه را نخورید که از وی کاری برای شما ساخته نیست زیرا او که از طرف عثمان حاکم شام بود بعثمان کمک نکرد تا او را بقتل رسانیدند پس چگونه ممکن است بشما کمک کند؟ معاویه این نامه را بامضای کس دیگر بزبیر فرستاد.

۱- (۱۴۷) سوره احزاب آیه ۳۳.

ص: ۱۳۴

چون این نامه بدست زبیر رسید مخالفین علی علیه السلام را که در رأس آنها عایشه قرار گرفته بود از مضمون نامه آگاه نمود (۱) لذا از عزیمت بسوی شام منصرف شده و مصلحت را در آن دیدند که به بصره روند زیرا طلحه و زبیر در بصره و کوفه طرفداران زیاد داشته و امید پیشرفت آنها بیشتر بود.

بالاخره عایشه بدستیاری طلحه و زبیر و سایر مخالفین در مکه لشگر آرائی

۱- (۱۴۸) علت مخالفت عایشه ابتداء با عثمان و بعد با علی (ع) از این سبب بود که او و حفصه در زمان خلافت پدرانشان حقوق زیادی دریافت میکردند و چون عثمان بخلافت رسید همه چیز را بخویشاوندان خود داد و دست عایشه و سایرین را از این حقوقهای گزاف کوتاه نمود در نتیجه عایشه با عثمان مخالف شد و مردم را بکشتن او تحریک نمود.

اما مخالفت او با علی (ع) بمناسبت عواملی چند بود:از جمله علی (ع) در زمان خلافت ابوبکر رقیب او بود و با وجود آنحضرت ابوبکر را چنانکه باید و شاید اظهار شخصیت مشکل بود و عایشه نمی‌توانست و یا نمیخواست کسی را بالاتر از پدرش ببیند، از طرفی عیاشه هووی خدیجه بود و محبت‌هائی که رسول اکرم (ص) بخدیجه و مخصوصا بدخترش فاطمه علیها السام اظهار میکرد احساسات زنانه عایشه را جریحه دار می‌نمود، او میخواست در نظر پیغمبر (ص) از همه گرامی‌تر باشد ولی میدید آنحضرت هنوز پس از فوت خدیجه هم فداکاریها و محبت‌های او را فراموش نکرده است و فاطمه علیها السلام را نیز که یادگار او میباشد بی‌نهایت دوست دارد و چون فاطمه زوجه علی (ع) بود لذا نسبت بعلی (ع) نیز کینه توزی میکرد.

علت دیگر مخالفت عایشه با علی (ع) این بود که عثمان حقوق گزاف او را بریده و بخویشاوندان خود داده بود و عایشه انتظار داشت که در آتیه این شکست و ضرر اقتصادی را تأمین خواهد نمود ولی وقتی شنید علی (ع) خلیفه شده است مسأله مالی برای وی خیلی مشکلتر و بغرنج‌تر از زمان عثمان شد زیرا او علی (ع) را میشناخت و میدانست که علی (ع) ناچیزترین مقداری را که در حساب نباید از خزانه بیت المال بفرزند دلبند خود نیز ندهد تا چه رسد بعایشه، همچنین سعی میکرد که خلافت را از بنی‌هاشم منتزع نموده و در قبیله خود مستقر کند با این ترتیب مسلم بود که عایشه نمیتوانست دست از مبارزه بردارد و ناچار بود که از تمام مردم شورش طلب برای انجام مقصود خود یاری جسته و از وجود آنها استفاده کند.

ص: ۱۳۵

کرده و با پولی که یعلی بن امیه در اختیار آنها گذاشته بود بقدر کافی وسائل و ساز و برگ جنگ تهیه نمودند و عایشه را نیز سوار شتری بنام (عسکر) نموده و راه بصره را در پیش گرفتند (۱).

این گروه برای اینکه علی علیه السلام را غافلگیر نموده و زودتر از وی بصره را بتصرف خویش در آورند بر سرعت حرکت خود میافزودند و غالبا مسافت زیادی را بدون استراحت و راحت باش می‌پیمودند.

در بین راه بجائی رسیدند که آنجا را (حوئب) میگفتند و چون شب بود برای رفع خستگی در آن محل فرود آمدند و باستراحت پرداختند، در آن شب سگهای حوئب در اطراف چادر عایشه زیاد پارس میکردند بطوریکه در اثر صدای آنها عایشه از خواب پرید و از اسم آن محل جویا شد، چون اطلاع حاصل کرد که آنجا را حوئب گویند سخت بهراس افتاد و از اقدامات خود درباره مخالفت با علی علیه السلام پشیمان گردید زیرا در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنحضرت شنیده بود که برای یکی از همسران وی سگهای حوئب پارس خواهند کرد و صریحا رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعایشه گفته بود:حمیرا مبادا تو باشی.

اکنون سخن پیغمبر بخاطرش افتاده و سخت پشیمان شده بود لذا اصرار داشت که از آن قوم کناره گرفته و بمکه باز گردد!

زبیر چون این وضع را مشاهده کرد چند نفر را وادار نمود که بدروغ شهادت دهند که آن محل حوئب نیست و فرسنگها مسافت از حوئب دور شده‌اند، آن عده چنین کردند و عایشه هم باطمینان سوگند آنها مجددا به پیشروی خود بسوی بصره ادامه داد.

چون بنزدیکی بصره رسیدند طلحه و زبیر به بزرگان بصره نامه نوشته و آنها را برای مخالفت با علی علیه السلام بمنظور خونخواهی عثمان دعوت کردند آنها نیز جواب دادند که کشندگان عثمان در مدینه هستند و آمدن شما ببصره برای این منظور

۱- (۱۴۹) این جنگ را بعلت اینکه عایشه سوار شتر شده بود جنگ جمل و باز چون در بصره اتفاق افتاده جنگ بصره نیز میگویند.

ص: ۱۳۶

بیمعنی و بـدون منطق است، ولی مخـالفین اعتنـائی بگفتـار بزرگان بصـره ننموده و بحالت تعرض بـدان شـهر حمله کردنـد و پس از کشتار زیاد عثمان بن حنیف را که از جانب علی علیه السلام بحکومت بصره منصوب شده بود مجبور بتسلیم نمودند و در نتیجه شهر بصره را بتصرف خود در آوردند.

از طرفی علی علیه السـلام نیز در خلال اینمـدت مشـغول تعویض فرمانـداران شهرسـتانها بوده و بطوریکه قبلاـ اشاره شـد نامه‌ای هم بوسـیله جریر بن عبـد الله بجلی بمعاویه فرسـتاده و او را به بیعت خود دعوت کرده بود ولی معاویه بجای پاسخ نامه علی علیه السـلام نامه‌ای بزبیر نوشـته و او را بمخالفت آنحضـرت وادار نموده بود.علی علیه السـلام مجـددا به جریر بن عبـد الله نامه‌ای نوشت و تأکید نمود که بمحض وصول نـامه من معـاویه را وادار کن که کـارش را یکسـره نموده و در اینمورد تصـمیم بگیرد و او را میـان جنگ و صلح مخیر کن اگر تسلیم شد از او بیعت بگیر و چنانچه خیال جنگ دارد ما را آگاه گردان.

اما معاویه علی علیه السلام را بقتل عثمان متهم کرده و بآنحضرت پاسخ نوشته بود که کشندگان عثمان را تسلیم وی نماید.

علی علیه السـلام که در میان مخالفین خود معاویه را از همه حیله‌گرتر و نفوذ او را در شام نیز میـدانست تصـمیم گرفت که ابتـداء با لشگر مجهزی بشام رفته و کار معاویه را یکسره کند ولی در این هنگام خبر رسید که عایشه بدستیاری طلحه و زبیر بصره را متصرف شده و بعنوان خونخواهی عثمان مردم را علیه علی علیه السـلام شورانیده‌اند علی علیه السـلام ناچار از تصـمیم حرکت بشام منصـرف شده و در صدد بر آمد که اول شورشیان بصره را از میان بردارد و سپس عازم شام گردد.

علی علیه السلام در مسجد بمنبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود برسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

ایهـا النـاس ان عایشـهٔ سارت الی البصـرهٔ و معها طلحـهٔ و الزبیر و کل منهما یری الامر له دون صاحبه، اما طلحـهٔ فابن عمها و اما الزبیر فختنهـا، و الله لو ظفروا بمـا ارادوا و لن ینالوا ذلک ابـدا لیضـربن احـدهما عنق صاحبه بعـد تنازع منهما شدیـد و الله ان راکبـهٔ الجمل الاـحمر مـا تقطع عقبـهٔ و لا تحل عقـدهٔالا فی معصـیهٔ الله و سـخطه حتی تورد نفسـها و من معها موارد الهلکـهٔ.ای و الله لیقتلن ثلثهم و لیهربن ثلثهم و لیثوبن ثلثهم و انهـا التی تنبحهـا کلاـب الحوئب و انهمـا لیعلمـان انهمـا مخطئان و رب عالم قتله جهله و معه علمه و لا ینفعه، حسبنا الله و نعم الوکیل (۱).

(ای مردم عایشه بهمراهی طلحه و زبیر بسوی بصـره رفته و هر یک از طلحه و زبیر حکومت را برای خود میخواهد بدون دیگری، اما طلحه پسـر عموی عایشه است و زبیر هم شوهر خواهر اوست بخـدا سوگنـد اگر بـدانچه میخواهنـد ظفر یابند و (با اینکه) هرگز بدان نائل نخواهنـد شد هر یک از آندو گردن رفیقش را میزند و سوگند بخدا این زنی که بشتر سـرخ سوار شده (عایشه) بر هیچ پشـته‌ای نگذرد و هیچ عقده‌ای را نگشاید مگر در معصیت و غضب خدای تعالی تا اینکه خود و همراهانش را بهلاکت اندازد، بخدا سوگند (از قشون آنهـا) ثلثشـان کشـته میشود و ثلثشـان فرار میکننـد و ثلثشـان از طغیـان خود بر میگردنـد و این عـایشه همـان زنی است که سگهای حوئب باو بانگ زنند (اشاره بفرمایش پیغمبر صـلی الله علیه و آله) و طلحه و زبیر میدانند که هر دو براه خطاء میروند (ولی) چه بسا عالمی که از علمش سود نبرد و جهلش او را بکشد خداوند ما را کافی است و چه وکیل خوبی است.)

البته تجهیز لشـگر علیه عـایشه ام المؤمنین که همسـر پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله و دختـر ابوبکر بود و همچنین برای سـرکوبی طلحه و زبیر که از شخصـیت‌های مهم و از اصحاب سرشناس رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند چندان کار ساده و آسانی نبود از اینرو علی علیه السـلام اعمال خلاف آنها را که در بصـره مرتکب شده بودند باهل مدینه گوشزد نمود تا آنها را برای حرکت بسوی بصره بمنظور جنگ با اصحاب جمل آماده نماید لذا فردای آنروز مجددا بمنبر رفته و ضمن ایراد خطبه‌ای چنین فرمود:

فخرجوا یجرون حرمهٔ رسول الله صـلی الله علیه و آله کما تجر الامهٔ عند شراءها متوجهین بها الی البصرهٔ، فحبسا نساءهما فی بیوتهما و ابرزاحبیس رسول الله صـلی الله علیه و آله لهما و لغیرهما فی جیش ما منهم رجل الا و قـد اعطانی الطاعهٔ و سـمح لی بالبیعهٔ طائعا غیر

مکره، فقدموا علی عاملی بها و خزان بیت مال المسلمین و غیرهم من اهلها.فقتلوا طائفهٔ صبرا و طائفهٔ غدرا، فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا واحدا معتمدین لقتله بلا جرم جره لحل لی قتل ذلک الجیش کله اذ حضروه فلم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لا بید، دع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدهٔ التی دخلوا بها علیهم. (۲)

(یعنی مخالفین من از مکه خارج شدند و در حالیکه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانند کنیزی که در موقع خریدنش (باین سو و آن سو) کشیده میشود با خود بسوی بصره کشانیدند، طلحه و زبیر زنهای خود را در خانه‌هایشان باز گذاشته و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان قشونی برای خود و دیگران نمایان ساختند و کسی از آن قشون نبود جز اینکه بمن اطاعت نموده و با اختیار و بدون اکراه بمن بیعت کرده بود (سپس نقض عهد کرده و) بر عامل من (عثمان بن حنیف) و بر خزانه داران بیت المال مسلمین و سایر مردم بصره وارد شده گروهی را بصبر (با چوب و سنگ و غیره) کشته و گروهی را هم بمکر و حیله بقتل رسانیده‌اند، بخدا سوگند اگر از مسلمین جز بمرد واحدی دست نمییافتند که او را عمدا و بیگناه کشته باشند کشتن تمام لشگریان مخالفین برای من حلال بود زیرا آنها در آنجا حاضر بودند و از کار زشت و منکر نهی ننموده و با زبان و دست از کشته شدن آنفرد بیگناه ممانعت نکرده‌اند، صرفنظر از این مطلب آنان بتعداد لشگریان خود از مسلمین را بقتل رسانیده‌اند) .

علی علیه السلام با خطابه شیوا و بلیغ خود اهل مدینه را از قضایا آگاه ساخت و نقشه‌های مزورانه اصحاب جمل را که پس از بیعت بآنحضرت نقض عهد کرده و

۱- (۱۵۰) ناسخ التواریخ احوالات امیر المؤمنین کتاب جمل ص ۴۱.

۲- (۱۵۱) نهج البلاغه از خطبه ۱۷۱.

ص: ۱۳۷

ص: ۱۳۸

ص: ۱۳۹

موجب بروز اینگونه حوادث شده بودند بر آنها روشن نمود و برای دفع این غائله مردم مدینه را از جا حرکت داد.

علی علیه السلام سهل بن حنیف را در مدینه بجای خود گذاشت و گروهی از مهاجر و انصار را که اکثر آنها از بدریان بودند بسیج نموده و راه بصره را در پیش گرفت و امام حسن و مالک اشتر و محمد بن ابوبکر را با تنی چند بکوفه فرستاد تا سپاهی نیز در آنشهر برای ملحق شدن به لشگریان علی علیه السلام تجهیز نمایند.

در آنموقع فرماندار کوفه ابوموسی اشعری بود که از طرف عثمان حکومت کوفه را داشت و علی علیه السلام باو نوشته بود که از مردم کوفه بآنحضرت بیعت گیرد ولی او بتصور اینکه طرفداری از خونخواهی عثمان و کمک بطلحه و زبیر او را در محل اولیه خود ثابت خواهد نمود مردم کوفه را بحمایت طلحه و زبیر که بظاهر مدعی خون عثمان بودند دعوت کرد و از بیعت گرفتن برای علی علیه السلام خودداری نمود.

فرستادگان علی علیه السلام هر قدر او را نصیحت کردند سودی نبخشید تا اینکه مالک اشتر دار الاماره را اشغال نموده و غلامان ابوموسی را مضروب و پراکنده ساخت و چون در آن هنگام خود ابوموسی در مسجد بود مالک بمسجد وارد شد و ابو موسی را از منبر پائین کشید و بانگ زد ای احمق و خائن، مردم جز علی علیه السلام بکسی بیعت نمیکنند ابوموسی وقتی خود را در دست مالک عاجز دید سکوت اختیار کرد و از در التماس و زاری بر آمد سپس مالک بمنبر شد و مردم را برای بیعت بعلی علیه السلام فرا خواند و تقریبا از تمام مردم کوفه بیعت گرفت و توانست در اندک مدتی در حدود دوازده هزار نفر تجهیز کرده و بخدمت آنحضرت روانه نماید .

این عده از کوفه حرکت نموده و در محلی بنام ذیقار باردوگاه علی علیه السلام پیوستند و پس از اظهار خرسندی از دیدار آنحضرت عرض کردند سپاس خدای را که ما را برای همجواری تو مخصوص گردانید و بیاریت گرامی فرمود، علی علیه السلام هم ضمن قدردانی از آنان بپا خاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را ستود و آنگاه در مورد طلحه و زبیر که نقض عهد

ص: ۱۴۰

کرده و به بهانه خونخواهی عثمان از وی به بصره آمده بودند سخنانی فرمود و سپاهیان را از جریان اوضاع و احوال آگاه گردانید و آنان نیز پس از استماع بیانات علی علیه السلام آمادگی خود را برای فداکاری و جانبازی در راه حق بمنظور از بین بردن این فتنه باطلاع حضرتش برسانیدند (۱) .

علی علیه السلام با سپاهیان خود از ذیقار حرکت و تا محلی بنام زاویه که در چند کیلومتری بصره بود پیش رفت و در آنجا اردو زد و چون آن بزرگوار همیشه صلح و آشتی را بر جنگ و خونریزی ترجیح میداد از همان محل نامه‌ای بطلحه و زبیر فرستاد و آنها را نصیحت نمود و علاوه بر مکتوب ارسالی چند نفر من جمله قعقاع بن عمرو را نیز برای مذاکره با اصحاب جمل بسوی بصره فرستاد تا آنها را با پند و اندرز از وخامت عاقبت این کار بر حذر دارند ولی مخالفین که خود را در این جنگ غالب و پیروز می‌پنداشتند از قبول هرگونه پندی خود داری نمودند زیرا عایشه از مخالفت ابوموسی با علی علیه السلام در کوفه آگاه شده بود و تصور میکرد که از مردم کوفه کسی آنحضرت را یاری نخواهد نمود و چون یقین کردند که علی علیه السلام به نزدیکی بصره رسیده است عایشه که فرماندهی کل سپاه جمل را بعهده داشت بزبیر مأموریت داد که بکمک طلحه و مروان و سایرین بصف آرائی سپاه پرداخته و آماده جنگ باشند و تعداد افراد این سپاه در حدود سی هزار نفر بود که اصحاب جمل آنها را در مسیر راه از شهرهای مختلف جمع آوری کرده بودند.

قعقاع که از سخنان خود نتیجه نگرفته و از طرفی صف آرائی سپاهیان مخالفین را مشاهده کرد بنزد علی علیه السلام برگشت و او را در جریان امر گذاشت.

در خلال اینمدت تعداد سه هزار نفر نیز از مردم بصره (از قبیله ربیعه) بسپاهیان علی علیه السلام پیوسته بودند که مجموع آنها در حدود بیست هزار نفر بوده است و چون آنجناب اصحاب جمل را مصمم بجنگ دید فرماندهان خود را که از جمله مالک اشتر و عدی بن حاتم و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و دیگران بودند از نیت طلحه و زبیر آگاه ساخته و مأموریتهای رزمی آنها را نیز تعیین و مشخص نمود.

۱- (۱۵۲) ارشاد جلد ۱ باب سیم فصل ۲۱.

ص: ۱۴۱

عایشه هم با سپاه خود راه زاویه را که در شمال بصره و محل مناسبی برای دفاع از شهر بود در پیش گرفت و پس از رسیدن بدانجا در مقابل لشگریان علی علیه السلام توقف نمود و بنا بروایات بعضی از مورخین صف آرائی سپاهیان طرفین در برابر هم در روز ۱۷ جمادی الثانی سال ۳۶ هجری و بنقل صاحب ناسخ التواریخ در روز ۱۹ جمادی الاولی سال ۳۶ بود (۱) .

روز بعد زبیر واحدهای مختلفه سپاه جمل را فرمان داد تا منظما بسوی لشگریان علی علیه السلام پیش روند چون آنحضرت متوجه شد که قریبا آتش جنگ شعله‌ور میشود بلشگریان خود فرمان عقب نشینی داد که شاید جنگ در نگیرد و کار بصلح و صفا خاتمه یابد، عایشه نیز سپاه خود را فرمان برگشت داد و در آنروز که اولین روز جنگ بود میان طرفین جنگی واقع نشد.

فردای آن روز که هر دو سپاه لباس جنگ پوشیده و مقابل هم ایستاده بودند علی علیه السلام بتنهائی از سپاهیان خود جدا شد و بدون شمشیر و زره بسوی سپاه بصره اسب تاخت تا بصف مقدم سپاه جمل رسید و با صدای بلند زبیر را صدا زد.همه مات و مبهوت شده و نمیدانستند که مقصود علی علیه السلام از این یکه تازی چیست و با رشادت بی نظیری که فرد و تنها بدون شمشیر و زره بمقابل صفوف دشمن آمده است چه نظری دارد؟

زبیر که در کنار هودج عایشه بود غرق در فولاد و زره شد و رکاب بر اسب زد و در مقابل علی علیه السلام ایستاد، چون عایشه زبیر را در برابر آنحضرت دید مرگ او را حتمی دانست ولی ملتزمین رکاب باو گفتند خاطر جمع باش علی باین ترتیب کسی را نمیکشد و شمشیر هم نبسته است حتما با زبیر کار دارد.

زبیر چشم بچشم علی علیه السلام دوخت تا ببیند با او چکار دارد.

علی علیه السلام فرمود این چه بساطی است که شما راه انداخته‌اید؟

زبیر گفت برای خونخواهی عثمان!

علی علیه السلام فرمود اگر راست میگوئید شما دستهای خود را بسته و

۱- (۱۵۳) ناسخ احوالات امیر المؤمنین کتاب جمل ص ۷۰.

ص: ۱۴۲

خودتان را تسلیم ورثه عثمان کنید مگر غیر از شما کس دیگری محرک قتل عثمان بود؟

زبیر سکوت کرد، علی علیه السلام فرمود من آمدم که ترا از اشتباه خارج کنم و سخنان چندی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله بتو فرموده و تو آنها را فراموش کرده‌ای بتو تذکر دهم، آنگاه فرمود ای زبیر یاد داری که من روزی دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله میگشتم و او در منزل عمرو بن عوف بود و چون بدانجا آمدم آنحضرت دست ترا در دست خود گرفته بود و بمحض ورود من رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیشدستی فرمود و بمن سلام کرد، تو گفتی ای علی چرا تکبر کردی و زودتر به پیغمبر سلام نکردی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای زبیر علی متکبر نیست و در آینده تو با او جنگ خواهی کرد و جنگ تو ظالمانه است!

باز فرمود:یادت میآید که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بتو فرمود آیا علی را دوست داری؟ گفتی بلی یا رسول الله او پسر دائی من است آنحضرت فرمود با وجود این با او بجنگ و ستیز خواهی ایستاد!

علی علیه السلام نظیر این سخنان را بگوش زبیر خواند و زبیر از شنیدن و یاد نمودن آنها عزم و اراده‌اش سست شد و گذشته‌ها را بیاد آورد و دید چگونه بطمع دنیا با پسر دائی خود که جانشین پیغمبر هم هست بجنگ برخاسته و خود را برای همیشه گرفتار غضب الهی می‌نماید (۱) .!

زبیر شرمنده شد و از علی علیه السلام معذرت خواست عرض کرد:قول میدهم که همین الان از سپاه بصره خارج شوم و کوچکترین دخالتی در اینکار نکنم، علی علیه السلام بطرف سپاه خود روان شد زبیر هم بهت زده و متزلزل نزد عایشه برگشت.

عایشه پرسید علی چکارت داشت؟ گفت راجع بگذشته‌ها صحبت میکرد، عایشه گفت احساس میکنم که چند کلمه سخن علی ترا متزلزل کرده است البته حق هم داری کیست که با علی روبرو شود و رعب و هیبت علی در ارکان وجود او لرزه

۱- (۱۵۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۲۰۲.

ص: ۱۴۳

نیاندازد و این امر مسلم است زیرا حریف ما کسی است که ابطال و شجعان عرب از ذکر نام او بخود میلرزند.

عایشه از این سخنان نیشدار آنقدر گفت تا زبیر را بخشم آورد، پسرش عبد الله بن زبیر نیز سخنان عایشه را تأیید کرد زبیر به پسرش گفت من قسم خورده‌ام که در این غائله جنگ ننمایم، عبد الله گفت قسم را میتوان با دادن کفاره جبران نمود، زبیر خشمگین شد و غلام خود را بکفاره قسمی که خورده بود آزاد کرد و یکسر بسپاه علی علیه السلام تاخت.

علی علیه السلام فرمود زبیر را آزاد گذارید او خیال جنگ ندارد، زبیر هم مقداری از این حملات نمایشی را بدون اینکه بکسی زخمی بزند یا خود زخمی بر دارد انجام داد و چون بطرف سپاه بصره بازگشت بپسرش عبد الله و همچنین بعایشه رو نمود و گفت دیدید که من از حمله باینها ترسی ندارم عبد الله خندید و گفت اینهم یکنوع حیله است ولی زبیر باین سخنان گوش نداد و از لشگرگاه جمل خارج شد و بوادی السباع رفت و در آنجا مهمان مردی بنام عمرو بن جرموز شد و چون بخواب رفت عمرو شمشیر بر کشید و سر زبیر را برید بدنش را زیر خاک کرد و سر را پیش علی علیه السلام آورد، حضرت فرمود چرا زبیر را کشتی کار خوبی نکرده‌ای زیرا او مهمان تو بود و علاوه بر این از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بقاتل زبیر لعنت میفرستاد و او را نفرین میکرد.

عمرو متحیر شد و تا حدی هم متأسف گردید و آنگاه بعلی علیه السلام گفت من نمیدانم با شما خانواده بنی هاشم چگونه باید رفتار کرد کسی شما را نافرمانی کند لعنت میفرستید و اگر دشمنانتان را بکشد باز لعنت میفرستید (۱) .

باری پس از رفتن زبیر پسرش عبد الله بدستور عایشه لشگریان جمل را فرمان داد تا سپاهیان علی علیه السلام را تیرباران کنند و عساکر کوفه نیز بانگ بر آورده و از آنحضرت اجازه جنگ خواستند.

علی علیه السلام که همیشه صلح را بر جنگ ترجیح میداد حوصله نمود تا بلکه

۱- (۱۵۵) منتخب التواریخ ص ۱۷۸ - ابن ابی الحدید جلد ۱۰.

ص: ۱۴۴

تا سر حد امکان از وقوع جنگ جلوگیری کند ولی در اثر سکوت لشگریان علی علیه السلام دشمن جری‌تر شده و بر شدت تیر اندازی همی افزودند تا اینکه چند نفر از عساکر کوفه را زخمی نمودند.

علی علیه السلام بار دیگر برای هدایت آنان جوانی بنام مسلم را با یک جلد قرآن نزد آنها فرستاد تا آنها را از نزدیک باحکام قرآن دعوت کند، آن جوان سعادتمند که خود داوطلب رفتن باین مأموریت خطیر شده بود نزدیک سپاهیان جمل رسید اما در اثر حمله و ضرب شمشیر آنها پس از جدا شدن دستهایش از بدن بدرجه عالیه شهادت رسید و اوراق قرآن نیز پریشان شد و بر زمین ریخت!

وقتی علی علیه السلام آن صحنه را مشاهده کرد فرمود:

لا حول و لا قوة الا بالله - الان طاب القتال.

(اکنون جنگ شیرین شده است) و بلا فاصله سربازان را فرمان رزم داد و پسرش محمد حنفیه را مأمور حمله بصفوف سربازان دشمن نموده و چنین فرمود:

تزول الجبال و لا تزل.... (۱) .

(کوهها از جا کنده شوند تو از جایت تکان مخور دندان روی دندان بفشار و کاسه سرت را بخدا عاریه ده، پای خود را چون میخ در زمین بکوب و تا آخرین صفوف لشگر چشم انداز تو باشد و بدانکه پیروزی از جانب خداوند سبحان است) .

محمد حنفیه فورا بحمله پرداخت و با اینکه شجاع دلیر و قهرمان رزمنده‌ای بود ولی در اثر کثرت تیرها که بوسیله تیر اندازان دشمن مانند باران باطرافش می‌بارید کمی تأمل نمود تا بلکه شدت بارش تیرها اندکی کاهش یابد در اینموقع علی علیه السلام نزدیکش شد و دست بر سینه او زد و فرمود:

ادرک عرق من امک.

یعنی این احتیاط و ملاحظه کاری از مادرت بتو رسیده و الا پدرت که این چنین

۱- (۱۵۶) نهج البلاغه کلام ۱۱.

ص: ۱۴۵

نیست آنگاه علی علیه السلام خود فرد و یکتنه بر صفوف سپاه جمل حمله برد!

علی علیه السلام مانند شعله‌های آتشی که بر خرمن کاه افتد در اندک زمانی صورت بندی رزمی قشون جمل را متلاشی ساخت و بسیاری از شجاعان و نام آوران نامی را که در برابر او عرض اندام میکردند بخاک و خون افکند و بقدری رشادت نمود و شمشیر زد که شمشیرش خم شد آنگاه خود را کنار کشید و شمشیر را با زانوی خویش راست گردانید و مجدا بحمله پرداخت و پس از جنگ و جدال شدید بقرارگاه خود مراجعت فرمود و به محمد حنفیه گفت ای پسر حنفیه این چنین حمله کن، اصحاب علی علیه السلام عرض کردند یا امیر المؤمنین محمد شجاع کم نظیری است اما کیست در قوت دل و نیروی بازو همانند شما باشد.

آنگاه محمد حنفیه با تنی چند از انصار و جنگجویان بدر بحمله پرداخت و پس از کشتار زیاد از سپاه مخالفین مظفرانه بمحل خود بازگشت و در نتیجه این حملات در همان روز اول جنگ شکست فاحشی بسپاه بصره روی داد و در روز دوم و سیم نیز در اثر حملات و پیشروی عساکر کوفه سپاه جمل عقب نشینی کرده و نیروی هر گونه مقاومت از آنان سلب گردید.

فرماندهان زیر دست علی علیه السلام مانند مالک اشتر و عمار یاسر و دیگران هر یک بنوبه خود رشادتها نموده و دشمن را مانند برگ خزان بزمین فرو ریختند، از آنسو طلحه نیز مردم را بصبر و مقاومت دعوت نموده و از پراکندگی و فرار آنها جلوگیری میکرد.در اینموقع مروان بن حکم که از طلحه چندان خوشدل نبود پشت سر غلام خود کمین کرده و تیری جانگداز و زهر آلود بسوی طلحه انداخت که اتفاقا آن تیر هم مؤثر واقع شد و طلحه را بهلاکت رسانید.

با مرگ طلحه سپاهیان جمل پراکنده شده و فرار نمودند و لشگریان علی علیه السلام هم به تعاقب آنها پرداختند و تنها قبیله بنی ضبه مانده بود که اطراف هودج عایشه را گرفته و با سر سختی عجیبی از او دفاع میکردند.

فرماندهان علی علیه السلام با شجاعت بی نظیری به حمله پرداخته و رو به هودج عایشه گذاشتند، هر دستی که مهار شتر عایشه را میگرفت بضرب شمشیر لشگریان

ص: ۱۴۶

علی‌علیه السلام از بازو میافتاد تا اینکه عبد الرحمن بن صرد و بنقل بعضی امام حسن علیه السلام خود را بشتر رسانیده و آنرا پی نمود، هودج در افتاد و مدافعین آن هم فرار کردند.

علی علیه السلام اسب براند و نزد عایشه آمد و فرمود:

یا عایشهٔ أهکذا امرک رسول الله ان تفعلی؟

(ای عایشه آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا فرموده بود که این چنین کنی؟) عایشه گفت:

یا ابا الحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجح!

(یا علی ظفر یافتی نیکوئی کن و مالک شدی عفو و مدارا فرما!) (۱) .

علی علیه السلام محمد بن ابی بکر را مأمور نمود که خواهرش عایشه را مراقبت کند و بعد هم او را بمدینه فرستاد،

جنگ جمل در روز سیم پایان یافت و لشگریان علی علیه السلام شهر بصره را متصرف شدند و چنانکه سابقا اشاره شد لشگریان آنحضرت در حدود بیست هزار نفر بودند که قریب هزار و هفتصد نفر بدرجه شهادت رسیدند و از سپاه جمل هم که سی هزار نفر بودند در حدود سیزده هزار بقتل رسیدند و در هر حال فتنه بزرگی بود که بدست عایشه ام المؤمنین و بدستیاری طلحه و زبیر بر پا شده بود و نتیجه این فتنه و فساد بمرگ طلحه و زبیر انجامید و رفتار علی علیه السلام با عایشه و مردم مغلوب بصره هم، سیمای بزرگواری و جوانمردی او را آشکار ساخت.

فراریان سپاه جمل که در اطراف بصره متواری بودند جرأت بیرون آمدن از مخفیگاه‌های خود را نداشتند علی علیه السلام فرمان داد که هر کس سلاح خود را زمین گذارد و تسلیم شود مشمول فرمان عفو عمومی است، بصریها که در انتظار بودند آنجناب بتلافی گذشته خواهد پرداخت از شنیدن این خبر مسرور شدند و اسلحه را کنار گذاشته و بخانه‌های خود رفتند.

علی علیه السلام دستور داد که مردم روز جمعه در مسجد جامع بصره برای

۱- (۱۵۷) منتخب التواریخ ص ۱۷۹ - ناسخ کتاب امیر المؤمنین کتاب جمل ص ۸۵.

ص: ۱۴۷

نماز حاضر شوند و اهل بصره هم حضور یافته و با آنجناب نماز خواندند و پس از نماز علی علیه السلام بپا خاست و آنان را مورد مذمت قرار داد و فرمود:

کنتم جند المرأة و اتباع البهیمة، رغا فاجبتم و عقر فهربتم، اخلاقکم دقاق و عهدکم شقاق و دینکم نفاق... (۱) .

(ای مردم بصره شما سپاه زنی و پیروان چارپائی (شتر عایشه) بودید، بصدای شتر جمع شدید و چون پی شد فرار کردید، اخلاق شما سست، و پیمانتان ناپایدار و آیین شما دوروئی است.. .)

مردم بصره از استماع بیانات علی علیه السلام شرمنده و خجل شده و از گذشته معذرت خواستند و بیعت آنحضرت را پذیرفته و برای بار دوم در مسجد بیعت خود را تجدید نمودند.

علی علیه السلام برای برقراری نظم و آرامش چند روز در بصره توقف فرمود و در خلال اینمدت بمنبر رفته و با خطبه‌های فصیح و آتشین مردم را بخدا پرستی و تقوی و پاکدامنی دعوت کرد و آنها را از ایجاد فتنه و فساد و گمراهی بر حذر داشت و اعمال خلاف و ناشایست عایشه و طلحه و زبیر را باهالی بصره که خود نیز شاهد جریان آن بودند روشن کرد و نتیجه پیمان شکنی آنها را که منجر بقتل عده زیادی گردید باطلاع مردم رسانید و بالاخره پس از بیعت گرفتن و استقرار آرامش در آن منطقه عبد الله بن عباس را بفرمانداری آنشهر منصوب و خود نیز بهمراهی لشگریان خویش راه کوفه را در پیش گرفت و برای بلاد دیگر نیز فرماندارانی اعزام کرده و مالک اشتر را هم بحکومت نصیبین منصوب نمود.

این جنگ اثرات و نتایج سوئی را در بر داشت از جمله بر اساس معنوی اسلام لطمات بزرگی زد و حس کین خواهی را در عرب زنده نمود و اساس اختلاف و عداوت را در آنها استوار کرد زیرا این جنگ میان بیست هزار نفر سپاهیان علی علیه السلام و سی هزار نفر سپاه جمل بود که تلفات سه روزه آن در حدود پانزده هزار

۱- (۱۵۸) نهج البلاغه کلام ۱۳.

ص: ۱۴۸

نفر و بعضی هم آنرا بالغ بر هیجده الی بیست و پنجهزار نفر نوشته‌اند.

دیگر از اثرات سیاسی جنگ جمل این بود که اختلافات قبلی و تفرقه مسلمین را زیادتر نمود و راه وصول معاویه را بخلافت نزدیکتر ساخت زیرا در طول این مدت معاویه توانست با استفاده از فرصت به جمع آوری سپاه و فریب مردم اقدام کند و شورش عایشه و طلحه و زبیر را در شام اهمیت داده و زمینه را برای مخالفت با علی علیه السلام ببهانه خونخواهی عثمان آماده نماید.

۴ – جنگ صفین

اشاره

ص: ۱۴۹

ألا و ان معاویهٔ قاد لمهٔ من الغواهٔ و عمس علیهم الخبر حتی جعلوا نحورهم اغراض المنیهٔ .

(نهج البلاغه کلام ۵۱)

جنگ جمل با شرحی که گذشت بنفع علی علیه السلام خاتمه یافت ولی این فتح و پیروزی او را برای همیشه آسوده نکرد بلکه مدعی و رقیب دیگری مانند معاویهٔ بن ابیسفیان در شام بود که از زمان خلافت عمر در آنشهر فرمانروائی کرده و از دیر باز در حکومت آن ناحیه چشم طمع دوخته بود و همیخواست که تا آخر عمر در آنجا مستقلا امارت نماید بدینجهت علی علیه السلام ناچار بود که این رقیب حیله گر و اتباعش را هم که بقاسطین مشهور بودند از میان بردارد.

علی علیه السلام برای حمله بشام کوفه را مرکز فعالیت خود قرار داده و به تجهیز سپاه پرداخت.

از طرفی مالک اشتر که بفرمانداری نصیبین منصوب شده بود در بین راه با ضحاک بن قیس والی حران مصادف شد و چون ضحاک از جانب معاویه فرماندار آن ناحیه بود راه را برای حرکت مالک مسدود ساخت ولی مالک با او نبرد داده و لشگریان وی را متواری ساخت.

چون معاویه از شکست ضحاک با خبر شد فورا عبد الرحمن بن خالد را با لشگری

ص: ۱۵۰

انبوه بجنگ مالک فرستاد و عبد الرحمن با سرعتی تمام با سربازان خود در اراضی رقه روبروی مالک فرود آمد و با اینکه نیروی او از هر جهت کامل و چند برابر عده مالک بود ولی در اثر حملات شجاعانه مالک شکست فاحش یافته و مجبور بفرار شد، سربازان مالک نیز بتعاقب آنها پرداخته و همه را بکلی از آنحدود خارج ساختند ورقه و جزیره را که در دست شامیان بود بتصرف خود در آوردند.

مالک اشتر نامه‌ای بعلی علیه السلام نوشت و فرار ضحاک و شکست عبد الرحمن را به آنجناب توضیح داد و بحیله گریهای معاویه اشاره کرد و اضافه نمود که بهترین دلیل بر مخالفت معاویه نسبت بعلی علیه السلام لشگر فرستادن او بجنگ مالک است و خود نیز برای یک جنگ بزرگ و قطعی آماده و مهیا است.

چون نامه مالک بدست علی علیه السلام رسید بر فراز منبر رفت و پس از قرائت نامه مالک خدعه و حیله‌گری معاویه را بدانها تذکر داد تا عده‌ای که دشمنی معاویه را با علی علیه السلام چندان یقین نمیکردند از شک و تردید خارج شده و قول حتمی دادند که آنحضرت در اینمورد هر گونه صلاح بداند و دستور دهد آنها نیز اطاعت خواهند نمود.

سابقا اشاره شد که علی علیه السلام پس از انتخاب شدن بخلافت در مدینه در صدد حمله بشام بود که شنید طلحه و زبیر بصره را متصرف شده و عامل او را بیرون کرده‌اند لذا از تصمیم خود منصرف شد و راه بصره را در پیش گرفت و علت تصمیم آنحضرت برای حمله بشام این بود که معاویه در پاسخ نامه او که معاویه را به بیعت خود فرا خوانده بود نه تنها تن به بیعت نداده بلکه مانند طلحه و زبیر علی علیه السلام را بقتل عثمان متهم کرده و خونخواهی از قتله عثمان را بهانه و دستاویز خود قرار داده بود.

معاویه در نامه‌اش چنین نوشته بود:از معاویهٔ بن صخر بعلی بن ابیطالب اما بعد - بجان خودم سوگند اگر دامن تو بخون عثمان آلوده نبود مسلمین که با تو بیعت کردند تو نیز مانند ابوبکر و عمر و عثمان بودی ولی تو مهاجرین را بقتل عثمان تحریک کردی و انصار را از یاری او ممانعت نمودی و مردم نادان سخن ترا اطاعت کرده و

ص: ۱۵۱

او را مظلومانه بقتل رسانیدند، اکنون مردم شام از پای ننشینند و دست از مقاتلت تو بر ندارند تا اینکه قتله عثمان را به آنها سپاری و امر خلافت را هم بشوری واگذاری و حجت تو بر من مانند حجت تو بر طلحه و زبیر نیست زیرا آنها با تو بیعت کرده بودند ولی من با تو بیعت نکرده‌ام همچنین حجت تو بر مردم شام مانند حجت تو بر مردم بصره نیست چه اهل بصره ترا اطاعت کرده بودند اما شامیان ترا اطاعت نکرده‌اند و اما شرافت ترا در اسلام و قرابت ترا با پیغمبر و موقعیت ترا در میان قریش انکار نمیکنم و السلام (۱) !

از آنچه تا کنون درباره قتل عثمان گفته شد چنین بر میآید که موضوع خونخواهی از قتله عثمان در آنروزها برای هر یاغی و طاغی دستاویز و بهانه‌ای برای فتنه انگیزی شده بود و عجب اینکه همان قتله عثمان ادعای خونخواهی میکردند و کسی را متهم این ماجرا مینمودند که نه تنها در قتل عثمان دخالتی نداشت بلکه بمنظور خیر خواهی او را نصیحت کرد و در موقع محاصره خانه‌اش بوسیله مردم مدینه برای رفع تشنگی او آب هم بمنزل وی فرستاده بود!

استاد عبد الله علایلی در کتاب ایام الحسین که از تألیفات اوست چنین مینویسد:

از شگفتی‌های مسخره آمیز تقدیر اینست که عمرو عاص مردم را بر کشتن عثمان تحریک کند، عایشه روبروی او آشکارا بمخالفت برخیزد، معاویه از یاری او شانه خالی نماید، طلحه و زبیر بمخالفین وی کمک کنند و آنگاه اینها هر یک دیگری را بخونخواهی او تشویق کنند و خون عثمان را از علی بن ابیطالب که خیر خواهانه باو اندرز داده و او را از این سرانجام بر حذر داشته و در پیشامدها سپر بلای او شده است مطالبه نمایند (۲) !

باری علی علیه السلام نامه معاویه را پاسخ نوشت که بیعت من یک بیعت عمومی است و شامل همه افراد مسلمین میباشد اعم از کسانی که در موقع بیعت در مدینه حاضر بوده و یا کسانی که در بصره و شام و شهرهای دیگر باشند و تو گمان کردی

۱- (۱۵۹) ناسخ التواریخ کتاب صفین ص .۱۴۴

۲- (۱۶۰) صلح امام حسن ص .۱۲۲

ص: ۱۵۲

که با تهمت زدن قتل عثمان نسبت بمن میتوانی از بیعت من سرپیچی کنی و همه میدانند که او را من نکشته‌ام تا قصاصی بر من لازم آید و ورثه عثمان در طلب خون او از تو سزاوارترند و تو خود از کسانی هستی که با او مخالفت کردی و در آنموقع که از تو کمک خواست وی را یاری نکردی تا کشته شد.

علی علیه السلام در نامه دیگری هم که بمعاویه نوشته بدین مطلب اشاره کرده و فرماید:

فاما اکثارک الحجاج فی عثمان و قتلته فانک انما نصرت عثمان حیث کان النصر لک و خذلته حیث کان النصر له (۱) .

(و اما زیاد سخن گفتن تو درباره عثمان و کشندگان او بیمورد است زیرا تو عثمان را وقتی که بسود خودت بود یاری کردی ولی در آنموقع که کمک تو بحال او سودمند بود او را یاری نکردی.)

علی علیه السلام از موقع ورود بکوفه چند ماهی که در آنشهر اقامت داشت برای جلوگیری از وقوع جنگ با شامیان چند مرتبه بمعاویه نامه نوشته و او را نصیحت کرد و عواقب وخیم مخالفت و ناسازگاری او را که موجب جنگ و خونریزی گردید بوی تذکر داد ولی از اینهمه نامه‌نگاری نتیجه‌ای حاصل نشد و معاویه لجوج هر دفعه در پاسخ نامه‌های آنحضرت همان سخنان سابق خود را نوشته و او را بقتل عثمان متهم نمود!و یکی از نامه‌های خود را بوسیله مردی از طایفه عبس که (در اثر تبلیغات سوء معاویه) از دشمنان علی (ع) بود بحضور آنحضرت فرستاد و چون آنمرد وارد کوفه شد یکسر بمسجد رفت و نامه معاویه را تقدیم نمود.

علی علیه السلام از او پرسید در شام چه خبر است؟ آنمرد با گستاخی گفت سینه تمام اهل شام از بغض و کینه تو مالامال است و تا خون عثمان را از تو نستانند آرام نخواهند نشست!

علی علیه السلام فرمود ای احمق معاویه ترا گول زده است کشندگان عثمان

۱- (۱۶۱) نهج البلاغه - کتاب ۳۷.

ص: ۱۵۳

جز چند نفر که یکی از آنها نیز معاویه بود کس دیگری نیست، چند نفر از اصحاب آنجناب خواستند آنمرد را بقتل رسانند اما علی علیه السلام مانع شد و فرمود او سفیر است و بر سفیر باکی نیست آنگاه نامه معاویه را باز کرد و دید فقط نوشته شده:بسم الله الرحمن الرحیم.و بچیز دیگری اشاره نگردیده است علی علیه السلام فرمود معاویه تصمیم جنگ دارداو سپس سخنی چند از حسن نیت خود و مکر و فریب معاویه بمردم صحبت کرد و آنها را برای مبارزه با حیله گریهای معاویه دعوت فرمود.

سفیر معاویه که از بزرگواری و سخنان علی علیه السلام بهیجان آمده بود بلند شد و گفت :یا امیر المؤمنین مرا ببخش من ترا بیش از هر کس دشمن داشتم ولی اکنون دوستت دارم زیرا حقایق امور بر من روشن شد و دانستم که معاویه تمام مردم شام را مثل من فریفته است اجازت فرما که پس از این در رکاب همایون تو خدمتگزار باشم و بدینوسیله کینه و بغض سابق را بارادت و محبت تو تبدیل گردانم، علی علیه السلام او را نوازش کرد و باصحاب خود فرمود که از وی نگهداری کنند.

چون این خبر بمعاویه رسید بسیار اندوهگین شد و گفت این مرد تمام اسرار ما را بعلی خواهد گفت پس خوبست پیش از اینکه علی بما حمله کند ما در اینکار باو پیشدستی کنیم.

معاویه برای انجام این امر از تمام بزرگان نزدیک بخود و از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند و مخصوصا از بنی امیه دعوت نمود که در این مورد با وی همکاری کرده و او را یاری و مساعدت نمایند لذا برای هر یک از آنان نامه جداگانه نوشت و آنها را بکمک خود خواند ولی جز بنی امیه کسی بدعوت او پاسخ مثبتی نداد حتی عبد الله بن عمر صراحهٔ نوشت که از حیله و نیرنگ معاویه با خبر است و او خود از فرستادن کمک برای عثمان عمدا خودداری نمود تا عثمان کشته شود و او مستقلا در شام حکومت کند.

بعضی از رجال و صحابه نیز جوابی شبیه پاسخ عبد الله بمعاویه دادند و از همکاری با او خودداری نمودند و معاویه فقط بپشتیبانی بنی امیه در صدد مقابله و مقاتله با علی علیه السلام بر آمد ولی پیش خود فکر کرد که انجام اینکار بدین سادگیها هم

ص: ۱۵۴

نیست و طرف شدن با علی علیه السلام کار هر کسی نباشد زیرا علی علیه السلام از هر جهت بر معاویه امتیاز و برتری دارد و از نظر زهد و علم و شجاعت و تقوی طرف قیاس با معاویه نیست و از حیث حسب و نسب و قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بر معاویه رجحان و برتری دارد و همه مردم او را میشناسند و ترجیح معاویه بر علی علیه السلام موقعی امکان پذیر است که نیروی تفکر و عاقله اشخاص از بین رفته باشد.

گاهی در ذهن خود مجسم مینمود که صحنه کارزار است و علی علیه السلام او را بمبارزه میطلبید آنگاه از عجز و ناتوانی خود در برابر آنحضرت لرزه بر اندامش میافتاد و هیولای مرگ را بچشم خود مشاهده میکرد ولی با همه این احوال دل از حب جاه و هوای حکومت بر نمیداشت.

مدتی در اثر این خیالات شب و روز او یکی بود و نمیدانست بچه ترتیب مقصود شوم خود را بمرحله اجرا در آورد بالاخره برادرش عتبهٔ بن ابیسفیان گفت تنها راه حل این مسأله همراه کردن عمرو عاص است با خود زیرا او از نظر سیاست و مکر در تمام عرب مشهور است و جائیکه مکر و حیله در کار باشد فریفتن مردم عوام کار ساده و آسان است و چون عقل و شعور مردم با مکر و حیله ربوده گردد در آنحال ترجیح تو بر علی امکان پذیر خواهد بود!

معاویه گفت عمرو عاص این دعوت را از من نپذیرد زیرا او هم میداند که علی از هر جهت بر من رجحان و برتری دارد عتبه گفت عمرو مردم را میفریبد تو هم با پول و وعده عمرو را بفریب ! (۱)

معاویه پیشنهاد برادرش را پسندید و نامه‌ای با آب و تاب تمام بعمرو عاص که در آنموقع در فلسطین بود فرستاد و مضمون نامه بطور خلاصه این بود که من از جانب عثمان در شام حاکم هستم و عثمان هم خلیفه پیغمبر بود که در خانه‌اش تشنه و مظلوم کشته شد و تو میدانی که مسلمین در قتل او بسیار غمگین‌اند و لازم است که از قتله عثمان خونخواهی کنند و من تو را دعوت میکنم که در این خونخواهی

۱- (۱۶۲) - ولی بعقیده نگارنده حب دنیا که لازمه‌اش جاه طلبی است عمرو عاص و معاویه (هر دو را) فریب داد و آخرتشان را تباه نمود.

ص: ۱۵۵

شرکت کنی و از این پاداش و ثواب بزرگ بهره ببری!

معاویه که ابتدا نمیخواست منظور حقیقی خود را بعمرو عاص اظهار کند و هدفش از دعوت عمرو فقط استفاده از وجود او برای پیروزی در جنگ بود بدون اعلام مقصود اصلی خود او را برای شرکت در خونخواهی از کشندگان عثمان که علی علیه السلام را بدان متهم ساخته بود دعوت نمود، اما عمرو که در حیله‌گری و سیاست در تمام عرب نظیری نداشت بمحض خواندن نامه مقصود معاویه را دانست و بدون اینکه به روی او آورد و به او بفهماند که مقصودش را دانسته است پاسخ وی را چنین نوشت که ای معاویه مرا بر خلاف حق بجنگ علی ترغیب نموده‌ای در حالیکه علی برادر رسول خدا و وصی و وارث اوست و تو هم که خود را حاکم عثمان میدانی با کشته شدن او دوره حکومت تو نیز خاتمه یافته است، آنگاه راجع باسلام و ایمان علی علیه السلام و شرح جنگها و خدمات نظامی او اشاره کرده و آیاتی را که درباره آنحضرت نازل شده و احادیثی را که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد وی رسیده است همه را مفصلا بمعاویه نوشته و در آخر نامه اضافه کرد که پاسخ نامه تو این است که من نوشتم.

معاویه که دید تیرش بسنگ خورده و نتوانسته عمرو را بدون قید و شرط از فلسطین بشام کشد ناچار تا حدی پرده از روی کار کنار زد و مجددا نامه‌ای با اختصار چنین نوشت:ای عمرو جنگ طلحه و زبیر را با علی شنیدی و اکنون مروان بن حکم نیز با جمعی از اهل بصره نزد من آمده و علی هم از من بیعت خواسته است و من چشم براه تو دارم تا در اطراف این مسأله با تو سخن گویم پس در آمدن بسوی من تعجیل کن که در نزد من جاه و مقام و منزلتی خواهی داشت.

چون نامه معاویه بعمرو عاص رسید پسران خود عبد الله و محمد را فرا خواند تا نظر آنها را نیز در اینکار بداند، عبد الله پدرش را از رفتن بسوی معاویه منع کرد ولی محمد او را بدینکار ترغیب نمود عمرو گفت عبد الله آخرت مرا در نظر گرفت ولی محمد دنیای مرا خواست، و با اینکه عمرو این مطلب را بهتر از همه

ص: ۱۵۶

میدانست باز بدنیا گروید و آخرت را فراموش کرد . (۱)

عمرو عاص با سرعتی تمام طی طریق کرد و خود را بشام رسانید و معاویه مقدم او را گرامی شمرد و بنحو شایسته‌ای از وی پذیرائی نمود و چون خانه از بیگانگان خالی شد معاویه که عمرو عاص را بدست آورده بود باز مانند سابق بطور رسمی سخن گفت و دم از خونخواهی عثمان زد و او را هم بدین کار ترغیب نمود!

عمرو که دید معاویه میخواهد او را بدون هیچ قید و شرطی در این امر خطیر وارد نماید زبان به مدح و ثنای علی علیه السلام گشود و خدمات او را در پیشرفت اسلام بیان کرده و رشادتهایش را در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد آور شد و بعد بحالت اعتراض بمعاویه گفت اقدام تو در اینکار نه تنها ساده و آسان نیست آخرت ترا نیز تباه گرداند.

معاویه گفت من برای طلب آخرت اینکار را پیش گرفتم، چه کاری بهتر از این که من برای طلب خون عثمان قیام کنم زیرا عثمان خلیفه رئوف و مهربانی بود که مظلومانه کشته شده است!

عمرو گفت ای معاویه تو مرا دعوت کردی که مردم را فریب دهم حالا- خودت میخواهی مرا بفریبی؟ !او با من که از جهت مکاری در تمام عرب نظیری ندارم مانند اشخاص عوام و عادی سخن میگوئی؟

کدام آدم عاقل سخنان ترا باور میکند اگر تو واقعا دلت بحال عثمان میسوزد چرا موقعیکه او در محاصره بود و از تو استمداد میکرد بیاریش نیامدی؟ تو چشم طمع بخلافت دوخته‌ای و خونخواهی عثمانرا بهانه کرده‌ای و اگر میخواهی من نیز در اینکار با تو همکاری کنم باید بزبان خود من سخن بگوئی و از در صداقت و یکرنگی برآئی زیرا من و تو همدیگر را خوب میشناسیم و نیرنگ زدن ما بیکدیگر بی معنی و

۱- (۱۶۳) عمرو عاص در سن پیری فریفته دنیا شد و بسوی معاویه رفت در حالیکه از عمر او بیش از ۶ سال باقی نمانده بود زیرا در سال ۴۲ یا ۴۳ هجری که والی مصر بود در همانجا در گذشت .آری چنین است:

آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد

خواب در وقت سحرگاه گران میگردد.

ص: ۱۵۷

دور از عقـل است و برای اینکه من با تو همـدست شوم همچنانکه تو خلافت را برای خود میخواهی بایـد حکومت مصـر را هم بمن واگذار کنی و متعهد شوی که همیشه از آن من باشد و هیچوقت پس نگیری!

معاویه که دیـد عمرو عاص از نیت او آگاه بوده و از طرفی جز بواگـذاری حکومت مصـر با او همکاری نخواهد کرد ناچار تقاضای او را پذیرفت و قرار دادی میان آندو نوشـته و امضاء گردید که معاویه در صورت پیروزی بر علی علیه السـلام و احراز مقام خلافت، حکومت مصـر را بعمرو واگـذار کنـد و در اینجا هم معاویه در صـدد حیله بر آمـد و در آخر قرار داد بکاتب گفت:اکتب علی ان لا ینقض شرط طاعته.

یعنی بنـویس که عمرو شـرط اطـاعت معـاویه را نشـکند و مقصودش این بود که از عمرو عـاص بر طـاعت خود به بیعت مطلقه اقرار بگیرد که اگر مصـر را هم باو نـداد او نتواند از طاعت وی سـرپیچی کند اما عمرو که از معاویه زرنگتر بود بکاتب گفت:اکتب علی ان لاـ ینقض طـاعته شـرطا.بنویس که اطـاعت او را با توجه بشـرطی که شـده است نشـکند یعنی اگر معاویه حکومت مصـر را نـدهد طاعت او واجب نخواهد بود.

بالاخره عمرو عاص تعهد کتبی از معاویه گرفت و خود را در اختیار او قرار داد و از آن پس وزیر و مشاور وی گردید (۱) .

معاویه در اولین فرصت عمرو عاص را بحضور طلبید و مشکلات کار را بوی

۱- (۱۶۴) عمرو عاص را پسر عمی بود که وقتی شنید عمرو چنین تعهدی از معاویه گرفته است ضمن ملامت وی اشعاری سرود که این چند بیت از آن میباشد:

الا یا عمرو ما احرزت مصرا

و ما ملت الغداۀ الی الرشاد

و بعت الدین بالدنیا خسارا

فانت بذاک من شر العباد

وفدت الی معاویۀ بن حرب

فکنت بها کوافد قوم عاد

الم تعرف ابا حسن علیا

و ما نالت یداه من الاعادی

عدلت به معاویۀ بن حرب

فیا بعد الصلاح من الفساد

(ناسخ - کتاب صفین ص ۱۳۶)

ص: ۱۵۸

عرضه داشت از جمله گرفتاریهای معاویه این بود که محمد بن ابی حذیفه که اولین دشمن معاویه بود از زندان گریخته بود و معاویه از فرار وی سخت آشفته و ناراحت بود لذا بعمرو گفت اگر من از شام بمنظور جنگ با علی خارج شوم میترسم محمد از پشت سر بشام حمله کرده و بر اوضاع مسلط شود و بغرنجتر از آن موضوع جنگ با علی است که او کسانی را از جانب خود بدینجا فرستاده و از من بیعت خواسته است، دولت روم نیز از این اختلافات مسلمین استفاده کرده و در صدد استرداد شام میباشد.

عمرو عاص کمی اندیشید و گفت چیزی که مهم است همان جنگ با علی است زیرا محمد بن ابی حذیفه اهمیتی ندارد و دولت روم را نیز میتوان با ارسال تحف و هدایا فعلا راضی نگاهداشت بنابر این تلاش اصلی تو باید برای جنگ با علی باشد!

معاویه گفت هر چه گوئی من انجام دهم، عمرو عاص عده‌ای را بتعقیب محمد فرستاد و آنان فورا محمد را دستگیر کرده و از بین بردند سپس معاویه امپراطور روم را نیز با ارسال تحف و هدایا سرگرم نمود و آنگاه تمام همت خود را برای تجهیز سپاه بمنظور جنگ با علی علیه السلام بکار برد.

معاویه در این باره از هیچ حیله و تزویر و ریا و دروغ خود داری نکرد و به بهانه خون عثمان مردم شام را علیه علی علیه السلام شورانید و در همه جا بآنحضرت تهمت زد و تا توانست کینه او را در دل شامیان آکنده نموده و در حدود سیصد هزار نفر برای جنگ تجهیز و آماده کرد.

از آنسو علی علیه السلام هم که از مکاتبات زیاد با معاویه در مورد تسلیم و بیعت او نتیجه نگرفته و نامه مالک اشتر نیز دلالت بر جنگ معاویه با آنحضرت میکرد و همچنین از پیوستن عمرو عاص باردوی معاویه نیز آگاهی یافته بود بعبد الله بن عباس که والی بصره بود مرقوم فرمود مردم آن شهر را تجهیز کرده و بکوفه بیاورد و چند نفر دیگر من جمله مالک اشتر را نیز احضار نمود و خود نیز بمنبر رفت و کوفیان را از هدف و مقصود معاویه آگاه گردانید و آنگاه به بسیج سپاه پرداخت.

پیش از شرح وقایع جنگ صفین ابتداء توضیح مختصری از بیو گرافی معاویه

ص: ۱۵۹

و عمرو عاص لازم بنظر میرسد تا در برابر علی علیه السلام که مظهر حق و فضیلت و عدالت بود این دو حیله‌گر عرب نیز که علیه آنحضرت متحد شده و حوادث جنگ صفین را بوجود آوردند بخوبی شناخته شوند .

معاویه کیست؟

معاویه از دو فرد کثیف و پلید بوجود آمده که بنا بقانون توارث خباثت ذاتی هر دو را بارث برده بود.پدرش ابوسفیان رئیس مشرکین و بت‌پرستان قریش بود و خداوند نیز بهمین عنوان در قرآن درباره او فرماید:

فقاتلوا ائمهٔ الکفر انهم لا ایمان لهم (۱) .

(با پیشوایان کفر جنگ کنید که سوگندهای آنها احترامی ندارد که رعایت شود (۲) .

ابوسفیان در اغلب غزوات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمانده لشگر بت‌پرستان و مشرکین مکه بوده و در واقع جنگهای احد و بدر و احزاب و سایر جنگها را او بوجود آورده بود، ابوسفیان مدت ۲۱ سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت و دشمنی نمود و در فتح مکه از ترس شمشیر بظاهر اسلام آورد ولی در باطن بهمان کفر و بت پرستی خود باقی ماند.

و اما مادرش هند دختر عتبهٔ بن ربیعهٔ بن عبد شمس بود و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دشمنی فوق العاده داشته و در مکه آنحضرت را آزار میرسانید، در جنگ احد باتفاق چند تن از زنان دیگر پشت سر مردان حرکت کرده و آنان را با دف زدن برای جنگ با مسلمین تشجیع مینمود و در خاتمه جنگ هم که حمزه عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرجه شهادت رسیده بود بدستور هند وحشی قاتل حمزه جگر او را بیرون کشید و پیش هند برد و آن ملعونه از شدت عداوت تکه‌ای از کبد را در دهان خود گذاشت ولی نتوانست آنرا بجود و ناچار از دهان بیرون انداخت و از آن تاریخ به هند جگر خوار معروف گردید (۳) .

۱- (۱۶۵) سوره توبه آیه ۱۲.

۲- (۱۶۶) النصایح الکافیه.

۳- (۱۶۷) وحشی بعدا اسلام آورد و رسول اکرم (ص) نیز او را بخشید.

ص: ۱۶۰

در زمان جاهلیت بولگردی و بدکاری شهرت داشت و معاویه هم در چنان موقعی از وی متولد گردیده بود.

زمخشری در ربیع الابرار نقل میکند که معاویه را بچهار پدر نسبت میدهند، ابی عمرو بن مسافر، عباس بن عبد المطلب، عمارهٔ بن ولید، مردی سیاه بنام صباح (۱) .

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه بهمین مطلب اشاره کرده است (۲) .

محمد بن عقیل مؤلف کتاب النصایح الکافیه مینویسد که حسان بن ثابت هند و شوهرش را در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هجو میکرد و آنحضرت و اصحابش باشعار او گوش میدادند، حسان در هجویات خود به هند نسبت زنا میداد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم او را منع نمیکرد (۳) .

معاویه از چنین پدر و مادری بوجود آمده و خبث ذات و رذائل اخلاقی هر دو را دارا بود او نیز مانند پدرش در جنگهائی که علیه مسلمین بر پا میشد شرکت میکرد و از ترس شمشیر ظاهرا باسلام گرویده بود ولی در باطن در محو اسلام کوشش میکرد چنانکه حضرت امیر علیه السلام درباره اسلام آوردن معاویه و پدرش که از ترس شمشیر و از روی اکراه و اجبار بوده ضمن نامه‌ای که بمعاویه نوشته چنین فرماید:فانا ابو حسن قاتل جدک و خالک و اخیک شدخا یوم بدر، و ذلک السیف معی و بذلک القلب القی عدوی، ما استبدلت دینا و لا استحدثت نبیا، و انی لعلی المنهاج الذی ترکتموه طائعین و دخلتم فیه مکرهین (۴) .

(منم ابو الحسن کشنده جد تو (عتبه پدر هند) و دائی تو (ولید بن عتبه) و برادر تو (حنظلهٔ بن ابیسفیان) که آنها را در جنگ بدر تباه ساختم و اکنون هم آن شمشیر دست من است و من با همان دل و جرأت دشمنم را ملاقات میکنم و دین دیگری اختیار

۱- (۱۶۸) معاویه کیست؟ ص ۴۵ - ۴۶.

۲- (۱۶۹) شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص ۱۱۱ بنقل الغدیر جلد ۱۰ ص ۱۷۰.

۳- (۱۷۰) النصایح الکافیه تألیف محمد بن عقیل.

۴- (۱۷۱) نهج البلاغه از نامه ۱۰.

ص: ۱۶۱

نکرده و پیغمبر تازه‌ای نگرفته‌ام، و من در راهی هستم (اسلام) که شما باختیار و رغبت آنرا ترک نمودید و از روی اکراه و اجبار هم بآن داخل شده بودید.)

محمد بن جریر طبری نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اذا رأیتم معاویهٔ علی منبری فاقتلوه.

(هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.) و همچنین بنوشته طبری ابوسفیان بر الاغی سوار بود و معاویه افسار مرکب را گرفته و برادرش نیز از عقب مرکب را براه میانداخت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لعن الله الراکب و القائد و السائق (۱) . (خداوند بهر سه لعنت کند)

دانشمند مسیحی جرج جورداق در جزء چهارم اثر نفیس خود بنام (الامام علی) مینویسد:فرد شاخصی از بنی امیه که تمام خصال و اعمال زشت امیه را دارا بود معاویهٔ بن ابی سفیان است و اول چیزی که از صفات معاویه بچشم میخورد اینست که او از انسانیت و اسلام خبری نداشت و اعمال او این مطلب را ثابت نمود که او از اسلام دور بود (۲) .

اما عمرو بن العاص:

این شیطان مکار و یگانه حیله گر عرب نیز از نظر حسب و نسب مانند معاویه بوده و بنا بنوشته زمخشری و ابن جوزی مادرش نابغه ابتداء کنیز بود و چون بفسق و فجور شهرت داشت مولایش او را آزاد ساخت، نابغه هم از آزادی خود سوء استفاده کرده و با این و آن رابطه پیدا نمود و در چنین موقعی عمرو را وضع حمل کرد.

عمرو ابتداء پنج پدر داشت زیرا ابولهب و امیهٔ بن خلف و ابوسفیان و عاص و هشام بن مغیره در طهر واحد پیش مادر او بودند و پس از ولادت عمرو هر یک از آنها برسم جاهلیت ادعای پدری عمرو را مینمودند!بالاخره بخود نابغه واگذار کردند که یکی از آن پنج نفر را تعیین کند او هم عاص را که ثروتمندتر از دیگران بود انتخاب کرد در صورتیکه شباهت عمرو بابیسفیان بیشتر بود (۳) !

۱- (۱۷۲) تاریخ طبری جلد ۱۱ ص .۳۵۷

۲- (۱۷۳) معاویه کیست؟ ص ۱۶ - الغدیر جلد .۱۰

۳- (۱۷۴) کتاب معاویه کیست؟ ص .۷۶

ص: ۱۶۲

و خود ابوسفیان هم گفت بخدا نطفه عمرو را در رحم مادرش من گذاشتم حسان بن ثابت گوید :

ابوک ابوسفیان لا شک قد بدت

لنا فیک منه بینات الدلایل (۱)

(یعنی پدرت ابوسفیان است و از شکل و قیافه‌ات روشن است که پسر او هستی) عمرو عاص نیز با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دشمنی داشت و قصیده‌ای در هجو آنحضرت سروده بود !پیغمبر عرض کرد خدایا من که شاعر نیستم تا او را با شعر جواب دهم بعدد حروف ابیات قصیده‌اش بر او لعنت کن.

او همیشه در جبهه مخالفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و برای برگرداندن مهاجرینی که بحبشه رفته بودند از جانب قریش بدانجا رفت و چون در حضور نجاشی جعفر بن ابیطالب او را محکوم نمود بنای شورش گذاشت و همچنین در زمان خلافت عمر که از طرف او استاندار مصر بود در بیت المال مسلمین تصرفاتی کرد و مورد استیضاح عمر قرار گرفت و در اثر همکاری با معاویه هم مرتکب جنایاتی گردید که در صفحات بعد به آنها اشاره خواهد شد.

بالاخره این دو فرد پلید (معاویه و عمرو) که در تظاهر و دروغ و فریب و نیرنگ در تمام عرب مشهور و معروف بودند دل بدنیا بسته و بکمک هم تصمیم گرفتند که در برابر علی علیه السلام یگانه مرد حق و فضیلت پرچم افراشته و با او پنجه در افکنند بدینجهت معاویه با سپاهی انبوه از شام خارج و پس از طی طریق در محلی بنام صفین که در کنار فرات بود فرود آمد و آمادگی خود را برای جنگ به آنحضرت اعلام نمود.

علی علیه السلام نیز سپاهیان خود را در نخیله (۲) سازمان رزمی داد و اشخاص مجرب و فرماندهان لایق را بفرماندهی واحدهای سپاه خود منصوب نمود و در پنجم شوال سال ۳۶ راه مدائن در پیش گرفت.

پس از رسیدن بمدائن چند روز در آنجا توقف کرده و بحوائج مردم رسیدگی

۱- (۱۷۵) الغدیر جلد ۱۰ ص ۲۱۹

۲- (۱۷۶) محلی بوده در کنار کوفه بطرف شام و بمنزله سربازخانه‌های امروزی که سپاهیان را در آنجا گرد آورده و سازمان رزمی میدادند.

ص: ۱۶۳

نمود و سپس با عساکر خود بسوی صفین رفت و در برابر سپاهیان معاویه اردو زد.از جمله فرماندهان علی علیه السلام میتوان مالک اشتر نخعی و قیس بن سعد و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر و اویس قرنی و عدی بن حاتم و ابو ایوب انصاری و هاشم بن عتبه (مرقال) و خزیمهٔ بن ثابت (ذو الشهادتین) را نام برد.

علی علیه السلام در این جنگ نیز مانند جنگ جمل ابتداء به نصیحت و اندرز دشمنان پرداخت و نامه‌هائی مجددا بمعاویه نوشت و او را از عواقب وخیم جنگ بر حذر داشت و بسپاهیان خود نیز چنین فرمود:

لا تقاتلوهم حتی یبدؤکم، فانکم بحمد الله علی حجهٔ و ترککم ایاهم حتی یبدءکم حجهٔ اخری لکم علیهم، فاذا کانت الهزیمهٔ باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء باذی... (۱)

(با آنها نجنگید تا اینکه آنها با شما بجنگ آغاز کنند خدا را سپاس که شما دارای حجت و برهان هستید و جنگ نکردن شما با آنها تا با شما شروع بجنگ نکرده‌اند خود دلیل بر حجت دیگر شما بر آنها است، و اگر (جنگ بوقوع پیوست و برای آنان) شکست و گریزی با اراده خدا روی داد گریخته را نکشید و در مانده را زخمی نکنید و زخم خورده را از پا در میاورید، و زنان را با آزار رساندن به آنها تهییج مکنید اگر چه بشما و بفرماندهان شما ناسزا گویند ...)

از طرف دیگر معاویه هم نه تنها بنامه‌ها و نصایح علی علیه السلام توجهی نکرد بلکه سپاهیان خود را نیز برای جنگ و خصومت آنحضرت تحریص نموده و ضمن خواندن خطبه‌ای گفت در این جنگ سستی نکنید و از جان خود نیز بگذرید زیرا شما بر حقید و برای شما حجت است و با کسی میجنگید که بیعت عثمان را شکسته و خون او را بناحق ریخته و هیچ عذری برای او در نزد خدا نباشد .

فانکم علی حق و لکم حجهٔ و انما تقاتلون من نکث البیعهٔ و سفک الدم الحرام فلیس له فی السماء عاذر.

۱- (۱۷۷) نهج البلاغه.

ص: ۱۶۴

عمرو عاص نیز نظیر سخنان معاویه با شامیان سخن گفت و آنها را برای جنگ و مقاتله تحریک نمود!

چون علی علیه السلام از این امر مطلع گردید او نیز سپاهیان خود را گرد آورده و ضمن توضیح دسایس معاویه و عمرو عاص آنها را برای جنگ با شامیان آماده نمود و پس از حمد و ثنای الهی مطالبی چند در مورد تقویت روحیه آنها بدین شرح بیان فرمود:

ای بندگان خدا از خدا بترسید و (در موقع جنگ) چشمتان را از آنچه موجب ترس و وحشت شما شود فرو خوابانید و آوازتان را آهسته نموده و کمتر سخن بگوئید، و برای روبرو شدن با دشمن و جنگ با او و مبارزه و زد و خورد با شمشیر و رد و بدل نمودن نیزه و دست بگریبان شدن با وی دل قوی کنید و ثابت قدم باشید و یاد خدا را زیاد کنید که شاید رستگار باشید، و از خدا و رسولش فرمانبرداری کنید و با یکدیگر ستیزه جوئی نکنید که سست میشوید و نیروی شما کاهش یابد و صبر داشته باشید که خداوند با صابران است، بار خدایا در دل اینها صبر قرار بده و اینها را یاری کن و پاداششان را بزرگ فرما.

اللهم الهمهم الصبر و انزل علیهم النصر و اعظم لهم الاجر (۱) .

معاویه که قبل از علی علیه السلام بصفین رسیده بود اردوگاه خود را در محلی که بآب نزدیکتر بود قرار داده و برای اینکه لشگریان علی علیه السلام بآب دسترسی نداشته و در مضیقه باشند دستور داده بود که از نزدیک شدن کوفیان بشریعه فرات ممانعت کنند ولی مالک اشتر بدستور علی علیه السلام با یک حمله شدید و کشتن گروهی از شامیان آنها را پراکنده ساخته و شریعه فرات را متصرف شد و علی علیه السلام پس از تصرف محل مزبور آبرا به هر دو سپاه مباح نمود .

چون تصرف شریعه فرات بدست مالک اشتر انجام گرفت و از طرفی معاویه شکست شامیان و پیروزی عساکر عراق را مرهون رشادت و شجاعت مالک میدانست تصمیم گرفت که این شجاع بی نظیر را از میان بر دارد تا شامیان در آینده از شر

۱- (۱۷۸) ارشاد مفید جلد ۱ باب سیم فصل ۳۱.

ص: ۱۶۵

حملات او آسوده باشند پس از جستجو در میان سپاهیان خود سهم نامی را که از شجاعان مشهور و در سطبری و زورمندی بازو حریفی نداشت پیش خواند و او را بجنگ مالک فرستاد.

سهم اسب بزرگی سوار شده و خود را غرق در فولاد ساخته بود پا برکاب زد و در مقابل لشگر عراق مالک را بمبارزه خواست!

مالک که در میدانهای کار زار چون شیر خشمگین حمله میکرد و با شمشیر آتشبار خود شجاعان عرب را دو نیمه میساخت پا بر اسب زد و در مقابل سهم ایستاد، سهم بقدری شجاع و زورمند بود که حتی عساکر عراق بر جان مالک بیمناک شدند.

سهم در حالیکه مالک را ناسزا میگفت با شمشیر آخته بر وی حمله کرد ولی مالک با زبر دستی و مهارت تمام حمله او را رد نمود و با شمشیر خود تا سینه سهم درید و بخاکش افکند و در آنحال دو تن از رزمجویان شام بر مالک تاختند اما مالک فرصتی بدانها نداد و هر دو را مقتول ساخته و بمحل خود باز گردید.

پس از قتل این شجاعان، معاویه عبید الله بن عمر را با عده‌ای مأمور حمله بر عساکر عراق نمود، عبید الله در حالیکه رجز میخواند و خود را میستود مبارز میخواست علی علیه السلام نیز محمد بن ابی بکر را اجازت داد تا بمبارزه او برود.

محمد با گروهی بجنگ عبید الله شتافت و تا آخر روز این دو تن با افراد تحت فرماندهی خود با هم در مصاف بودند که سپس معاویه شرحبیل را بکمک عبید الله فرستاد و از طرف علی علیه السلام هم مالک بکمک محمد رفت و جنگ سختی میان سرداران علی علیه السلام و سپاهیان معاویه در گرفت که عده زیادی بقتل رسیدند و تا آخر ذیحجه سال ۳۶ بهمین نحو جنگ میان سرداران قشون طرفین برقرار بود.

در این جنگ نیز علی علیه السلام مانند همیشه سعی میکرد که حتی الامکان از کشتار و خونریزی جلوگیری شود ولی معاویه بهیچوجه حاضر نبود که با آنحضرت کنار آید، بالاخره سال ۳۷ هجری فرا رسید و هر دو طرف حاضر شدند که در ماه محرم جنگ را موقوف سازند، علی علیه السلام بدین امر بیشتر راغب بود زیرا جای امیدواری بود که شاید در طول این مدت توافقی میان طرفین حاصل شود و از جنگ

ص: ۱۶۶

و ستیز خودداری گردد لـذا بـا تمـام قوای خود کوشـش کرد که معاویه را براه آورد و این غائله را خاتمه دهـد ولی معاویه لجوج بر عناد و لجاجت خود افزود و حاضـر نشد که بصلح و صفا گراید، بالاخره ماه محرم منقضی شد و غره ماه صفر رسید و در همان روز نایره جنگ مجددا مشتعل گردید و تا ۱۷ صـفر سال بعد ادامه پیدا نمود، بدین ترتیب مدت این جنگ در کتب تاریخ بنا بحسابهای مختلف که شـروع آنرا از شوال سال ۳۶ (موقع خروج علی علیه السـلام از کوفه) و یا از غره صفر سال ۳۷ دانسته‌اند از ۱۲ الی ۱۸ ما ثبت شده است .

این جنگ از جنگهای خونین داخلی قوم عرب بود که میتوان آنرا جنگ بین حق و باطل و یا نور و ظلمت نامید.

در چنـد روز اول جنـگ علی علیه السـلام صـلاح چنـان دیـد که جنگ بصورت تن بتن باشـد و از کشـتار زیاد جلوگیری شود ولی شهادت عده از اصحاب و سرداران آنحضرت مانند عمار یاسر و اویس قرنی جنگ را بدرجه شدت رسانید.

معاویه مردی بنام اجیر را که از شـجعان عرب بود دسـتور داد برای جنگ با سـرداران علی علیه السلام بمیدان رود اتفاقا مبارز اینمرد غلام علی علیه السـلام بود که بدست اجیر شربت شهادت نوشید علی علیه السلام از شهادت غلام خود اندوهگین شد و فورا خود را مقابل اجیر رسانید، اجیر که علی علیه السـلام را نمیشناخت با حالت غرور شمشیری بر آنحضرت فرود آورد که از طرف علیه السلام آن حمله رد شد و آنگاه علی علیه السـلام اجیر را با دست خود از روی زین بلند کرد و چنان بر زمین کوبید که اسـتخوانهایش خرد شد و در دم جان سپرد، سپس خود را بر آن سپاه انبوه زد و تیغ بر شامیان نهاد و پس از کشتار زیاد بمحل خود مراجعت فرمود.

اروز چهارم صفر سال ۳۷ بود که ابو ایوب انصاری با سواران خود مأمور حمله بسـپاه شام شـد و خود بمقر فرمانـدهی معاویه تاخت بطوریکه هر کس در مسیر او قرار گرفته بود بضـرب شمشـیر بر زمین افتـاد خود معـاویه هم وقتی او را در نزدیکی پست فرمانـدهی خود دید فرار کرد و در میان شامیان مخفی شد، ابو ایوب پس از کشـتن جمعی بسوی سواران خود برگشت و معاویه هم که سـخت اندوهگین و مضطرب

ص: ۱۶۷

شـده بود شامیـان را ملامـت نمود که چرا حملاـت ابو ایوب را در هم نشـکستید و بـا این کـثرت جمعیت شـما او چگونه توانست تا سراپرده من برسد اگر هر یک از شما سنگی باو میزدید زیر سنگها میماند، مرقع بن منصور بمعاویه گفت گاهی سواری وارد معرکه میشود و از این کارها انجام میدهد من نیز اکنون مانند او بعساکر عراق حمله میبرم و تا سرا پرده علی پیش میروم!

معاویه گفت ببینم چه میکنی!مرقع پا برکاب زد و با سـرعت تمام رو بلشـگر عراق نهاد و تصـمیم گرفت که راه را باز کند و خود را بنزد علی علیه السـلام برساند!ولی بمحض رسـیدن بصفوف عساکر عراق ابو ایوب انصاری که هنوز در صف مقدم جبهه بود بضرب شمشـیر کله مرقع را از بـدنش بیکسو افکنـد، خشم و غضب معـاویه از این حادثه شـدت یافت و بتمام سـپاه شام فرمان حمله عمومی صادر نمود، علی علیه السلام نیز بلشگریانش فرمان داد که بحمله متقابله پردازند .

این نخستین حمله عمومی بود که بین سـپاه متخاصـمین انجام گردیـد و فرماندهان علی علیه السـلام در آنروز با رشادت و شـجاعت فوق العاده خود گروه کثیری از سپاه نگونبخت معاویه را بدیار عدم فرستادند.

این خونریزی و اتلاـف نفوس نتیجه هوی پرستی و نیرنگ معاویه بود که از قبول نصـیحت و انـدرز خود داری میکرد و مردم شام را بعناوین مختلفه فریب داده و جان آنها را دسـتخوش امیال شـیطانی خود مینمود بدینجهت علی علیه السـلام تصمیم گرفت که با خود معاویه روبرو شود و بهمین منظور خود را جلو سـپاه شامیان انداخت و صدا زد کجاست پسر هند؟ چون پاسخی نشنید مجددا معاویه را بمبارزه خواست و فرمود:ای معاویه تو که ادعای خلافت میکنی و باعث ریختن خون مردم میشوی اینک چون مردان بدر آی و با من مبارزه کن که هر یک از ما دو تن غالب شد خلافت او را باشد و در اینکار هم قضاوت را بشمشیرهای خود حوالت دهیم!

معاویه از ترس پاسـخی نـداد و همهمه میان شامیان پدیدار گشت ابرهۀ الصـباح بن ابرهۀ که از رزمجویان شام بود در تأیید فرمایش آنحضرت بسپاهیان گفت ای مردم بخدا سوگند اگر این وضع ادامه یابد یکی از شما نیز زنده نخواهد ماند چرا

ص: ۱۶۸

خود را بکشتن میدهید کنار شوید تا علی بن ابیطالب و معاویه با هم نبرد آزمایند، علی (ع) چون سخن او را شنید فرمود هرگز از اهل شام سخنی نشنیده بودم که مانند سخن ابرهه مرا خوشدل نماید.

اما معاویه که از ترس ذوالفقار علی علیه السلام در میان صفهای آخر سپاه قرار گرفته بود بکسانی که نزدیکش بودند گفت نقصان و خللی در عقل ابرهه روی داده است، بزرگان شام نیز بهمدیگر گفتند بخدا ابرهه در دین و دانش از ما داناتر است این نیست جز اینکه معاویه از جنگ با علی هراسناک است (۱).

علی علیه السلام چند مرتبه معاویه را بمبارزه طلبید ولی معاویه پاسخ نداد آخر الامر عروة بن داود از لشگر معاویه فریاد زد اکنون که معاویه مبارزه با علی را ناخوشایند دارد من بمبارزه او میروم و نعره زد که ای پسر ابوطالب بجای خود باش تا من در رسم و چون نزد آنحضرت رسید علی علیه السلام چنان شمشیری بر وی فرمود آورد که در روی اسب دو نیمه ساخت بطوریکه بزین اسب هم آسیب رسید عروه پسر عموئی داشت که بخونخواهی وی شتافت اما بمحض برخورد با علی علیه السلام بضرب شمشیر آنجناب به پسر عمویش ملحق گردید و علی علیه السلام هم بمحل خود باز گردید.

اما نبرد عمرو عاص با علی علیه السلام هم تماشائی بوده و ماجرای آن نیز شنیدنی میباشد .

عمرو عاص شخص حیله‌گر و محتاطی بود او نه تنها از جنگ با علی علیه السلام بیمناک بود بلکه با سایر رزمجویان مشهور هم درگیر نمیشد و در عین حال پیش مردم هم نمیخواست خود را جبون و بزدل نشان دهد، اتفاقا روزی علی علیه السلام در لباس شخص ناشناس در آمده و آهسته آهسته وارد میدان شد و نزدیک سپاهیان شام رسید و سپس دور گشت، حرکات آنروز علی علیه السلام بیشتر برزمجوئی اشخاص ترسو شباهت داشت، عمرو عاص که همیشه در جستجوی چنین اشخاص ترسو بود فرصت را مغتنم شمرد و برای اینکه او هم ضرب شستی نشان دهد بسوی آن

۱- (۱۷۹) ناسخ التواریخ - امیر المؤمنین کتاب صفین ص ۴۰۱.

ص: ۱۶۹

سوار ناشناس شتافت که بلکه با کشتن او شجاعت خود را بمردم شام نشان دهد غافل از اینکه آن سوار علی علیه السلام است و چون به نزدیکی‌های او رسید این رجز را میخواند:یا قادهٔ الکوفهٔ من اهل الفتن

یا قاتلی عثمان ذاک المؤتمن کفی بهذا حزنا من الحزن

اضربکم و لا اری ابا الحسن. (۱)

علی علیه السلام که عمرو عاص را کاملا- در دسترس خود دید ناگهان چون شیر شرزه بر او تاخت و در پاسخ رجز عمرو چنین فرمود:

انا الامام القرشی المؤتمن

یرضی به السادهٔ من اهل الیمن‌من ساکنی نجد و من اهل عدن

ابو حسین فاعلمن و بو حسن. (۲)

علی علیه السلام ضمن معرفی خود با سرعت تمام بطعن نیزه او را از زین اسب بزمین انداخت و شمشیر خود را در بالا- سر وی بجولان در آورد، عمرو چون علی علیه السلام را شناخت خود را در بن بست عجیبی دید، بندهای دلش پاره شد و تمام آرزوها و آمالش را نقش بر آب دید و مرگ را در جلو چشمان خود برأی العین مشاهده کرد.

وقتی برق شمشیر علی علیه السلام چشمان بهت زده او را خیره نمود در حالیکه هیچگونه امید نجاتی نداشت از مکر خود و نجابت آنحضرت استفاده کرد و بهمانحال که بپشت افتاده بود فورا دو پای خود را بلند نموده و عورت خود را نمایان ساخت و بجای سپر در برابر شمشیر علی علیه السلام عورت او وقایه وی گردید.

علی علیه السلام که در بزرگواری و حیا و کرم کفو و همتائی نداشت بحالت

۱- (۱۸۰) ای سرداران کوفه که اهل فتنه‌ها هستید ای کشندگان عثمان آنمرد امین.

این کار شما برای حزن و اندوه بس است شما را میزنم و علی را (در میان شما) نمی‌بینم .

۲- (۱۸۱) منم آن امام قرشی امین که بزرگان یمن و ساکنان نجد و عدن بامامت من خشنودند (بدانکه) من پدر حسین و حسن هستم.

ص: ۱۷۰

شرم از او رو گردانید و براه افتاد و فرمود خدا لعنت کند ترا که مدیون و آزاد شده عورت خود گشتی، عمرو پای خود را مدتی در هوا نگه داشت تا فاصله علی علیه السلام با او زیاد گردید آنگاه ترسان و لرزان و افتان و خیزان رو بگریز نهاد و خون از دهان و بینی او میچکید بالاخره بهر ترتیبی بود خود را بسرا پرده معاویه رسانید و نفس راحتی کشید.

معاویه سخت بخندید و گفت ای عمرو چه نیکو حیله‌ای بکار بردی که هیچکس را جز تو این حیله بفکر نرسد.برو سپاسگزار عورت خود باش که مدیون آن شدی، و زهی آفرین بر اخلاق و عفت و کرم آنکه ترا رها نمود بخدا جز علی کسی از تو نمیگذشت، معاویه ضمن گفتن این سخنان قهقهه سر میداد و عمرو را مسخره مینمود.عمرو عاص نیز جبن و ترس معاویه را یاد آور شد و گفت مگر علی ترا بمبارزه دعوت ننمود چرا جواب ندادی و عار و ننگ را بر خود هموار نمودی؟ معاویه گفت ای عمرو من اقرار میکنم که با شجاعی چون علی نمیتوان جنگید اما این عمل امروزی تو خیلی خنده‌دار بود! عمرو عاص از استهزاء و شماتت معاویه خشمگین شد و ضمن اینکه معاویه را ناسزا میگفت از نزد او کنار رفت.

با اینکه در اوائل جنگ سرداران علی علیه السلام همیشه با فتح و پیروزی بر میگشتند مع الوصف آنحضرت همواره سعی میکرد که شاید صلح و صفا جای نفاق و کینه را بگیرد و از قتل و خونریزی ممانعت شود حتی در اثنای جنگ نیز از نصیحت و موعظه خودداری نمیکرد ولی چون از این نصیحت و اندرز نتیجه‌ای نمیگرفت ناچار به جنگ و پیشروی ادامه میداد.

علی علیه السلام برای لشگریان خود خطبه‌های آتشین و سخنان مهیج میفرمود و بمدلول (آنچه از دل بر آید لاجرم به دل نشیند) مواعظ و خطابه‌هایش نیروی ایمان و قدرت مبارزه را در لشگریان وی چندین برابر میکرد زیرا سخنان آنحضرت ملکوتی بود شنونده را منقلب میکرد.

علی علیه السلام بر سپاهیان خود میفرمود:فرار از جنگ بعلت ترس از مرگ نتیجه ندارد و تا اجل کسی حتم و مقدر نشود کشته نخواهد شد و در این باره استناد بقرآن

ص: ۱۷۱

نموده و این آیه را تلاوت میفرمود:

قل لا ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل و اذا لا تمتعون الا قلیلا. (۱)

همچنین آنها را بصبر و بردباری دعوت میکرد و پاداش شهادت در راه خدا را بنا بمفهوم آیه :

ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله (۲)

برای آنها تذکر میداد و حق و باطل را بر ایشان روشن میکرد و قوای روحی آنان را تقویت مینمود.

اصحاب و یاران او نیز اظهار انقیاد نموده و با جانبازی‌ها و فداکاریهای خود مراتب ارادت و طاعت خود را نسبت به آنجناب عملا نشان میدادند.

معاویه نیز با وعده و وعید و با اعمال مکر و حیله سپاهیان خود را دلگرم مینمود و سعی میکرد که با حیله و نیرنگ در میان لشگریان علی علیه السلام هم نفاق و اختلاف بیندازد .

از کسانی که در لشگر علی علیه السلام بوده و فریب معاویه را خورد خالد بن معمر است که از شجاعان نامی عرب بود، خالد بر حسب فرمان علی علیه السلام با نه هزار نفر بیک حمله شدیدی پرداخت و از میان سپاه شامیان راهی چون کوچه باز نمود و تا پست فرماندهی معاویه پیش رفت و گروهی از مستحفظین و نگهبانان نزدیک معاویه را بقتل رسانید.

چون معاویه شکست لشگریان خود را دید بحیله و نیرنگ متوسل شد و یکی از نزدیکان خود را که محرم اسرار او بود پیش خالد فرستاد که اینهمه جنگ و کشتار چه سودی برای تو دارد بجای کشتن مردم زمینه را برای خلافت من آماده نما تا در صورت پیروزی حکومت خراسان را بتو واگذار نمایم.

بازوی شمشیر زن خالد بطمع این آرزوی خام سست شد و آهسته بطرف

۱- (۱۸۲) سوره احزاب آیه ۱۶.

۲- (۱۸۳) سوره صف آیه ۴.

ص: ۱۷۲

موقف خود مراجعت نمود و این اولین تخم نفاقی بود که معاویه میان سـرداران علی علیه السلام پاشید و سپس اشعث بن قیس را نیز بهمین ترتیب وعده امارت داد و همین اشخاص بودند که پیروان علی علیه السلام را به آنحضرت شورانیدند.

نبرد صـفین روز بروز شدیدتر میشد و چون مسـلم بود که جز شمشـیر چیز دیگری میان دو سپاه حکم نخواهد کرد لذا تصمیم گرفته شـد که جنگ را ادامه دهنـد تا ببیننـد فتـح و ظفر از آن کیست بـدینجهت هر روز از سپیده دم آفتاب تا زوال آن دو سـپاه بجان هم میافتادند و عده زیادی را مخصوصا از شامیان بخاک میافکندند.

از جمله جنگجویـان معاویه که بـدست علی علیه السـلام بقتل رسـید مخارق بود که در یکی از روزها بمیـدان آمـد و مبارز طلبیـد و چهار نفر از سـرداران علی علیه السـلام را که بمبارزه او برخاسته بودند یکی پس از دیگری بدرجه شهادت رسانید سپس سر آنها را بریده و عورتشان را نیز نمایان ساخت، علی علیه السـلام از این عمل زشت متأسف شد و بطور ناشـناس آهنگ آنمرد شـجاع نمود و چون نزدیک رسـید با شمشـیر خود مخارق را در روی اسب دو نیمه کرد و زین اسب نیز دریده شد و بعد هفت تن دیگر از مبارزان نامی شام را که بطلب خون مخارق بجنگ آنحضرت آمده بودند بضرب شمشیر بهلاکت رسانید.

یکی دیگر از مبارزان شام که سودای نام آوری و قهرمانی در سر می‌پرورانید بسـر بن ارطاۀ بود، این شخص پس از آنکه معاویه را در برابر دعوت علی علیه السـلام زبون و درمانده دید برای شهرت طلبی تصمیم گرفت که با خود آنحضرت بجنگ برخیزد یا کشته شود و یا نام خود را بلند آوازه سازد، بدین منظور از لشـگر شام خارج شد و رو بصـفوف عساکر عراق نهاد ولی وقتی نزدیک رسید و چشمش بر علی علیه السلام افتاد از ترس و وحشت سراپا لرزید و دل در سینه‌اش بطپش افتاد.

علی علیه السـلام فورا آهنگ او نمود و چون نزدیکش رسید بطعن نیزه از اسب بر زمین انداخت، بسر وقتی خود را در چنگال مرگ دید به پیروی از عمرو

ص: ۱۷۳

عاص کشف عورت نمود و خود را از شمشیر علی علیه السلام محفوظ داشت علی علیه السلام چشم از او برگردانید و فرمود لعنت خدا بر عمرو عاص که این عمل زشت را برای شما بدعت گذاشت، بسر هم فرار نمود و خود را بسپاه شامیان رسانید و بجای بلند آوازه شدن مورد ننگ و عار گردید.

از آن پس عساکر عراق شامیان را هجو میکردند که شما دم از مردانگی میزنید ولی در صحنه کارزار سپر شما عورت شما است عجب حیله ننگینی است که عمرو عاص در میان شما یادگار گذاشته است و اشاره بدین مطلب فرمایش علی علیه السلام در نهج البلاغه است که ضمن شرح رذائل اخلاقی عمرو عاص فرماید:

فاذا کان عند الحرب فای زاجر و امر هو ما لم تاخذ السیوف ماخذها، فاذا کان ذلک کان اکبر مکیدته ان یمنح القوم سبته! (۱)

(چون در جنگ حاضر شود مادامیکه شمشیرها از غلافت بیرون نیامده‌اند چه بسیار امر و نهی (برای ایجاد فتنه) میکند و آنگاه که شمشیرها کشیده شد بزرگترین حیله او آنست که عورت خود را بمردم نمایان سازد) .

از جمله کسانی که در صفین از سپاه علی علیه السلام شربت شهادت نوشیدند عمار یاسر بود، این مرد شریف از صحابه بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و با اینکه سن مبارکش در حدود نود سال بود بمیدان کارزار شتافت و با منطقی شیرین رسول اکرم و اولادش را ستود و معاویه و پیروانش را مذمت کرد و گفت:

نحن ضربناکم علی تنزیله

و الیوم نضربکم علی تأویله

(در گذشته شما را برای نزول قرآن میزدیم و امروز برای تأویل آن با شما میجنگیم.) و پس از جنگ و کشتار زیاد بوسیله ابو العادیه بدرجه شهادت نائل آمد و علی علیه السلام از شهادت او بسیار غمگین شد و بسپاهیانش فرمود هر کس در مرگ عمار اندوهگین نشود او را بهره از اسلام نباشد.

پس از شهادت عمار تشتت و تزلزلی در میان سپاهیان شام افتاد زیرا شنیده بودند

۱- (۱۸۴) نهج البلاغه کلام ۸۳.

ص: ۱۷۴

که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعمار فرموده بود:

تقتلك الفئة الباغية یعنی ترا قوم گمراه و ستمگر خواهند کشت.

شامیان گفتند پس معلوم میشود که ما قوم گمراه و ستمگریم که عمار را کشته‌ایم معاویه گفت:انما قتله من اخرجه.

یعنی کسی او را کشته است که از شهر و خانه‌اش بیرون کشیده و بجنگ آورده و بکشتن داده است و از گفتن این سخن منظورش علی علیه السلام بود.عمرو عاص آهسته بمعاویه گفت در اینصورت موجب قتل حمزه هم پیغمبر است نه مشرکین مکه زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در احد بمیدان جنگ آورده بود!معاویه گفت جای شوخی و فضولی نیست و این سخن پیش دیگری باز مگوی.

از دیگر سرداران فداکار علی علیه السلام هاشم بن عتبه (معروف بمرقال) و عمر بن محصن و خزیمهٔ بن ثابت معروف به ذوالشهادتین بودند که پس از جنگهای سخت شهید گردیدند.

در میان سرداران و فرماندهان علی علیه السلام مالك اشتر وجهه ممتازی داشت جنگهای سختی در صفین نمود و چند مرتبه سپاه شام را شکست فاحش داد.

در یکی از روزها که مبارز میطلبید از طرف معاویه عبید الله بن عمر بدون اینکه بشناسد او مالك است بمبارزه‌اش رفت و رجز خواند و چون از نزدیك مالك را شناخت بهراسید و وحشت زده خاموش ماند و دانست که در چنگال مرگ افتاده است، آنگاه گفت ای مالك اگر میدانستم که توئی مبارز میطلبی هرگز بیرون نمیآمدم و اکنون اجازت بده که بر گردم، مالك گفت چگونه این ننگ را قبول کنی که شامیان بگویند عبید الله از جلو هماورد خود گریخت، گفت سخن مردم در برابر جان من اهمیتی ندارد اگر بگویند:فر جزاه الله بهتر است که بگویند:قتل رحمه الله، مالك گفت ترا نادیده گرفتم بر گرد اما ازین پس تا کسی را نیك نشناسی بجنگ او بیرون مشو، عبید الله بمحل خود بازگشت و گفت خداوند مرا امروز از شر این شیر شرزه نجات داد !معاویه گفت ای ترسو گریختنت بس نیست با توصیف شجاعت مالك روحیه سپاهیان را هم ضعیف میکنی؟ مالك مردی

ص: ۱۷۵

است تو هم مردی اینهمه خوف و هراس برای چیست و چرا با او بمقاتله نپرداختی؟

عبید الله گفت ای معاویه ترا نسزد که مرا شماتت کنی عامل اصلی این جنگ و خونریزی تو هستی و تو سزاوارتری که بمبارزه او بروی پس چرا نمیروی مالک مردی است تو هم مردی!

چند تن از سرداران معاویه هر یک با قوم و قبیله خود تحت فرماندهی عمرو عاص آهنگ قتال مالک اشتر نمودند، مالک با عده‌ای از قبیله خود حمله سختی بر آنها نمود و هشتاد نفر از آنجمع را بقتل رسانید، مالک سعی داشت که بخود عمرو عاص دست باید بدینجهت متوجه او میشد تا اینکه توانست بنزدیکی وی رسیده و او را با نیزه بزمین اندازد در اینموقع عده زیادی از اطرافیان عمرو عاص میان او مالک حائل شدند و عمرو را از آن وضع نجات داده و از میدان خارج نمودند.

مالک بچند شجاع دیگر هم که با قبیله خود بجنگ او آمده بودند حمله کرد و مردان نامی و دلاوران بزرگ را چون یزید بن زیاد و نعمان بن جبله از پا درآورد و قبایل آنها را تار و مار کرد و رشادتهائی ابراز نمود که همه را بتعجب و حیرت واداشت.

همچنانکه سابقا اشاره گردید این جنگ از خونین‌ترین جنگهای داخلی اسلام بود و علی (ع) از این اختلاف و پراکندگی بسیار متأسف و اندوهگین بود بارها معاویه را نصیحت کرد نتیجه نگرفت، او را بمبارزه فرا خواند اجابت ننمود حتی برای بار دیگر با خواندن اشعار دلپذیری معاویه را بمبارزه خواست و چون پاسخی نشنید باتفاق مالک اشتر بر آن قوم گمراه حمله نموده و در اندک مدتی سپاهیان معاویه را طومار پیچ کرد.

روزهای آخر جنگ شکست سپاه شامیان مسلم بود و حملات شجاعانه عساکر عراق تحت فرماندهی علی (ع) و مالک اشتر و سایر فرماندهان شیرازه کار سپاه معاویه را گسیخت و شکست آنها را حتمی نمود ولی معاویه هر دم فرماندهان خود را بفرمانداری ایالات وعده میداد و افراد عادی را نیز با دادن درهم و دینار بجنگ وا میداشت.

ص: ۱۷۶

بنا بروایت مورخین دو مرتبه تمام سپاهیان عراق از جای خود بجنبیدند، یکی پس از شهادت عده‌ای از صحابه و یاران علی (ع) مانند عمار یاسر و اویس قرنی که سرداران کوفی و جوانان بنی‌هاشم باتفاق عده تحت فرماندهی خود بر سپاه شام حمله کرده و صورت بندیهای رزمی آنها را از هم متلاشی و هر عده را بگوشه‌ای متواری ساختند بطوریکه خود معاویه نیز از پست فرماندهی خویش فرار کرده و در حال تضرع و زاری از لشگریان خود استمداد میجست و آنها را با وعده‌های دروغ دلگرم و امیدوار نموده و بصبر و شکیبائی دعوت میکرد مرتبه دوم هم در جنگ لیلة الهریر بود که شرح آن بترتیب زیر است.

همه میدانند که در شبهای سرد زمستان سگ‌ها در اثر فشار سرما بجای پارس کردن زوزه میکشند و از درد سرما مینالند، این ناله و زوزه سگ را در لغت عرب هریر گویند.

در جنگ لیلة الهریر نیز کسانی که زخمی شده بودند از کثرت زخم و شدت درد مخصوصا مجروحین سپاه معاویه ناله میکردند و آوازی که در آن شب تاریک بگوش میرسید شباهت زیاد بزوزه سگ در شبهای زمستان داشت بدینجهت آن شب را لیلة الهریر گویند.

اما پیش از آنکه جنگ لیلة الهریر که آخرین جنگ صفین بود بوقوع پیوندد مکاتبه‌ای میان علی علیه السلام و معاویه انجام گردیده است که ذیلا بدان اشاره میشود.

چند روز پیش از شروع جنگ لیلة الهریر معاویه نامه‌ای بحضرت امیر (ع) نوشته و خواسته بود که آنحضرت ایالت شام را بمعاویه واگذار کند تا جنگ را خاتمه دهند!

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد که معاویه موقع نوشتن نامه مقصودش را بعمرو عاص گفت و عمرو خندید و گفت ای معاویه چقدر ساده‌ای؟ مگر حیله و مکر تو در اراده علی اثر می‌بخشد؟

معاویه گفت مگر من و او هر دو از فرزندان عبد مناف نیستیم؟ عمرو گفت

ص: ۱۷۷

درست است ولی آنها خاندان نبوتند و ترا از چنین مقامی بهره‌ای نباشد و اگر میخواهی بنویس!

معاویه نامه‌ای بدین مضمون به آنحضرت نوشت که اگر ما میدانستیم جنگ و خونریزی تا این اندازه بما آسیب و زیان وارد میسازد هیچیک بدان اقدام نمی‌نمودیم و اکنون ما بر عقل خود چیره شدیم که باید از گذشته نادم شویم و در آینده در صدد اصلاح برآئیم، قبلا- نیز ایالت شام را بدون اینکه طوق طاعت تو بر گردن من باشد از تو خواستم نپذیرفتی امروز هم همان را میخواهم، سوگند بخدا که از سپاهیان، زیاد کشته شده و دلاوران رزم از بین رفته‌اند و باید در فکر جانهای باقی مانده بود، و ما فرزندان عبد مناف هستیم و هیچیک از ما را بدیگری برتری نیست که مطیع او گردد و السلام.

علی علیه السلام پس از خواندن نامه معاویه پاسخ او را بدین مضمون مرقوم فرمود:

و اما اینکه شام را از من خواستی، من کسی نیستم که آنچه را دیروز از تو منع کرده‌ام امروز آنرا بتو ببخشم، و اما سخن تو که از سپاهیان زیاد کشته شده‌اند و باید در فکر جانهای باقی مانده بود بدان که هر کس در راه حق کشته شده بسوی بهشت رفته و هر که در راه باطل بقتل رسیده بدوزخ افتاده است، و اما گفتار تو که ما فرزندان عبد مناف هستیم درست است ولی امیه مانند هاشم، و حرب مانند عبد المطلب، و ابو سفیان مانند ابوطالب نیست و نه مهاجر مانند آزاد شده است، و نه کسی که نژادش پاک و اصیل است مانند کسی است که بدیگری چسبیده و بدو نسبت داده شده است (بنا بعقیده بعضی امیه پسر عبد شمس نبوده بلکه غلام رومی بوده است که عبد شمس او را برسم جاهلیت بخود نسبت داده بود و فرمایش امام اشاره بدین مطلب است) و نه آنکه حق است مانند کسی است که براه باطل میرود، و نه کسی که ایمان آورده با آنکه حیله‌گر و دغلباز است یکسان باشد.

و البته بد فرزندی باشد کسی که (مانند تو) از پدرانش که گذشته و در دوزخ افتاده‌اند پیروی کند و گذشته از اینها، بزرگی و شرافت نبوت در خاندان ما است که

ص: ۱۷۸

بوسیله آن عزیز نافرمان را خوار و خوار فرمانبردار را ارجمند گردانیم، و چون خداوند قوم عرب را گروه گروه داخل دینش گردانید گروهی با میل و رغبت آنرا پذیرفته و گروهی هم از روی ناچاری تسلیم گردیدند، شما از کسانی بودید که برای دنیا دوستی و یا از ترس شمشیر داخل دین شدید در موقعی که سبقت کنندگان در ایمان پیروزی یافته و هجرت کنندگان پیشین در مقام فضیلت جای داشتند بنابر این از شیطان پیروی منما و او را بخود راه مده.

چون نامه علی علیه السلام بمعاویه رسید از نامه‌نگاری خود پشیمان شد و چند روز آنرا از عمرو عاص پنهان نمود سپس او را خواست و نامه را باو خواند عمرو او را شماتت نمود و از اینکه علی علیه السلام معاویه را سرزنش نموده بود شاد گشت (۱) .

علی علیه السلام پس از فرستادن پاسخ نامه معاویه تصمیم گرفت که کار را با او یکسره کند زیرا متجاوز از یکسال از شروع جنگ صفین گذشته بود و در طول این مدت هر چه از طرف آنحضرت موعظه و اندرز برای معاویه خوانده شد سودی نبخشید و جنگ نیز بصورت انفرادی و مبارزه طلبی و حتی بصورت حملات قبیله‌ای نتیجه کار را معلوم و قطعی ننمود روی این اصل بفرمان همایون علی علیه السلام تمام فرماندهان بزرگ و کوچک رده‌های مختلفه قشون علی علیه السلام تحت نظر مستقیم آنحضرت کمیسیونی تشکیل و موضوع را در شورای عالی نظامی مطرح نمودند و آخر الامر تصمیم بر این گرفته شد که کلیه سپاهیان عراق بیک حمله عمومی شبانه (جنگ لیلهٔ الهریر) دست زنند و کار را با معاویه و سپاهیانش یکسره نمایند.

برای اجرای این طرح یکی از شبهای صفر سال ۳۸ را انتخاب کردند و علی علیه السلام روز قبل از آنشب ضمن صدور دستورات جنگی بسپاهیان خود چنین فرمود:

معاشر المسلمین استشعروا الخشیهٔ و تجلببوا السکینهٔ...

ای گروه مسلمین خوف (از خدا) را شعار خود قرار دهید و جامه وقار و آرامش بر تن کنید، دندانها را بهم بفشارید که این عمل شمشیرها را از سرها دور گرداند،

۱- (۱۸۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

ص: ۱۷۹

لباس جنگ را کامل بپوشید و شمشیرها را پیش از کشیدن از غلاف بجنبانید، دشمن را بگوشه چشم و خشمگین بنگرید و بچپ و راست نیزه بزنید و شمشیرها را با پیش نهادن گامها بدشمن رسانید، و بدانید که شما در نظر خدا بوده و با پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید، حمله‌های پی در پی کنید و از فرار کردن شرم داشته باشید که فرار موجب ننگ در نسل و اولاد شما و آتشی برای روز حساب باشد، و از جدائی روحتان از بدن خوشحال شوید و بآسانی بسوی مرگ روید، و بر شما باد (حمله) باین سیاهی لشگر (انبوه لشگر شامیان) و باین خیمه افراشته شده (پاسگاه فرماندهی معاویه) پس درون آنرا بزنید که شیطان (معاویه) در گوشه آن پنهان شده است و برای جهش بسوی شما دستی پیش آورده و برای فرار پا را عقب گذاشته است (اگر از شما ضعف و ناتوانی بیند حمله میکند و اگر شجاعت و دلیری بیند فرار نماید) پس قصدتان جنگ با او و همراهانش باشد تا حقیقت برای شما روشن و آشکار گردد و شما برتر و بالاترید و خدا با شما همراه است و هرگز اعمالتان را بی پاداش نگذارد (۱).

چون شب فرا رسید فرمان حمله صادر شد و تمام سپاهیان عراق رو بسوی شامیان یورش برده و تا سپیده دم دست از سر آنها بر نداشتند، حملات شدید عساکر عراق در آن شب تاریک چنان رعب و وحشتی در دل شامیان انداخت که کسی را امید نجات از آن مهلکه نبود تمام صفوف سپاه شام از هم پاشیده شد و یک تزلزل روحی در میان افراد آن سپاه حکمفرما گردید!

واحدهای سپاه معاویه از اختیار و کنترل فرماندهان خود خارج گردید و نظم و انضباط که لازمه هر اجتماع نظامی است بکلی از آنان رخت بر بست، رزمجویان عراق فداکاری و رشادت را بمنتها درجه خود رسانیدند و رعب و وحشت را در دلهای شامیان جایگزین نموده و جمع کثیری را از دم شمشیر گذرانیدند بطوریکه بنوشته ابن شهر آشوب در آنشب چهار هزار نفر از سپاه علی علیه السلام و سی و دو هزار نفر از شامیان کشته شده بودند و صاحب کشف الغمه نیز تلفات آنشب را سی و شش هزار نفر نوشته است (۲).

۱- (۱۸۶) نهج البلاغه کلام ۶۵.

۲- (۱۸۷) کشف الغمه ص ۷۳.

ص: ۱۸۰

مالک اشتر با فریادهای خود سپاهیان عراق را نوید پیروزی و تسلط بر شامیان میداد و آنها را در آن گیر و دار معرکه فراوان میستود، علی علیه السلام نیز فرماندهی کل نیروها را بعهده خود گرفته و نظم و تعادل را در میان واحدهای مختلفه سپاه خود برقرار میکرد و چنانچه وقفه‌ای در قسمتی از لشگریان خود میدید با حملات حیدرانه خود آنها را رو بسوی هدف سوق میداد.

باری قشون معاویه با آن انبوه و تراکمی که داشت از جا کنده شد و تمام صفوف آن متلاشی گشته و عفریت مرگ در نظر یکایک آنان مجسم گردید، عده‌ای که در دفاع از مقاصد شوم معاویه سر سخت بودند بقتل رسیدند و گروهی نیز فرار کرده و متواری شدند.

روز روشن شده بود و سپاهیان علی علیه السلام در اردوگاه معاویه تاخت و تاز میکردند، معاویه هم که خود در صدد فرار بود شنید که علی علیه السلام سپاهیانش را بادامه جنگ ترغیب میکند و میفرماید ای گروه مؤمنین دیدید که کار جنگ با دشمنان تا کجا انجامید آثار فتح و ظفر ظاهر گشته و کار نزدیک باتمام است، آنگاه معاویه بعمرو عاص خطاب کرد و گفت شنیدی علی چه گفت اکنون تدبیر و چاره چیست؟

عمرو گفت ای معاویه بدانکه مردان ما را نمیتوان با مردان علی قرین و هماورد داشت تو خود نیز با علی هرگز هماورد نتوانی بود، گذشته از اینها علی در این جنگ سعادت شهادت را میخواهد در حالیکه تو زخارف دنیا را خواهی و مردم عراق از تو بیمناکند که اگر بدانها مسلط شوی آنان را از پا در آوری در صورتیکه مردم شام از پیروزی علی ایمن و آسوده‌اند که اگر ظفر یابد آنها را کیفر نکند بنابر این با توجه بدین اوضاع و احوال هرگز تو بر علی غلبه نخواهی یافت!

معاویه گفت ای عمرو من ترا نخواسته‌ام که مرا بیم دهی و سپاهیان شام را بد دل و ضعیف گردانی و سپاه عراق را بشجاعت بستائی، اکنون تدبیری بیاندیش که چگونه از این ورطه بلا نجات یابیم مگر تو حکومت مصر را نمیخواهی؟

عمرو گفت ای معاویه من از روز اول میدانستم که با جنگ نمیتوان بر علی پیروز شد لذا برای چنین روزی حیله‌ای اندیشیده‌ام فورا دستور بده در نزد

ص: ۱۸۱

هر کسی که قرآن است بگیرند و آنها را بر نوک سنانها نصب کنند و بر لشگر عراق عرضه نمایند و بگویند ای مردم با ما بکتاب خدا رفتار کنید و خون مسلمانان را بنا حق مریزید چون چنین کنند میان عساکر عراق تفرقه افتد و در نتیجه اختلاف دست از مقاتلت بر میدارند (۱) .

معاویه گفت ای عمرو نیکو حیله‌ای اندیشه‌ای و بلافاصله دستور داد قرآنها را جمع کرده و گروهی آنها را بر سر نیزه‌ها زدند و در پیش عساکر عراق با صدای بلند فریاد زدند:

یا معشر العرب هذا کتاب الله بیننا و بینکم.ای قبایل عرب اینهمه کشتار برای چیست این کتاب خداست میان ما و شما داوری کند!

مالک اشتر که در اثر حمله‌های شجاعانه بیش از سایر فرماندهان پیشروی کرده بود گفت:ای مردم فریب مخورید اینها بکتاب خدا عقیده ندارند، این مدت ما اینها را موعظه نمودیم و نصیحت کردیم و بقرآن و احادیث نبوی دعوت کردیم نتیجه نبخشید، اینها از ترس جان خود باین حیله دست زده‌اند قرآن ناطق علی است.

اشعث بن قیس که در میان عساکر عراق بود فریاد زد:دیگر با این قوم نمیتوان جنگ نمود زیرا اینان ما را بحکمیت قرآن دعوت کردند!بدنبال اشعث خالد بن معمر که معاویه وعده امارت خراسان را بوی داده بود با او هم آواز شد و در اثر سخنان آنها مردم جنگ دیده و خسته عراق که گوئی دنبال بهانه میگشتند رأی و عقیده آنها را پذیرفته و گفتند که دیگر جنگ با اینان حرام است و الان باید این غائله خاتمه یابد و قرآن میان دو طرف حکومت کند!

اشعث بن قیس مردی بود متلون و یکمرتبه پس از اسلام آوردن مرتد شده بود و در زمان خلافت ابوبکر مجددا اسلام آورد و از طرف عثمان نیز بحکومت آذربایجان منصوب شده بود، موقعیکه علی علیه السلام بخلافت رسید او نیز بظاهر بیعت نمود اما چون صلاحیت امارت نداشت علی علیه السلام او را معزول فرمود از اینرو اشعث چندان دل خوشی از آنحضرت نداشت و شاید دنبال بهانه میگشت که بالاخره کار خود

۱- (۱۸۸) ناسخ التواریخ - کتاب صفین ص .۴۱۹

ص: ۱۸۲

را کرد و در آنموقع حساس میان عساکر عراق نفاق و اغتشاش انداخت و تمام زحمات و رنج آنها را که در مدت یکسال و نیم جنگ صفین متحمل شده بودند بهدر داد.

اشعث چون مالک را در صف مقدم جبهه مشغول رزم دید مردم را بضد جنگ فرا خواند و در مورد نتیجه وخیم برادر کشی و نفاق و همچنین فوائد اتفاق و اتحاد خطابه‌ای ایراد کرد و روحیه عساکر عراق را متزلزل گردانید بطوریکه گروهی از هواخواهان اشعث شمشیرها را در غلاف گذاشته و فریاد زدند که ما خواستار صلح هستیم!

ولی مالک اشتر گوشش بدین حرفها بدهکار نبود و کار خود را میکرد، میزد و میکشت و راه سرا پرده معاویه را پیش گرفته بود، اشعث که مالک را چنین دید با لحن تهدید آمیز بعلی علیه السلام گفت یا علی مالک را احضار کن و بر این غائله خاتمه بده!

علی علیه السلام ناچار یزید بن هانی را نزد مالک فرستاد و جریان امر را باطلاع او رسانید، مالک گفت تو بچشم خود صحنه کار زار را میبینی بعرض علی علیه السلام برسان که ساعتی بمن مهلت دهد تا معاویه را در حضورش حاضر سازم.

یزید برگشت و گفت یا امیر المؤمنین لشگر دشمن در حال هزیمت است و نسیم پیروزی بر پرچم مالک وزیدن گرفته است کسی قدرت مقابله در مقابل مالک ندارد و او در حال کشتار و تعقیب آنها است و ساعتی مهلت خواسته است که معاویه را زنده و مغلول بحضورتان رساند.

اشعث چون این سخن شنید بانگ زد:یا علی مالک را احضار کن تا برگردد والا ترا زنده نمیبیند !

علی علیه السلام فرمود مگر ندیدید من یزید را فرستادم؟ آنگاه مجددا یزید را پیش مالک فرستاد و موضوع مخالفت اشعث و همراهانش را باو خبر داد، مالک در حالیکه خشم و غضب اندامش را لرزان و مرتعش نموده بود دست از فتح و پیروزی کشید و راه خدمت علی علیه السلام پیش گرفت.

مالک چون خدمت آنحضرت رسید اوضاع را دیگرگون دید و بانگ زد ای گروه عراقیان چه شد که شما یکمرتبه دست از جنگ برداشتید و بر امام خود عاصی

ص: ۱۸۳

شدید در صورتیکه امروز پیروزی ما حتمی بود، اشعث گفت ای مالک دست از این سخنان بردار با کسانی که قرآن در دست دارند نمیتوان جنگید!

مالک گفت ای احمق یکسال است که ما آنها را بقرآن دعوت میکنیم اجابت نمیکنند عمل امروزی آنان نیز جز فریب و نیرنگ عمرو عاص چیز دیگری نیست و اگر مرا فرصت بدهید همین امروز آنها را ببیعت وادار میکنم.

اشعث گفت ما حاضر نیستیم که بسوی آنان تیری انداخته گردد و یا شمشیری کشیده شود!

مالک گفت شما بروید و ما را آزاد بگذارید تا کار آنان را یکسره کنیم، آنقوم منافق گفتند حاشا این عمل جرم غیر قابل عفو است و چنانچه شما را آزاد بگذاریم در ارتکاب این جرم با شما شرکت پیدا میکنیم!

مالک بر آشفت و گفت اصلا شما را باینکارها چه کار، شما اراذل و اوباش مردم بیوفا و سست پیمانید کشتن شما سزاوارتر از کشتن شامیان است، اشعث با بانگ بلند مالک را ناسزا گفت مالک نیز با تازیانه سر اشعث را کوفت یاران اشعث همهمه کردند و با شمشیر بمالک تاختند مالک نیز دست بقبضه شمشیر برد و میرفت شر و فتنه‌ای بر پا شود که علی علیه السلام مانع گردید و در حالیکه از شدت تأسف خون در عروقش منجمد بود مالک را نوازش کرد و فرمود:ای مالک چاره کار از دست ما بیرون رفت خدا لعنت کند اینقوم را که ما را بقرآن دعوت میکنند در صورتیکه چیزی را که اراده ندارند قرآن است، آنگاه بعساکر عراق فرمود:شما کاری کردید که نیروی اسلام متزلزل شد و توانائی از دست رفت و ناتوانی و ذلت جایگزین آن گردید در موقعیکه شما برتری جسته و دشمنانتان از هلاک خود ترسیدند و قتل و کشتار، آنها را بنابودی کشانید و درد زخم را دریافتند و (از راه حیله) قرآنها را بلند نموده و شما را باحکام آن فرا خواندند تا اینکه شما را از خود دور نموده و جنگ میان خود و شما را قطع کنند، در نتیجه از راه حیله و خدعه شما را بدست حوادث روزگار سپردند، و اگر شما بدانچه آنها دوست دارند مجتمع گشته و خواسته‌شان را بدانها دهید فریب خوردگانی بیش نخواهید بود، و بخدا سوگند از این پس گمان ندارم که شما در کاری

ص: ۱۸۴

استقامت ورزید و یا دور اندیشی شما بصواب انجامد (۱) .

علی (ع) با مظلومیت تمام دست از محاربه کشید و بظاهر آتش جنگ را خاموش گردانید و صحبت از صلح و حکمیت بمیان آمد زیرا جز این چاره‌ای نبود و اکثریت قشون علی علیه السلام طرفدار اشعث شده بودند (۲) .

اشعث بن قیس گفت یا علی اکنون که هر دو طرف بحکمیت قرآن راضی هستند اگر اجازه دهید نزد معاویه روم و نظر او را درباره ترتیب این کار جویا باشم.علی

۱- (۱۸۹) ارشاد مفید جلد ۱ باب دوم فصل ۳۵.

۲- (۱۹۰) ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که علی (ع) با آن نیروی باز و شجاعتی که داشت برای از بین بردن معاویه که بکلی شکست خورده و مستأصل شده بود چرا بکمک چند تن از یاران با وفایش مانند مالک اشتر و قیس بع سعد و دیگران منافقین را که اشعث و هماهانش بودند مانند شامیان از دم تیغ نگذرانید تا مانعی در سر راه پیشروی خود نداشته باشد؟

پاسخ این اشکال اینست که این عمل علاوه بر اینکه بمصلحت دین نبود از نظر علم الاجتماع نیز صحیح بنظر نمیامد زیرا لشگریانش بر او شوریده و در واقع او را بسمت یک امام مفترض الطاعه قبول نداشتند و الا با او مخالفت نمیکردند در اینصورت مقام او که امارت مسلمین بود متزلزل و بلکه مقام و سمتی نداشت همچنانکه خود آنحضرت در آنموقع فرمود:انی کنت امس امیر المؤمنین فاصبحت الیوم مأمورا و کنت ناهیا فاصبحت منهیا. (من دیروز امیر مؤمنان بودم امروز مأمور شما شدم و دیروز شما را نهی میکردم و باز میداشتم و حالا شما را نهی میکنید) و خود مقام فی نفسه دارای ارزش و اعتباری است که سایر عوامل را تحت الشعاع خود قرار میدهد، جنگ او با معاویه بخاطر اغراض شخصی و منافع فردی نبود او بسمت امارت مؤمنین و خلیفه مسلمین بجنگ معاویه که یاغی و طاغی بود آمده بود حال اگر در چنین موقعیکه لشگریانش شورش کرده بود بجنگ معاویه که یاغی و طاغی بود آمده بود حال اگر در چنین موقعیکه لشگریانش شورش کرده بود بجنگ معاویه می‌پرداخت و معاویه از او می‌پرسید بچه علتی با من میجنگی آنحضرت حجتی نداشت زیرا اگر میگفت من امیر مؤمنان هستم معاویه میگفت کو مؤمنینی که تو امیر آنها باشی؟ تو مقام و سمتی نداری و مؤمنین ترا بامارت قبول ندارند و در رفع اختلاف با ما همصدا میباشند و مانند ما حکمیت قرآن را خواستارند!بدینجهت بود که آنحضرت از روی ناچاری آتش جنگ را خاموش ساخت و بحکمیت تن داد، عمرو عاص نیز بدین نکات پی برده بود که چنین نفاق را در میان عساکر عراق بوجود آورد و بقول خودش آخرت را خراب کرد و دنیای معاویه را آباد نمود!!

ص: ۱۸۵

علیه السلام فرمود کار از دست من خارج شده و شما که بمیل و دلخواه خود عمل میکنید در اینصورت من در اینمورد دخالتی ندارم، اشعث نزد معاویه رفت و معاویه او را بانتخاب حکمین از دو طرف وادار کرد، اشعث مراجعت نمود و گفت شامیان را عقیده بر اینست که از هر طرف یک نفر حکم تعیین و انتخاب شود تا مدتی در این مورد مطالعه کنند و آنگاه حکمین بهرچه حکم کنند همه بر آن راضی باشند.

خود معاویه هم در اینمورد نامه‌ای بدین مضمون بحضرت امیر علیه السلام فرستاد که جنگ و خصومت در میان ما بدرازا کشید و هر یک از ما خود را بر حق دانسته و دیگری را اطاعت نمیکنیم و جمع کثیری از مردم کشته شدند و من از این میترسم که این بلای عظیم پس از این نیز ادامه یابد و در موقف محشر جز من و تو کسی مسئول این حوادث نخواهد بود و عقیده من اینست که مخالفت از میان برود و خون مسلمین بیش از این ریخته نشود و راه صواب اینست که دو حکم از اصحاب ما و شما انتخاب کنیم تا بطریق قرآن میان ما داوری کنند!پس از خدا بترس و اگر اهل قرآنی بحکم قرآن راضی باش و السلام!

علی علیه السلام نیز نامه معاویه را بدین مضمون پاسخ فرمود:اما بعد، بهترین چیزی که انسان خود را بدان مشغول سازد کردار نیکو است که موجب جلب محاسن و سبب دفع معایب است، و ستم و باطل دین و دنیای شخص را تباه گرداند و زبان بد اندیش را گشاده دارد، ای معاویه از دنیا بر حذر باش و بدانکه دنیا ناپایدار است و هر چه از آن نصیب تو شود بهره‌مند نخواهی گردید و خوب میدانی که فرصت چیزی که از دست رفت دیگر آنرا نتوانی باز یافت، و از آن روز بترس که صاحب کردار نیکو محسود مردم واقع شود و آنکه زمام نفس بدست شیطان سپارد پشیمان گردد و خود را به نیرنگ و فریب دنیا آرامش میدهد، اکنون مرا بحکم قرآن دعوت میکنی و خود میدانی که تو از اهل قرآن نیستی و حکم قرآن را گردن نمی‌نهی و من دعوت ترا اجابت نمیکنم ولی حکم قرآن را می‌پذیرم و آنکس که بحکم قرآن رضا ندهد از ورطه ضلالت بسلامت رهائی نیابد (۱).

۱- (۱۹۱) ناسخ التواریخ کتاب صفین ص ۴۲۷ - ۴۲۸.

ص: ۱۸۶

اهل عراق که از مضمون و مفاد نامه‌ها خبر یافتند شادمان شدند و اشعث مجددا نزد معاویه رفت و رضایت عراقی‌ها را درباره تعیین حکم بمعاویه گفت و او نیز عمرو عاص را از جانب خود بحکمیت انتخاب کرد، اشعث و همراهانش نیز که اهل نفاق و شقاق بودند ابوموسی اشعری را که مردی ساده لوح و احمق بود برای اینکار انتخاب نمودند، چون این خبر بعلی علیه السلام رسید فرمود سبحان الله این قوم منافق لا- اقل اختیار تعیین حکم را نیز بمن نمیدهند آنگاه فرمود حالا که کار بدین مرحله رسیده است لا اقل درباره انتخاب حکم با من موافق باشید که برای اینکار عبد الله بن عباس و یا مالک اشتر انتخاب شود زیرا ابوموسی علاوه بر اینکه با من چندان میانه خوبی ندارد اصولا مردی عوام و کودن است و با حیله گر و نیرنگ بازی مثل عمرو عاص یارای صحبت نخواهد داشت.

اشعث و همراهانش گفتند:یا علی عبد الله بن عباس پسر عموی تست و جز برضای تو کاری نمیکند مالک نیز متهم بقتل عثمان و سودای لشگرکشی در سر دارد و نایره این جنگ را او مشتعل کرده است و چنین مرد رزمی نمیتواند بطریق رفق و مدارا با عمرو عاص کنار بیاید ولی ابوموسی هم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هم برای اینکار مناسب است!

هر چه علی علیه السلام اصرار فرمود سودی نبخشید و عساکر عراق علیرغم رأی آنحضرت بمیل و دلخواه خود ابوموسی را برای حکمیت انتخاب کردند و صلحنامه‌ای نیز در تاریخ هفدهم صفر سال ۳۸ هجری بامضای علی علیه السلام و معاویه و شهود طرفین که از فرماندهان سپاه عراق و شام بودند بدین مضمون نوشته شد که:

حکمین تا ماه رمضان سال ۳۸ هجری (در حدود ششماه) موضوع اختلاف طرفین را با آیات قرآن کریم تطبیق و بهیچوجه حق تخلف از دستور الهی را نخواهند داشت.

این دو نفر از طرف دولت‌های عراق و شام مصونیت سیاسی دارند.

پس از پایان مدت مقرره در صورتیکه حکم حکمین بر اساس قرآن باشد عموم مردم آنرا حجت قاطع خواهند دانست و اگر بر خلاف حکم خدا رأی دهند

ص: ۱۸۷

مردم برای آندو مصونیتی قائل نشده و تسلیم حکم آنها نخواهند بود.

اگر یکی از حکمین پیش از خاتمه مدت مقرره فوت نماید دولت متبوعه او دیگری را بجای وی با همان شرایط قبلی تعیین و انتخاب خواهد نمود.

اگر حکمین در اینمدت نتوانند با هم کنار بیایند مجددا میان عراق و شام جنگ خواهد شد .

البته شرایطی که در مورد این حکمیت قید شده بود بظاهر عادلانه بود اما مردم از یک مطلب غفلت داشتند و آن عدم صلاحیت ابوموسی در این امر بود که بارها علی علیه السلام و مالک و ابن عباس و سایرین بدان اعتراض داشتند و از اول معلوم بود که عمرو عاص ابوموسی را تحت تأثیر سخنان و حیله‌های خود قرار خواهد داد و نتیجه این حکمیت را بنفع معاویه تمام خواهد نمود.

پس از عقد صلحنامه معاویه بشام رفت علی علیه السلام نیز بکشته شدگان سپاه خود نماز خواند و پس از بخاک سپردن آنها در حالیکه اندوهناک و متأسف بود در اواخر صفر سال ۳۸ بکوفه مراجعت فرمود.

این جنگ از خونین‌ترین جنگهای داخلی عرب بود و عده مقتولین را تا ۹۵ هزار نفر نوشته‌اند و بنا بروایت صاحب ناسخ التواریخ عده کشته شدگان یکصد و ده هزار نفر بودند که نود هزار نفر از لشگر شامیان مقتول و بیست هزار نفر نیز از عساکر عراق بدرجه شهادت نائل شده بودند .

۵ – حکمیت و نتایج آن

ص: ۱۸۸

ألا و ان القوم اختاروا لانفسهم اقرب القوم مما یحبون، و انکم اخترتم لانفسکم اقرب القوم مما تکرهون.

(نهج البلاغه خطبه ۲۳۸)

پس آنکه ابوموسی و عمرو عاص از طرف سپاه متخاصمین برای حکمیت انتخاب شدند محل ملاقات برای انعقاد مجلس حکمیت در دومهٔ الجندل که قلعه‌ای میان مدینه و شام بود مقرر گردید، از جانب هر یک از سپاهیان شام و عراق چهار صد سوار بنمایندگی تعیین گردیدند که بهمراه حکم خود بدومهٔ الجندل بروند تا رأی حکمین در حضور آنان ابلاغ شود.

عمرو عاص با چهار صد سوار از شامیان بمحل مزبور رفت و چند روز زودتر از ابوموسی بآنجا رسیده و بانتظار ورود حریف خود نشست، علی علیه السلام نیز چهارصد نفر بفرماندهی شریح بن هانی همراه ابوموسی فرستاد و عبد الله بن عباس را هم بعنوان امام جماعت با آنها رهسپار نمود.

موقع اعزام حکمین معاویه بعمرو عاص گفت میدانی که من و لشگریان شام ترا با کمال رغبت و میل برای اینکار تعیین کردیم در حالیکه انتخاب ابوموسی بطور اکراه و اجبار بر علی تحمیل شده است حال ببینیم چه میکنی.

عبد الله بن عباس نیز بابوموسی گفت تو با یکی از حیله‌گران زبر دست عرب حریف هستی که در مکر و فسون در تمام عرب نظیرش را نمیتوان یافت مراقب خود

ص: ۱۸۹

باش و سعی کن فریب این مرد حیله‌گر را نخوری با اینکه میدانی علی علیه السلام تمام سجایای اخلاقی و ملکات نفسانی را دارا بوده و از هر حیث برای خلافت از همه کس سزاوارتر است و معاویه جز براه ستم و باطل نمیرود.

چون خبر ورود ابوموسی بعمرو عاص رسید باستقبال او شتافت و بسیار تملق و چاپلوسی کرد و در اولین برخورد عقل کم مایه او را ربود!

ابو موسی وقتی اینهمه احترام و شکسته نفسی از عمرو عاص دید دست و پایش را گم کرد و خود را بکلی در اختیار عمرو گذاشت، ابن عباس که از نزدیک مراقب اوضاع بود بابوموسی پیغام فرستاد که گول تواضع و فروتنی عمرو را نخور و حواس خود را پریشان مساز او از نظر شخصیت اجتماعی خیلی از تو بالاتر است و این علاقه و محبت را درباره تو برای تحمیل عقیده و فکر خود بجا میآورد آگاه باش که فریب او را نخوری زیرا (مهر کز علتی بود کینه است) !

سفارش ابن عباس بوسیله عدی بن حاتم بابو موسی ابلاغ شد ولی او که فکر میکرد صاحب مقام و منصبی شده است به عدی گفت:نمیخواهد شما در این امر مهم دخالت کنید و مرا که از طرف عموم مسلمین بدینکار گماشته شده‌ام نصیحت نمائید!آنگاه بعمرو عاص گفت که من بعد سخنان ما محرمانه و سری باشد تا کسی از چگونگی آن آگاه نشود!

عمرو عاص که انتظار چنین پیشنهادی را داشت فورا دستور داد چادری در گوشه‌ای برپا کردند و خودش با ابوموسی روزها به تبادل افکار و مذاکرات خصوصی پرداختند حتی اطراف چادر را نیز قرق کرده و بمأمورین انتظامی دستور دادند که کسی بدون اجازه آنها حق ورود بچادر آنان را نخواهد داشت.

عمرو عاص پذیرائی گرم و شایانی از ابوموسی مینمود و زمینه را برای فریفتن او و تحمیل عقیده خود آماده میکرد بالاخره مطلب را عنوان نموده و بشور و بحث پرداختند.

عمرو عاص بابوموسی گفت:در اینکه عثمان بمظلومیت کشته شده شکی نیست و تو خود نیز از طرفداران عثمان هستی، ابوموسی گفت البته من در موقع کشته شدن

ص: ۱۹۰

او در مدینه نبودم و الاـ هر چه از دستم بر میآمد درباره وی کمک میکردم، عمرو گفت پس چه بهتر که الان معاویه بخونخواهی عثمان برخاسته و چندان طمعی در خلافت ندارد اگر تو هم باو کمک کنی خون عثمان گرفته میشود و اگر معاویه را بمسند خلافت بنشانیم از نظر اینکه مردی با تدبیر و قوی و کاردان است و از خانواده شریف قریش نیز میباشد کاری بمصلحت مسلمین انجام دادهایم!

ابوموسی متغیر شد و گفت:آیا معاویه از خانواده شریف است یا علی؟ چه شرافتی را برای معاویه میتوان قائل شد که علی فاقد آن باشد؟ و موضوع حکمیت ما مربوط بعموم مسلمین است و باین سادگیها نمیتوان در مورد آن تصمیم گرفت و من عقیده دارم که عبد الله بن عمر برای احراز مقام خلافت از همه شایستهتر است زیرا تا کنون فتنهای ایجاد نکرده و مردی سلیم النفس و خوش اخلاق است!

عمرو گفت:مقام خلافت جای هر کسی نیست و خلیفه مسلمین باید با جرأت و مدبر و دور اندیش باشد و اینگونه صفات در عبد الله پیدا نمیشود.

ابوموسی گفت تو اصرار داری که حتما معاویه خلیفه شود ولی من با خلافت او مخالفم.

عمرو عاص که ابوموسی را مخالف معاویه دید بطرز دیگری عقل او را ربود و حیله دیگری بکار برد، دست ابوموسی را گرفت و از چادر بیرون برد و گفت:ای برادر پیشنهادی بتو میکنم و گمان ندارم که در اینمورد راه مخالفت جوئی زیرا این پیشنهاد بنفع و صلاح مسلمین است!ابوموسی گفت مقصودت چیست؟

عمرو عاص گفت:حالاـ که تو بهیچوجه بخلافت معاویه حاضر نیستی و من هم که با خلافت علی و عبد الله بن عمر و امثال آنها مخالف میباشم خوبست من و تو که از جانب مسلمین در اینمورد اختیار تام داریم هم علی و هم معاویه را از خلافت عزل کنیم آنگاه انتخاب خلیفه را بشورای مسلمین واگذار نمائیم تا هر که را خواستند انتخاب کنند و من و تو هم در این امر مسئولیتی نداشته باشیم!

ابوموسی که چندان دل خوشی از علی علیه السلام نداشت و معاویه را نیز معزول تصور میکرد به پیشنهاد عمرو رضا داد و موافقت خود را در اینمورد اعلام

ص: ۱۹۱

نمود، عمرو عاص برای اینکه هر چه زودتر بمقصود خود جامه عمل بپوشاند گفت:ای گرامی‌ترین اصحاب پیغمبر مدتی که برای حکمیت ما تعیین گردیده اکنون بپایان میرسد خوبست بدون فوت فرصت عقیده و رأی خود را بگروه مسلمین اعلام داریم!

ابوموسی بار دیگر از تملق گوئی عمرو خود را باخت و پاسخ داد که فردا این عمل را انجام میدهیم و مدعیان خلافت را بر کنار میکنیم تا مردم از جنگ و کشتار رهائی یابند، عمرو عاص با اینکه گردش کار را کاملا موافق مرام خود میدید مع - الوصف از ابوموسی غفلت نمیکرد که مبادا او را راهی باصحاب علی علیه السلام مخصوصا بعبد الله بن عباس پیدا شود.

موعد مقرره فرا رسید و ابوموسی و عمرو عاص در برابر مردم ایستادند، عمرو عاص بار دیگر باقیمانده عقل ابوموسی را ربود و با تعارفات خشگ و خالی و دور از حقیقت و با تملق و چاپلوسی زیاد او را وادار نمود که ابتداء او بسخن درآید و هر چه ابن عباس بابوموسی تفهیم نمود که ابتداء شروع بسخن نکند زیرا عمرو عاص او را فریب خواهد داد ابوموسی توجه و اعتنائی نکرد و ضمن خطاب بمردم چنین گفت:

ای مردم بر هیچکس پوشیده نیست که جنگ صفین در طول مدت خود چندین هزار نفر را بخاک و خون کشید و اطفال صغیر را بی پدر و زنان جوان را بیوه نمود و باعث وقوع این جنگ دو نفر مدعیان خلافت یعنی علی و معاویه بوده‌اند که اگر کار بحکمیت واگذار نمیشد آن خونریزی و برادر کشی ادامه پیدا میکرد.بنابر این برای اینکه مسلمین روی آسایش ببینند من و عمرو عاص توافق کردیم که این دو نفر را از خلافت خلع کنیم تا خود مسلمین شورائی تشکیل داده و کسی را که استحقاق و شایستگی خلافت دارد انتخاب کنند پس من از جانب مسلمین عراق و حجاز علی را از خلافت خلع میکنم!

در اینموقع همهمه و هیاهو با آهنگهای مخالف و موافق در گرفت ولی عمرو عاص فرصت را از دست نداد و بلافاصله سخنان ابوموسی را درباره تأسف از خونریزی و برادرکشی تأیید نمود و در خاتمه اضافه کرد که:

ص: ۱۹۲

چون اختلاف علی و معاویه باعث بروز این فتنه و آشوب بود و حالا- که ابوموسی علی را خلع کرد من نیز با نظر او در مورد خلع علی موافق بوده و در عوض معاویه را بمقام خلافت بر میگزینم زیرا علاوه بر اینکه او شایسته احراز این مقام است خونخواه و ولی الدم عثمان نیز میباشد که طبق مفاد آیه:

و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا.مجازات قاتلین عثمان بعهده او میباشد.

چون سخنان عمرو عاص خاتمه یافت هیجان و هیاهوی مردم شدت گرفت و از همه بیشتر خود ابوموسی از این امر خشمگین شد و بعمرو عاص گفت:

قد غدرت و فجرت و انما مثلک مثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث.

یعنی ای حیله‌گر فاسق تو مانند آن سگی هستی که قرآن درباره آن فرماید چه آنرا چوب بزنی و چه رهایش سازی پارس میکند (در هیچ حال از آن آسوده نتوان بود) عمرو عاص خندید و گفت :انما مثلک مثل الحمار یحمل اسفارا.

یعنی تو هم مثل آن خر میمانی که بارش یکمشت کتاب باشد و اتفاقا گفتار عمرو عاص درباره او کاملا درست بود و ابوموسی بعد از آن بحمار اشعری مشهور شد و آنوقت فهمید که علی علیه السلام حق داشته است که او را بحکمیت انتخاب نکند.

ابوموسی از ترس علی علیه السلام و یارانش بمکه گریخت و عمرو عاص نیز بسوی معاویه شتافت و موقع ورود بشام بعنوان خلافت باو سلام داد.

این حکمیت بقول خود معاویه یکی از نیرنگهای عمرو عاص بود که با فشار و اجبار مردم کوفه علی علیه السلام آنرا پذیرفته بود ولی چون حکمین برابر تعهدی که سپرده بودند رفتار نکردند مجددا علی علیه السلام و اصحابش بمخالفت برخاستند زیرا:اولا در آیات قرآن چیزی که اختلاف متخاصمین را حل و برطرف کند وجود نداشت، ثانیا در روز بیعت با علی همه مهاجرین و انصار جز چند نفری معدود با او بیعت کرده بودند و مقام خلافت خود بخود بدست آنحضرت آمده بود و بغیر از

ص: ۱۹۳

طلحه و زبیر که نقض عهد کردند از قاطبه ملت اسلام کسی مخالف او نبود، ثالثا عمرو عاص و ابوموسی مأموریت داشتند که اختلاف مدعیان خلافت را برابر احکام قرآن حل و فصل کنند همچنانکه علی علیه السلام بمعاویه نوشته بود که من سخن ترا اجابت نمیکنم ولی حکم قرآن را می‌پذیرم در صورتیکه حکمین نامی از خدا و قرآن نبردند و تمام فکر عمرو عاص صرف فریفتن ابوموسی شد، رابعا این دو نفر خارج از صلاحیت و حدود اختیارات خود عمل نمودند و آنها صلاحیت عزل و نصب خلیفه را نداشتند بلکه مأمور حل اختلاف بودند.

و گذشته از همه اینها رأی و موافقت حکمین بر این بود که هر دو مدعی خلافت را خلع کرده و کار را بشورا واگذار نمایند در صورتیکه عمرو عاص عملا- خلاف رأی و توافق قبلی رفتار کرد و بجای عزل معاویه خلافت او را تثبیت نمود و همین عمل او میرساند که توافق قبلی او با ابوموسی صرفا برای گول زدن او بوده است و بهمین علل و جهات علی علیه السلام و طرفدارانش بآن اعتراض کردند و کار دوباره بروز اول برگشت و حل و فصل آن موکول بشمشیر سپاهیان متخاصمین گردید.

و اما نتیجه سوئی که این حکمیت در سپاه علی علیه السلام بوجود آورد اختلاف و پراکندگی سپاهیان او را شدیدتر نمود و در حدود دوازده هزار نفر خوارج پیدا شدند که نه تنها بعلی علیه السلام کمک نکردند بلکه مانع پیشروی او نیز گردیدند و علی (ع) ناچار شد که با آنها در نهروان بجنگ و قتال پردازد.

۶ - جنگ نهروان

ص: ۱۹۴

و الله لا یفلت منهم عشرهٔ و لا یهلک منکم عشرهٔ.

(نهج البلاغه - کلام ۵۸)

پس از آنکه علی علیه السلام در اواخر صفر سال ۳۸ از صفین بکوفه مراجعت فرمود تا روز شهادت آنحضرت مدت دو سال و چند ماه فاصله بود ولی این مدت کوتاه بقدری در آزردگی خاطر مبارک علی علیه السلام مؤثر واقع شد که شرح آن قابل تقریر نمیباشد، شکست‌های پی در پی از همه طرف روح آن بزرگوار را آزرده و قلبش را رنجه کرد.

تأثر و رنج علی (ع) از معاویه و حیله‌گریهای عمرو عاص نبود بلکه رنج و تأسف او از بیوفائی و احمقی و خونسردی لشگریان خود بود و میفرمود:

من از بیگانگان هرگز ننالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

علی علیه السلام بقدری از لا قیدی و بیشرمی کوفی‌ها متأثر بود که چند مرتبه آرزوی مرگ نمود تا بلکه از شر این قوم متلون و سست عنصر رهائی یابد، در یکی از خطبه‌های خود ضمن مذمت اصحابش فرماید:

و الله ان جائنی الموت و لیاتینی فلیفرقن بینی و بینکم لتجدننی لصحبتکم قالیا.

(بخدا سوگند اگر مرگ بسراغ من آید و البته خواهد آمد و میان من و شما

ص: ۱۹۵

تفرقه و جدائی اندازد مرا خواهید دید که نسبت بمصاحبت شما بغض و کراهت دارم.)

پیشنهاد عمرو عاص در صفین موقع بلند کردن قرآنها با نیزه درباره حکمیت میان متخاصمین اختلاف بزرگی در میان عساکر عراق بوجود آورد که میتوان آنرا علت العلل شکستهای بعدی علی علیه السلام دانست.

اختلاف علی علیه السلام و معاویه در امر خلافت بحکمیت رجوع شد و علیرغم عقیده علی علیه السلام از طرف آنحضرت ابوموسی اشعری انتخاب گردید، ولی پس از عقد قرار داد صلح گروهی از سپاه علی علیه السلام گفتند تکلیف کشته‌شدگان چیست؟ و بآنحضرت اعتراض کردند که ما حکم خدا را خواستیم نه حکمیت ابوموسی و عمرو عاص را حتی چند نفری بمخالفت هر دو سپاه برخاستند.

این قبیل اشخاص را عقیده بر این بود که علی علیه السلام و معاویه هر دو باطلند و حکم مخصوص خدا است و در نتیجه این عقیده و فکر موقع مراجعت از صفین بکوفه در حدود دوازده هزار تن از سپاه علی علیه السلام جدا شده و با بقیه سپاهیان آنحضرت مشاجره کرده و همدیگر را تکفیر مینمودند و پس از ورود بکوفه این گروه تحت فرماندهی عبد الله بن وهب بحروراء رفته و از سپاهیان علی علیه السلام کناره‌گیری نمودند!

شعار این عده که خوارج نامیده میشدند این بود که:لا حکم الا لله.این گروه بظاهر عباد و زاهد بودند و پیشانی آنها از کثرت سجود پینه بسته بود ولی در اثر حماقت و اشتباه نمیدانستند که چه میکنند، علی علیه السلام درباره آنان فرمود اینها حق را در ظلمات باطل میجویند !

این گروه نمیدانستند قرآن که آنها حکومت آنرا خواهانند از کاغذ و مرکب بوجود آمده است کس دیگری که احاطه کامل باحکام آن داشته باشد لازم است تا حکم خدا را از آن استخراج کند، بعقیده مسلمین عراق آنکس علی علیه السلام بود که در واقع قرآن ناطق بشمار میرفت ولی معاویه و طرفدارانش زیر بار نمیرفتند و در نتیجه عمرو عاص و ابوموسی را برای اینکار انتخاب کردند که هیچیک چنین صلاحیتی را نداشتند

ص: ۱۹۶

.علی علیه السلام عبد الله بن عباس را بسوی آنها فرستاد تا آنها را متوجه خبط و اشتباهشان سازد ولی آن فرقه گمراه از رأی و عقیده خود منصرف نشدند و مهمترین ایراد و اعتراض آنها این بود که چرا علی با شامیان جنگید ولی از غارت اموال آنها جلوگیری نمود؟ و ثانیا ما حکمیت قرآن را خواسته بودیم چرا بحکمیت ابوموسی و عمرو عاص تن داد؟ ثالثا در صلحنامه چرا نام خود را با امیر المؤمنین شروع نکرد و این امر میرساند که خود علی نیز بخلافت خود یقین نداشت و در اینصورت تکلیف قربانیان این جنگ چه خواهد بود؟

علی علیه السلام خود بسوی آنها رفت و آنان را نصیحت کرد و فرمود من هم مثل شما خواهان اجرای حکم قرآن هستم و برای همین منظور با معاویه جنگ میکردم و خود شما دیدید که من با متارکه جنگ و انتخاب ابوموسی بحکمیت مخالف بودم ولی در اثر فشار و اصرار خود شما جنگ خاتمه یافت و ابوموسی را هم علیرغم عقیده من خودتان برای حکمیت انتخاب کردید و اکنون هم ما بر سر رأی اولی هستیم و در صدد حمله مجدد بشام میباشیم پس شما هم ما را کمک کنید .

خوارج در پاسخ گفتند تو و ما کافر شده بودیم ما توبه کردیم ولی تو بهمان حال باقی مانده‌ای اول باید تو هم توبه کنی آنگاه ما هم مجددا ترا یاری میکنیم!!

این گروه بهمه بد میگفتند و شعارشان فقط تلاوت آیه:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون (۱) .بود اما نمیدانستند آنکس که بما انزل الله باید حکم کند علی علیه السلام است.

چون علی علیه السلام از هدایت آنها مأیوس شد چشم از کمک و یاری آنها پوشید و در صدد تهیه سپاه بمنظور حمله بشام بر آمد.

در خلال اینمدت حوادث دیگر نیز رخ داد که هر یک بنوبه خود باعث شکست عراقیها و موجب تأسف و اندوه علی علیه السلام گردید.

معاویه که از رأی حکمیت دلی شادان و خاطری خرسند داشت روز بروز در تحکیم موقعیت خود کوشش میکرد و قلمرو حکومتش را توسعه میداد و چون از

۱- (۱۹۲) سوره مائده آیه .۴۴

ص: ۱۹۷

اوضاع عراق و اختلاف و پراکندگی سپاهیان علی علیه السلام اطلاع حاصل کرد در صدد بر آمد که زمینه را برای حمله بعراق نیز آماده نماید!

ضحاک بن قیس را با عده‌ای در حدود چهار هزار نفر مأموریت داد که دستبردی بخاک عراق بزند و تا جائیکه مقدور باشد از مردم عراق کشته و اموالشان را چپاول نماید و چنانچه بحمله متقابله بر خورد نماید عقب نشینی کرده و خود را بشام رساند و مقصود معاویه از این عمل ترسانیدن عراقیها و نشان دادن ضرب شست بآنها بود که در آتیه بفکر حمله بشام نیفتند!

ضحاک که مردی پلید و خونخوار بود دستور معاویه را بطور کامل اجرا نمود و خود را بمرز عراق رسانید و بقتل غارت مشغول گردید از جمله عمرو بن عمیس (برادر زاده عبد الله بن مسعود) را کشته و گروهی از همراهان او را گردن زد چون این خبر در کوفه بعلی علیه السلام رسید در حالیکه از شدت خشم بر خود میلرزید بالای منبر رفت و مردم سست عنصر و بیحال کوفه را مخاطب ساخته و فرمود:ای اهل کوفه اگر در راه خدا کار میکنید بسوی عمرو بن عمیس بشتابید که از همکیشان شما گروهی کشته شده و جمعی نیز مجروح گشته‌اند، بروید با دشمنان پیکار کنید و بیگانه را از حریم دیار خود باز گردانید (چون از مردم ضعف و سستی دید فرمود) ای گروه سست پیمان و بی حمیت دوست داشتم که بجای هشت تن از شما یک تن از لشگریان معاویه را داشتم، بخدا سوگند حاضر بملاقات پروردگارم (مرگ) هستم تا برای همیشه از دیدار شما آسوده باشم، بمن خبر رسیده است که معاویه ضحاک بن قیس را برای قتل و غارت فرستاده و آن خونخوار فرو مایه هم عده‌ای از برادران شما را کشته و اموالشان را نیز تاراج کرده است در حالیکه شما در خانه‌های خود نشسته و برای دفاع از حریم خانه خود از جای حرکت نمیکنید (۱) !

علی علیه السلام حجر بن عدی را بتعقیب ضحاک فرستاد، ضحاک چندی در برابر حملات کوفیان مقاومت نمود ولی پس از آنکه نوزده نفر از سربازانش کشته شدند شبانه فرار کرده و راه شام در پیش گرفت.

۱- (۱۹۳) ارشاد مفید جلد ۱ باب سیم فصل ۳۸ با تلخیص و نقل بمعنی.

ص: ۱۹۸

همچنین بسر بن ارطاۀ (همان فرد پلیدی که در جنگ صفین به پیروی از عمرو عاص با نمایان ساختن عورت خود از دم شمشیر علی علیه السلام جان سالم بدر برد) بدستور معاویه با گروه کثیری به حجاز و یمن یورش برد و ضمن کشتن جمعی از شیعیان علی علیه السلام و غارت اموال آنان بشام بازگشت، در آنموقع عبید الله بن عباس از جانب علی علیه السلام والی یمن بود چون احساس کرد در برابر بسر یارای مقاومت ندارد عمرو بن اراکه را بجای خود گذاشت و خود از یمن خارج شد و رو بسوی کوفه نهاد، بسر پس از وارد شدن به یمن شروع بقتل و غارت نمود و عمرو بن اراکه را نیز بقتل رسانده و دو طفل خردسال عبید الله را سربرید بطوریکه مادرشان از مشاهده آنحال اختلال حواس پیدا نمود و دیوانه شد.

چون علی علیه السلام از قتل و غارت بسر خبر یافت ضمن نکوهش کوفیان حارثۀ بن قدامه را که خود نیز داوطلب بود با دو هزار سوار بمقابله بسر فرستاد، بسر وقتی شنید حارثۀ بتعقیب او میآید از ترس حارثه فرار کرد و خود را بشام رسانید (۱) .

و باز معاویه یکی دیگر از سرداران خود را بنام سفیان بن عوف با ششهزار نفر جهت قتل و غارت و تولید آشوب بعراق فرستاد و سفیان وارد شهر انبار (از شهرهای قدیمی عراق) شد و حسان بن حسان بکری حاکم آنجا را کشته و مشغول قتل و غارت گردید حتی بعضی از لشگریانش زر و زیور زنها را نیز از دست و گردن آنها گشوده و به یغما بردند، و همه این گرفتاریها نتیجه عدم توجه کوفیان بدستورات علی علیه السلام بود و چون آنحضرت از این قضیه آگاهی یافت فراز منبر رفت و ضمن ایراد خطبه‌ای چنین فرمود:

بمن خبر رسیده است که بدستور معاویه بشهر انبار شبیخون زده‌اند و حاکم آنجا را کشته و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانیده‌اند و یکی از لشگریان آنها بر یک زن مسلمان و یک زن کافره ذمیه وارد شده و خلخال و دست‌بند و گردن‌بند و گوشواره‌های او را در آورده است و آن زن بعلت اینکه نمیتوانسته او را از خود دور کند گریه و زاری کرده و از خویشان خود کمک طلبیده است، و دشمنان با غنیمت

۱- (۱۹۴) ناسخ التواریخ کتاب خوارج ص ۶۴۳.

ص: ۱۹۹

و دارائی بسیار بشام باز گشته‌اند، اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه در اثر حزن و اندوه بمیرد بر او ملامت نیست بلکه بنزد من هم بمردن سزاوار است.

وقتیکه شما را در تابستان بجنگ دشمنان خواندم گفتید حالا هوا گرم است ما را مهلت ده تا شدت گرما شکسته شود و چون در زمستان دعوت نمودم گفتید اینروزها هوا سرد است و بما مهلت ده تا سرما برطرف گردد، شما که عذر و بهانه آورده از گرما و سرما فرار میکنید بخدا سوگند در میدان جنگ از شمشیر زودتر فرار خواهید نمود!یا اشباه الرجال و لا رجال - ای مرد نماهای نامرد و ای کسانیکه عقل شما مانند عقل بچه‌ها و فکرتان چون اندیشه زنهای تازه بحجله رفته است!

ای کاش شما را نمیدیدم و نمیشناختم که نتیجه شناختن شما پشیمانی و غم و اندوه میباشد .

قاتلکم الله لقد ملاتم قلبی قیحا و شحنتم صدری غیظا و جرعتمونی نعب التهمام انفاسا.

خداوند شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و در هر نفس جام غم و اندوه را پیاپی جرعه جرعه در گلویم ریختید و بسبب نافرمانی، رأی و تدبیرم را تباه ساختید (۱) .

علاوه بر این قضایا، حوادث دیگری هم بشرح زیر رخ داد که باعث شکست عراقیها و موجب اندوه و رنج علی علیه السلام گردید:

قیس بن سعد که در اوائل خلافت علی علیه السلام بحکومت مصر منصوب شده بود در جنگ صفین برای فرماندهی یکی از واحدهای رزمی احضار گردیده و بجای وی محمد بن ابی بکر عازم مصر شده بود.

محمد در مصر مشغول حل و فصل امور بود که معاویه از کار حکمیت فراغت یافت و چون حکومت مصر را بعمرو عاص وعده داده بود ناچار در صدد اشغال آن کشور برآمد

۱- (۱۹۵) نهج البلاغه از خطبه ۲۷.

ص: ۲۰۰

.برای این منظور عـده‌ای را بفرمانـدهی معاویـهٔ بن خدیـج برای حمله بمصـر روانه ساخت، عمرو عاص نیز مانند سابق حیله و نیرنگ خود را بکار برد و در داخل آن کشور مردم را علیه محمد شورانید.

محمد در برابر معاویه شکست خورد و قضایا را بعلی علیه السلام اطلاع داد و از وی کمک خواست.

علی علیه السلام مالک اشتر را که حاکم ایالت جزیره بود احضار نمود و سپس او را روانه مصر ساخت و محمد را نزد خود خواند تا کار دیگری باو رجوع فرماید زیرا مصر حاکمی مثل مالک میخواست تا نیرنگ‌های معاویه و عمرو عاص را با شمشیر پاسخ دهد.

مالک اشتر در ذیقعـده سال ۳۸ از کوفه خـارج شـد و راه مصـر را در پیش گرفت، در بین راه مردی پست فطرت با وضع رقت باری خود را بحضور مالک رسانید، مالک اشتر که بپیروی از علی علیه السـلام همیشه غریب نواز و نسبت بفقراء متفقد بود پرسید کیستی و از کجا میآئی؟

آنمرد گفت اسمم نافع است و در مدینه غلام عمر بن خطاب بودم و اکنون آزاد هستم و چون در مدینه بمن سخت میگذشت لذا از آن شهر خارج شده‌ام و خیال رفتن بمصر را دارم تا در آنجا کاری پیدا کنم (۱) !

مالـک گفت اگر مایـل باشـی و نزد من بمـانی من پوشـاک و خوراک ترا تـأمین میکنم، نافع گفت چه سـعادتی بهتر از این البته که میمانم، مالک این مرد را نیز جزو لشگریانش همراه خود برد .

پس از طی مسافتی بشـهر قلزم رسیدند که تا مصر سه روز راه فاصله داشت، شب را در آنجا بیتوته نموده و صبح که براه افتادند نافع بد طینت یک لیوان شربت از عسل درست کرد و مقداری سم در آن ریخت و پیش مالک برد.

مالک که در این چند روز خدمتگزاری این غلام را بیشائبه دیده بود لیوان شـربت را سر کشید و لشگریانش را حرکت داد و پس از چند ساعت راه‌پیمائی آثار

۱- (۱۹۶) نافع غلام عثمان بود برای اینکه مالک او را نشناسد خود را غلام عمر معرفی کرد.

ص: ۲۰۱

انقلاب در قیافه مالک نمایان شد و رفته رفته حالش بهم خورد و از پشت زین بر زمین افتاد.

لشگریان مالک پیش دویدند و بدرمانش پرداختند اما سمی که در شربت ریخته شده بود اثر خود را بخشید و همراهان او را متوجه قضیه نمود و هر چه دنبال نافع گشتند او را پیدا نکردند، مالک پس از چند لحظه دیده از جهان فرو بست و بسرای جاویدان شتافت و اطرافیانش با جنازه مالک بقلزم مراجعت نمودند.

نافع پس از خوراندن شربت بمالک از قلزم فرار کرده و پیش معاویه رفته بود هنگامیکه این خبر بمعاویه رسید بسیار خوشحال و مسرور شد و شامیان را نوید داد که دیگر حمله علی بشما عملی نخواهد شد زیرا پشت و پناه علی علیه السلام مالک بود و نافع را نیز بسیار نوازش کرد و مردم شام را که از شمشیر مالک داغی بر دل و کینه‌ای در خاطر داشتند اجازت داد تا آنروز را جشن گیرند.

از آنسو چون این خبر بگوش علی علیه السلام رسید بسیار متأثر و اندوهگین شد بطوریکه از ته دل گریه را سر داد و فرمود مرگ مالک اشتر فاجعه بزرگی است دیگر نظیر مالک را نخواهیم دید مالک مانند شیری بود که از صدای او زهره دشمنان آب میشد و همچنان که ملول و محزون بود فرمود:

مالک و ما مالک لو کان جبلا لکان فندا لا یرتقیه الحافر و لا یرقی علیه الطائر اما و الله هلاکه قد اعز اهل المغرب و اذل اهل المشرق لا اری مثله بعده ابدا.

مالک چه کسی بود مالک اگر کوهی بود کوه بزرگ و بلندی بود که نه رونده‌ای بقله آن میتوانست پای نهد و نه پرنده‌ای میتوانست بر فراز آن پرواز کند، سوگند بخدا که شهادت او اهل شام و مغرب را عزیز کرد و مردم عراق و مشرق را خوار نمود و از این پس مانند مالک را هرگز نخواهیم دید (۱).

علی علیه السلام مجددا حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر سپرد و او را از جریان شهادت مالک آگاه گردانید، ولی معاویه و عمرو عاص دست از کینه - توزی و نیرنگ بازی بر نمیداشتند و چند مرتبه بوسیله نامه محمد را تطمیع و تهدی

۱- (۱۹۷) ناسخ التواریخ کتاب خوارج ص ۵۲۱.

ص: ۲۰۲

دکردنـد و هر دفعـه محمـد بآنهـا صـریحا جـواب منفی داد و فـداکاری و خلـوص خـود را نسـبت بعلی علیـه السـلام بـدانها گوشـزد کرد.معاویه چون از تطمیع محمـد مأیوس شـد در صدد ایذاء او بر آمد و بمکروفسون عمرو عاص توانست مردم مصـر را علیه محمد بشوراند.

محمـد اوضاع آشـفته مصـر را در اثر تحریکات معاویه باطلاع علی علیه السـلام رسانیـد و آنحضـرت عین نامه او را در مسـجد باهل کوفه قرائت فرموده و بار دیگر آنها را بسـستی و لا قیـدی مـذمت کرد و تمام این شـکست‌ها را که پی در پی اتفاق میافتاد نتیجه بی حالی و بیغیرتی کوفی‌ها دانست و پس از مـذمت آنها دو هزار نفر بفرمانـدهی مالک بن کعب بکمک محمد فرسـتاد ولی محمد در خلال اینمدت با عده معدودی که طرفدار او بودند با معاویهٔ بن خدیج سرگرم رزم بود و بالاخره اطرافیانش شکست خوردند و خود نیز بدرجه شهادت رسید.

علی علیه السـلام هنوز برای شـهادت مالک اشتر عزا دار و اندوهگین بود که خبر سـقوط مصر و شهادت محمد بحضرتش رسید این خبر آن بزرگوار را بیش از پیش در غم و انـدوه فرو برد و بـا چشـمان اشـگ آلود فرمود:همانقـدر که مردم نانجیب شام از شـهادت مالک و محمد خرسند هستند اندوه و تأسف ما در این ماجرا بیشتر از شادی آنها است.

بـاری نظیر اینگونه اتفاقـات پی در پی در گوشه و کنـار رخ میـداد و هر یـک بنوبه خود موجب حسـرت و انـدوه میگشت من جمله حاکم بصره نیز بدسایس معاویه از اطاعت علی علیه السلام سرپیچی کرده و برای تسخیر مکه نیرو میفرستاد.

روز بروز اوضاع مسـلمین حقیقی که تعداد آنها خیلی کم بود وخیمتر میشد و نصایح علی علیه السلام نیز برای تحریک آنها بمنظور دفاع از شهرها و خاموش کردن این آشفتگی‌ها مؤثر واقع نمیگردید.

پس از مراجعـت از صـفین قریب دو سـال این نابسامانیهـا ادامه داشت تـا اینکه در سـال چهلم هجرت علی علیه السـلام بـا ایراد چند خطابه آتشین که حاکی از التهاب درون و اندوه خاطر او بود مردم افسرده و سست عهد کوفه را مجددا به جنبش آورد

ص: ۲۰۳

و فرماندهان و سرداران نیز با اینکه بمرور زمان خوی سلحشوری را کم کم از دست داده بودند در مقابل تهییج و تحریض علی علیه السلام که خود فرماندهی کل را بعهده داشت از جای بر خواستند و مردم را برای یک حمله قطعی و نهائی بمتصرفات معاویه بسیج کردند.

عده‌ای که بسیج شده بود در حدود بیست هزار بود که بفرمان علی علیه السلام در نخیله اردو زده و برای بازدید آنحضرت حاضر شدند، علی علیه السلام بفرمانداران و حکام خود نیز دستور کتبی داد که قشون ولایات را تجهیز کنند و برای حرکت بسوی شام به نخیله اعزام دارند و پیش از حرکت از کوفه طرح کلی راه پیمائی و جزئیات آن همچنین اجرای قطعی و دقیق آنها بصورت چند دستور نظامی و اداری بعموم فرماندهان زیر دست ابلاغ گردید.

ولی در اینموقع حادثه دیگری رخ داد که مسیر تاریخ مسلمین را عوض نمود و اجرای نقشه آنانرا عقیم گردانید.فرقه خوارج که بشرح حال آنها سابقا اشاره گردید بفرماندهی عبد الله بن وهب راسبی فتنه و فساد راه انداختند و همان عقیده سابق خود را مجددا تکرار کردند.

موضوع فتنه خوارج در شورای نظامی که از فرماندهان سپاه علی علیه السلام در حضور آنحضرت تشکیل یافته بود مطرح گردید و چنین نتیجه گرفته شد که اگر سپاه علی علیه السلام بمنظور حمله بشام از کوفه خارج شود مسلما گروه خوارج آن شهر را اشغال خواهند نمود و در اینصورت سپاهیان علی علیه السلام باید در دو جبهه داخل و خارج بجنگ و قتال برخیزند پس مصلحت در آنست که پیش از حرکت بشام ابتدا کار را با خوارج یکسره کنند و سپس با خاطری آسوده بسوی شام رهسپار شوند.

از آنجائیکه علی علیه السلام همیشه از خونریزی و کشتار امتناع میکرد برای آخرین بار بوسیله نامه‌ای خوارج را نصیحت کرد آنها را برای احقاق حق و مبارزه با معاویه بکمک خود دعوت فرمود.

عبد الله راسبی نامه علی علیه السلام را خواند و شفاها بحامل نامه گفت که از

ص: ۲۰۴

قول ما بعلی بگو تو کافری اول باید توبه کنی آنگاه ما را بکمک خود دعوت کنی!!سپس دستور داد که تمام خوارج بسوی نهروان عزیمت کنند.

تجمع این عده در نهروان بصورت یک پادگان در آمد و طرفداران این عقیده نیز از اطراف بدانجا آمده و روز بروز بر تعدادشان افزوده گردید بطوری که بالغ بر دوازده هزار نفر فرقه آنها را تشکیل میداد.

علی علیه السلام نیز از پادگان نخیله که قصد عزیمت بشام را داشت مسیر خود را عوض کرده به نهروان آمد.

موقعیکه علی علیه السلام با سپاهیان خود به نهروان رسید فرقه خوارج هماهنگ شده و گفتند :لا حکم الا لله و لو کره المشرکون.

علی علیه السلام در عین حال که با این جماعت خشمگین بود نسبت بآنها اظهار تأسف و دلسوزی هم میکرد زیرا آنها در عقیده‌ای که داشتند اشتباه میکردند و متوجه آن اشتباه هم نمیشدند .

علی علیه السلام در مقابل صفوف خوارج ایستاد و برای اتمام حجت با فرمانده آنها عبد الله راسبی صحبت کرد و سپس تمام خوارج را مخاطب ساخته و با منطق قوی و کلام شیوا آنها را باشتباهشان معترف ساخت و حقانیت خود را ثابت نمود در اینحال همهمه خوارج بلند شد و التماس توبه نمودند علی علیه السلام فرمود پرچم سفیدی در کنار نهروان بزنند و توبه کنندگان خوارج زیر آن جمع گردند.

تقریبا دو ثلث خوارج بظاهر توبه نموده و در کنار پرچم سفید قرار گرفتند، علی علیه السلام نیز آنها را از جنگ معاف فرمود ولی بقیه خوارج که چهار هزار نفر بودند بفرماندهی عبد الله بن وهب راسبی جدا سر قول خود ایستادگی کردند علی علیه السلام نیز ناچار با آنها به پیکار و قتال پرداخت.

پیش از شروع جنگ برای تقویت روحیه مسلمین که در اثر مرور زمان و قتل و غارت چریکهای معاویه پایه ایمان و جنگجوئی آنها ضعیف شده بود علی علیه السلام فرمود که از تمام این خوارج کمتر از ده نفر زنده خواهند ماند همچنانکه از شما کمتر از ده نفر شهید خواهند شد و این فرمایش امام یکی از معجزات آنحضرت

ص: ۲۰۵

است که پیش از وقوع حادثه از کیفیت آن خبر داده و جریان امر کاملا صحیح و منطبق با واقعیت بوده است!

باری جنگ شروع شد و طولی نکشید که آنگروه گمراه مقتول و نه نفر نیز از آنان فرار کردند و هفت نفر هم از سپاه علی علیه السلام بدرجه شهادت نائل آمده بودند و بدین ترتیب پیش بینی آنحضرت صد در صد صورت واقع بخود گرفت و پس از خاتمه جنگ بکوفه مراجعت نمودند، از جمله فراریان خوارج عبد الرحمن بن ملجم از قبیله مراد بود که بمکه گریخته بود (۱) .

۷ - شهادت علی علیه السلام

۱- (۱۹۸) - ابن ملجم مرادی گمنام بود هنگامیکه علی علیه السلام کوفیان را برای جنگ صفین بسیج میکرد چشمش بوی افتاد و طبق علائمی که درباره قاتل خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود او را شناخت و فرمود:تو عبد الرحمن بن ملجم هستی؟ عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین !

علی علیه السلام رو بحاضرین کرد و یکمصرع از شعر عمرو بن معد یکرب را خواند:ارید حیاته (حبائه) و یرید قتلی!یعنی من حیات او (یا عطیه برای او) میخواهم و او قتل مرا میخواهد !عرض کردند دستور فرمائید او را بکشیم، علی علیه السلام فرمود مگر میشود قبل از جنایت قصاص کرد؟

ص: ۲۰۶

تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انفصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی ...

(ندای آسمانی)

علی علیه السلام پس از خاتمه جنگ نهروان و بازگشت بکوفه در صدد حمله بشام بر آمد و حکام ایالات نیز در اجرای فرمان آنحضرت تا حد امکان به بسیج پرداخته و گروههای تجهیز شده را بخدمت وی اعزام داشتند.

تا اواخر شعبان سال چهلم هجری نیروهای اعزامی از اطراف وارد کوفه شده و باردوگاه نخیله پیوستند، علی علیه السلام گروههای فراهم شده را سازمان رزمی داد و با کوشش شبانه روزی خود در مورد تأمین و تهیه کسری ساز و برگ آنان اقدامات لازمه را بعمل آورد، فرماندهان و سرداران او هم که از رفتار و کردار معاویه و مخصوصا از نیرنگهای عمرو عاص دل پر کینه داشتند در این کار مهم حضرتش را یاری نمودند و بالاخره در نیمه دوم ماه مبارک رمضان از سال چهلم هجری علی علیه السلام پس از ایراد یک خطابه غراء تمام سپاهیان خود را بهیجان آورده و آنها را برای حرکت بسوی شام آماده نمود ولی در این هنگام خامه تقدیر سرنوشت دیگری را برای او نوشته و اجرای طرح وی را عقیم گردانید.

فراریان خوارج، مکه را مرکز عملیات خود قرار داده بودند و سه تن از آنان باسامی عبد الرحمن بن ملجم و برک بن عبد الله و عمرو بن بکر در یکی از شبها گرد هم آمده و

ص: ۲۰۷

از گذشته مسلمین صحبت میکردند، در ضمن گفتگو باین نتیجه رسیدند که باعث این همه خونریزی و برادر کشی، معاویه و عمرو عاص و علی علیه السلام میباشند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمین بکلی آسوده شده و تکلیف خود را معین می کنند، این سه نفر با هم پیمان بستند و آنرا بسوگند مؤکد کردند که هر یک از آنها داوطلب کشتن یکی از این سه نفر باشد عبد الرحمن بن ملجم متعهد قتل علی علیه السلام شد، عمرو بن بکر عهده‌دار کشتن عمرو عاص گردید، برک بن عبد الله نیز قتل معاویه را بگردن گرفت و هر یک شمشیر خود را با سم مهلک زهر آلود نمودند تا ضربتشان مؤثر واقع گردد نقشه این قرار داد بطور محرمانه و سری در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یکموقع مقصود خود را انجام دهند شب نوزدهم ماه رمضان را که شب قدر بوده و مردم در مساجد تا صبح بیدار میمانند برای این منظور انتخاب کردند و هر یک از آنها برای انجام ماموریت خود بسوی مقصد روانه گردید، عمرو بن بکر برای کشتن عمرو عاص بمصر رفت و برک بن عبد الله جهت قتل معاویه رهسپار شام شد ابن ملجم نیز راه کوفه را پیش گرفت.

برک بن عبد الله در شام بمسجد رفت و در لیله نوزدهم در صف یکم نماز ایستاد و چون معاویه سر بر سجده نهاد برک شمشیر خود را فرود آورد ولی در اثر دستپاچگی شمشیر او بجای فرق معاویه بر ران وی اصابت نمود.

معاویه زخم شدید برداشت و فورا بخانه خود منتقل و بستری گردید و ضارب را نیز پیش او حاضر ساختند، معاویه گفت تو چه جرأتی داشتی که چنین کاری کردی؟

برک گفت امیر مرا معاف دارد تا مژده دهم:معاویه گفت مقصودت چیست؟ برک گفت همین الان علی را هم کشتند:معاویه او را تا تحقیق این خبر زندانی نمود و چون صحت آن معلوم گردید او را رها نمود و بروایت بعضی (مانند شیخ مفید) همان وقت دستور داد او را گردن زدند.

چون طبیب معالج زخم معاویه را معاینه کرد اظهار نمود که اگر امیر اولادی نخواهد میتوان آنرا با دوا معالجه نمود و الا باید محل زخم با آهن گداخته داغ گردد، معاویه گفت تحمل درد آهن گداخته را ندارم و دو پسر (یزید و عبد الله) برای من

ص: ۲۰۸

کافی است (۱) .

عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر بمسجد رفت و در صف یکم بنماز ایستاد اتفاقا در آنشب عمرو عاص را تب شدیدی رخ داده بود که از التهاب و رنج آن نتوانسته بود بمسجد برود و به پیشنهاد پسرش قاضی شهر را برای ادای نماز جماعت بمسجد فرستاده بود!

پس از شروع نماز در رکعت اول که قاضی سر بسجده داشت عمرو بن بکر با یک ضربت شمشیر او را از پا در آورد، همهمه و جنجال در مسجد بلند شد و نماز نیمه تمام ماند و قاتل بدبخت دست بسته بچنگ مصریان افتاد، چون خواستند او را نزد عمرو عاص برند مردم وی را بعذابهای هولناک عمرو عاص تهدیدش میکردند عمرو بن بکر گفت مگر عمرو عاص کشته نشد؟ شمشیری که من بر او زده‌ام اگر وی از آهن هم باشد زنده نمی‌ماند مردم گفتند آنکس که تو او را کشتی قاضی شهر است نه عمرو عاص!!

بیچاره عمرو آنوقت فهمید که اشتباها قاضی بیگناه را بجای عمرو عاص کشته است لذا از کثرت تأسف نسبت بمرگ قاضی و عدم اجرای مقصود خود شروع بگریه نمود و چون عمرو عاص علت گریه را پرسید عمرو گفت من بجان خود بیمناک نیستم بلکه تأسف و اندوه من از مرگ قاضی و زنده ماندن تست که نتوانستم مانند رفقای خود مأموریتم را انجام دهم!عمرو عاص جریان امر را از او پرسید عمرو بن بکر مأموریت سری خود و رفقایش را برای او شرح داد آنگاه بدستور عمرو عاص گردن او هم با شمشیر قطع گردید بدین ترتیب مأمورین قتل عمرو عاص و معاویه چنانکه باید و شاید نتوانستند مقصود خود را انجام دهند و خودشان نیز کشته شدند.

اما سرنوشت عبد الرحمن بن ملجم

۱- (۱۹۹) طبیب بایستی بمعاویه میگفت تو که چند لحظه تحمل یک قطعه آهن سرخ شده را نداری پس در نتیجه طغیان و ریختن اینهمه خون مردم چگونه برای همیشه تحمل آتش سوزان دوزخ را خواهی نمود؟ این نیست جز اینکه تو به روز جزا ایمان نیاورده‌ای!

مؤلف.

ص: ۲۰۹

:این مرد نیز در اواخر ماه شعبان سال چهلم بکوفه رسید و بدون اینکه از تصمیم خود کسی را آگاه گرداند در منزل یکی از آشنایان خود مسکن گزید و منتظر رسیدن شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شد، روزی بدیدن یکی از دوستان خود رفت و در آنجا زن زیباروئی بنام قطام را که پدر و برادرش در جنگ نهروان بدست علی علیه السلام کشته شده بودند مشاهده کرد و در اولین برخورد دل از کف داد و فریفته زیبائی او گردید و از وی تقاضای زناشوئی نمود.

قطام گفت برای مهریه من چه خواهی کرد؟ گفت هر چه تو بخواهی!

قطام گفت مهر من سه هزار درهم پول و یک کنیز و یک غلام و کشتن علی بن ابیطالب است: (چه مهر سنگینی!شاعر گوید)

فلم ار مهرا ساقه ذو سماحهٔ

کمهر قطام من غنی و معدم

ثلاثهٔ آلاف و عبدو قنیهٔ

و ضرب علی بالحسام المسمم

و لا مهر اغلی من علی و ان غلا

و لا فتک الا دون فتک ابن ملجم.

یعنی تا کنون ندیده‌ام صاحب کرمی را از توانگر و درویش که (برای زنی) مانند مهر قطام مهر کند. (و آن عبارت است از) سه هزار درهم پول و غلام و کنیزی و ضربت زدن بعلی علیه السلام با شمشیر زهر آلود.

و هیچ مهری هر قدر هم سنگین و گران باشد از کشتن علی علیه السلام گرانتر نیست و هیچ تروری مانند ترور ابن ملجم نیست.باری ابن ملجم که خود برای کشتن آنحضرت از مکه بکوفه آمده و نمیخواست کسی از مقصودش آگاه شود خواست قطام را آزمایش کند لذا بقطام گفت آنچه از پول و غلام و کنیز خواستی برایت فراهم میکنم اما کشتن علی بن ابیطالب را من چگونه میتوانم انجام دهم؟

قطام گفت البته در حال عادی کسی نمیتواند باو دست یابد باید او را غافل گیر کنی و غفلهٔ بقتل رسانی تا درد دل مرا شفا بخشی و از وصالم کامیاب شوی و چنانچه در انجام اینکار کشته گردی پاداش آخرتت بهتر از دنیا خواهد بود!!ابن ملجم که دید قطام نیز از خوارج بوده و همعقیده اوست گفت بخدا سوگند من بکوفه نیامده‌ام مگر برای همین کار!قطام گفت من نیز در انجام این کار ترا یاری

ص: ۲۱۰

میکنم و تنی چند بکمک تو میگمارم بدینجهت نزد وردان بن مجالد که با قطام از یک قبیله بوده و جزو خوارج بود فرستاد و او را در جریان امر گذاشت و از وی خواست که در اینمورد بابن ملجم کمک نماید وردان نیز (بجهت بغضی که با علی علیه السلام داشت) تقاضای او را پذیرفت.

خود ابن ملجم نیز مردی از قبیله اشجع را بنام شبیب که با خوارج همعقیده بود همدست خود نمود و آنگاه اشعث بن قیس یعنی همان منافقی را که در صفین علی علیه السلام را در آستانه پیروزی مجبور بمتارکه جنگ نمود از اندیشه خود آگاه ساختند اشعث نیز بآنها قول داد که در موعد مقرره او نیز خود را در مسجد بآنها خواهد رسانید، بالاخره شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرا رسید و ابن ملجم و یارانش بمسجد آمده و منتظر ورود علی علیه السلام شدند.

مقارن ورود ابن ملجم بکوفه علی علیه السلام نیز جسته و گریخته از شهادت خود خبر میداد حتی در یکی از روزهای ماه رمضان که بالای منبر بود دست بمحاسن شریفش کشید و فرمود شقی‌ترین مردم این مویها را با خون سر من رنگین خواهد نمود و بهمین جهت روزهای آخر عمر خود را هر شب در منزل یکی از فرزندان خویش مهمان میشد و در شب شهادت نیز در منزل دخترش ام کلثوم مهمان بود.

موقع افطار سه لقمه غذا خورد و سپس بعبادت پرداخت و از سر شب تا طلوع فجر در انقلاب و تشویش بود، گاهی بآسمان نگاه میکرد و حرکات ستارگان را در نظر میگرفت و هر چه طلوع فجر نزدیکتر میشد تشویش و ناراحتی آنحضرت بیشتر میگشت بطوریکه ام کلثوم پرسید:پدر جان چرا امشب این قدر ناراحتی؟ فرمود دخترم من تمام عمرم را در معرکه‌ها و صحنه‌های کارزار گذرانیده و با پهلوانان و شجاعان نامی مبارزه‌ها کرده‌ام، چه بسیار یک تنه بر صفوف دشمن حمله‌ها برده و ابطال رزمجوی عرب را بخاک و خون افکنده‌ام ترسی از چنین اتفاقات ندارم ولی امشب احساس میکنم که لقای حق فرا رسیده است.

بالاخره آنشب تاریک و هولناک بپایان رسید و علی علیه السلام عزم خروج از خانه را نمود در این موقع چند مرغابی که هر شب در آن خانه در آشیانه خود

ص: ۲۱۱

میخفتند پیش پای امام جستند و در حال بال افشانی بانگ همی دادند و گویا میخواستند از رفتن وی جلوگیری کنند!

علی علیه السلام فرمود این مرغها آواز میدهند و پشت سر این آوازها نوحه و نالهها بلند خواهد شد!ام کلثوم از گفتار آنحضرت پریشان شد و عرض کرد پس خوبست تنها نروی.علی علیه السلام فرمود اگر بلای زمینی باشد من به تنهائی بر دفع آن قادرم و اگر قضای آسمانی باشد که باید جاری شود.

علی علیه السلام رو بسوی مسجد نهاد و به پشت بام رفت و اذان صبح را اعلام فرمود و بعد داخل مسجد شد و خفتگان را بیدار نمود و سپس بمحراب رفت و بنماز نافله صبح ایستاد و چون بسجده رفت عبد الرحمن بن ملجم با شمشیر زهر آلود در حالیکه فریاد میزد لله الحکم لا لک یا علی ضربتی بسر مبارک آنحضرت فرود آورد (۱) و شمشیر او بر محلی که سابقا شمشیر عمرو بن عبدود بر آن خورده بود اصابت نمود و فرق مبارکش را تا پیشانی شکافت و ابن ملجم و همراهانش فورا بگریختند.

خون از سر مبارک علی علیه السلام جاری شد و محاسن شریفش را رنگین نمود و در آنحال فرمود :

بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله فزت و رب الکعبة.

(سوگند بپروردگار کعبه که رستگار شدم) و سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:

منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری (۲) .

(شما را از خاک آفریدیم و بخاک بر میگردانیم و بار دیگر از خاک مبعوث‌تان میکنیم) و شنیده شد که در آنوقت جبرئیل میان زمین و آسمان ندا داد و گفت:

تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انفصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل علی المرتضی قتله اشقی الاشقیاء.

۱- (۲۰۰) بنا بروایت شیخ مفید ابن ملجم و همراهانش در داخل مسجد نزدیک در ورودی کمین کرده و بمحض ورود علی علیه السلام شمشیرهای خود را غفلة بر آنحضرت فرود آوردند شمشیر شبیب بطاق مسجد گرفت ولی شمشیر عبد الرحمن بفرق مبارک وی اصابت نمود.

۲- (۲۰۱) سوره مبارکه طه آیه ۵۵.

ص: ۲۱۲

(بخدا سوگند ستونهای هدایت در هم شکست و نشانه‌های تقوی محو شد و دستاویز محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته گردید پسر عم مصطفی صلی الله علیه و آله کشته شد، علی مرتضی بشهادت رسید و بدبخت‌ترین اشقیاء او را شهید نمود .)

همهمه و هیاهو در مسجد بر پا شد حسنین علیهما السلام از خانه بمسجد دویدند عده‌ای هم بدنبال ابن ملجم رفته و دستگیرش کردند، حسنین باتفاق بنی‌هاشم علی علیه السلام را در گلیم گذاشته و بخانه بردند فورا دنبال طبیب فرستادند، طبیب بالای سر آنحضرت حاضر شد و چون زخم را مشاهده کرد بمعاینه و آزمایش پرداخت ولی با کمال تأسف اظهار نمود که این زخم قابل علاج نیست زیرا شمشیر زهر آلود بوده و بمغز صدمه رسانیده و امید بهبودی نمیرود .

علی علیه السلام از شنیدن سخن طبیب بر خلاف سایر مردم که از مرگ میهراسند با کمال بردباری بحسنین علیهما السلام وصیت فرمود زیرا علی علیه السلام را هیچگاه ترس و وحشتی از مرگ نبود و چنانکه بارها فرموده بود او برای مرگ مشتاقتر از طفل برای پستان مادر بود!

علی علیه السلام در سراسر عمر خود با مرگ دست بگریبان بود، او شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت که قرار بود شجعان قبائل عرب آنرا زیر شمشیرها بگیرند آرمیده بود، علی علیه السلام در غزوات اسلامی همواره دم شمشیر بود و حریفان و مبارزان وی قهرمانان شجاع و مردان جنگ بودند، او میفرمود برای من فرق نمیکند که مرگ بسراغ من آید و یا من بسوی مرگ روم بنابر این برای او هیچگونه جای ترس نبود، علی علیه السلام وصیت خود را بحسنین علیهما السلام چنین بیان فرمود:

اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما، و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما... (۱)

شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش میکنم و اینکه دنیا را نطلبید اگر چه

۱- (۲۰۲) نهج البلاغه

ص: ۲۱۳

دنیا شما را بخواهد و بآنچه از (زخارف دنیا) از دست شما رفته باشد تأسف مخورید و سخن راست و حق گوئید و برای پاداش (آخرت) کار کنید، ستمگر را دشمن باشید و ستمدیده را یاری نمائید.

شما و همه فرزندان و اهل بیتم و هر که را که نامه من باو برسد بتقوی و ترس از خدا و تنظیم امور زندگی و سازش میان خودتان سفارش میکنم زیرا از جد شما پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود سازش دادن میان دو تن (از نظر پاداش) بهتر از تمام نماز و روزه (مستحبی) است، از خدا درباره یتیمان بترسید و برای دهان آنها نوبت قرار مدهید (که گاهی سیر و گاهی گرسنه باشند) و در اثر بی توجهی شما در نزد شما ضایع نگردند، درباره همسایگاه از خدا بترسید که آنها مورد وصیت پیغمبرتان هستند و آنحضرت درباره آنان همواره سفارش میکرد تا اینکه ما گمان کردیم برای آنها (از همسایه) میراث قرار خواهد داد.و بترسید از خدا درباره قرآن که دیگران با عمل کردن بآن بر شما پیشی نگیرند، درباره نماز از خدا بترسید که ستون دین شما است و درباره خانه پروردگار (کعبه) از خدا بترسید و تا زنده هستید آنرا خالی نگذارید که اگر آن خالی بماند (از کیفر الهی) مهلت داده نمیشوید و بترسید از خدا درباره جهاد با مال و جا ن و زبانتان در راه خدا، و ملازم همبستگی و بخشش بیکدیگر باشید و از پشت کردن بهم و جدائی از یکدیگر دوری گزینید، امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید (و الا) اشرارتان بر شما حکمرانی کنند و آنگاه شما (خدا را برای دفع آنها میخوانید) و او دعایتان را پاسخ نگوید.

ای فرزندان عبد المطلب مبادا به بهانه اینکه بگوئید امیر المؤمنین کشته شده ا ست در خونهای مردم فرو روید و باید بدانید که بعوض من کشته نشود مگر کشنده من، بنگرید زمانیکه من از ضربت او مردم شما هم بعوض آن، ضربتی بوی بزنید و او را مثله نکنید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود از مثله کردن اجتناب کنید اگر چه نسبت بسگ آزار کننده باشد.

علی علیه السلام پس از ضربت خوردن در سحرگاه شب ۱۹ رمضان تا اواخر شب ۲۱ در خانه بستری بود و در اینمدت علاوه بر خانواده آنحضرت بعضی از اصحابش

ص: ۲۱۴

نیز جهت عیادت بحضور وی مشرف میشدند و در آخرین ساعات زندگی او از کلمات گهر بارش بهره‌مند میگشتند از جمله پندهای حکیمانه او این بود که فرمود:انا بالامس صاحبکم و الیوم عبرهٔ لکم و غدا مفارقکم.

(من دیروز مصاحب شما بودم و امروز وضع و حال من مورد عبرت شما است و فردا از شما مفارقت میکنم) .

مقداری شیر برای علی علیه السلام حاضر نمودند کمی میل کرد و فرمود بزندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت و شکنجه نکنید اگر من زنده ماندم خود، دانم و او و اگر در گذشتم فقط یک ضربت باو بزنید زیرا او یک ضربت بیشتر بمن نزده است و رو بفرزندش حسن علیه السلام نمود و فرمود:

یا بنی انت ولی الامر من بعدی و ولی الدم فان عفوت فلک و ان قتلت فضربهٔ مکان ضربهٔ.

(پسر جانم پس از من تو ولی امری و صاحب خون من هستی اگر او را ببخشی خود دانی و اگر بقتل رسانی در برابر یک ضربتی که بمن زده است یکضربت باو بزن) چون علی علیه السلام در اثر سمی که بوسیله شمشیر از راه خون وارد بدن نازنینش شده بود بیحال و قادر بحرکت نبود لذا در اینمدت نمازش را نشسته میخواند و دائم در ذکر خدا بود، شب ۲۱ رمضان که رحلتش نزدیک شد دستور فرمود برای آخرین دیدار اعضای خانواده او را حاضر نمایند تا در حضور همگی وصیتی دیگر کند.

اولاد علی علیه السلام در اطراف وی گرد گشتند و در حالیکه چشمان آنها از گریه سرخ شده بود بوصایای آنجناب گوش میدادند، اما وصیت او تنها برای اولاد وی نبود بلکه برای تمام افراد بشر تا انقراض عالم است زیرا حاوی یک سلسله دستورات اخلاقی و فلسفه عملی است و اینک خلاصه آن:

ابتدای سخنم شهادت بیگانگی ذات لا یزال خداوند است و بعد برسالت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که پسر عم من و بنده و برگزیده خداست، بعثت او از جانب پروردگار است و دستوراتش احکام الهی است، مردم را که در بیابان جهل و نادانی سرگردان بودند بصراط مستقیم و طریق نجات هدایت فرموده

ص: ۲۱۵

و بروز رستاخیز از کیفر اعمال ناشایست بیم داده است.

ای فرزنـدان من، شـما را به تقوی و پرهیز کاری دعوت میکنم و بصبر و شـکیبائی در برابر حوادث و ناملایمات توصـیه مینمایم پای بند دنیا نباشـید و بر آنچه از دست شـما رفته حسـرت نخورید، شـما را باتحاد و اتفاق سفارش میکنم و از نفاق و پراکندگی بر حذر میـدارم، حق و حقیقت را همیشه نصب العین قرار دهیـد و در همه حـال چه هنگـام غضب و انـدوه و چه در موقع رضا و شادمانی از قانون ثابت عدالت پیروی کنید.

ای فرزندان من، هرگز خدا را فراموش مکنید و رضای او را پیوسـته در نظر بگیرید با اعمال عدل و داد نسبت بستمدیدگان و ایثار و انفاق به یتیمان و درماندگان، او را خشـنود سازید، در این باره از پیغمبر صـلی الله علیه و آله شـنیدم که فرمود هر که یتیمان را مانند اطفال خود پرستاری کند بهشت خدا مشتاق لقای او میشود و هر کس مال یتیم را بخورد آتش دوزخ در انتظار او میباشد.

در حق اقوام و خویشاوندان صـله رحم و نیکی نمائید و از درویشان و مستمندان دستگیری کرده و بیماران را عیادت کنید، چون دنیا محـل حوادث است بنابر این خود را گرفتار آمال و آرزو مکنیـد و همیشه در فکر مرگ و جهان آخرت باشـید، با همسایه‌های خود برفق و ملاطفت رفتار کنید که از جمله توصـیه‌های پیغمبر صـلی الله علیه و آله نگهداری حق همسایه است.احکام الهی و دسـتورات شرع را محترم شـمارید و آنهـا را بـا کمـال میـل و رغبت انجـام دهیـد، نمـاز و زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر را بجـا آوریـد و رضایت خدا را در برابر اطاعت فرامین او حاصل کنید.

ای فرزنـدان من، از مصاحبت فرو مایگان و ناکسان دوری کنید و با مردم صالح و متقی همنشـین باشـید، اگر در زندگی امری پیش آید که پای دنیا و آخرت شـما در میان باشد از دنیا بگذرید و آخرت را بپذیرید، در سـختیها و متاعب روزگار متکی بخدا باشـید و در انجام هر کاری از او اسـتعانت جوئید، با مردم برأفت و مهربانی و خوشـروئی و حسن نیت رفتار کنید و فضائل نفسانی مخصوصـا تقوی و خدمت بنوع را شعار خود سازید، کودکان خود را نوازش کنید و بزرگان و سالخوردگان را محترم شمارید.

ص: ۲۱۶

اولاـد علی علیه السـلام خـاموش نشسـته و در حالیکه غم و انـدوه گلوی آنها را فشار میـداد بسـخنان دلپـذیر و جان پرور آنحضـرت گوش میدادنـد، تـا این قسـمت از وصـیت علی علیه السـلام درس اخلاـق و تربیت بود که عمل بـدان هر فردی را بحـد نهائی کمال میرساند آنحضـرت این قسمت از وصیت خود را با جمله لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم بپایان رسانید و آنگاه از هوش رفت و پس از لحظه‌ای چشـمان خدابین خود را نیمه باز کرد و فرمود:ای حسن سخنی چند هم با تو دارم، امشب آخرین شب عمر من است چون در گذشـتم مرا با دست خود غسل بده و کفن بپوشان و خودت مباشـر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه من نماز بخوان و در تاریکی شب دور از شهر کوفه جنازه مرا در محلی گمنام بخاک سپار تا کسی از آن آگاه نشود.

عمـوم بنی‌هـاشم مخصوصـا خانـدان علـوی در عیـن خاموشـی گریه میکردنـد و قطرات اشـگ از چشـمان آنهـا بر گونه‌هایشـان فرو میغلطیـد، حسن علیه السـلام که از همه نزدیکتر نشسـته بود از کثرت تأثر و اندوه، امام علیه السـلام را متوجه حزن و اندوه خود نمود علی علیه السلام فرمود ای پسرم صابر و شکیبا باش و تو و برادرانت را در این موقع حساس بصبر و بردباری توصیه میکنم.

سپس فرمود از محمد هم مواظب باشید او هم برادر شما و هم پسر پدر شما است و من او را دوست دارم.

علی علیه السـلام مجـددا از هوش رفت و پس از لحظه‌ای تکـانی خورد و بحسـین علیه السـلام فرمود پسـرم زنـدگی تو هم ماجرائی خواهد داشت فقط صابر و شکیبا باش که ان الله یحب الصابرین .

در این هنگـام علی علیه السـلام در سـکرات موت بود و پس از لحظـاتی چشـمان مبـارکش بآهسـتگی فرو خفت و در آخرین نفس فرمود:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

پس از ادای شـهادتین آن لبهـای نیمه باز و نازنین بهم بسـته شـد و طایر روحش باوج ملکوت اعلا پرواز نمود و بـدین ترتیب دوران زندگی مردی که در تمام مدت

ص: ۲۱۷

عمر جز حق و حقیقت هدفی نداشت بپایان رسید (۱) .

هنگام شهادت سن شریف علی علیه السلام ۶۳ سال و مدت امامتش نزدیک سی سال و دوران خلافت ظاهریش نیز در حدود پنج سال بود.امام حسن علیه السلام باتفاق حسین علیه السلام و چند تن دیگر بتجهیز او پرداخته و پس از انجام تشریفات مذهبی جسد آنحضرت را در پشت کوفه در غری که امروز به نجف معروف است دفن کردند و همچنانکه خود حضرت امیر علیه السلام سفارش کرده بود برای اینکه دشمنان وی از بنی امیه و خوارج جسد آنجناب را از قبر خارج نسازند و بدان اهانت و جسارت ننمایند محل قبر را با زمین یکسان نمودند که معلوم نباشد و قبر علی علیه السلام تا زمان حضرت صادق علیه السلام از انظار پوشیده و مخفی بود و موقعیکه منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی آنحضرت را از مدینه بعراق خواست هنگام رسیدن بکوفه بزیارت مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام رفته و محل آنرا مشخص نمود.

در مورد پیدایش قبر علی علیه السلام شیخ مفید هم روایتی نقل میکند که عبد الله بن حازم گفت روزی با هارون الرشید برای شکار از کوفه بیرون رفتیم و در پشت کوفه بغریین رسیدیم، در آنجا آهوانی را دیدیم و برای شکار آنها سگهای شکاری و بازها را بسوی آنها رها نمودیم، آنها ساعتی دنبال آهوان دویدند اما نتوانستند کاری بکنند و آهوان به تپه‌ای که در آنجا بود پناه برده و بالای آن ایستادند و ما دیدیم که بازها بکنار تپه فرود آمدند و سگها نیز برگشتند، هارون از این حادثه تعجب کرد و چون آهوان از تپه فرود آمدند دوباره بازها بسوی آنها پرواز کرده و سگها هم بطرف آنها دویدند آهوان مجددا بفراز تپه رفته و بازها و سگها نیز باز گشتند و این واقعه سه بار تکرار شد!هارون گفت زود بروید و هر که را در این حوالی پیدا کردید نزد من آورید، و ما رفتیم و پیرمردی از قبیله بنی اسد را پیدا کردیم و او را نزد هارون آوردیم، هارون گفت ای شیخ مرا خبر ده که این تپه چیست؟ آنمرد گفت اگر امانم دهی ترا از آن آگاه سازم!هارون گفت من با خدا عهد میکنم که ترا از مکانت بیرون

۱- (۲۰۳) مقاتل الطالبیین - ارشاد مفید - اعلام الوری - کشف الغمه - بحار الانوار جلد ۴۲ - اثبات الوصیه مسعودی.

ص: ۲۱۸

نکنم و بتو آزار نرسانم.شیخ گفت پدرم از پدرانش بمن خبر داده است که قبر علی بن ابیطالب در این تپه است و خدای تعالی آنرا حرم امن قرار داده است چیزی آنجا پناهنده نشود جز اینکه ایمن گردد!

هارون که اینرا شنید پیاده شد و آبی خواست و وضوء گرفت و نزد آن تپه نماز خواند و خود را بخاک آن مالید و گریست و سپس (بکوفه) برگشتیم (۱) .

در مورد مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام حکایتی آمده است که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست:

سلطان سلیمان که از سلاطین آل عثمان و احداث کننده نهر حسینیه از شط فرات بود چون به کربلای معلی میآمد بزیارت امیر المؤمنین مشرف میشد، در نجف نزدیکی بارگاه شریف علوی از اسب پیاده شد و قصد نمود که محض احترام و تجلیل تا قبه منوره پیاده رود.

قاضی عسکر که مفتی جماعت هم بوده در این سفر همراه سلطان بود، چون از اراده سلطان با خبر گشت با حالت غضب بحضور سلطان آمد و گفت تو سلطان زنده هستی و علی بن ابیطالب مرده است تو چگونه از جهت درک زیارت او پیاده رفتن را عزم نموده‌ای؟ (قاضی ناصبی بود و نسبت بحضرت شاه ولایت عناد و عداوت داشت) در اینخصوص قاضی با سلطان مکالماتی نمود تا اینکه گفت اگر سلطان در گفته من که پیاده رفتن تا قبه منوره موجب کسر شأن و جلال سلطان است تردیدی دارد بقرآن شریف تفأل جوید تا حقیقت امر مکشوف گردد، سلطان سخن او را پذیرفت و قرآن مجید را در دست گرفته و تفالا آنرا باز نمود و این آیه در اول صفحه ظاهر بود:فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی.سلطان رو به قاضی نمود و گفت سخن تو برهنگی پای ما را مزید بر پیاده رفتن نمود پس کفشهای خود را هم درآورده با پای برهنه از نجف تا بروضه منوره راه را طی نمود بطوریکه پایش در اثر ریگها زخم شده بود.پس از فراغت از زیارت، آن قاضی عنود پیش سلطان آمد و گفت در این شهر قبر یکی از مروجین رافضی‌ها است خوبست که قبر او را

۱- (۲۰۴) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۱ فصل ۶ حدیث ۴.

ص: ۲۱۹

نبش نموده و بسوختن استخوانهای پوسیده او حکم فرمائی!!

سلطان گفت نام آن عالم چیست؟ قاضی پاسخ داد نامش محمد بن حسن طوسی است.

سلطان گفت این مرد مرده است و خداوند هر چه را که آن عالم مستحق باشد از ثواب و عقاب باو میرساند قاضی در نبش قبر مرحوم شیخ طوسی مکالمه زیادی با سلطان نمود بالاخره سلطان دستور داد هیزم زیادی در خارج نجف جمع کردند و آنها را آتش زدند آنگاه فرمان داد خود قاضی را در میان آتش انداختند و خداوند تبارک و تعالی آنملعون را در آتش دنیوی قبل از آتش اخروی معذب گردانید (۱) .

همچنین صاحب منتخب التواریخ از کتاب انوار العلویه نقل میکند که وقتی نادر شاه گنبد حرم حضرت امیر علیه السلام را تذهیب نمود از وی پرسیدند که بالای قبه مقدسه چه نقش کنیم؟ نادر فورا گفت:ید الله فوق ایدیهم.فردای آنروز وزیر نادر میرزا مهدیخان گفت نادر سواد ندارد و این کلام بدلش الهام شده است اگر قبول ندارید بروید مجددا سؤال کنید لذا آمدند و پرسیدند که در فوق قبه مقدسه چه فرمودید نقش کنیم؟ گفت همان سخن که دیروز گفتم (۲) !

باری حسنین علیهما السلام و همراهان پس از دفن جنازه علی علیه السلام بکوفه برگشتند و ابن ملجم نیز همانروز (۲۱ رمضان) بضرب شمشیر امام حسن علیه السلام مقتول و راه جهنم را در پیش گرفت.قصائد زیادی بوسیله شعراء و مردم دیگر در رثاء آنحضرت انشاد گردیده است که ما ذیلا به یکی از آنها که ام هیثم دختر اسود نخعی سروده است اشاره مینمائیم.

۱ - الا یا عین و یحک فاسعدینا

الا تبکی امیر المؤمنینا

۲ - رزئنا خیر من رکب المطایا

و خیسها و من رکب السفینا

۳ - و من لبس النعال و من حذاها

و من قرء المثانی و المئینا

۴ - و کنا قبل مقتله بخیر

نری مولی رسول الله فینا

۱- (۲۰۵) کتاب رنگارنگ جلد .۱

۲- (۲۰۶) منتخب التواریخ ص .۱۴۲

ص: ۲۲۰

۵ - یقیم الدین لا یرتاب فیه

و یقضی بالفرائض مستبینا

۶ - و لیس بکاتم علما لدیه

و لم یخلق من المتجبرینا

۷ - و یدعو للجماعهٔ من عصاه

و ینهک قطع ایدی السارقینا

۸ - لعمر ابی لقد اصحاب مصر

علی طول الصحابهٔ اوجعونا

۹ - و غرونا بانهم عکوف

و لیس کذلک فعل العاکفینا

۱۰ - افی شهر الصیام فجعتمونا

بخیر الناس طرا اجمعینا

۱۱ - و من بعد النبی فخیر نفس

ابو حسن و خیر الصالحینا

۱۲ - اشاب ذوابتی و اطال حزنی

امامهٔ حین فارقت القرینا

۱۳ - تطوف بها لحاجتها الیه

فلما استیأست رفعت رنینا

۱۴ - و عبرهٔ ام کلثوم الیها

تجاوبها و قد رأت الیقینا

۱۵ - فلا تشمت معاویهٔ بن صخر

فان بقیهٔ الخلفاء فینا (۱) .

ترجمه:

۱ - ای چشم وای بر تو ما را یاری کن و برای امیر المؤمنین اشگ بریز.

۲ - ما مصیبت زده در فقدان کسی هستیم که او بهترین سوارکاران و کشتی نشستگان بود. (از همه بهتر بود) .

۳ - و بهترین کسی که نعلین پوشیده و بدانها گام برداشته و سوره‌های مثانی و مئین قرآن را خوانده بود.

۴ - و ما پیش از شهادت او زندگی خوشی داشتیم چون یار و پسر عموی رسول خدا را در میان خودمان میدیدیم.

۵ - (علی علیه السلام) کسی بود که دین خدا را بدون شک و تردید برپا میداشت و بفرایض آن آشکارا حکم میفرمود.

۱- (۲۰۷) مجالس السنیه ص ۱۸۵ - مقاتل الطالبیین ص ۳۵.

ص: ۲۲۱

۶- و هیچ علمی را (از اهل آن) مکتوم و نهان نمیداشت و از جباران و متکبران هم نبود.

۷ - و هر که او را نافرمانی میکرد وی را (برای هدایت) باتفاق و جماعت دعوت مینمود و در بریدن دست سارقین جدیت میکرد.

۸ - بجان پدرم سوگند که مردم شهر (کوفه) خاطر ما را پس از آنکه مدتی با او أنس و مصاحبت داشتیم دردناک نمودند.

۹ - و آنها بنام اینکه دور ما را گرفته و ملازم ما هستند ما را فریب دادند در صورتیکه روش ملازمان این چنین نباشد.

۱۰ - آیا در شهر رمضان ما را با (شهادت) بهترین مردم اندوهناک و رنجیده خاطر نمودید؟

۱۱ - (با شهادت) کسی که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم بود یعنی حضرت ابو الحسن که بهترین شایستگان و صلحاء بود.

۱۲ - موقعیکه امامه (دختر علی علیه السلام) پدرش را از دست داد (غم و اندوه او) گیسوی مرا سفید کرد و اندوهم را طولانی نمود.

۱۳ - (زیرا) او بجستجوی پدرش میگردد و چون (از یافتن او) نا امید میشود صدایش را بگریه بلند میکند.

۱۴ - و (در آنحال) اشگ چشم ام کلثوم که مرگ پدر را دیده است گریه امام را پاسخ میدهد.

۱۵ - ای معاویهٔ بن ابیسفیان ما را (در شهادت علی علیه السلام) شماتت مکن زیرا بقیه خلفاء (دوازده گانه) در خانواده ما است.

مقام امامت و خلافت مسلمین پس از علی علیه السلام همچنانکه آنحضرت وصیت کرده بود بامام حسن علیه السلام رسید.عبد الله بن عباس بمسجد رفت و پس ذکر وقایع اخیر بمردم چنین گفت :البته میدانید که علی علیه السلام فرزند خود حسن علیه السلام را برای شما خلیفه قرار داده است ولی او هیچگونه اصراری در طاعت و بیعت شما ندارد اگر نظر طاعت و بیعت دارید من او را خبر دهم و بمنظور

ص: ۲۲۲

بیعت گرفتن از شما بمسجد بیاورم و اگر هم خلاف آنرا خواهانید خود دانید.

مردم عموما پاسخ مثبت دادند و ابن عباس آنحضرت را بمسجد برد تا مردم باو بیعت کنند، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

لقد قبض فی هذه اللیلهٔ رجل لم یسبقه الاولون بعمل و لا یدرکه الاخرون بعمل... (۱)

در این شب کسی از دنیا رحلت فرمود که پیشینیان در عمل از او سبقت نگرفتند و آیندگان نیز در کردار بدو نخواهند رسید، او چنان کسی بود که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله پیکار میکرد و جان خود را سپر بلای او مینمود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم را بدست با کفایت او میداد و برای جنگیدن با دشمنان دین، وی را در حالیکه جبرئیل و میکائیل از راست و چپ همدوش او بودند بمیدان کارزار میفرستاد و از میدانهای رزم بر نمیگشت مگر با فتح و پیروزی که خداوند نصیب او میفرمود.او در شبی شهادت یافت که عیسی بن مریم در آنشب بآسمان رفت و یوشع بن نون (وصی حضرت موسی) نیز در آنشب از دنیا رخت بر بست، هنگام مرگ از مال و منال دنیا هفتصد درهم داشت که میخواست با آن برای خانواده‌اش خدمتکاری تهیه کند، چون این سخنان را فرمود گریه گلویش را گرفت و ناچار گریست و مردم نیز با آنحضرت گریه کردند، امام حسن علیه السلام با این خطبه کوتاه که در یاد بود پدرش ایراد فرمود علو رتبت و بزرگی منزلت علی علیه السلام را در افکار و اندیشه‌های مستمعین جایگزین نمود و این توصیف و تمجیدی که درباره علی علیه السلام نمود تعریف پدری بوسیله پسرش نبود بلکه توصیف امامی بوسیله امام دیگر بود که بهتر از همه کس او را میشناخت.

امام حسن علیه السلام از مردم بیعت گرفت و سپس نامه‌ای بمعاویه نوشته و او را ضمن پند و نصیحت به بیعت خود دعوت نمود اما مسلم بود که معاویه این دعوت

۱- (۲۰۸) ارشاد مفید جلد ۲ باب اول - مقاتل الطالبیین.

ص: ۲۲۳

را نخواهد پذیرفت و دست از ظلم و ستم نخواهد کشید زیرا او هنگامیکه علی علیه السلام در قید حیات بود و خودش نیز چندان موقعیت قوی و محکمی نداشت با علی علیه السلام بیعت نکرد، اکنون که پایه‌های تخت حکومتش را محکم کرده و موقعیت خود را نیز تثبیت نموده است چگونه ممکن است از حسن علیه السلام اطاعت کند؟ بالاخره نامه امام حسن علیه السلام بمعاویه رسید و چنانکه گفته شد او هم پاسخ داد که من از تو شایسته‌ترم و لازم است که تو با من بیعت کنی!!

از طرفی جمع کثیری از سپاه تجهیز شده در پادگان نخیله که علی علیه السلام قبل از شهادت خود برای حمله مجدد بشام آماده کرده بود متفرق و پراکنده گشته و جز عده قلیلی باقی نمانده بود، امام حسن علیه السلام با اینکه بنا بسابقه بیوفائی و لا قیدی مردم کوفه که در زمان پدرش از آنها دیده بود میدانست که در چنین شرایطی جنگ با معاویه نتیجه‌ای نخواهد داشت مع الوصف با باقیمانده سپاه که بنا بنقل ابن ابی الحدید در حدود شانزده هزار نفر بود راه شام را در پیش گرفت و دوازده هزار نفر از آنها را بفرماندهی عبید الله بن عباس بعنوان نیروی پوششی و تأمینی بسوی معاویه فرستاد و خود در مدائن توقف نمود تا از اطراف و نواحی بگرد آوری سپاه برای اعزام بجبهه اقدام نماید ولی معاویه با دادن یک ملیون درهم عبید الله ابن عباس را فریفت و او را بسوی خود خواند.

عبید الله نیز در اثر حب دنیا و بطمع سکه‌های طلای معاویه شبانه با گروهی از همراهانش مخفیانه فرار کرده و باردوی معاویه پیوست و در مدائن نیز حوادث دیگری روی داد که موجب تفرقه و اختلاف در میان سپاهیان امام گردید و کلیه شرایط لازمه را که یک واحد عملیاتی در جبهه دشمن باید داشته باشد از میان برد و در نتیجه امام حسن علیه السلام با توجه باوضاع و احوال و با در نظر گرفتن مصلحت اسلام و مسلمین از روی ناچاری و اجبار بمتارکه جنگ که در آنموقع حساس تنها راه حل منطقی و عقلانی بود پرداخته و با قید شرایطی با معاویه صلح نمود (۱) .

بخش چهارم:شخصیت و مکارم اخلاق علی علیه السلام

اشاره

۱ – مفهوم شخصیت.

۲ – ایمان و عبادت علی علیه السلام.

۳ – علم و حکمت علی علیه السلام.

۴ – شجاعت و هیبت علی علیه السلام.

۵ – صبر و حلم علی علیه السلام.

۶ – سخاوت و ایثار علی علیه السلام.

۷ – فصاحت و بلاغت علی علیه السلام.

۸ – خوراک و پوشاک علی علیه السلام.

۹ – عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام.

۱۰ – عواطف علی علیه السلام.

۱- (۲۰۹) برای توضیح و آگاهی بیشتر بکتاب حسن کیست؟ تألیف نگارنده مراجعه شود.در این کتاب علل و جهات صلح امام حسن با معاویه تجزیه و تحلیل گردیده و بطور مبسوط و مستدل در پیرامون فلسفه آن بحث شده است.

ص: ۲۲۴

ص: ۲۲۵

ص: ۲۲۶

لم یشارکک فی صفاتک ذات غیر من کنت نفسها و اخاها.

۱ - مفهوم شخصیت

از نظر فلسفی مجموعه نفسانیات هر کسی شخصیت او را تشکیل میدهد ولی در اصطلاح عموم، شخصیت اشخاص در نتیجه ظهور و بروز صفت خاصی مشخص و تعیین میگردد مثلا کسی که شم قوی در امور سیاسی داشته باشد شخصیت سیاسی نامیده شده و اگر عالم و دانشمند باشد بعنوان شخصیت علمی از وی نام می‌برند و چون در روانشناسی ثابت شده است که نفسانیات و صفات جسمانی در همدیگر اثر دارند لذا برای معرفی کامل شخصیت هر فردی باید صفات جسمانی و خصوصیات روحی و اخلاقی او را بررسی نمود.

از طرفی برای مطالعه صفات جسمی و خصال روحی اشخاص باید از روش معمول در علوم طبیعی یعنی از مشاهده و تجربه استفاده نمود زیرا حقیقت نفسانیات مانند خود نفس غیر قابل شناخت و مجهول است و فقط از آثار آنها میتوان بوجودشان پی برد.

موضوع دیگر اینکه شناسائی ما درباره شخصیت اشخاص اعم از اینکه این شناسائی سطحی و یا علمی باشد منوط بدارا بودن صفات مشابهی از صفات صاحب شخصیت است بعبارت دیگر انسان از طریق حالات درونی خود بکیفیات نفسانی دیگران نیز پی می‌برد و همین روش در مورد آلام و لذایذ جسمانی نیز صادق میباشد هنگامیکه آدمی از فوت نزدیکان خود متأثر میشود و یا از درد عضوی ناله

ص: ۲۲۷

میکند تأثر و درد سایرین نیز برای او قابل ادراک میباشد.

از طرفی کیفیات نفسانی هر کسی منحصر بخود او بوده و تشکیل یک سلسله واحدی را میدهند که در اصطلاح روانشناسی آنرا وحدت گویند و این وحدت در طول زمان محفوظ مانده و هویت شخص را نشان میدهد.

با در نظر گرفتن نکات معروضه اگر ما بخواهیم شخصیت علی علیه السلام را چه از نظر صفات جسمانی و چه از لحاظ ملکات نفسانی مورد مطالعه قرار دهیم بیک اشکال مهم و لا ینحلی برخورد خواهیم نمود زیرا سجایای اخلاقی و صفات خجسته و عالیه علی علیه السلام که در روح بزرگ او نهفته بود برای ما مجهول است.

علی علیه السلام بشر بود ولی خصوصیات وجود او در هیچ بشری دیده نشده است، کارهای آنحضرت شبیه سایر مردم نبود تا مردم بتوانند او را از مقایسه با نفس خود بشناسند بلکه او مظهر العجایب و الغرایب بود که تمام افراد بشر را در گذشته و آینده مبهوت نموده و خواهد نمود !

اعمال و افعال او کلا خارق العاده و عجیب بود، کسی که زورمند و توانا باشد تسلیم دیگری نمیشود و در برابر اجحاف دیگران صبر و تحمل نمیکند زیرا صبر در برابر عجز است نه در برابر توانائی اما علی علیه السلام در کمال قدرت و نیرو نهایت صبر و حلم را داشته است و این عمل را جز اعجاز بچه میتوان تعبیر نمود؟

همچنین کسی که ادیب و خوش قریحه باشد فاقد صفت رزمجوئی بوده و بدرد صحنه کار زار نمیخورد اما علی علیه السلام ادیب و خطیب منحصر بفرد بود و در عین حال دل و زهره شجعان عرب در میدانهای جنگ از ترس و هیبت او ذوب میگردید.

سید رضی (رحمهٔ الله علیه) در مقدمه نهج البلاغه میگوید اگر کسی در خطبه‌ها و کلمات علی علیه السلام بدون اینکه آنحضرت را بشناسد تأمل و اندیشه نماید یقینا چنین تصور خواهد کرد که گوینده این سخنان باید کسی باشد که از مردم کناره گرفته و جز عبادت و توجه بامور معنوی و اخلاقی بچیز دیگری اهتمام نورزد، و هرگز تصور نخواهد کرد گوینده این سخنان کسی است که از شمشیرش خون چکیده و چه بسا که یکتنه در میان امواج خروشان دریای سپاه غوطه‌ور بوده است و این از

ص: ۲۲۸

فضائل عجیبه آنحضرت است که جمع بین اضداد نموده است.

همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد که ما هرگز شجاع بخشنده‌ای ندیده‌ایم، آنگاه طلحه و زبیر و عبد الله بن زبیر و عبد الملک بن مروان را نام می‌برد که اینها شجاع بودند ولی بخل و حرص داشتند اما شجاعت و سخاوت امیر المؤمنین علی علیه السلام معلوم است که بچه مقدار بوده است و این از احوال عجیبه و اوصاف مخصوصه آنحضرت است.

بر همگان معلوم است که اشخاص فروتن و متواضع فاقد هیبت و وقار بوده و بعلت تواضعشان کسی مرعوب آنها نمیگردد ولی علی علیه السلام با کمال تواضع و شکسته نفسی که حتی روی خاکها نشسته و ابو ترابش میگفتند چنان هیبت و رعب و شکوهی داشت که دل شیر را آب میکرد چنانکه روزی معاویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را بسیار خندان و خوش طبع بود، قیس گفت بخدا سوگند با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همگان فزون‌تر بود و آن هیبت تقوی بود که آنجناب داشت نه مثل هیبتی که اراذل و اوباش شام از تو دارند.

این مطلب نیز بدیهی و مسلم است که هر کس در صفتی و یا در حرفه‌ای متخصص باشد در آن حرفه و فن مخصوص بر کس دیگری که اطلاعات کلی و عمومی در چند فن و حرفه داشته باشد فضیلت و ارجحیت دارد مثلا- یک پزشک متخصص در بیماریهای قلبی در مورد معالجه آن عضو نسبت به یک پزشک عمومی که در سایر دستگاههای بدن من جمله قلب هم اطلاعات کلی دارد مهارت و برتری خواهد داشت بعبارت دیگر هر ذو فنونی مغلوب ذو فن است چنانکه گویند.

هر چند که ذو فنونی اما

ذو فن ز ذوفنون بسی به

ولی فقط علی علیه السلام بود که با وجود دارا بودن کلیه صفات کمالیه و فضائل نفسانی در هر یک از آنها نیز سرآمد همگان بوده واحدی را یارای برابری و مقابله در هیچیک از صفات مزبور با او نبوده است.

نیرو و انرژی بدن در اثر جذب مواد غذائی صورت میگیرد و اگر نیرو و کالری حاصله از غذا کمتر از انرژی مصرف شده بدن باشد تن آدمی ضعیف و رنجور گردد و

ص: ۲۲۹

بشـهادت عموم مورخین خوراک علی علیه السـلام منحصر بنان جوینی بود که سه لقمه بیشتر نمیخورد ولی نیروی بازوی او توانست درب خیـبر را از بیـخ و بن بر کنـد و مرحب خیـبری را بـا ضـربتی بخـاک افکنـده و همگـان را بتحیر و تعجب وادارد چنـانکه خـود آنحضرت فرماید:

آنکس که نان جوین مرا در سـفره دید تعجب کرد که چگونه با این نان جوین بر لشـگری انبوه حمله میکنم و سـپاهی را بتنهائی در هم میشکنم!

و بـاز کسـانی که شـجاع و خونریز و مرد جنگ و شمشـیر باشـند فاقـد غریزه ترحم و عاطفه بوده و قلب آنان را تیرگی و قساوت فرا میگیرد جز علی علیه السلام که ابطال و شجعان عرب را طعمه شمشیر خود میکرد و در عین حال چنان رقت قلب و عاطفه داشت که از مشاهده حال بینوایان اندوهگین میشد و از دیدن طفل یتیمی اشک چشمش جاری میگشت، چه خوب گفته گوینده این شعر :

اسد الله اذا صال و صاح

ابو الایتام اذا جاد و بر

(موقعی که حمله میکرد و صیحه میزد شیر خدا بود و هنگام جود و احسان پدر یتیمان بود) .

و از اینجا است که آنحضـرت را اعجوبهٔ العجایب گفته‌اند که وجود مبارکش مجمع اضداد و صـفات متباین بوده و این خود معجزه بزرگی است زیرا که بظاهر از نظر منطق اجتماع ضدین و نقیضین محال است.

دانشـمندان طبیعی و علمای علم النفس ثابت کرده‌اند که مغز آدمی مرکز ادارکات و تعقلات بوده و چنانچه بناحیه‌ای از آن آسـیب برسـد در طرز تعقل و ادراک و بخصوص در قوه حافظه و بایگانی ذهن اختلالاتی پدیـد میآیـد که منجر بفراموشـی و هذیان و پرت گوئی و امثال آنها میشود، با قبول این مطلب چه اعجازی از این بالاتر که وقتی فرق مبارک علی علیه السلام از شمشیر زهر آلود ابن ملجم علیه اللعنـهٔ شـکافته گردیـد مغز متلاشـی و مسـموم شـده و اصـلا مغزی باقی نمانده بود تا مرکز ادراکات و تعقلات باشد ولی آنحضـرت بـا همانحـال میفرمود سـلونی قبـل ان تفقـدونی!و سـخنان گهربـاری که در وصـیت‌های خود فرمود حاوی نکات علمی و اخلاقی بوده و

ص: ۲۳۰

با خطبه‌های دیگر او که در حال سلامت و تندرستی ایراد نموده است کوچکترین فرقی ندارد و باز عجب اینکه ضمن موعظه و وصیت گاهی بحالت اغماء و بیهوشی میافتاد و پس از بهوش آمدن دنباله مطلب را بیان میفرمود بدون اینکه کوچکترین تغییری در اسلوب کلمات و الفاظ و یا در ارتباط معانی و مضامین آنها بوجود آمده باشد!!

بنابراین همچنانکه در مقدمه این فصل اشاره گردید شرح و توصیف شخصیت علی علیه السلام از عهده تقریر همگان خارج بوده و اعمال و رفتار او باقیاسات ما قابل تفهیم نمیباشد.لذا بقول مولوی باید کار پاکان را قیاس از خود نگیریم و بلکه بعجز و ناتوانی خود از درک هویت و شخصیت علی علیه السلام اقرار کنیم که افکار کوچک ما قابلیت درک واقعیت آنرا نخواهد داشت.

مطالبی که در فصول آینده برای معرفی و نمایاندن شخصیت آنحضرت با توجه بمناقب و مکارم اخلاقی او نگاشته میشود برای اقناع ذهن ما است و الا درباره شخصیت واقعی علی علیه السلام نه زبان را یارای گفتن است و نه قلم را توانائی نوشتن زیرا آنجناب در تمام فضائل اخلاقی و ملکات نفسانی وارث نبی اکرم صلی الله علیه و آله بوده و بآن کوه مرتفع و بلندی ماند که طایر خیال بقله آن پرواز نتواند نمود و چون اقیانوس ژرفی است که غواص اندیشه را قدرت رسیدن بقعر آن نخواهد بود بدینجهت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام خطاب فرمود که خدا را سزاوار معرفتش کسی جز من و تو نشناخت و ترا نیز چنانکه باید و شاید کسی جز خدا و من نشناخت:

یا علی ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری (۱) .

و مناسب این مقال سخن یکی از متکلمین مشهور بنام نظام است که در حق آنحضرت چنین میگوید :

کار امیر المؤمنین علیه السلام سخت مشکل است چه اگر بخواهیم در مدح

۱- (۲۱۰) مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ ص .۵۱

ص: ۲۳۱

و ثنای او باقتضای حق و مقام سخن گوئیم غالی میشویم، و اگر قصور ورزیم کافر گردیم، و یک حالت میانه میان این دو حال است که بسیار لطیف و دقیق، و ادراک آن منوط بتوفیق است (۱) .

۲ - ایمان و عبادت علی علیه السلام

۱- (۲۱۱) ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد ۷ ص .۱۲۷

ص: ۲۳۲

لم اعبد ربا لم اره. (علی علیه السلام)

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم پوشی از غیر اوست، بزرگترین فضیلت نفس ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن بساحت قدس ربوبی است، عبادت اگر با شرایط خاص خود انجام شود مقام بسیار بزرگ و افتخار آمیزی است چنانکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوسیله کلمه عبد تجلیل شده و قبل از عنوان رسالت عبودیت او قید گردیده است:

اشهد ان محمدا عبده و رسوله.

برای سیر مراتب کمال بهترین وسیله پیشرفت، تهذیب و تزکیه نفس است که راه عملی آن با عبادت حقیقی صورت میگیرد.انجام عبادت تنها برای رفع تکلیف نیست بلکه وسیله نمو عقل، و موجب تعدیل و تنظیم قوای وجودی است که نفس را از آلودگیهای مادی باز میدارد، بهترین وجه عبادت انجام امری است که بدون ریا و سمعه بوده و صرفا برای خدا باشد و در این شرایط است که صفت تقوی ظهور میکند و بدون آن انجام عبادات مقبول نیفتد.

تقوی و ورع انحراف از جهان مادی و فانی بوده و توجه بعالم روحانیت و بقاء است و ایمانیکه بزیور تقوی آراسته شود ایمان حقیقی است و در اثر اخلاص در عبادات، شخص را بمرحله یقین میرساند.

با توجه بنکات معروضه، علی علیه السلام در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر بفرد بود در اینمورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

ص: ۲۳۳

:لو ان السموات و الارض وضعتا فی کفهٔ و وضع ایمان علی فی کفهٔ لرجح ایمان علی (۱) .

یعنی اگر آسمانها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند بطور حتم ایمان علی بر آنها فزونی میکند.

علی علیه السلام با عشق و حب قلبی خدا را عبادت میکرد زیرا عبادت او برای رفع تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دلربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه‌گر نمیشد.

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت چنان کوشا بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ کسانی که از تندی علی علیه السلام در نزد وی گله میکردند فرمود:علی را ملامت نکنید زیرا او شیفته خدا است (۲) !

علی علیه السلام هنگامیکه مناجات میکرد و مشغول نماز میشد گوشش نمی‌شنید و چشمش نمیدید و زمین و آسمان، دنیا و مافیها از خاطرش فراموش میشد و با تمام وجود توجه خود را بمبدأ حقیقت معطوف میداشت چنانکه مشهور است در یکی از جنگها پیکان تیری بپایش فرو رفته و بقدری دردناک بود که نمیتوانستند آنرا بیرون بیاورند وقتیکه بنماز ایستاد بیرون کشیدند و او متوجه نشد!

علی علیه السلام هنگام وضو گرفتن سراپا میلرزید و لرزش خفیفی وجود مبارکش را فرا میگرفت و چون در محراب عبادت میایستاد رعشه بر اندامش میافتاد و از خوف عظمت الهی اشک چشمانش بر محاسن شریفش جاری میشد، سجده‌های او طولانی بود و سجده‌گاهش همیشه از اشک چشم مرطوب !شاعر گوید،

هو البکاء فی المحراب لیلا

هو الضحاک اذا اشتد الضراب

یعنی او در محراب عبادت بشدت گریان و در شدت جنگ خندان بود.ابو درداء که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است گوید در شب تاریکی

۱- (۲۱۲) غایهٔ المرام طبع قدیم ص ۵۰۹ - فضائل الخمسه جلد ۱ ص ۱۹۱.

۲- (۲۱۳) شیعه در اسلام نقل از مناقب خوارزمی ص ۹۲ - تلخیص الریاض جلد ۱ ص ۲.

ص: ۲۳۴

از نخلستانی عبور میکردم آواز کسی را شنیدم که با خدا مناجات میکرد چون نزدیک شدم دیدم علی علیه السلام است و من خود را در پشت درخت مخفی کردم و دیدم که او با خوف و خشیت تمام با آهنگ حزین مناجات میکرد و از ترس آتش سوزان جهنم گریه مینمود و بخدا پناه برده و طلب عفو و بخشش مینمود و آنقدر گریه کرد که بی حس و حرکت افتاد!گفتم شاید خوابش برده است نزدیکش رفتم چون چوب خشگی افتاده بود او را تکان دادم حرکت نکرد گفتم حتما از دنیا رفته است شتابان بمنزلش رفتم و خبر مرگ او را بحضرت زهرا علیها السلام رسانیدم فرمود مگر او را چگونه دیدی؟ من شرح ما وقع گفتم، فاطمه علیها السلام گفت او نمرده بلکه از خوف خدا غش نموده است (۱) .

علی علیه السلام علاوه از نمازهای واجبی نوافل را نیز انجام میداد و هیچوقت نماز شب آنحضرت ترک نمیشد حتی در موقع جنگ نیز از آن غفلت نمی‌نمود، در لیلهٔ الهریر نزدیکی‌های صبح بافق مینگریست ابن عباس پرسید مگر از آنسو نگرانی دارای آیا گروهی از دشمنان در آنجا کمین کرده‌اند؟ فرمود نه میخواهم ببینم وقت نماز رسیده است یا نه!

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که از کثرت عبادت و سجده‌های طولانی بکلمه سجاد و زین العابدین ملقب شده بود در برابر سؤال دیگران که چرا اینقدر مشقت و رنج بر خود روا میداری فرمود:

و من یقدر علی عبادهٔ جدی علی بن ابی طالب؟

کیست که بتواند مثل جدم علی علیه السلام عبادت کند؟

ابن ابی الحدید بنحو دیگری این مطلب را بیان کرده و مینویسد بعلی بن الحسین علیهما السلام که در مراسم عبادت بنهایت رسیده بود عرض کردند که عبادت تو نسبت بعبادت جدت بچه میزان است؟ فرمود عبادت من نسبت بعبادت جدم مانند عبادت جدم نسبت بعبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله است (۲) .

۱- (۲۱۴) امالی صدوق مجلس ۱۸ حدیث ۹ با تلخیص عبارات.

۲- (۲۱۵) ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد ۷ ص ۹۸.

ص: ۲۳۵

از ام سعید کنیز آنحضرت پرسیدند که علی علیه السلام در ماه رمضان بیشتر عبادت میکند یا در سایر ماه‌ها؟

کنیز گفت علی علیه السلام هر شب با خدای خود به راز و نیاز مشغول است و برای او رمضان و دیگر اوقات یکسان است.

وقتی که آنحضرت را پس از ضربت خوردن از مسجد بخانه می‌بردند نگاهی بمحل طلیعه فجر افکند و فرمود ای صبح تو شاهد باش که علی را فقط اکنون (بحکم اجبار) دراز کشیده می‌بینی!

ابن ابی الحدید گوید عبادت علی علیه السلام بیشتر از عبادت همه کس بود زیرا او اغلب روزها روزه دار بود و تمام شبها مشغول نماز حتی هنگام جنگ نیز نمازش ترک نمیشد، او عالمی بود با عمل که نوافل و ادعیه و تهجد را بمردم آموخت.

علی علیه السلام موقع نماز در برابر مبدأء وجود با دل پاک و توجه تام میایستاد و براز و نیاز مشغول میشد عبادت و پرستش او مانند اشخاص دیگر نبود زیرا هر کسی بنا بهدف خاصی که دارد خدا را عبادت میکند چنانکه خود آنحضرت فرماید:

ان قوما عبدوا الله رغبهٔ فتلک عبادهٔ التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبهٔ فتلک عبادهٔ العبید، و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلک عبادهٔ الاحرار (۱).

یعنی گروهی از مردم خدا را از روی میل و رغبت (بامید نعمتهای بهشت) بندگی کردند پس این نوع عبادت عبادت تاجران است، عده ای هم از ترس (آتش دوزخ) خدا را عبادت کردند این هم عبادت بندگان است و گروهی دیگر خدا را برای سپاسگزاری عبادت کردند و این عبادت آزادگان است .

و خود آنحضرت به پیشگاه خدای تعالی عرض میکند:

الهی ما عبدتک طمعا للجنهٔ و لا خوفا من النار بل وجدتک مستحقا للعبادهٔ.

خدایا من ترا بطمع بهشت و یا از ترس جهنم عبادت نمیکنم بلکه ترا مستحق

۱- (۲۱۶) نهج البلاغه کلمات قصار

ص: ۲۳۶

و سزاوار پرستش یافتم.

هر فردی حتی هر ذیر وحی بنا بغریزه حب ذات همیشه در صدد دفع ضرر و جلب منفعت است و تنها علی علیه السلام بود که عبادت را بدون جلب نفع (بهشت) و دفع ضرر (دوزخ) صرفا برای خداوند بجا میآورد!و اینگونه خلوص در عبادت از یقین او سرچشمه میگرفت یقینی که بالاتر از آنرا نمیتوان پیدا نمود زیرا آنجناب بمرحله نهائی یقین رسیده بود چنانکه خود فرماید:لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا!اگر پرده برداشته شود من چیزی بیقین خود نمیافزایم!

علی علیه السلام خود را مانند موجی در اقیانوس حقیقت مستغرق ساخته بود و تمام فکر و ذکر و حرکات و سکنات او همه از حقیقت خواهی وی حکایت میکرد.

علی علیه السلام در تزکیه و تهذیب نفس، و سیر مراتب کمالیه وجود یگانه و بی‌نظیر و لوح ضمیرش چون جام جهان نما بود، او به هر چه نگاه میکرد خدا را میدید چنانکه فرمود:

ما رایت شیئا الا رایت الله قبله و معه و بعده.

چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن مشاهده کردم.

علی علیه السلام میفرمود:لم اعبد ربا لم اره.عبادت نکردم بخدائی که او را ندیدم!پرسیدند چگونه خدا را دیدی؟ فرمود با چشم دل و بصیرت، نه باغ دیده ظاهری.

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست

نه بسته است کسی شاهراه دلها را

علی علیه السلام در مقابل عظمت خدا و مبدء هستی خود را ملزم بخضوع و خشوع میدید و دعاها و مناجاتهای او روشنگر این مطلب است.

دعای کمیل که بیکی از اصحاب خود (کمیل بن زیاد) تعلیم فرموده است یکی از شاهکارهای روح بلند و ایمان قوی و یقین ثابت آنحضرت است که در فقرات آن معانی عالی و بدیع در قالب الفاظی شیوا و عباراتی کاملا رسا ریخته شده است، گاهی در برابر رحمت واسعه حق سر تا پا امید گشته و زمانی قدرت و جبروت خدا چنان بیم و هراسی در دل او افکنده است که بی اختیار بحال تضرع و خشوع افتاده

ص: ۲۳۷

است.همچنین دعای صباح و نیایشهای دیگر وی که هر یک حاوی مراتب سوز و گداز بیم و امید، توجه و خلوص او میباشد.

وقتی ضرار بن ضمره بر معاویه وارد شد معاویه گفت علی را برایم وصف کن!ضرار پس از آنکه شمه‌ای از خصوصیات اخلاقی آنحضرت را برای معاویه بیان نمود گفت شبها بیداری او بیشتر و خوابش کم بود در اوقات شب و روز تلاوت قرآن میکرد و جانش را در راه خدا میداد و در پیشگاه کبریائی او اشک میریخت و خود را از ما مستور نمیداشت و کیسه‌های طلا از ما ذخیره نمی‌نمود، برای نزدیکانش ملاطفت و بر جفا کاران تند خوئی نمیکرد، موقعیکه شب پرده ظلمت و تاریکی میافکند و ستارگان رو بافول مینهادند او را میدیدی که در محراب عبادت دست بریش خود گرفته و چون شخص مار گزیده بخود می‌پیچید و مانند فرد اندوهگینی (از خوف خدا) گریه میکرد و میگفت ای دنیا!آیا خود را بمن جلوه داده و مرا مشتاق خود میسازی؟ هیهات مرا بتو نیازی نیست و ترا سه طلاق داده‌ام که دیگر مرا بر تو رجوعی نیست!سپس میفرمود آه از کمی توشه و دوری سفر و سختی راه!معاویه گریه کرد و گفت ای ضرار بس است بخدا سوگند که علی چنین بود خدا رحمت کند ابو الحسن را! (۱) .

عبادت علی علیه السلام منحصر بنماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی نبود بلکه تمام حرکات و سکنات او عبادت بود زیرا در حدیث آمده است که (انما الاعمال بالنیات) و چون نیت آنجناب در تمام حرکات و سکناتش ابتغاء مرضات الله بود لذا تمام اعمال و اقوال او در همه حال عبادت خدا محسوب میشود و این خود یکی از موجبات تفوق و فضیلت وی بر همگان میباشد .

۳ - علم و حکمت علی علیه السلام

۱- (۲۱۷) امالی صدوق مجلس ۹۱ حدیث ۲.

ص: ۲۳۸

ان ههنا لعلما جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امـام و پیغمبر عقایـد مردم مختلف است گروهی معتقدنـد که علم آنـان محـدود بوده و در اطراف مسائـل شـرعیه دور میزنـد و جز خـدا کسـی از امـور غیـبی آگـاه نمیباشـد زیرا آیـاتی در قرآن وجود دارد که مؤیـد این مطلب است من جمله خـداوند فرماید:

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو)

(۱) کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و همچنین فرماید: (و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب) (۲) و خداونـد شـما را بر غیب آگـاه نسـازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنهـا را بر همه امـور اعم از تکوینی و تشـریعی آگـاه داننـد و عـده‌ای هم که ماننـد اهل سـنت بعصـمت امام قائل نمی‌باشـند امام را ماننـد دیگر پیشوایان دانسـته و گویند ممکن است او چیزی را ندانـد در حـالیکه اشـخاص دیگر از آن آگـاه باشـند همچنانکه عمر در پاسـخ زنی که او را مجاب کرده بود گفت. (کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال) (۳) همه شما از عمر دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده) .

بحث در این موضوع از نظر فلسـفی مربوط است بشـناسائی ذهن و دانستن ارزش معرفت آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای میباشد و خلاصه آنکه علم انکشاف

۱- (۲۱۸) سوره انعام آیه ۵۹

۲- (۲۱۹) سوره آل عمران آیه ۱۷۹.

۳- (۲۲۰) شبهای پیشاور ص ۸۵۲ نقل از تفاسیر و کتب عامه.

ص: ۲۳۹

واقع است و بـدو قسم ذاتی و کسبی تقسـیم میشود (۱) .علم ذاتی مختص خداونـد تعـالی است و مـا را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست، و علم کسبی مربوط بافراد بشـر است که هر کسـی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشـی تحصیل نمایـد.و شق سـیم علم لـدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصـیاء آنها میباشـد و این قسم علم ماننـد علم افراد بشـر کسبی و تحصـیلی نیست و باز مانند علم خدا ذاتی هم نیست بلکه علمی است عرضـی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به پیغمبران و اوصـیاء آنها افاضه میشود و آنان با اذن و اراده خدا میتوانند از حوادث گذشـته و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسـش دیگران پاسخ مقتضی گویند چنانکه خداوند درباره حضرت خضر فرماید : (و علمناه من لدنا علما) (۲) و ما او را از جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید:

(و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) (۳) .

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید.)

بنـابر این آیـاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خـدا نفی میکنـد منظور علم ذاتی است که مختص ذات احـدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند علم لدنی است که بوسیله وحی و الهام (۴) از جانب پروردگار بدانها افاضه میشود و آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول (۵) ...

۱- (۲۲۱) علم را بحضوری و حصولی نیز تقسم کرده‌اند ولی آنچه بمقصود ما نزدیک است همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.

۲- (۲۲۲) سوره کهف آیه ۶۵.

۳- (۲۲۳) سوره آل عمران آیه ۴۹.

۴- (۲۲۴) کیفیت وحی و الهـام از نظر فلاسـفه و دانشـمندان بجهـات مختلفه تعبیر شـده است برای توضـیح مطلب بکتاب (ماهیت و منشاء دین) تألیف نگارنده مراجعه شود.

۵- (۲۲۵) سوره جن آیه ۲۶.

ص: ۲۴۰

(خداوند دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای پیغمبری پسندیده باشد.)

با توجه بمفاد آیات گذشته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه سلسله عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلما علم بیشتری از جانب خداوند باو افاضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه شدید القوی (۱) آنحضرت برمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است و علم علی علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و حکم آنجناب است زیرا علی علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود، و برابر نقل مورخین و اهل سیر از عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

انا مدینهٔ العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب (۲)

همچنین نقل کرده‌اند که فرمود:

انا دار الحکمهٔ و علی بابها (۳) .

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب کل باب یفتح الف باب (۴) .

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودهٔ مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین (۵) .

(درباره اسرار غیب‌ها از من بپرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم)

۱- (۲۲۶) سوره نجم آیه ۵.

۲- (۲۲۷) مناقب ابن مغازلی ص ۸۰ - کفایهٔ الطالب باب ۵۸ ص ۲۲۱ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۸

۳- (۲۲۸) ذخائر العقبی ص ۷۷ - کشف الغمه ص ۳۳

۴- (۲۲۹) خصال صدوق جلد ۲ ص ۱۷۶

۵- (۲۳۰) ینابیع المودهٔ باب ۱۴ ص ۶۹

ص: ۲۴۱

و باز نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء هم اعلم مردم است (۱) .

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:علی بن ابی طالب اعلم امتی، و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی (۲) یعنی علی بن ابیطالب دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین آنها در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح کرده است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و آنحضرت معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ‌ترین وجهی ایراد نموده است.

علی علیه السلام صریحا فرمود:سلونی قبل ان تفقدونی.بپرسید از من پیش از آنکه از میان شما بروم!و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود زیرا موضوع علم را قید نکرده و دائره سؤالات را محدود ننموده است بلکه مردم را در سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه آنحضرت برموز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی دیده و شنیده نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلونی قبل ان تفقدونی مگر علی بن ابیطالب (۳) .

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی - از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگر

۱- (۲۳۱) ینابیع المودة باب ۱۴ ص ۷۰ - کشف الغمه ص ۳۳

۲- (۲۳۲) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۱

۳- (۲۳۳) کفایة الخصام ص ۶۷۳ شرح نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۷۷

ص: ۲۴۲

خداونـد آن کتابها را بسـخن در آورد گویند علی راست گفت و شـما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود بپرسـید از من پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه‌های قرآن از من بپرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم (۱) .

علی علیه السـلام با آنهمه علم و دانش در میان اشـخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال

مثلی گفته‌اند صدیقان

شاهدی در میان کوران است

مصحفی در سرای زندیقان

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود:ان ههنـا لعلما جما - در سـینه من دریای خروشان علم در تموج است ولی افسوس که کسـی اسـتعداد فهم آنرا ندارد.

قـوانین کلی طـبیعی و اصول مسـلمه‌ای که مورد تحقیق دانشـمندان اروپـا قرار گرفته است در سـخنان و خطبه‌هـای علی علیه السـلام کاملا هویـدا است و خطبه‌های آنحضـرت مشـحون از حقائق فلسـفی و معارف اسـلامی است که دانشـمندان و فلاسـفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مـدت ۲۵ سـال مسـند خلافـت را اشـغال کرده بودنـد چنانکه سابقا اشاره شـد در رفع مشـکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد میکردند.

در زمـان خلافت آنحضـرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخـدمت وی مشـرف شدنـد و پس از انـدکی گفتگو از خـدمتش مرخص گردیدند، فیلسوف یونانی گفت:فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میداند، حکیم یهودی گفت:بتمام جهات فلسفه

۱- (۲۳۴) ینـابیع المـودهٔ ص ۷۴ - ارشـاد مفیـد جلـد ۱ بـاب ۲ فصـل ۱ حـدیث ۴ - امـالی صـدوق مجلس ۵۵ حـدیث ۱ - منـاقب خوارزمی.

ص: ۲۴۳

احاطه دارد (۱) .

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته‌اند.هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند.علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند (۲) .

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد، در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان مینمود، هر گونه سؤالی را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی‌پیمود، کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فورا فرمود:

۱- (۲۳۵) نقل از کتاب افکار امم - باید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.

۲- (۲۳۶) شیعه در اسلام ص ۲۰

ص: ۲۴۴

اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک.

یعنی شماره روزهای هفته (۷) را در روزهای سال (۳۶۰) ضرب کن که عدد منظور (۲۵۲۰) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال، و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت:یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هرگونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی!حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج انگشت.فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟ عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد، علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.

۴ - شجاعت و هیبت علی علیه السلام

ص: ۲۴۵

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعهٔ و مضر.

(نهج البلاغه خطبه قاصعه)

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظهر تام و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود.

اگر چه در فصول پیشین ضمن شرح خدمات نظامی آنجناب چه در غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در جنگهای دوران خلافتش (جنگهای جمل و صفین و نهروان) شمه‌ای از هیبت و شجاعت او نگارش گردید لیکن هر چه در اینمورد گفته و نوشته شود اندکی از بسیار و یکی از هزار بیشتر نخواهد بود.

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پر پشت، دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود.دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند.

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر میآمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود.

ص: ۲۴۶

مورخین عموما معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد.از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نترسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم میکردم.و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بوحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمیکردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر (۱)

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمهٔ دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) (۲) رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است.

۱- (۲۳۷) تمام مردان شمشیرکش هنگام برخورد با او شمشیر خود را غلاف میکردند.

۲- (۲۳۸) قیل له:بای شیء غلبت الاقران؟ فقال علیه السلام:ما لقیت احدا الا اعاننی علی نفسه .یؤمی بذلک الی تمکن هیبته فی القلوب.

نهج البلاغه - کلمات قصار.

ص: ۲۴۷

معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماح بمعاویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است بزیادی آب!

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه‌ای که خود را معرفی میکرد بپاره‌ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود:من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاع‌تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشگیده بوزد آنها را پراکنده میساخت (۱) .

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است بلکه یک حقیقت غیر قابل انکاری است که یک امام از امام دیگر که مقام و منزلت او بهتر از همه آشنائی داشت آنرا بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آنحضرت را نوعی اعجاز دانسته و مینویسد:هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هماوردی بمبارزه برخاست بر او چیره گشت و بهر رزمجوئی ضربتی زد او را بهلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز میکند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان بوسیله او بهم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی میباشد (۲) .

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سر چشمه می گرفت در هیچ

۱- (۲۳۹) بحار الانوار جلد ۴۵ ص ۱۳۸

۲- (۲۴۰) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۳ فصل .۵۶

ص: ۲۴۸

بشری دیده نشده است، روزی در جنگ صفین بچهره خود نقاب زده و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز میطلبید پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را بخاک هلاکت افکند معاویه بعمرو عاص گفت:این شجاع قویدل کیست؟

عمرو گفت یا عبد الله ابن عباس است!و یا خود علی است معاویه گفت چگونه میتوان تشخیص داد؟

عمرو گفت:ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه باین انبوهی نمیتواند مقاومت کند تمام سپاهیان را فرمان حمله بده.که از جای بجنبند و باین جنگجو حمله کنند اگر رو گردانید ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است زیرا علی از تمام عرب اگر بمقابله‌اش برخیزند رو نمیگرداند چه رسد بسپاه تو (۱) .

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او بحرکت در آمد اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و بر قرار بود آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است پیکار میکند لذا فرمان عقب نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدانهای جنگ بلند میشد دل و زهره قهرمانان آب میگردید و لرزه بر ارکان وجود آنها میافتاد.در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر سپاهیان مخالف میزد و صفوف آنها را متلاشی کرده و پراکنده میساخت.

بتصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود، زره آنحضرت که بمنزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او بهم وصل میشد و بکلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود:من هرگز پشت بدشمن نخواهم نمود در اینصورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم.سعدی گوید:

۱- (۲۴۱) خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف نوشته میفرماید:و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها - بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر بجنگ من برخیزند من از آنها رو گردان نمیشوم - نهج البلاغه نامه ۴۵

ص: ۲۴۹

مردی که در مصاف زره پیش بسته بود

تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزادر یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه بآن نقطه گرد آیند.علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد (۱) .

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آنحضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات میدهد علی علیه السلام فرمود من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر باو برسم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد (۲) .

ابن ابی الحدید گوید:علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت، در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یکضربت او برای قوی‌ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش میآورد چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و شمشیری نزد که احتیاج بدومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که میکشت تکبیر میگفت و در لیلة الهریر شماره تکبیراتش به ۵۲۳ رسید و معلوم گردید که ۵۲۳ نفر از ابطال نامی را در آنشب بدیار عدم فرستاده است (۳) .در جنگ احد پس از آنکه مردان رزمی قبیله بنی عبد الدار بدست آنحضرت کشته شدند غلامی از آن قبیله که حبشی بود و صواب نام داشت در حالیکه بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که بجای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد صلی الله علیه و آله را خواهم کشت!این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با او را نداشتند، علی علیه السلام چنان ضربتی بر او زد که او را از کمر

۱- (۲۴۲) افکار امم

۲- (۲۴۳) امالی صدوق مجلس ۳۲ حدیث ۴

۳- (۲۴۴) کشف الغمه ص ۷۳

ص: ۲۵۰

دو نیم نمود بطوریکه بالا- تنه‌اش بزمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند هر دو لشگر متعجب و مبهوت شده و مسلمین میخندیدند (۱) !

در تمام جنگها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل میگشت، وقتی دست بقبضه ذو الفقار میبرد پیروزی مسلمین محرز و مسلم میشد و هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طرف مشرکین غم و اندوهی میرسید و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم میگرفتند وجود علی علیه السلام باعث بر طرف شدن غم و اندوه پیغمبر میگردید و بهمین جهت او را الکاشف الکرب عن وجه رسول الله گفتند.

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند، مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت بود.در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود :و الله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه - بخدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است (۲) .

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشگر میگشت، امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود:یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه (۳) . (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.)

۱- (۲۴۵) منتهی الامال جلد ۱ ص ۴۴ نقل بمعنی

۲- (۲۴۶) نهج البلاغه کلام ۵.

۳- (۲۴۷) بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۲ نقل از مناقب آل ابیطالب.

ص: ۲۵۱

عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکنید و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر

یوم ما قدر ام یوم قدریوم ما قدر لا اخشی الوغا

یوم قد قدر لا یغنی الحذرشاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا هست روزی که قضا نیستروزی که قضا هست کوشش ندهد سود

روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیستهر شجاعی که در جنگ بدست آنحضرت کشته میشد موجب افتخار قبیله خود میگشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباهات مینمودند چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که بدست وی کشته شد خواهرش گفت اگر جز علی که حقا لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر میگریستم لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن بدست او عین افتخار و اعتبار است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معاویه خفته بود پس از بیدار شدن عبد الله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود، عبد الله از روی شوخی بمعاویه گفت اگر میخواستم ترا (در خواب که بودی) غفلتا میکشتم.معاویه گفت بعد از ما اظهار شجاعت کن!عبد الله گفت برای چه شجاعت مرا انکار میکنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ابیطالب بایستادم!معاویه گفت اگر چنین جرأت میکردی یقینا علی تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و دنبال دیگری میگشت که بقتل رساند (۱) .

۱- (۲۴۸) بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۱۴۳

ص: ۲۵۲

باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پا بمیدان محاربه می گذاشت نفس‌های دلیران و شجاعان در سینه‌ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفریت مرگ با صورت هولناکی بر آنگروه نمایان میگشت.رباعی زیر منسوب بآنحضرت است:

صید الملوک ارانب و ثعالب

و اذا رکبت فصیدی الابطال‌صیدی الفوارس فی اللقاء و اننی

عند الوغاء لغضنفر قتال (۱)

سفیان ثوری گوید که علی علیه السلام در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند، خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را بدست او قرار داده بود.

ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.

۵ - صبر و حلم علی علیه السلام

۱- (۲۴۹) شکار پادشاهان خرگوشها و روباه‌ها است ولی هنگامیکه من سوار میشوم شکار من شجاعان عرب است.شکار من در موقع جنگ سواران و دلیران است و من هنگام جنگ شیری بسیار کشنده‌ام .

ص: ۲۵۳

ان عضک الدهر فانتظر فرجا فانه نازل بمنتظره او مسک الضر و ابتلیت به فاصبر فان الرخاء فی اثره (علی علیه السلام)

صبر و حلم از صفات فاضله نفسانی است و از نظر علم النفس معرف علو همت و بلندی نظر و غلبه بر امیال درونی است و تسکین دردها و آلام روحی بوسیله صبر و شکیبائی انجام میگیرد .

صبر، تحمل شداید و نا ملایمات است و یا شکیبائی در انجام واجبات و یا تحمل بر خورداری از ارتکاب معاصی و محرمات است و در هر حال این صفت زینت آدمی است و هر کسی باید خود را بزیور صبر آراسته نماید.

علی علیه السلام از هر جهت صبور و شکیبا و حلیم بود زیرا رفتار او خود مبین حالات او بود حتی در جنگها نیز صبر و بردباری میکرد تا دشمن ابتداء بیشرمی و تجاوز را آشکار مینمود .

علی علیه السلام در حلم و بردباری بحد کمال بود و تا حریم دین و شرافت انسانی را در معرض تهاجم و تجاوز نمیدید صبر و حوصله بخرج میداد ولی در مقابل دفاع از حقیقت از هیچ حادثه‌ای رو گردان نبود

ص: ۲۵۴

.معاویه را نیز بحلم ستوده‌اند اما حلم معاویه تصنعی و ساختگی بوده و از روی سیاست و حیله‌گری و برای حفظ منافع مادی بود در حالیکه حلم علی علیه السلام فضیلت اخلاقی محسوب شده و برای احیاء حق و پیشرفت دین و هدایت گمراهان بود.

در تمام غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله رنج و مشقت کارزار را تحمل نمود و از آن بزرگوار حمایت کرد و هر گونه سختی و ناراحتی را درباره اشاعه و ترویج دین با کمال خوشروئی پذیرفت .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فتنه‌هائی که پس از رحلتش در امر خلافت بوجود آمد او را آگاه کرده بصبر و تحمل توصیه فرمود، علی علیه السلام نیز مصلحهٔ برای حفظ ظاهر اسلام مدت ۲۵ سال در نهایت سختی صبر نمود چنانکه فرماید:فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی .یعنی من مانند کسی صبر کردم که گوئی خاری در چشمش خلیده و استخوانی در گلویش گیر کرده باشد.

علی علیه السلام برای استرداد حق خویش قدرت داشت ولی برای حفظ دین مأمور بصبر بود و این بزرگترین مصیبت و مظلومیتی است که هیچکس را جز خود او یارای تحمل آن نیست!میفرماید (بارها تصمیم گرفتم که یکتنه با این قوم ستمگر بجنگ برخیزم و حق خود باز ستانم ولی بخاطر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و برای حفظ دین از حق خود صرف نظر کردم.) چه صبری بالاتر از این که اراذلی چند مانند مغیرهٔ بن شعبه و خالد بن ولید بخانه‌اش بریزند و بزور و اجبار او را برای بیعت با ابو بکر بمسجد برند در حالیکه اگر دست بقبضه شمشیر میبرد مخالفی را در جزیرهٔ العرب باقی نمیگذاشت!گویند وقتی حضرت امیر علیه السلام را کشان کشان برای بیعت با ابو بکر بمسجد می‌بردند یک مرد یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب بتهلیل و شهادت گشوده و مسلمان شد و چون علت آنرا پرسیدند گفت من این شخص را میشناسم و این همان کسی است که وقتی در میدانهای جنگ ظاهر میشد دل رزمجویان را ذوب کرده و لرزه بر اندامشان میافکند و همان کسی است که قلعه‌های مستحکم خیبر را گشود و در آهنین آنرا که بوسیله چندین نفر

ص: ۲۵۵

باز و بسته میشد با یک تکان از جایگاهش کند و بزمین انداخت اما حالا که در برابر جنجال یکمشت آشوبگر سکوت کرده است بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت نداشت او در برابر این اهانتها صبر و تحمل نمیکرد اینست که حق بودن اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

باز چه مظلومیتی بزرگتر از این که از لشگریان بیوفای خود بارها نقض عهد میدید و آنها را نصیحت میکرد اما بقول سعدی (دم گرمش در آهن سرد آنها مؤثر واقع نمیشد) و چنانکه گفته شد آرزوی مرگ میکرد تا از دیدار کوفیهای سست عنصر و لا قید رهائی یابد.

علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله دائما در شکنجه روحی بود و جز صبر و تحمل چاره‌ای نداشت بنقل ابن ابی الحدید آنحضرت صدای کسی را شنید که ناله میکرد و میگفت من مظلوم شده‌ام فرمود:هلم فلنصرخ معا فانی ما زلت مظلوما.یعنی بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بوده‌ام!

درباره مظلومیت و شکیبائی علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله (در دوران خلفاء ثلاثه) ترجمه خطبه شقشقیه ذیلا نگاشته میشود تا صبر و تحمل آنجناب از زبان خود وی شنیده شود:

بدانید بخدا سوگند که فلانی (ابو بکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل بر اندام موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آنکه میدانست محل و موقعیت من نسبت بامر خلافت مانند میله وسط آسیاب است نسبت بسنگ آسیاب که آنرا بگردش در میآورد. (من در فضائل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی هستم که) سیلابهای علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه را نیز هر قدر که در فضای کمالات اوج گیرد رسیدن بقله من امکان پذیر نباشد.

با اینحال شانه از زیر بار خلافت (در آن شرایط نا مساعد) خالی کرده و آنرا رها نمودم و در این دو کار اندیشه کردم که آیا با دست تنها (بدون داشتن کمک برای گرفتن حق خود بر آنان) حمله آرم یا اینکه بر تاریکی کوری (گمراهی مردم)

ص: ۲۵۶

که شدت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر میکرد و مؤمن در آنوضع رنج می‌برد تا پروردگارش را ملاقات مینمود شکیبائی کنم؟ پس دیدم صبر کردن بر این ظلم و ستم (از نظر مصلحت اسلام) بعقل نزدیکتر است لذا از شدت اندوه مثل اینکه خار و خاشاك در چشمم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالیکه میراث خود را غارت زده میدیدم صبر کردم!تا اینکه اولی راه خود را بپایان رسانید و عروس خلافت را بآغوش پسر خطاب انداخت!عجبا با همه اقراری که در حیات خویش به بی لیاقتی خود و شایستگی من میکرد (و میگفت:اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم. - مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالیکه علی در میان شما است) بیش از چند روز از عمرش باقی نمانده بود که مسند خلافت را بدیگری (عمر) واگذار نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند، خلافت را در دست کسی قرار داد که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لغزش و خطایش در مسائل دینی زیاد و عذرش از آن خطاها بیشتر بود.

او چون شتر سرکش و چموشی بود که مهار از پره بینی‌اش عبور کرده و شتر سوار را بحیرت افکند که اگر زمام ناقه را سخت کشد بینی‌اش پاره و مجروح شود و اگر رها ساخته و بحال خود گذارد شتر سوار را به پرتگاه هلاکت اندازد، سوگند بخدا مردم در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند من هم (برای بار دوم) در طول اینمدت با سختی محنت و اندوه صبر کردم تا اینکه (عمر نیز) براه خود رفت و خلافت را در میان جمعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند یکی از آنها هستم قرار داد.

خدایا کمکی فرمای و در این شورا نظری کن، چگونه این مردم مرا با اولی (ابو بکر) برابر دانسته و درباره من بشك افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص قرار گرفتم و لکن باز هم (بمصلحت دین) صبر کردم و در فراز و نشیب با آنها هماهنگ شدم (سابقا گفته شد که اعضاء شورا شش نفر بودند) پس مردی (سعد وقاص) بسابقه حقد و کینه‌ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و مرد دیگری (عبد الرحمن بن عوف) بعلت اینکه داماد عثمان بود از من اعراض کرده

ص: ۲۵۷

و متمایل باو شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از پستی آنها) زشت است نامشان برده شود.بدین ترتیب سیمی (عثمان) در حالیکه (مانند چهار پایان از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود زمام امور را در دست گرفت و فرزندان پدرش (بنی امیه) نیز با او همدست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز بهاری را خورد، مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا اینکه طنابی که بافته بود باز شد (مردم بیعتش را شکستند) و کردارش موجب قتل او گردید.

چیزی مرا (پس از قتل عثمان) بترس و وحشت نینداخت مگر اینکه مردم مانند یال کفتار بسوی من هجوم آورده و از همه طرف در میانم گرفتند بطوریکه از ازدحام و فشار آنان حسنین در زیر دست و پا مانده و دو طرف جامه‌ام پاره گردید.

مردم چون گله گوسفندی که در جای خود گرد آیند (برای بیعت) دور من جمع شدند و چون بیعت آنان را پذیرفتم گروهی (مانند طلحه و زبیر) بیعت خود را شکستند و گروه دیگری (خوارج) از زیر بار بیعت من بیرون رفتند و برخی نیز (معاویه و طرفدارانش) بسوی جور و باطل گرائیدند مثل اینکه آنان کلام خدا را نشنیدند که فرماید:ما سرای آخرت را برای کسانی قرار میدهیم که در روی زمین اراده سرکشی و فساد نداشته باشند و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

بلی بخدا سوگند این آیه را یقینا شنیده و حفظ کردند و لکن دنیا در نظر آنان جلوه کرد و زینت‌هایش آنها را فریب داد.

بدانید سوگند بدان خدائی که دانه را (در زیر زمین برای روئیدن) بشکافت و بشر را آفرید اگر حضور آن جمعیت انبوه و قیام حجت بوسیله یاری کنندگان نبود و پیمانی که خداوند از علماء برای قرار نگرفتن آنان در برابر تسلط ستمگر و خواری ستمدیده گرفته است وجود نداشت هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رها میکردم و از آن صرف نظر می‌نمودم و شما در می‌یافتید که این دنیای شما (با تمام زرق و برقش) در نزد من بی ارزشتر از آب بینی بز است (۱).

علی علیه السلام در این خطبه در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه شمه‌ای از صبر

۱- (۲۵۰) نهج البلاغه خطبه ۳.

ص: ۲۵۸

و تحمل خود را درباره مظلومیتش اظهار داشته و بر همه روشن نموده است که تحمل چنین مظلومیتی چقدر سخت و طاقت فرسا است زیرا آنجناب که مستجمع تمام صفات حمیده و سجایای عالیه اخلاقی بود در مقابل سعد وقاص و معاویه و امثال آنها قرار گرفته بود که تقابل آنها از نظر منطق درست تقابل ضدین است چنانکه خود آنحضرت فرماید روزگار مرا بپایه‌ای تنزل داد که معاویه هم خود را همانند من میداند!تحمل اینهمه نا ملائمات در راه دین بود و بهمین جهت وقتی ضربت خورد فرمود فزت و رب الکعبهٔ.

۶ – سخاوت و ایثار علی علیه السلام

ص: ۲۵۹

اذا جادت الدنیا علیک فجد بها علی الناس طرا انها تتقلب فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها اذا هی تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار میسازد، شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود هر کسی را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می‌برد و آنحضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد، حضرت فرمود آیا مرا شایسته پرسش دانسته‌ای؟

عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین، علی علیه السلام فورا چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد، علی علیه السلام بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا نقره؟ فرمود برای من فرقی ندارد هر کدام که بدرد حاجتمند بیشتر میخورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید:از کجا میآئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیل‌ترین مردم است!

ص: ۲۶۰

معاویه گفت وای بر تو از علی سخی‌تر کسی بدنیا نیامده است اگر او را انباری از کاه و انباری از طلا باشد طلا را زودتر از کاه میبخشد.

یکی از مباشران علی علیه السلام عوائد ملک او را پیش وی آورده بود آنحضرت فورا در آمد خود را بفقراء تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمیکرد و میفرمود:اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا حقیقت جود نا خواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود.علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و یکدرهم در نهان آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شأن نزول آنرا در مورد انفاق آنحضرت نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیهٔ فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۱) .

کسانیکه اموال خود را در شب و روز، نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد (۲) .

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم، بیماری نفس، بیماری جهل، بیماری فقر!علی علیه السلام فرمود مرض را باید بطبیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را بغنی.

آن مرد گفت شما هم طبیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود هزار درهم

۱- (۲۵۱) سورهٔ بقره آیه ۲۷۴

۲- (۲۵۲) کشف الغمه ص ۹۳ - ینابیع المودهٔ ص ۹۲ - مناقب ابن مغازلی ص ۲۸۰

ص: ۲۶۱

برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم‌برای معالجه نادانی (۱) .

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت و آنحضرت انگشتر خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید، سائل وقتی از او دور شد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این انگشتر را بتو داد؟ سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در رکوع است آنگاه آیه:انما ولیکم الله و رسوله...که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد (۲) . (در بخش پنجم در ترجمه و تفسیر آیه مزبور بحث خواهد شد)

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود، در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود دست شست و باستقبال مرگ رفت، معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد، این صفت از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود، علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد در راه سائلی رسید و اظهار نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست خالی بخانه رفت، روزی با غلام خود قنبر ببازار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را بقنبر داد.

محدثین و مورخین، همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی) هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام بطور

۱- (۲۵۳) جامع الاخبار ص ۱۶۲

۲- (۲۵۴) مناقب ابن مغازلی ص ۳۱۳ - کفایة الطالب ص ۲۵۰ و کتب دیگر.

ص: ۲۶۲

خلاصه چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و حتی خود حسنین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند فضه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند، علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود قرض کرد و بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آرد نموده و (بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت، شب اول موقع افطار سائلی پشت در صدا زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه میخورید مرا اطعام کنید که خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند، خاندان پیغمبر هر پنج قرص را بمسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آرد کرد و پنج گرده نان پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین را تکرار کرد باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند.روز سیم فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری پشت در آمد و سخنان سائلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان پیغمبر نانها را باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام چون جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می‌برم بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فورا نازل شد و ۱۸ آیه از سوره هل اتی را (از آیه ۵ تا آیه ۲۲) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیه‌شان در بهشت برین برسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا (۱) .

و در آخر آیات نازله هم از عمل بیریا و خالصانه آنها قدردانی

۱- (۲۵۵) سوره دهر آیه ۸.

ص: ۲۶۳

کرده و فرمایـد:ان هذا کان لکم جزاء و کان سـعیکم مشـکورا.یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است (۱) .

۷ – فصاحت و بلاغت علی علیه السلام

۱- (۲۵۶) شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۰۰ - امالی صدوق مجلس ۴۴ حدیث ۱۱ - کشف الغمه ص ۸۸ و کتب دیگر .

ص: ۲۶۴

اما الفصاحهٔ فهو (علی علیه السلام) امام الفصحاء و سید البلغاء و عن کلامه قیل دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین.

(ابن ابی الحدید)

نطق آدمی از نظر علم منطق فصل ممیز انسان از حیوانات دیگر است که خداوند بحکمت بالغه خویش آنرا وسیله امتیاز او قرار داده است چنانکه فرماید:خلق الانسان علمه البیان (۱) .

گوهر نفس که حقیقت آدمی است با سخنوری تجلی کند و بقول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

و بهمین جهت خود امام فرماید:المرء مخبوء تحت لسانه.یعنی مرد در زیر زبانش نهفته است، و هر قدر شیوائی و رسائی سخن بیشتر باشد تأثیرش در شنونده بطور مطلوب خواهد بود.

در دوران جاهلیت مقارن ظهور اسلام در عربستان فصحائی مانند امرء القیس و غیره که اشعار سحر انگیز میسرودند وجود داشتند ولی فصاحت کلام علی علیه السلام همه فصحای عرب را بتحیر و تعجب وا داشت و بالاتفاق در برابر کلام او درمانده شده و او را امیر سخن نامیدند.

ابن ابی الحدید گوید او پیشوای فصحاء و استاد بلغاء است و در شأن کلامش گفته‌اند از سخن خدا فروتر و از سخن مردمان فراتر است و تمام فصحاء فن خطابه و سخنوری را از سخنان و خطب او آموخته‌اند و اضافه میکند که برای اثبات درجه

۱- (۲۵۷) سوره الرحمن آیه ۳.

ص: ۲۶۵

اعلای فصاحت و بلاغت او همین نهج البلاغه که من بشرحش اقدام مینمایم کافی است که هیچ یک از فصحای صحابه یک عشر آن حتی نصف عشر آنرا نمی‌توانند تدوین کنند (۱) .

باز در جای دیگر درباره فصاحت و بلاغت کلام علی علیه السلام گوید:

عجبا کسی در مکه متولد شود و در همان شهر بزرگ گردد و بدون تماس و ملاقات با حکیم و دانشمند و ادیبی بقدری در سخنوری مهارت داشته باشد که گوئی عالم الفاظ تسخیر شده اوست و هر چه را اراده کند بفصیح‌ترین وجهی بیان میکند.

علامه فقید سید هبهٔ الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغهٔ؟) که تحت عنوان نهج البلاغه چیست؟ بفارسی ترجمه شده چنین مینویسد:

شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواست که چند کلمه از سخنان علی علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورده و منتشر سازد دانشمند مزبور در پاسخ وی چنین نوشت :

از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی، من اکنون دسترس بکتابهائی که چنین نظری را تأمین کند ندارم مگر کتابهائی چند که از جمله نهج البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمیدانم چگونه از میان صدها کلمات علی علیه السلام فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم نمیدانم چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست باین میماند که دانه یاقوتی را از کنار دانه دیگر بر دارم!سر انجام من این کار را کردم و در حالیکه دستم یاقوت‌های درخشنده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش نور آنها خیره میگشت!

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی کلمه‌ای را از این معدن بلاغت بیرون آوردم بنا بر این نو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد داشته باش که این صد کلمه پرتوهائی از نور بلاغت و غنچه‌هائی از شکوفه

۱- (۲۵۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۱۲.

ص: ۲۶۶

فصاحت است!آری نعمتهائی که خداوند متعال از راه سخنان علی علیه السلام بر ادبیات عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است (۱) .

همچنین شهرستانی در کتاب دیگر مینویسد:

از سخنان مستر گرنیکوی انگلیسی استاد ادبیات عرب در دانشکده علیگره هندوستان که در محضر استادان سخن و ادبائی که در مجلس او حاضر بود و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ آنان گفت:قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن کریم) و امکان آوردن نظیر آن باشد (۲) ؟

علی علیه السلام در گفتار خود پایبند قواعد فصاحت و بلاغت نبود بلکه سخن او خود بخود شیرین و گیرا است و قواعد فصاحت را باید از سخنان وی استخراج نمود نه اینکه سخن او را با قواعد فصاحت سنجید.

سخنان علی علیه السلام با شور و حرارت مخصوص، حقیقت و واقعیت را بیان میکند اجزاء سخنان او همه متناسب و بهم پیوسته است و جمال صورت و کمال معنی بهم مرتبطند، استدلالات آن محکم و منطقش با نفوذ و مؤثر است.

معاویه گفت راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر از علی نگشود و قانون سخن را غیر از او کسی تعلیم نکرد.ادبای نامی عرب اقرار کرده‌اند که آیین دادرسی و فرمان نویسی از خطبه‌های او بدست آمده است.

لازمه بلاغت قوت فکر وجودت ذهن است که مرد سخنور بتواند فورا دقایق معانی را در مخزن حافظه خود حاضر کند، این قوت فکر و کثرت ذکاء در علی علیه السلام بحد اعلاـ وجود داشت و وقتی متوجه بغرنج‌ترین مطلبی میشد تمام زوایای تاریک آنرا از فروغ اندیشه خود روشن میساخت.

کلام علی علیه السلام بطوری است که ارتباط منطقی بین جمله‌های آن برقرار است هر مطلبی که بخاطر آنحضرت خطور میکرد فورا به بهترین وجهی در قالب کلمات

۱- (۲۵۹) نهج البلاغه چیست ص ۲۸

۲- (۲۶۰) نهج البلاغه چیست ص ۶.

ص: ۲۶۷

شیوا بر زبانش جاری میشد و روی کاغذ نقش می‌بست بدون اینکه در گفتن و بوجود آوردن آن بخود زحمتی بدهد.

علی علیه السلام در تعبیه کلام و فن سخنوری کار را باعجاز رسانید و همه را متعجب نمود، بنا بنقل ابن شهر آشوب عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و مشغول گفتگو در مورد مسائل علمی و ادبی بودند، در این ضمن گفته شد که حرف الف در اغلب کلمات داخل شده و کمتر کلامی گفته میشود که در آن حرف الف نباشد.علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چون سخن آنها را شنید بپا خاست و فی البدیهه خطبه غرائی خواند که در حدود هفتصد کلمه بود بدون اینکه در کلمات آن حرف الفی وجود داشته باشد، همچنین خطبه دیگری دارد که در کلمات آن حرف نقطه داری وجود ندارد و چنین شروع میشود - الحمد لله الملک المحمود المالک الودود و مصور کل مولود....که برای پرهیز از اطاله کلام از نوشتن خطبه‌های مزبور خود داری گردید.

کسی از حضرتش پرسید امر واجب چیست و واجب‌تر از آن کدام است، و امر عجیب چیست و عجیب‌تر کدام است، و چه چیزی سخت و مشکل و چه چیزی سخت‌تر است، و چه نزدیک و چه نزدیکتر است؟ علی علیه السلام فورا پاسخ او را منظوما چنین فرمود:

وجب علی الناس ان یتوبوا

لکن ترک الذنوب اوجب

و الدهر فی صرفه عجیب

و غفلة الناس فیه اعجب

و الصبر فی النائبات صعب

لکن فوت الثواب اصعب

و کل ما یرتجی قریب

و الموت من کل ذاک اقرب (۱)

۱- (۲۶۱) بر مردم واجب است که (از گناهان) توبه کنند، ولی ترک گناه از آن واجب‌تر است.روزگار در گردش خود عجیب است، و غفلت و بی‌خبری مردم در روزگار عجیب‌تر است.شکیبائی در برابر حوادث و ناملائمات مشکل است، ولی پاداش (صبر) را از دست دادن از آن مشکلتر است.و هر چه را که بدان امید میرود نزدیک است که برسد، ولی مرگ از همه آنها نزدیکتر است. (از دیوان منسوب بآنحضرت) .

ص: ۲۶۸

البته واضح و روشن است کسی که بداهۀ چنین پاسخی گوید و یا فوری و بیسابقه خطبه بی نقطه و یا خطبه هفتصد کلمه‌ای ایراد کند که یک حرف الف در کلمات آن نباشد چه نفوذی در فصاحت و بلاغت و چه تسلطی بر ادبیات عرب خواهد داشت و ما تیمنا و تبرکا در خاتمه کتاب بشمه‌ای از سخنان گهربار آنحضرت ضمن ترجمه آنها اشاره خواهیم نمود.

۸ - خوراک و پوشاک علی علیه السلام

ص: ۲۶۹

ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه. (نهج البلاغه از نامه ۴۵)

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاک با دیگران قیاس کنند کسی را نمیتوان یافت که در اینمورد همانند او باشد، زیرا خوراک آنحضرت بسیار ساده و کم و بطور کلی نان جوینی بود که سبوس آنرا پاک نمیکردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم بحد اقل خود رسید .

علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد چنانکه در شب شهادتش نیز بدخترش ام کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود فرمود مگر نمیدانی پدرت تا کنون بیش از یک غذا نخورده است؟ شیر را بردار و همین نان و نمک کافی است!حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا میخورد و بر زمین می‌نشست، دو پیراهن سنبلانی میخرید و غلامش را مخیر مینمود که بهترین آنها را بردارد و خود آندیگری را می‌پوشید و اگر آستین و یا دامنش بلندتر بود آنرا قطع میکرد.در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره‌ای نیندوخت بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و خود بمنزلش میرفت و نان جو با سرکه میخورد و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت‌ترین آنها را انتخاب میکرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد کرد که در آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را تاب و توان کردار او نبود (۱) .

۱- (۲۶۲) امالی صدوق مجلس ۴۷ حدیث ۱۴.

ص: ۲۷۰

ابن جوزی مینویسد روزی عبد الله بن رزین بخانه علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت کمی گوشت و آرد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه‌ای میجوشاند!عبد الله عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه غذائی است که شما میخورید؟ شما خلیفه مسلمین هستید و تمام بیت المال در دست شما است و شما مجازید که باندازه سد جوع از اغذیه قوی طعام بخورید.علی علیه السلام فرمود برای والی مسلمین بیش از این جائز نیست!

عبد الله بن ابی رافع گوید روز عید بخدمت علی علیه السلام رفتم انبانی که مهر شده بود نزدش آوردند و در داخل آن نان جوین خشگ و کوبیده بدیدم که آنحضرت از آن تناول فرمود، عرض کردم یا امیر المؤمنین این انبان را برای چه مهر میکنید؟ فرمود:خفت هذین الولدین ان یلینا بسمن او زیت.یعنی برای آن مهر میکنم که میترسم این دو فرزندم (حسنین علیهما السلام) آنرا با روغن و یا زیت نرمش کنند!

و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه و یا نمک اکتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی بسبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم میخورد و میفرمود:لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان - شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار میدهید (۱) .

در کتاب ذخیرهٔ الملوک است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد!حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند (۲) .

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرف

۱- (۲۶۳) ینابیع المودهٔ باب ۵۱ ص ۱۵۰ - بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۱۴۸

۲- (۲۶۴) ینابیع الموده باب ۵۱ ص ۱۴۷.

ص: ۲۷۱

شدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشگیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشگ بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابهای آن بنوشاند.

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟ گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بپزم!حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟ عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود (۱) .

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است، چون بغذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است!!

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود:

علل النفس بالقنوع و الا

طلبت منک فوق ما یکفیها.

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند (۲) .

یکی از رجال ثروتمند حلوائی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی

۱- (۲۶۵) کشف الغمه ص ۴۷ - تاریخ طبری و کتب دیگر.

۲- (۲۶۶) بحار الانوار جلد ۴۰ ص ۳۴۵.

ص: ۲۷۲

علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بویت معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیهات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشگ را با سرکه خورد و مجددا سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد!گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکنید؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نان‌ها را بروغن یا بزیت آغشته میکنند و من برای اینکه آنها باحترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم!معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد.لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه‌اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد.میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم!

ص: ۲۷۳

و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها (۱) .

در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید:من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از عسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیهات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نماید!آیا بهمین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقراء شرکت نکنم؟ أأقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر (۲) ؟ علی علیه السلام می‌فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هستم که اگر فقیرترین مردم مرا ببینند میتواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع و حال خود راضی میشود.

و باز میفرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟ پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید.

۹ - عدالت و حقیقت خواهی علی علیه السلام

۱- (۲۶۷) نهج البلاغه خطبه ۱۵۹

۲- (۲۶۸) نهج البلاغه نامه ۴۵ بعثمان بن حنیف.

ص: ۲۷۴

فان فی العدل سعهٔ و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (نهج البلاغه - از کلام ۱۵)

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دلبند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید، آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود:بینوایان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند.حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و مواسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست رأی و اندیشه او را از مسیر حقیقت منحرف سازد.علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید:و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامهٔ ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام.. .

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارها

ص: ۲۷۵

بکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیدهٔ ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد!از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟ آیا تو از این درد کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت‌تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوهٔ و صدقه است؟ و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوهٔ بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرا

ص: ۲۷۶

فریب دهی؟ آیا بخبط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای) ؟

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعهٔ بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملهٔ اسلبها جلب شعیرهٔ ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست‌تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجود، علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ ما لعلی و لنعیم یفنی و لذهٔ لا تبقی (۱) .عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقهٔ برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود، پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟ دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟ عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!

فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟

عرض

۱- (۲۶۹) نهج البلاغه کلام ۲۱۵.

ص: ۲۷۷

کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم، فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم، دخترش وقتی این سخن را شنید عرض کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟ حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟ آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلش باز گردانید (۱) .طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداشتی از آنحضرت داشتند.علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟

عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرری ما بیشتر بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرری شما چگونه بود؟

عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرری شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟

چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم!علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلاـ خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم، بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.

علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست، او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند.جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین مینویسد:ما که علی بن ابیطالب و معاویهٔ بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟

ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم.

۱- (۲۷۰) بحار الانوار جلد ۴۰ ص .۳۷۷

ص: ۲۷۸

معاویه در نامه‌هائی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است (۱).

هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات.اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده‌اند، علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حیله و نیرنگ بر کنار بود.موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و بآسانی دست از امارت شام بر نمیدارد، علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم .

گروهی کوته نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام بسیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فورا عزل نمیکرد بعدا میتوانست او را معزول کند و یا در شورای ۶ نفری عمر اگر موقهٔ سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمیآید و و...سخنان و اعتراضات این گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگوار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت، حکومت الهیه با توجه بمبانی عالیه اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی

۱- (۲۷۱) نهج البلاغه چیست ص .۳

ص: ۲۷۹

و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود، علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حیله گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید:و الله ما معاویهٔ بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر.بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوش‌تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد.و باز فرمود:لو لا التقی لکنت ادهی العرب.یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنگتر بودم.ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاهٔ) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟

سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما برسی از تو متشکر میشویم و الا ترا نا سپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟ سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها

قبر فاصبح فیها العدل مدفونا

یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید.معاویه گفت مقصودت کیست؟

سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان

ص: ۲۸۰

خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟ من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو بآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فورا پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توبیخ آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه، دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد، و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاۀ بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید (۱) .

باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هائی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود، اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و جنگهای داخلی وجود نداشت بلاـ شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت، مصداق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهائی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلا اشاره میشود:ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد.

۱- (۲۷۲) کشف الغمه ص ۵۰.

ص: ۲۸۱

(ای مالک) مهار هوی و هوست را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برایت مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا نا خوشایند آن باشد عدل و انصاف است، قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند (۱) که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نا فرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی، و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت

۱- (۲۷۳) با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل مترقی دعوای نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در ۱۴ قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرماید مردم از هر کیش و طبقه‌ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است.مؤلف.

ص: ۲۸۲

بـدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشـیدن کبر و سـر کشـی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد، و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشـتن را در جبروت و قـدرت همانند او قرار دهی سـخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشـی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالـک) خـدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسـی که از زیر دسـتانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی سـتمکار باشـی، و کسـی که به بنـدگان خـدا سـتم کنـد خداونـد بعوض بندگان با او دشـمن میشود و خداونـد هم با کسـی که مخاصـمه و دشـمنی کنـد حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از سـتمکاری بکشد و بتوبه گراید، و هیچ چیز مانند پایداری بر سـتم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیسـت زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشنود و در کمین ستمکاران است.

(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجوئی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضـعفی میباشـد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسـته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشـیده است جسـتجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکنـد، بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.

(ای مالـک) گره هر گـونه کینـه‌ای را که ممکن است مردم از تـو در دل داشـته باشـند بـا حسن سـلوک و رفتـار خـوش از دل مردم بگشـای و رشـته هر نوع انتقـام و دشـمنی را در بـاره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشـد نـادان نشـان ده و در گواهی نمودن گفته‌هـای سـخن چین عجله مکن زیرا که سـخن چین هر چنـد خود را به نصـیحت گویـان ماننـد کند خیانتکار است، و در جلسه مشورت خود شـخص بخیل را راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند و

ص: ۲۸۳

همچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد .

(ای مالک) تا میتوانی بپارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر کشی پدید آورد.و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش، نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد، و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص میگردانی، پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملا وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادای واجبات نماز بطرز صحیح بپرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه بخواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت بپرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد، و بپرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان منتی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای برای افتخار آنرا

ص: ۲۸۴

بزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید) .

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است بپرهیز، پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هرگز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی، و عطوفت و مهربانی او نسبت بمردم حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.

۱۰ – عواطف علی علیه السلام

ص: ۲۸۵

و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم. (سوره فتح آیه ۲۹)

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است، محبت و عاطفه در قلب پاک و نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالیه باشد در فکر دیگران بوده و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد.علی علیه السلام مظهر محبت و عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سر انجام مزد کار خود را صرف بیچارگان و درماندگان می‌نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر یتیمان و فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود، در زمان خلافت خود شبها از خانه بیرون میآمد و در تاریکی شب خرما و نان برای مساکین و بیوه زنان می‌برد و بصورت مرد نا شناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون اینکه کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر او میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد.آنحضرت روزی در کوچه میرفت زنی را دید که مشک آب بر دوش گرفته و بخانه می‌برد و از سنگینی مشک ناراحت بود، علی علیه السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جویا شد، آنزن بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بمأموریت جنگی رفت و بشهادت رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه‌هایم بخدمتگزاری مردم پرداختم.

ص: ۲۸۶

علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد و شب را با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه آنزن رفت و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه را گرفت و از او تشکر نمود و گفت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی غذا مانده‌اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب ثواب حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان بپز آن زن مشغول پختن نان شد و علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه اشک از چشمان مبارکش فرو میغلطید خرما بدهان آنها میگذاشت و میفرمود ای بچه‌های من، اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی نداشته است، چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش خود گفت ای علی گرمی آتش را بچش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی که از حال یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت وای بر تو این علی است که تو او را بکار وا داشته‌ای!آنزن پیش علی علیه السلام شتافت و عرض کرد چقدر زن بیشرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین را بکار وا داشته‌ام از تقصیر من در گذر .علی علیه السلام فرمود ترا در اینکار تقصیری نیست بلکه وظیفه من است که باید بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم (۱) .

علی علیه السلام در حسن سلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود که حدی بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و بزرگواریش زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارا بودن چنین خصال کریمه میستودند.

شهد الانام بفضله حتی العدی

و الفضل ما شهدت به الاعداء (۲)

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و علی

۱- (۲۷۴) بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۵۲

۲- (۲۷۵) تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل (حقیقی) آنست که دشمنان بدان گواهی دهند.

ص: ۲۸۷

بر من دست یابـد باکی نـدارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد.

علی علیه السـلام همیشه به سـپاهیان خود میفرمود که دنبال دشـمن فراری نروید و مجروحین را مداوا نموده و با اسـیران مدارا کنید، در جنگ جمل که پیروزی یافت عایشه را محترمانه بمـدینه فرسـتاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که در بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السـلام همه را از عطوفت و محبت خود بهره‌مند میکرد و بعفو و ترحم توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسـنه و تشنه‌اش نگذارید.باری چنین احساسات عالیه و عواطف بی نظیر فقط در قلب پاک آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه السـلام در تمام ملکات نفسانی و سـجایای اخلاقی منحصـر بفرد بوده است بدینجهت ابن ابی الحدید گوید:سبحان الله!یک فرد و اینهمه فضایل؟ !توضیح و بیان شخصیت علی علیه السـلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چنـد فصل گذشـته در مورد صـفات عالیه آن بزرگوار نگاشـته شـده در خور فهم و ادراک ما است و الا بایـد گفت (عنقا شـکار کس نشود دام باز چین) .در پایان این بخش به ابیاتی از قصیده ملا مهر علی خویی که در مدح علی علیه السلام سروده جهت تأیید و تتمیم مطالب معروضه در فصول پیشین ذیلا اشاره میگردد :

۱ - ها علی بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

۲ - علة الکون و لولاه لما

کان للعالم عین و اثر

۳ - و له ابدع ما تعقله

من عقول و نفوس و صور

۴ - فلک فی فلک فیه نجوم

صدف فی صدف فیه درر

۵ - ما رمی رمیة الا و کفی

ما غزا غزوة الا و ظفر

۶ - اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر

ص: ۲۸۸

۷- اسد الله اذا صال و صاح

ابو الایتام اذا جاد و بر

۸ - حبه مبدء خلد و نعم

بغضه منشاء نار و سقر

۹ - هو فی الکل امام الکل

من ابو بکر و من کان عمر؟

۱۰ - لیس من اذنب یوما بامام

کیف من اشرک دهرا و کفر؟

۱۱ - کل من مات و لم یعرفه

موته موت حمار و بقر

۱۲ - خصمه ابغضه الله و لو

حمد الله و اثنی و شکر

۱۳ - خله بشره الله و لو

رب الخمر و غنی و فجر!

۱۴ - من له صاحبهٔ کالزهراء

او سیل کشبیر و شبر

۱۵ - عنه دیوان علوم و حکم

فیه طومار عظات و عبر

۱۶ - بو تراب و کنوز العالم

عنده نحو سفال و مدر

۱۷ - و هو النور و اما الشرکاء

کظلام و دخان و شرر

۱۸ - ایها الخصم تذکر سندا

متنه صح بنص و خبر

۱۹ - اذ اتی احمد فی خم غدیر

بعلی و علی الرحل نبر

۲۰ - قال من کنت انا مولاه

فعلی له مولا و مفر

۲۱ - قبل تعیین وصی و وزیر

هل تری فات نبی و هجر؟

۲۲ - من اتی فیه نصوص بخصوص

هل باجماع عوام ینکر؟

۲۳ - آیهٔ الله و هل یجحد من

خصه الله بآی و سور؟

۲۴ - وده اوجب ما فی القران

اوجب الله علینا و امر.

۲۵ - مدعی حب علی و عداه

مثل من انکر حقا و اقر.

ص: ۲۸۹

ترجمه و معنی ابیات:

۱ - بدان که علی بشر است، اما چگونه بشری است؟ بشری است که آثار قدرت پروردگارش در وجود او آشکار و نمایان شده است.

۲ - آنحضرت علت غائی آفرینش است که اگر او نبود برای عالم واقعیت و اثری نبود. (خداوند بخاطر او عالم را بوجود آورده است)

۳ - و آنچه را که تو از عالم عقول و نفوس و صور (عوالم سه گانه خلقت که در طول هم قرار گرفته و عبارتند از عالم عقل و مثال و ماده) تعقل و اندیشه کنی برای وجود او ابداع شده‌اند .

۴ - فلکی است در داخل فلکی و دارای ستارگان است و صدفی است در داخل صدفی و دارای گوهرهای درخشانی است (آنحضرت محاط در اوصاف پیغمبر اکرم است و ائمه دیگر هم از وجود او پدید آمده‌اند) .

۵ - تیری نینداخت جز اینکه آن تیر برای هلاک دشمن کافی شد و بجنگی وارد نشد جز اینکه از آن پیروز در آمد.

۶ - تمام شمشیر کشان موقع مقابله با او (برای اینکه عرض اندام نکنند از ترس وی) شمشیر خود را غلاف میکردند.

۷ - موقعیکه حمله میکرد و صیحه میزد شیر خدا بود و در موقع بخشش و احسان پدر یتیمان بود .

۸ - محبت و دوستی آنحضرت سر چشمه بهشت و نعمتهای بهشت است و دشمنی او منشاء آتش دوزخ و جهنم است.

۹ - او در تمام عالم پیشوای همه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است ابو بکر و عمر کیستند که با او لاف برابری زنند؟

۱۰ - کسی که یکروز هم مرتکب گناه شود شایسته امامت نیست پس چگونه شایسته آنمقام باشد کسی که یک عمر در شرک و کفر بوده است (امام باید معصوم و منتخب از جانب خدا باشد) .

۱۱ - هر کسی که مرد و او را نشناخت مرگ او مانند مرگ خر و گاو است

ص: ۲۹۰

(مانند زمان جاهلیت مرده و این سخن اشاره است بحدیث من مات و لم یعرف امام زمانه....) .

۱۲ - دشمن آنحضرت مبغوض خدا است اگر چه خدا را ستایش کند و ثنا گوید و سپاسگزار باشد.

۱۳ - دوست و محب او را از خداوند مژده بهشت داده اگر چه شرب خمر کرده و آواز خوانده و مرتکب فجور باشد. (البته این مطلب احتیاج بتوضیح دارد و چنین نیست که هر کسی بهوای دوستی آنحضرت هر گونه فسق و فجوری را مرتکب شود و بعد هم در انتظار بهشت باشد، دوستی باید دو جانبه باشد کسی که علی علیه السلام را دوست دارد باید دید آیا آنجناب هم او را دوست دارد یا نه و مسلما علی علیه السلام کسی را که بر خلاف احکام خدا رفتار کند دوست نخواهد داشت بنا بر این محب حقیقی آنحضرت مرتکب فسق و فجور نشود و اگر هم در اثر نادانی چنین اعمالی را انجام دهد خداوند توفیق توبه باو میدهد و در نتیجه از کرده خود نادم و تائب گردد و خداوند غفور و رحیم نیز او را مورد آمرزش قرار دهد.)

۱۴ - جز علی کیست که زوجه‌ای چون زهرا علیها السلام یا فرزندانی مانند حسین علیهما السلام داشته باشد؟

۱۵ - دیوان علوم و حکمتها از آنحضرت است و طومار موعظه‌ها و پندها در نزد اوست.

۱۶ - آنجناب خاک نشین بود و (اعتنائی بدنیا نداشت بطوریکه) گنجهای عالم (شمش‌های طلا) در نزد او بمنزله سفال و کلوخ بود.

۱۷ - و او نور خالص است و اما شرکای خلافت او مانند ظلمت و دود و شرر میباشند.

۱۸ - ایکه مخالف امامت او هستی بیاد آر، سند آن روایتی را (در غدیر خم) که متن آن بنابروایات و اخبار شما هم صحیح است.

۱۹ - موقعیکه در غدیر خم پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را آورد بر جهاز شتران (عوض منبر) بالا رفت.

ص: ۲۹۱

۲۰- و فرمود من بر هر کس از نفس او اولی بتصرف هستم این علی بر او اولی بتصرف و پناهگاه است.

۲۱ - هیچ پیغمبری را دیده‌ای که پیش از تعیین وصی و جانشین وفات یابد و یا هجرت کند؟

۲۲ - کسی که در شأن او نص‌ها و روایات مخصوصی آمده باشد آیا میتوان با اجماع مشتی عوام الناس منکر او شد؟

۲۳ - علی علیه السلام آیت عظمای خدا است آیا انکار کرده میشود کسی که خداوند برای او آیه‌ها و سوره‌هائی اختصاص داده است؟

۲۴ - دوستی آنحضرت واجب‌ترین امری است که در قرآن آمده و خداوند او را بما واجب فرموده است.

۲۵ - کسی که ادعای دوستی آنحضرت و مخالفین او را دارد مانند کسی است که حقی را انکار کند و هم بدان اقرار نماید.

ص: ۲۹۲

بخش پنجم: اثبات خلافت بلا فصل علی علیه السلام

اشاره

۱ – بحثی در امامت.

۲ – آیات نازله در باره علی علیه السلام.

۳ – احادیث نبوی در باره علی علیه السلام.

۴ – نظر رجال عامه و دیگران در باره علی علیه السلام.

۵ – در نفی امامت از غیر علی علیه السلام.

۶ – رد دلائل اهل سنت.

۷ – دو دلیل عقلی و اصولی.

۸ – سخنی چند با اهل سنت.

ص: ۲۹۳

ص: ۲۹۴

و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین.

(سوره بقره آیه ۱۲۴)

۱ – بحثی در امامت

لزوم وجود امام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنظور جانشینی آنحضرت برای رهبری ملت اسلام بطوریکه اطاعت او بر تمام امت لازم و واجب باشد مورد تأیید فریقین خاصه و عامه است زیرا هیچ سازمان و اجتماعی بدون ریاست و رهبری نمیتواند ببقاء خود ادامه دهد ولی بحث در اینست که چه کسی باید جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله شود و چه شرایط و خصوصیاتی را داشته باشد و چه کسی او را بدین مقام منصوب سازد؟ اهل سنت هر حکومتی را که بوسیله یک فرد مسلمان مستقر گردد خلافت اسلامی دانسته و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم منتخب از طرف مردم میدانند در نتیجه بعصمت خلیفه قائل نبوده و خلافت اسلامی را در ردیف حکومتهای بشری بشمار میآوردند و فقط بطرز رفتار خلفاء و چگونگی اعمال آنها نظر دارند که با مردم بعدل و داد رفتار نمایند!

اما بعقیده شیعه امامت منصب الهی بوده و تالی نبوت است و همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا مبعوث شده است امام نیز باید از ناحیه خدا تعیین گردد و علاوه بر داشتن افضلیت نسبت بقاطبه مردم در کلیه سجایای اخلاقی و فضائل نفسانی، عصمت او هم در درجه اول شرایط لازمه است و این مقام فوق تشخیص مردم است بنا بر این اجماع و انتخاب مسلمین شرط امامت نیست و قبول و یا تسلیم مسلمین نیز دلیل امامت نمیباشد اگر چه امام برای حفظ اساس دین بظاهر مجبور

ص: ۲۹۵

بتقیه و بیعت باشد.

البته لفظ امام را بمعنی لغوی آن بهر پیشوائی میتوان گفت مانند امام جماعت (در نماز) حتی به پیشوایان کفر نیز اطلاق میشود چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید:فقاتلوا ائمهٔ الکفر انهم لا ایمان لهم (۱) .

ولی امامت در اصطلاح علم کلام و بمعنی مخصوص آن که جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است عبارت از ریاست عمومی الهیه است بر همه مردم در امور دنیا و دین که بر تمام افراد امت متابعت از صاحب چنین مقامی لازم و واجب است، بعبارت دیگر امام و جانشین پیغمبر باید ریاست و رهبری جامعه اسلامی را در سه جهت (از لحاظ حکومت - بیان معارف و احکام دینی - رهبری و ارشاد حیات معنوی) بعهده بگیرد و پر واضح است که چنین کسی باید از جانب خداوند تعیین و منصوب گردد و مؤید بالهامات ربانی باشد زیرا همچنانکه برای بوجود آمدن دینی پیغمبری از طرف خداوند تعالی مبعوث میشود برای حفظ و بقای آن دین نیز تعیین و نصب امام از جانب خدا لازم و ضروری میباشد.

از جمله استدلالات شیعه بر صحت عقیده خود دلیلی است معروف بدلیل لطف که چون نظام اجتماع بدون وجود قانون الهی مختل، و میان افراد آن جامعه هرج و مرج پیدا میشود لذا برای تعیین روابط افراد با یکدیگر و همچنین برای تعیین وظایف و تکالیف دینی و اخلاقی آنها که نتیجه‌اش رسیدن بسعادت جاودانی است خداوند از راه لطف پیغمبری را بسوی آنان مبعوث میکند تا افراد جامعه را در مسیر تکامل مادی و معنوی هدایت نماید چنانکه در قرآن کریم فرماید:لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم ایاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمهٔ و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (۲) .

یعنی خداوند بر مؤمنین (از راه لطف) احسان و اکرام نمود که در میان آنها

۱- (۲۷۶) سوره توبه آیه ۱۲ - بکشید پیشوایان کفر را که برای آنها سوگندهائی نیست که رعایت شود .

۲- (۲۷۷) سوره آل عمران آیه ۱۶۴.

ص: ۲۹۶

پیغمبری را بر انگیخت که بر آنان آیات او را میخواند و آنها را (از شرک و پلیدی و رذائل اخلاقی) تزکیه نموده و کتاب و حکمت یادشان میدهد و اگر چه قبلا در گمراهی آشکاری بودند.

دلیل لطف را اهل سنت نیز در باره پیغمبر قبول دارند اما در مورد امام آنرا نمی‌پذیرند در صورتیکه لطف خدا کامل است و هرگز ناقص و نا تمام نمی‌ماند بنا بر این امام نیز باید پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا منصوب شود و پیغمبر در حال حیات او را بمردم معرفی کند چنانکه نزول آیه تبلیغ در غدیر خم روشنگر این مطلب بوده و در فصول گذشته بدان اشاره گردیده است، خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد گوید :الامام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلا للغرض (۱) .

علاوه بر دلیل لطف آیاتی در قرآن کریم وجود دارند که ثابت میکنند امامت و خلافت الهیه موهبت و منصب خدائی است و امام نیز بوسیله خداوند منصوب میگردد از جمله آنها آیه‌های زیر است:

اذ قال ربک للملائکهٔ انی جاعل فی الارض خلیفهٔ (۲) ...هنگامیکه پروردگار تو بفرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه‌ای قرار میدهم...

و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (۳) .

چون ابراهیم را پروردگارش بسخنانی آزمایش نمود (مانند افکندن او در آتش بدستور نمرود و هجرت از وطن و مأمور شدن بذبح اسمعیل و امثالهم) و ابراهیم آماده انجام و اتمام آنها گردید خداوند باو فرمود که من ترا (علاوه بر مقام نبوت) برای مردم امام قرار میدهم عرض کرد این امامت را ببعضی از اولاد من هم قرار بده خداوند فرمود عهد من (امامت) بستمکاران نمیرسد.

۱- (۲۷۸) شرح تجرید الاعتقاد المقصد الخامس فی الامامهٔ

۲- (۲۷۹) سوره بقره آیه ۳۰

۳- (۲۸۰) سوره بقره آیه ۱۲۴

ص: ۲۹۷

در این دو آیه خداوند تصریح میکند که نصب امام و خلیفه بدست خدا است و این امامت هم بر اشخاص ظالم و ستمگر نمیرسد و عدم ظلم امام عصمت او را میرساند و اگر بعقیده اهل تسنن قرار باشد امام از طریق شورا و اجماع انتخاب شود جواب آیات فوق چیست؟

صاحب تفسیر المیزان در ذیل تفسیر آیه مزبور چنین مینویسد:

آنچه از آیات مختلفه قرآن در این زمینه استفاده میشود اینست که هر کجا نامی از امامت برده شده هدایت هم بعنوان تفسیر بدنبال آن ذکر گردیده است مثلا در داستان ابراهیم فرماید :

و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلهٔ و کلا جعلنا صالحین، و جعلناهم ائمهٔ یهدون بامرنا (۱) .

و ما بابراهیم اسحق را و یعقوب را (که فرزند اسحق بود) بخشیدیم و همه آنها را از نیکان و شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که بامر ما مردم را هدایت نمایند .

و در جای دیگر فرماید:و جعلنا منهم ائمهٔ یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون (۲) .

و از آنها (بنی اسرائیل) امامانی قرار دادیم که بفرمان ما هدایت میکردند چون (بسختی‌های ناشی از نا فرمانی قوم) صبر کردند و بایات (معجزات) ما یقین داشتند.

بطوریکه ملاحظه میشود در این موارد (هدایت) بعنوان توضیح بعد از امامت ذکر شده و سپس آنرا مقید بامر کرده و فرموده است یهدون بامرنا یعنی پیشوایان که بامر ما هدایت میکنند و از اینجا معلوم میشود که مقام امامت مقام هدایت مخصوصی است که عبارت از هدایت بامر خدا بوده و یکنوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت میباشد و منظور از هدایت در اینجا ایصال بمطلوب یعنی رسانیدن بمقصد است نه تنها راهنمائی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان بلکه

۱- (۲۸۱) سوره انبیاء آیه ۷۲ و ۷۳

۲- (۲۸۲) سوره سجده آیه ۲۴.

ص: ۲۹۸

عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت مردم را بسوی خدا دعوت میکنند (۱) .

بموضوع دیگری که باید توجه نمود اینست که خداوند دلیل اعطاء مقام امامت را چنین بیان کرده است (لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون - چون صبر کردند و بآیات ما یقین داشتند) بنا بر این، علت اعطاء آن صبر در راه خدا آنهم صبر مطلق که شامل تمام امتحانات و دارا بودن مقام یقین (پیش از صبر) است چنانکه در باره ابراهیم فرماید:

و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین (۲) .

یعنی و بدینگونه ملکوت آسمانها و زمین را بابراهیم نشان میدهیم تا از اهل یقین گردد .پس امام باید دارای مقام یقین بوده و عالم ملکوت بر او مکشوف باشد.

همچنین کسی میتواند مقام با عظمت امامت را دارا شود که ذاتا سعادتمند بوده باشد زیرا اگر ذاتا سعادتمند نباشد و در بعضی اوقات ظلم و شقاوت از او سر بزند در اینصورت صلاحیت احراز چنین مقامی را نداشته و خود محتاج بهدایت دیگری خواهد بود و این معنی با مقام هدایت سازشی ندارد (۳) .

ممکن است کسی بگوید حضرت امیر علیه السلام که فقط مقام امامت را داشت چگونه از پیغمبران پیشین مانند ابراهیم که هم پیغمبر بوده و هم مقام امامت را داشته است افضل و برتر است؟

۱- (۲۸۳) در اینجا کلمه هدایت دو نوع قید شده که یکی ایصال بمطلوب و دیگری راهنمائی و ارائه طریق میباشد برای توضیح مطلب گوئیم که اگر کسی در کوچه و خیابانی آدرس محلی را از دیگری بپرسد و آن شخص فقط راههائی را که بمحل مزبور میرسد بشخص اولی بگوید آنرا راهنمائی و ارائه طریق گویند و اما چنانچه خود بهمراه شخص اولی براه افتد و او را بمحل مزبور برساند آنرا ایصال بمطلوب گویند هدایت پیغمبران از نوع اول (ارائه طریق) و هدایت امام از نوع دوم (ایصال بمطلوب) و این هدایت بطور اجبار نیست بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن شایستگی نفوس است همچنانکه آفتاب و باران در زمینهای قابل و شایسته موجب روئیدن گیاه میباشند .

۲- (۲۸۴) سوره انعام آیه ۷۵

۳- (۲۸۵) اقتباس از تفسیر المیزان ترجمه جلد ۲ ص ۹۳ الی ۹۶.

ص: ۲۹۹

پاسخ اینست که مقام امامت دارای مراتب مختلفی است (همچنانکه پیغمبران در نبوت همه یکسان نبوده‌اند) و آنحضرت مرحله کاملتر امامت را دارا بود (۱) .و چنانکه اشاره شد امام باید دارای مقام یقین باشد و خداوند میفرماید ملکوت آسمانها و زمین را بابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد اما یقینی که حضرت امیر علیه السلام داشت فوق یقین ابراهیم بود در نتیجه مرتبه امامتش هم قوی‌تر از مرتبه امامت او خواهد بود زیرا ابراهیم با آنهمه یقینی که داشت بخداوند عرض کرد:رب ارنی کیف تحی الموتی (۲) ؟ (خدایا بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده میکنی؟) ولی حضرت امیر علیه السلام فرمود :لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا (۳) !یعنی اگر تمام حجابات از میان برداشته شود من ذره‌ای به یقینم نمیافزایم!

با توجه بمطالب معروضه ثابت میشود که مقام امامت منشأ الهی دارد و مردم بهیچ عنوانی صلاحیت انتخاب کسی را بچنین سمتی ندارند زیرا مردم هر اندازه هم بصیر و موشکاف باشند باز انتخاب کسی بمنصب امامت از حدود درک و تشخیص آنان خارج است چنانکه حضرت موسی که پیغمبر بزرگ و اولو العزمی بود از میان تمام قوم خود فقط هفتاد نفر واجد شرایط و صلاحیت دار را انتخاب کرده و به طور برد ولی آنان که زبده و منتخب بنی اسرائیل بودند حدود فهم و درکشان تا بدانجا بود که به آنحضرت گفتند.ارنا الله جهرة (خدا را آشکارا بما نشان بده) پس جائی که انتخاب موسی اینگونه باشد انتخاب دیگران معلوم است که بچه نحوی خواهد بود.

و باز بر همگان واضح و معلوم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ترجمان علوم الهی و گنجینه اسرار حق بوده و در باره‌اش خداوند در قرآن فرماید.علمه شدید القوی (۴) بنا بر این جانشین وی نیز تا مظهر و وارث چنین صفاتی نباشد نمیتواند

۱- (۲۸۶) تفسیر نمونه جلد ۱ ص ۳۱۴

۲- (۲۸۷) سوره بقره آیه ۲۶۰

۳- (۲۸۸) غرر الحکم

۴- (۲۸۹) سوره نجم آیه ۵.

ص: ۳۰۰

در مسند او نشسته و امت وی را رهبری نماید بعبارت دیگر امام نیز مانند پیغمبر دارای روح قدسی است و تشابه و سنخیتی میان آنان وجود دارد که میتواند جانشین آنحضرت گردد و این شرایط و خصوصیات برای اشخاص دیگر امکان پذیر نباشد برای توضیح مطلب بیک مثال عامیانه اشاره میشود.

فرض کنید پزشکی که متخصص بیماریهای قلبی است اگر برای مدتی بمسافرت رود و بخواهد در غیابش مطب او برای رجوع بیماران قلبی دائر باشد باید پزشک دیگری را که در همان رشته تخصص دارد بجای خود گذارد نه اشخاص معمولی را حتی پزشک غیر متخصص مثلا دندان پزشکی را هم نمیتواند جانشین خود قرار دهد، یا چنانچه آهنگری بخواهد موقتا دیگری را در جایش گذارد باید کسی را پیدا کند که مانند خودش صاحب آن حرفه باشد و الا نمی‌تواند مثلا قصابی را در جای خود بنشاند و این مطلب از بدیهیات بوده و بر همه واضح و آشکار است بدینجهت حضرت امیر علیه السلام فرماید:نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائکة و معادن العلم و ینابیع الحکم (۱) .یعنی ما (ائمه اثنی عشر) از شجره نبوتیم و از خاندانی هستیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا نازل شده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده است ما معدن‌های علم و چشمه‌های حکمتها میباشیم.

و در خطبه دیگر فرماید:الا ان مثل ال محمد صلی الله علیه و آله کمثل نجوم السماء، اذا خوی نجم طلع نجم (۲) .

بدانید که مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مانند مثل ستارگان آسمان است، زمانیکه ستاره‌ای ناپدید شد ستاره دیگری طلوع میکند (با فوت یا شهادت هر امام امامی دیگر بجای او می‌نشیند .)

همچنین در خطبه دیگر فرماید:این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا؟ کذبا و بغیا علینا، ان رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم، بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی، ان الائمة من قریش غرسوا

۱- (۲۹۰) نهج البلاغه خطبه ۱۰۸

۲- (۲۹۱) نهج البلاغه خطبه .۹۹

ص: ۳۰۱

فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاۀ من غیرهم (۱) .

کجا هستند کسانی که بجز ما اهل بیت گمان میکنند آنها در علم راسخ و استوارند: (ادعای آنها) دروغ و ستم بر ما است زیرا خداوند ما را برتری داده و آنها را فرو گذاشته و (مقام امامت را) بما عطاء فرموده و آنانرا بی بهره ساخته است و ما را (در آنمقام) داخل نموده و آنها را خارج کرده است، بوسیله ما هدایت و راهنمائی طلب میگردد و (پرده نادانی و گمراهی و) کوری برداشته شود، زیرا پیشوایان دین از قریش و از نسل هاشم بوجود آمده‌اند (امامت و خلافت) بر غیر ایشان سزاوار نیست و خلفای غیر ایشان برای جانشینی (پیغمبر صلی الله علیه و آله) صلاحیت ندارند.

حضرت سجاد علیه السلام نیز در دعائی که پس از ختم قرآن میخواند به پیشگاه خداوند چنین عرضه میدارد:

اللهم انک انزلته علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله مجملا و الهمته علم عجائبه مکملا، و ورثتنا علمه مفسرا، و فضلنا علی من جهل علمه و قویتنا علیه لترفعنا فوق من لم یطق حمله .

اللهم فکما جعلت قلوبنا له حملۀ و عرفتنا برحمتک شرفه و فضله فصل علی محمد الخطیب به و علی آله الخزان له (۲) .

بار خدایا تو آنرا (قرآن را) بر پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله بطور مجمل فرو فرستادی و علم عجائب آنرا تماما باو الهام فرمودی، و تفسیر آنرا بما بمیراث دادی و ما را بر کسی که علم قرآن ندارد برتری بخشیدی و نیروی ما را از او فزون کردی و رتبه‌مانرا والاتر از او گردانیدی که تاب تحمل این علم را نداشت.

بار الها همچنانکه دلهای ما را برای نگاهداری قرآن شایسته دیدی و از نظر

۱- (۲۹۲) نهج البلاغه خطبه ۱۴۴

۲- (۲۹۳) صحیفه سجادیه دعای ۴۲.

ص: ۳۰۲

رحمت شرف و فضل آنرا بما شناساندی بر محمد صلی الله علیه و آله که بدان گویا بود و بر اولاد او که گنجوران علم اویند درود بفرست.

از مضمون این بیانات چنین نتیجه بدست میآید که برای قرآن کریم مبین و مفسری لازم است که از جانب خدا ملهم و مؤید باشد و هر کسی شایستگی احراز چنین مقامی را ندارد و از اینجا بطلان سخن عمر که در هنگام رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت حسبنا کتاب الله معلوم میشود زیرا تنها وجود کتاب خدا بدون مفسر و مبین آن نتیجه مطلوبه را بدست نمی‌دهد فرضا کتابی اگر در علم طب نوشته شده و در اختیار مردم قرار بگیرد آنکتاب بیماران را از مراجعه بطبیب بی نیاز نمیکند بلکه طبیب حاذقی باید وجود داشته باشد تا بتواند از آن کتاب استفاده نماید و یا آنرا بدیگران تدریس کند بهمین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در حدیث ثقلین که در نزد عامه و خاصه مسلم و قطعی است قرآن را همدوش عترت خود بمردم توصیه کرده و فرمود آندو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۱) .و عملا نیز ثابت شد که عمر در زمان خلافتش حل مسائل مبهم و مشکلات قضائی را نتوانست از کتاب خدا بدست آورد و ناچار بعلی علیه السلام پناه برده و گفت لو لا علی لهلک عمر .و آنحضرت چون ملهم بافاضات ربانی و خود قرآن ناطق بود فورا رفع مشکل نموده و عمر را از بن بست رهائی می‌بخشید.

تفسیر آیات متشابه و تفصیل مجملات و توضیح احکام مبهم و حل معضلات علمی و مشکلات قضائی خواه ناخواه چنین شرایطی را برای امام ایجاب میکند زیرا فتوای امام مانند فتاوی فقهاء روی استنباط نیست بلکه متکی بعلم امامت است که لدنی و الهامی است و همیشه دیده شده است که هر گونه سؤال مشکل و بغرنجی که از ائمه اطهار علیهم السلام نموده‌اند آنان بدون اینکه خود را ملزم باستنباط آن حکم از سایر احکام مشابه آن بدانند فورا بدون تأمل و درنگ جواب داده‌اند همچنین هر کجا ابهامی در آیات قرآن بوده امام آنرا تفسیر نموده و مقصود خدای تعالی

۱- (۲۹۴) ذخائر العقبی ص ۱۶ - در فصول بعد تمام حدیث شرح و توضیح داده خواهد شد.

ص: ۳۰۳

را از نزول آن آیه بیان فرموده است بـدون اینکه مقیـد بتطبیق آن با قواعد ادبی و یا هر گونه موازین علمی دیگری باشد بهمین دلیل مقـام امـامت از نظر شیعه تـالی مقـام نبوت است و بحکم – اهـل البیت ادری بمـا فی البیت (اهـل خانه بهتر میداننـد که در خانه چه هست) ائمه اطهار نیز با علم لدنی و الهامی خود مقصود خدا و پیغمبر را دریافته‌اند.

برای تکمیل مطالب معروضه در این فصل بخلاصه حـدیثی که کلینی و شـیخ صـدوق علیهما الرحمـهٔ بوسـیله عبد العزیز بن مسـلم از حضرت رضا علیه السلام در مورد امامت نقل کرده‌اند ذیلا اشاره میشود.

عبد العزیز بن مسـلم گوید موقعیکه حضـرت رضا علیه السـلام تازه بمرو آمده بود من خدمت آنحضـرت رسیده و موضوع امامت را که مورد اختلاف بسیاری از مردم بوده و در پیرامون آن گفتگو میکردند بخدمتش عرض کردم.

حضـرت تبسم کرد و فرمود ای عبـد العزیز مردم نفهمیده‌انـد و از آراء خود گول خورده‌اند زیرا خداوند عز و جل پیغمبرش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را هم که بیان هر چیزی از حلال و حرام و حـدود و احکام و کلیه نیازمندیهای بشـر در آنست نـازل فرمود و امر امـامت را هم از کمـال دین قرار داد و پیغمبر صـلی الله علیه و آله هم رحلت نفرمود تا برای امتش معالم دینشان را بیان فرموده و راهشان را که راه حق است روشن گردانید و علی علیه السلام را بسمت پیشوا و امام منصوب فرمود و چیزی از احتیاجات امت را فرو گـذار نکرد در این صورت کسـی که معتقد باشد خداوند عز و جل دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد نموده و آنکه کتاب خدا را رد کند بدان کافر گشته است.

آیـا مردم قـدر و منزلت امـام را در میان امت میشناسـند تا تعیین و انتخاب امام باختیار آنان گذاشـته شود؟ مقام امامت بسـی قـدرش بزرگتر و شـأنش عظیم‌تر و مکـانش عالیتر و عمقش فروتر از آنست که مردم با عقول (ناقص) خود بـدان برسـند یا با آراء خود آنرا درک کننـد و یـا بمیل و اختیار خود امامی را انتخاب کننـد زیرا منصب امامت مقام شامخی است که خداونـد عز و جل آنرا پس از نبوت و خلت در مرحله سیم

ص: ۳۰۴

بحضرت ابراهیم اختصاص داده و فضیلتی است که او را بدان مشرف نموده و نامش را بلند گردانیده است آنجا که فرماید:انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (۱) .پس این آیه تصدی مقام امامت را برای ستمکاران تا روز قیامت باطل نموده و آنرا در میان برگزیدگان و پاکان نهاده است.

سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در اولاد پاک و برگزیده او قرار داد و فرمود:

و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلهٔ و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمهٔ یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوهٔ و ایتاء الزکوهٔ و کانوا لنا عابدین (۲) .

یعنی اسحاق و سپس یعقوب را باو بخشیدیم و همه را صالح و شایسته نمودیم و آنها را امامانی قرار دادیم که بامر ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و همچنین اقامه نماز و دادن زکوهٔ را بدانها وحی کردیم و آنها از پرستش کنندگان ما بودند.بنا بر این امامت همیشه در فرزندان (پاک و برگزیده) او بود و در طول قرنها از همدیگر ارث می‌بردند تا اینکه خدای تعالی آنرا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارث داد و فرمود:

ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین (۳) .

سزاوارترین و نزدیکترین مردم بابراهیم کسانی هستند که پیروی او را نموده و این پیغمبر و ایمان آورندگانند و خداوند ولی مؤمنان است.

پس امامت مخصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و آنحضرت بدستور خدای تعالی و برسم آنچه خداوند واجب نموده بود آنرا بعهده علی علیه

۱- (۲۹۵) سوره بقره آیه ۱۲۴ - بترجمه آیه در چند صفحه پیش اشاره شده است.

۲- (۲۹۶) سوره انبیاء آیه ۷۲ و ۷۳

۳- (۲۹۷) سوره آل عمران آیه ۶۸.

ص: ۳۰۵

السلام گذاشت و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خداوند بآنان علم و ایمان داده است جاری گشت چنانکه خداوند فرماید:و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث (۱) .

که مراد از اهل علم و ایمان در این آیه شریفه ائمه هدی میباشند بنا بر این امامت تا روز قیامت مخصوص اولاد علی علیه السلام است زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نیست پس این نادانان از کجا برای خود امام اختیار میکنند؟

امامت در حقیقت مقام انبیاء و میراث اوصیاء است زیرا امامت خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است.

امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

امامت ریشه نمو کننده اسلام و شاخه بلند آنست.

کامل شدن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیاد شدن غنائم و صدقات و اجرای حدود و احکام و صیانت حدود و ثغور ممالک اسلامی با وجود امام است.

امام حلال خدا را حلال و حرامش را حرام داند، در اجرای حدود الهی قیام کند و از حریم دین دفاع نماید و مردم را با حکمت و پند و موعظه نیکو و برهان قاطع براه پروردگار دعوت میکند.

امام مانند خورشید طالع و درخشانی است که نورش گیتی را فرا گیرد و در افقی است که دستها و دیدگان بدان نرسد.امام چون ماه چهارده شبه نورانی و مانند چراغ فروزان و مشعشع است و ستاره هدایتی است که در تاریکیهای شب و عبور از شهرها و بیابانها و در امواج دریاها موجب راهنمائی مردم است.

امام مانند آب شیرین و گوارا برای تشنگان (معارف الهیه) و دلالت کننده بر طریق راستی و نجات دهنده از هلاکت است.

امام امین خدا است در میان خلقش، و حجت اوست بر بندگانش، و جانشین

۱- (۲۹۸) سوره روم آیه ۵۶.

ص: ۳۰۶

اوست در شهرهایش و بسوی خدا دعوت کننده و از حقوق او دفاع کننده است.

امام از گناهان پاک و از عیوب منزه و بر کنار است و بعلم و دانش مخصوص، و حلم را شعار خود ساخته است.

امام موجب نظام دین و باعث عزت مسلمین و خشم برای منافقین و سبب هلاک کافرین است.

امام یگانه روزگار خویش است کسی با او همطراز نشود و هیچ دانشمندی با او برابری نکند و او را مانند و نظیری (غیر از امام دیگر) نباشد تمام فضیلت مخصوص اوست بدون اینکه محتاج بطلب و اکتساب از غیر بوده باشد بلکه این مواهب از جانب خدای بخشنده باو عطاء شده و اختصاص یافته است.

پس کیست که بتواند بمقام معرفت امام برسد و یا امکان اختیار و انتخاب امام را داشته باشد؟

هیهات، هیهات، در این کار خردها گمراه گشته و بردبارها بیراهه رفته و عقل‌ها سرگردان مانده و دیدگان بیفروغ گشته و بزرگان کوچک شده و حکماء متحیر و سخنوران در محصور و خردمندان در نادانی و شعراء و ادبا عاجز بوده و سخندانان در مانده‌اند که بتوانند شأنی از شئون و اوصاف امام و یا فضیلتی از فضائل او را توصیف کنند و همگی بعجز و قصور خود معترف گشته‌اند در اینصورت چگونه میشود که تمام فضائل امام بتوصیف در آید یا مطلبی از کار امام فهمیده شود و یا کسی پیدا گردد که جایگزین او گشته و اظهار بی نیازی کند؟

نه، چگونه و از کجا چنین چیزی ممکن است در حالیکه امام مانند ستاره‌ای است که افق حقیقتش از دسترس مردم و توصیف وصف کنندگان بسی بلندتر است پس اختیار مردم کجا و امام کجا و عقول مردم کجا و او کجا و مانند او کجا پیدا میشود؟

آیا گمان میکنند که امام را در غیر خاندان رسالت میتوان پیدا نمود؟ بخدا که خودشان را گول زده‌اند و امر باطل و بیهوده‌ای را آرزو کرده‌اند و به نردبان لغزنده‌ای (یا گردنه بلند و لغزنده‌ای که قدمها در آن میلغزند و بپایین سقوط میکنند) بالا رفتند و خواستند با عقول حیرت زده و ناقص و با آراء گمراه کننده خود نصب

ص: ۳۰۷

امام کنند!خدا آنان را بکشد بکجا منحرف شدند کار مشکلی را اراده کردند و دروغی (از خود) ساختند و بگمراهی دو رو شدیدی دچار شدند و در حیرت و سرگردانی افتادند که با چشم بینا امام را رها کردند و شیطان کردارهای آنها را در نظرشان جلوه داد و از راه بدر برد در حالیکه اهل بصیرت هم بودند (چنانکه خداوند فرماید) :

و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین (۱) .

از اختیار خدا و اختیار پیغمبر و خاندانش رو گردان شده و بانتخاب خود گرائیدند در صورتیکه قرآن کریم آشکارا بآنان میفرماید:و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة (۲) .

و پروردگارت هر چه بخواهد میآفریند و اختیار میکند و اختیار در دست آنها نیست.

و باز فرماید:و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم (۳) .

و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای زمانیکه خدا و پیغمبرش چیزی را برای آنان فرمان دادند حق اختیار امری نیست.و همچنین فرموده است:

ما لکم کیف تحکمون، ام لکم کتاب فیه تدرسون، ان لکم فیه لما تخیرون، ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیامة ان لکم لما تحکمون، سلهم ایهم بذلک زعیم، ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین (۴) .

شما را چه شده است چگونه حکم میکنید؟ یا کتابی دارید که در آن درس میخوانید تا آنچه خواهید برای شما در آن کتاب باشد؟ یا شما را تا روز قیامت با

۱- (۲۹۹) سوره عنکبوت آیه ۳۸

۲- (۳۰۰) سوره قصص آیه ۶۸

۳- (۳۰۱) سوره احزاب آیه ۳۶

۴- (۳۰۲) سوره قلم آیات ۳۶ - ۴۱.

ص: ۳۰۸

ما پیمان محکمی است که هر چه خواستید حکم کنید؟ (ای پیغمبر ما) از آنان بپرس که کدامشان بدان حکم ضامنند؟ آیا برای آنان در اینکار شریکانی هست؟ پس اگر راست میگویند شریکانشان را بیاورند.

و باز خدای عز و جل فرمود:أفلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها؟ ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون (۱) ؟

آیا در قرآن تدبر و اندیشه نمیکنند یا مگر بر دلها قفل زده شده است؟ یا خداوند بر دلهای آنها مهر زده و آنان قوم بیدانشند؟ و یا: قالوا سمعنا و هم لا یسمعون، ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون، و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون (۲) .

گفتند شنیدیم و در حالیکه نمی‌شنیدند، حقیقة بدترین جانداران در نزد خدا مردم کر و لالند که اندیشه و تعقل نمیکنند و اگر خداوند در وجود آنان خیری میدید بآنها شنوائی میداد و اگر هم شنوائی میداد حتما رو گردان شده و اعراض مینمودند و یا:قالوا سمعنا و عصینا (۳) گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم.

(بنا بر این مقام امامت اختیاری و انتخابی نیست) بلکه آن فضل خداوند است که بهر کس خواهد میدهد و خداوند صاحب فضل بزرگی ست - بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم .

پس چگونه جائز باشد که آنان امام را انتخاب کنند در حالیکه امام عالمی است که ساحتش از لوث نادانی مبرا بوده و مانند شبانی است که از رمه روگردان نشود و معدن قدس و طهارت و طاعت و زهد و دانش و عبادت است.دعوت پیغمبر مخصوص اوست و از نسل پاک زهرای بتول است، دودمانش جای طعن و غمز نیست

۱- (۳۰۳) سوره محمد آیه ۲۴

۲- (۳۰۴) سوره انفال آیات ۲۱ - ۲۳

۳- (۳۰۵) سوره بقره آیه .۹۳

ص: ۳۰۹

و هیچ صاحب نسبی (در علو حسب و نسب) بدو نمیرسد.

از قبیله قریش و خانـدان هـاشم و عترت پیغمبر صـلی الله علیه و آله بوده و مورد رضای خداونـد عز و جل است، شـرافت اشـراف از اوست و از اولاد عبد مناف است علمش نمو کننده و حلمش کامل و در امامت قوی و در امور سـیاست آگاه است، اطاعتش واجب و بامر خدای عز و جل قائم است بندگان خدا را خیر خواه و دین خدا را حافظ و نگهبان است.

خداونـد پیغمبران و امامان را توفیق داده و از گنجینه علم و حکمت خود آنچه را که بـدیگران نـداده بـدانها بخشـیده است در نتیجه علم آنان فوق دانش اهل زمانشان بوده است چنانکه خداوند تعالی فرماید:

افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون (۱) ؟

آیا کسـی را که بسوی حق هـدایت میکنـد شایسـته است که مردم پیروی کننـد یا کسـی را که هـدایت پیـدا نمیکند مگر اینکه خود هدایت شود پس شما را چه شده است چگونه حکم میکنید؟

و باز فرموده است:و من یؤت الحکمهٔ فقد اوتی خیرا کثیرا (۲) .

بهر کسی که حکمت داده شده خیر زیادی داده شده است و باز در باره طالوت فرماید:

ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطهٔ فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم (۳) .

خداونـد او را (طالوت را) بر شـما برگزیـد و بعلم و قـدرت جسـمانی او افزود و خداونـد ملکش را بهر که خواهـد میدهد و خداوند وسعت بخش و دانا است.و به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- (۳۰۶) سوره یونس آیه ۳۵

۲- (۳۰۷) سوره بقره آیه ۲۵۹

۳- (۳۰۸) سوره بقره آیه .۲۴۷

ص: ۳۱۰

و انزل الله علیک الکتاب و الحکمهٔ و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما (۱) .

و خداونـد بر تو کتـاب و حکمت نـازل کرد و آنچه را که نمیـدانستی تعلیم داد و فضل و کرم خداونـد بر تو بزرگ است.و در باره امامان از اهل بیت پیغمبر و عترت و ذریه او فرمود:

ام یحسـدون الناس علی ما اتاهم الله من فضـله فقـد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمهٔ و اتیناهم ملکا عظیما، فمنهم من امن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا (۲) .

یا بمردم نسبت بدانچه خداوند از فضل و کرم خود بدانها داده است رشگ می‌برند، پس یقینا ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و بدانها ملک بزرگی بخشیدیم پس کسانی از آنها بدان گرویدند و کسانی هم از آن روی گردانیدند و جهنم برای آنان بس افروخته آتشی است .

و بنـده‌ای را که خداونـد برای اصـلاح امور بنـدگانش اختیـار کنـد حتمـا برای انجـام آنکار سـینه‌اش را منشـرح سازد و چشـمه‌های حکمت در قلبش جاری کند و باو دانشـی الهام نماید که پس از آن در پاسخ هیچ سؤالی عاجز نماند و از راه صواب منحرف نشود، در نتیجه او معصوم و مؤیـد (از جانب خـدا) است و توفیق یافته و اسـتوار گشـته و از هر لغزش و خطائی در امان است، خداوند او را بـدین صـفات اختصاص داده تا برای بنـدگانش حجت و بر خلقش شاهـد باشـد و این فضل و کرم خداونـد است که بهر که خواهد میدهد و خداوند دارای فضل و کرم بزرگی است.آیا مردم برای اختیار چنین امامی توانائی دارند؟ و یا کسـی را که انتخاب کرده‌اند اینگونه امتیازاتی داشته است که او را پیشوای خود سازند؟

بخانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر

۱- (۳۰۹) سوره نساء آیه ۱۱۳

۲- (۳۱۰) سوره نساء آیه ۵۳ - ۵۴.

ص: ۳۱۱

گذاشتند مثل اینکه نمیدانند، در صورتیکه هدایت و شفاء در کتاب خدا است، اینها کتاب خدا را کنار نهادند و از هوی و هوس خود پیروی کردند و خداوند هم آنها را مذمت نموده و دشمن داشت و تباهشان نمود چنانکه فرماید:

و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین (۱) .

چه کسی گمراه‌تر و ستمکارتر از کسی است که هوی و هوس خود را بدون هدایت خدا پیروی کند یقینا خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند.

و باز فرمود:فتعسا لهم و اضل اعمالهم (۲) .پس بر آنها تباهی باد و (خدا) اعمالشان را نابود ساخت.

و باز فرمود:کبر مقتا عند الله و عند الذین امنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار (۳) .

دشمنی بزرگی است در نزد خدا و مؤمنان، خداوند این چنین بر دل هر گردنکش و متکبری مهر میزند و صلی الله علی النبی محمد و اله و سلم تسلیما کثیرا (۴) .

چنانکه از این روایت نیز استفاده میشود امامت یک مقام روحانی و معنوی است که منشأ الهی دارد و امام علاوه بر اداره امور مسلمین از نظر حکومت اسلامی و بیان معارف الهیه در حیات صوری و مادی، در مرحله حیات معنوی نیز عهده دار رهبری و هدایت است و حقائق اعمال با رهبری او سیر میکند بدینجهت از نظر شیعه معرفت و شناسائی امام شرط اصلی ایمان و متمم دین بوده و بدون معرفت امام دین و ایمان را چندان ارزشی نخواهد بود و در اینمورد حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله

۱- (۳۱۱) سوره قصص آیه ۵۰

۲- (۳۱۲) سوره محمد آیه ۸

۳- (۳۱۳) سوره مؤمن آیه ۳۵

۴- (۳۱۴) اصول کافی کتاب الحجة باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته - امالی صدوق مجلس ۹۷ - عیون اخبار الرضا باب ۲۰.

ص: ۳۱۲

علیه و آله نقـل شـده است که آنحضـرت فرمود:من مـات و لم یعرف امامه (امام زمانه) مات میتـهٔ الجاهلیـهٔ (۱) . (هر کس بمیرد و امامش را نشناسد بمردن دوران جاهلیت مرده است) .

مطلـب دیگری کـه در پایـان ایـن فصـل ذکر آن لازم بنظر میرسـد اینسـت کـه بعضـی از مغرضـین و بی خـبران و همچنیـن پـاره از مستشـرقین بی اطلاع چنان گمان کرده‌انـد که تشـیع یک اقلیتی است که پس از رحلت پیغمبر صـلی الله علیه و آله بوجود آمده و از اسلام اصلی که تسنن است منشعب شده است و حتی گروهی پا فراتر نهاده و گفته‌اند که شیعه در زمان صفویه بوجود آمده است !! ولی این قبیل اشـخاص اگر کمی به تتبع و تحقیق پردازنـد خواهنـد دانست که قضـیه کاملا بر عکس بوده و اسـلام اصـلی و حقیقی همان تشیع میباشد و این تسنن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حزب سقیفه آنرا بوجود آورده است زیرا خود رسول اکرم در زمان حیاتش بارها علی علیه السـلام و شـیعیانش را سـتوده است و کتب معتبر اهل سـنت نیز شاهد این مطلب است و بطرق مختلفه نوشته‌اند که هنگام نزول آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریهٔ (۲) .

(کسانیکه ایمان آوردنـد و اعمال نیک انجام دهنـد آنها بهترین مردمنـد) پیغمبر صـلی الله علیه و آله بحضـرت امیر فرمود:یا علی هم انت و شیعتک (۳) . (آنها تو و شیعیان تو هستند) .

همچنین در جای دیگر فرمود:علی و شـیعته هم الفائزون یوم القیامهٔ (۴) . (علی و شـیعیانش در روز قیامت رستگارانند) .و چنانکه در فصول پیشـین گـذشت موقعیکه پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله در یوم الانـذار اقوام و خویشان خود را برای پذیرش اسـلام دعوت میکرد فقط علی علیه السلام دعوت او را پذیرفت و رسول خدا صلی

۱- (۳۱۵) کفایهٔ الخصام باب ۴۰۳ حدیث ۶ - ینابیع المودهٔ ص ۴۸۳

۲- (۳۱۶) سوره بینه آیه ۹۸

۳- (۳۱۷) شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۶۱ - غایهٔ المرام باب ۹۴

۴- (۳۱۸) فضائل الخمسه نقل از کنوز الحقائق ص ۹۲

ص: ۳۱۳

الله علیه و آله نیز در همان مجلس آنحضرت را بسمت خلافت و وراثت و وصایت خود بدیگران معرفی نموده و خلافت او را با نبوت خود توأما اعلام فرمود و در اواخر عمر نیز برابر آیه تبلیغ در غدیر خم بطور رسمی و علنی همگان را از موضوع ولایت و خلافت آنجناب آگاه گردانید.

و اما مغرضین و نادانانی که پیدایش شیعه را بزمان صفویه نسبت میدهند باید بدانند که از صدر اسلام تا کنون کتابهای زیادی در اینمورد تألیف شده و در هیچ موضوعی مانند امامت بحث و تحقیق بعمل نیامده است و چون ذکر تمام آنها باعث اطناب کلام است فقط برای اطلاع بذکر اسامی چند جلد از کتب مزبور اکتفاء میشود:

الامامهٔ.تألیف خلیل بن احمد بصری متوفی قرن دوم هجری.

الامامهٔ.تألیف احمد بن الحسینی که از اصحاب حضرت صادق بوده است.

الامامهٔ.تألیف عبد الله بن جعفر الحمیری متوفی قرن سوم هجری.

الامامهٔ.تألیف فضل بن شاذان متوفی قرن سوم هجری.

الامامهٔ.محمد بن ابی عمیر از اصحاب حضرت رضا بوده است.

الامامهٔ.تألیف محمد بن عیسی از اصحاب امام جواد بوده است.

الامامهٔ.تألیف یحیی بن محمد متوفی قرن پنجم هجری.

کتابهائی هم که در عهد صفویه نوشته شده خارج از حدود تبلیغات آنان بوده است مانند کتاب احقاق الحق قاضی نور الله که معاصر شیخ بهائی و در اکبر آباد هند زندگی میکرده است و کتاب عبقات الانوار تألیف میر حامد حسینی هندی است که این اشخاص در هندوستان یعنی خارج از قلمرو سیاست و حکومت صفویه بوده‌اند البته صفویه نیز در ترویج و تبلیغ و بزرگداشت تشیع اقداماتی نموده‌اند اما نه اینکه آنرا بوجود آورده باشند.

با اینکه در این کتاب هر یک از دلائلی که تا کنون در باره ولایت و امامت علی علیه السلام نگارش یافته به تنهائی برای اثبات مطلب کافی میباشد ولی چون دلائل زیادی نیز در اینمورد باستناد آیات و اخباری که از طریق عامه و خاصه نقل شده در دست است لذا در فصول آتی به ترتیب بپاره‌ای از آنها اشاره نموده و در صورت

ص: ۳۱۴

لزوم بحث مختصری نیز در پیرامون آنها بعمل خواهد آمد.

و در اینجا ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که اگر امامت منصب الهی است پس چرا خود حضرت امیر در نامه‌ای بمعاویه مینویسد که:انه بایعنی القوم الذین بایعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه (۱) .

یعنی کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان (در امر خلافت) بیعت کرده بودند بهمان روش با من نیز بیعت کرده و مرا بسمت خلافت انتخاب کردند و در واقع آنحضرت ملاک خلافت خود را انتخاب مردم دانسته است؟

پاسخ اینست که علی علیه السلام همچنانکه سابقا اشاره شد از جانب خدا و بنص پیغمبر بخلافت الهیه منصوب شده بود و لکن مردم (جز عده معدود) از قبول آن امتناع داشتند و پس از قتل عثمان چون ظاهرا مردم آماده قبول خلافت آنحضرت شده و شتابان بسوی او رفتند او نیز پس از ۲۵ سال رکود و وقفه بیعت آنها را پذیرفت و اما نامه وی بمعاویه باصطلاح اهل منطق از طریق جدل بوده است یعنی بمعاویه میگوید تو که خلافت مرا بنص پیغمبر قبول نداری و خلافت ابو بکر را که مردم انتخاب کرده‌اند قبول داری اگر در نظر تو ملاک خلافت انتخاب مردم است پس همان مردم مرا هم بخلافت انتخاب کرده‌اند که اگر از این راه هم باشد باید تو بپذیری و با من بیعت کنی و امام علیه السلام با این نامه خواسته است راه هر گونه عذر و بهانه را بمعاویه بسته باشد نه اینکه خلافت خود را صرفا مستند بانتخاب مردم بداند .

۲ – آیات نازله در باره علی علیه السلام

۱- (۳۱۹) نهج البلاغه نامه ششم

ص: ۳۱۵

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون (سوره مائده آیه ۵۵)

بنا بنقل مفسرین و مورخین عامه و خاصه آیات زیادی (بیش از سیصد آیه) در باره ولایت علی علیه السلام و فضائل و مناقب آنحضرت در قرآن کریم آمده است که نقل همه آنها از عهده این کتاب خارج است لذا ما در اینجا فقط بنقل چند مورد از کتب معتبره اهل سنت اشاره مینمائیم که جای چون و چرا برای آنان باقی نماند.

۱ - آیه تبلیغ - ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و طبری در کتاب الولایة و ابن صباغ مالکی و همچنین دیگران نوشته‌اند که آیه تبلیغ یعنی آیه ۶۷ سوره مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...در باره علی علیه السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود:من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه.... (۱)

چون در باره نزول این آیه و جریان غدیر خم در فصل ششم بخش یکم توضیحات کافی داده شده لذا در اینجا از تکرار آن صرفنظر میشود.

۲ - آیه ولایت - عموم مفسرین و محدثین مانند فخر رازی و نیشابوری و زمخشری و دیگران از ابن عباس و ابوذر و سایرین نقل کرده‌اند که روزی سائلی در مسجد از مردم سؤال نمود و کسی چیزی باو نداد، علی علیه السلام که مشغول نماز و در حال رکوع بود با انگشت دست راست اشاره بسائل نمود و سائل متوجه شد و

۱- (۳۲۰) شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۸۹ - فصول المهمه ص ۲۷

ص: ۳۱۶

آمد انگشتر را از دست او خارج نمود و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون (۱) .نازل گشت یعنی ولی و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز را بر پا میدارند و در حال رکوع زکوة میدهند. (اگر چه مؤمنین را بصیغه جمع آورده که در حال رکوع صدقه میدهند ولی در خارج مصداق واقعی آن منحصر بفرد بوده و علی علیه السلام میباشد، بعضی هم گفته‌اند چون ائمه دیگر نیز دارای مقام ولایت بوده و اولاد معصومین علی علیه السلام میباشند لذا بصیغه جمع قید شده است.) .

در آنحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سائل پرسید آیا کسی بتو چیزی داد؟ سائل ضمن اشاره بعلی علیه السلام عرض کرد این انگشتر را او بمن داد (۲) .

علمای اهل سنت با اینکه بنزول این آیه در باره ولایت علی علیه السلام اقرار دارند اما بعضی از آنها مانند ابن حجر و غیره در اینجا طفره رفته و میگویند کلمه ولی بمعنی دوست و ناصر است نه بمعنی اولی بتصرف در صورتیکه از ظاهر کلام کاملا معلوم است که ولی بمعنی زعیم و صاحب اختیار است زیرا آیه شریفه با انما که افاده حصر میکند شروع شده است یعنی صاحب اختیار و اولی بتصرف شما فقط خدا و رسول او و کسی است که در حال رکوع صدقه داده است اگر ولی بمعنی دوست باشد انحصار آن بخدا و رسول او و شخص راکعی که صدقه داده است بی معنی و دور از منطق خواهد بود چون در اینصورت مؤمنین جز خدا و رسول و علی علیه السلام دوست دیگری نخواهند داشت در حالیکه مؤمنین همه دوست و ناصر یکدیگرند و دوستی چیزی نیست که خداوند آنرا در انحصار خود و اولیائش قرار دهد، در این مورد حسان بن ثابت حضرت امیر علیه السلام را مدح کرده و چنین گوید:

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

۱- (۳۲۱) سوره مائده آیه ۵۵

۲- (۳۲۲) کفایة الطالب ص ۲۵۰ - مناقب خوارزمی ص ۱۷۸ - تفسیر طبری جلد ۶ ص ۱۶۵ - تفسیر رازی جلد ۳ ص ۴۳۱ و کتب دیگر.

ص: ۳۱۷

فانزل فیک الله خیر ولایهٔ

و بینها فی محکمات الشرایع (۱)

یعنی تو آن کسی هستی موقعیکه در رکوع بودی بخشش نمودی پس جانهای مردم فدای تو باد ای بهترین رکوع کننده.خداوند هم در شأن تو بهترین ولایت را نازل کرد و آنرا در قرآن کریم ضمن شرایع محکم دین بیان فرمود و معلوم و واضح است که مقصود از بهترین ولایت همان زعامت و رهبری است نه یاری و دوستی و معانی دیگر.

۳ - آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول.و اولی الامر منکم (۲) .

(ای مؤمنین خدا و رسول او صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید) .شیخ سلیمان بلخی و دیگران نوشته‌اند که این آیه در باره امیر المؤمنین نازل شده و منظور از اولی الامر ائمه علیهم السلام از اهل بیت‌اند. (۳)

اهل سنت هر رئیس و زعیمی را که نسبت بمسلمین ریاست داشته باشد اولو - الامر گویند و اطاعت او را بموجب این آیه واجب میدانند ولی این قول بهیچوجه صحیح نمیباشد زیرا در اینصورت باید اطاعت معاویه و یزید و عبد الملک و متوکل عباسی و امثال آنها که ستمگر و فاسق بودند بر مردم واجب باشد در صورتیکه آیات دیگری هست که خداوند از اطاعت چنین اشخاصی نهی فرموده است چنانکه فرماید:و لا تطیعوا امر المسرفین، الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون (۴) .

(امر اسراف کنندگان را که در روی زمین فساد نموده و اصلاح نمیکنند اطاعت نکنید) بنا بر این اطاعت آن اولوا الامری واجب است که پاک و معصوم بوده و دستورات وی همان اوامر و نواهی خدا و پیغمبر باشد و چنین کسانی جز علی (ع) و یازده فرزندش

۱- (۳۲۳) کشف الغمه ص ۸۸

۲- (۳۲۴) سوره نساء آیه ۵۹

۳- (۳۲۵) ینابیع المودهٔ ص ۱۱۴ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۴۹ - غایهٔ المرام باب ۵۸

۴- (۳۲۶) سوره شعراء آیه ۱۵۱ - ۱۵۲

ص: ۳۱۸

که جانشینان پیغمبر اکرم‌اند کس دیگری نمیباشد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:انا و علی و الحسن و الحسین و تسعهٔ من ولد الحسین مطهرون معصومون (۱) .

یعنی من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

۴ - آیه مباهله - گروهی از نصارای نجران در مدینه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و در باره موضوعات متفرقه و خلقت حضرت عیسی علیه السلام از آنجناب مطالبی پرسیدند و چون در مباحثه راه مغالطه می‌پیمودند آیه مباهله نازل شد که:

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنهٔ الله علی الکاذبین (۲) .

یعنی ای پیغمبر هر کس با تو در امر عیسی پس از آنکه ترا در باره او علم و اطلاعی حاصل شد مجادله کند بگو بیائید تا ما و شما پسران و زنان و نزدیکان خود را که بمنزله خود ما هستند بخوانیم و سپس بدرگاه خدا ناله و نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بدینطریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را بمباهله دعوت فرمود و فرادی آنروز نصارا با علمای خود بیرون آمده و اسقف نصارا بدانها گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله با نزدیکان و اقوامش بیاید مباهله نکنید (زیرا اگر او بر حق نباشد نزدیکانش را در معرض نفرین و بلا- نمیآورد) و اگر با اصحاب و مسلمین بیاید مباهله کنید در آنحال پیغمبر اکرم با علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام حاضر شد اسقف پرسید اینها کیستند؟ گفتند آن جوان پسر عم و داماد اوست و آن زن یگانه دختر مورد علاقه اوست و آندو کودک هم نواده‌های او هستند .

۱- (۳۲۷) ینابیع المودهٔ ص ۴۴۵

۲- (۳۲۸) سوره آل عمران آیه ۶۱

ص: ۳۱۹

اسقف گفت بخدا سوگند من چهره‌هائی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهها را از جا میکند خوبست از مباهله خود داری کنید و با او مصالحه نمائید لذا گفتند یا ابا القاسم ما مباهله نمیکنیم و حاضر بمصالحه هستیم حضرت نیز پذیرفت.

ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و دیگران نوشته‌اند که منظور از ابنائنا حسنین و مقصود از نسائنا فاطمه و منظور از انفسنا علی علیه السلام میباشد (۱) .

بنا بر این در این آیه خداوند حضرت امیر را از شدت اتحاد نفسانی با پیغمبر (البته بطور مجاز) نفس پیغمبر خوانده است.

۵ - آیه تطهیر - در تفسیر طبری و فخر رازی و همچنین در کتب دیگر اهل سنت نقل شده است که آیه تطهیر:انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۲) .در خانه‌ام سلمه بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و آنحضرت فاطمه و حسنین و علی علیهم السلام را جمع کرد سپس گفت:اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا (خدایا اینها اهل بیت من هستند پلیدی را از اینها دور گردان و بتطهیر خاصی پاکشان فرما) ام سلمه گفت یا رسول الله من هم جزو آنها هستم؟ حضرت فرمود تو جای خود داری و زن خوبی هستی (اما مقام اهل بیت مرا نداری.) (۳)

برخی از علمای اهل سنت مانند زمخشری و غیره گفته‌اند که این آیه در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است زیرا صدر و ذیل آیه در باره آنها است!

پاسخ اینست که اگر این آیه در باره زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود

۱- (۳۲۹) مناقب ابن مغازلی ص ۲۶۳ - کفایهٔ الخصام ص ۳۰۹ - فصول المهمه ص ۸

۲- (۳۳۰) سوره احزاب آیه ۳۳ - اراده خدا است که از شما اهل بیت پلیدی را دور کند و شما را بتطهیر خاصی پاک گرداند.

۳- (۳۳۱) کفایهٔ الطالب ص ۳۷۲ - تفسیر فخر رازی جلد ۶ ص ۷۸۳

ص: ۳۲۰

ضمیر مخاطب بصیغه جمع مؤنث می آمد و آیه چنین میشد:

لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا

زیرا بکار بردن صیغه مذکر در جمع مؤنث بر خلاف قواعد زبان عرب و بکلی غلط است و علت اینکه با وجود حضرت زهرا علیها السلام در آن انجمن ضمیر مخاطب را جمع مذکر آورده است از جهت تغلیب است همچنانکه در آیه ۷۳ سوره هود نیز با اینکه مخاطب زن است (ساره) ولی چون ابراهیم در رأس آن خاندان قرار گرفته از نظر تغلیب ضمیر جمع مذکر آمده است - قالوا اتعجبین من امر الله رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت...و گذشته از این همه جا منظور از اهل بیت، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام‌اند نه کسان دیگر زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط بآنها اهل بیت خطاب میکرد چنانکه در کتب معتبره از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نماز صبح که میرفت مدت ششماه از در خانه فاطمه علیها السلام عبور میکرد و آنها را صدا میزد و میفرمود الصلوة یا اهل البیت و آنگاه این آیه را تلاوت میفرمود انما یرید الله... (۱)

همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در باره پنج نفر نازل شده است در باره من و علی و حسن و حسین و فاطمه (۲).

در کتاب قاموس الصحیفه از صاحب ریاض السالکین نقل شده است که جمهور علماء عامه گفته‌اند زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت او میباشند و من بحدیثی برخوردم که سیوطی در کتاب (الجامع الصغیر) از ابن عساکر از واثله نقل کرده که مضمونش صراحت دارد بر عقیده مذهب امامیه که زنهای آنحضرت در شمار اهل بیتش نیستند و آن گفتار او است که (بدخترش) فرمود نخستین کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود توئی ای فاطمه و اول کسی که از زنانم بمن ملحق میشود زینب است (۳).

۶ - بنقل علماء و مورخین فریقین چون آیات سوره برائت در مورد عهد شکنی

۱- (۳۳۲) شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۱۱

۲- (۳۳۳) تفسیر ابن جریر طبری جلد ۲۲ ص ۵

۳- (۳۳۴) قاموس الصحیفه ص ۲۵ - این کتاب اخیرا بوسیله جناب حجة الاسلام حاجی سید ابو الفضل حسینی بسبک جالب و زیبا در شرح لغات صحیفه سجادیه تألیف شده و تعلیقات او اضافاتی نیز از نظر نقل حدیث و مطالب سودمند با استفاده از منابع ارزنده در آن منظور گردیده است مطالعه این کتاب نفیس برای محققین و اهل علم توصیه میشود.

ص: ۳۲۱

و مذمت مشرکین نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیات اوائل سوره مزبور را بابو بکر داد که بمکه برده و در موسم حج بمشرکین ابلاغ نماید، پس از آنکه ابو بکر براه افتاد و قدری راه رفت جبرئیل نازل شد و ضمن ابلاغ سلام خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد خداوند فرماید:لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک.یعنی کسی از جانب تو اداء رسالت ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فورا علی علیه السلام را طلبید و فرمود شتر مرا سوار شو و دنبال ابو بکر برو هر کجا باو رسیدی آیات را از او بگیر و بمکه ببر و بمشرکین قرائت کن، حضرت امیر فورا حرکت کرد و در راه بابوبکر رسید و آیات را از او گرفته و بمکه برد و ابو بکر خدمت پیغمبر مراجعت نمود و در حالیکه از این امر محزون و متأسف بود عرض کرد یا رسول الله مگر در باره من چیزی نازل شده حضرت فرمود خدای تعالی دستور داد که آیات را کسی ببرد که از خود من باشد و من هم علی را برای انجام این مأموریت اعزام نمودم (۱) .

در اینجا سه مطلب مورد توجه و بررسی است:

اول اینکه علی علیه السلام از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ابو بکر چنین خصوصیتی را ندارد.

دوم اینکه خدای تعالی ابو بکر را برای ابلاغ چند آیه در یک شهر شایسته ندید و به پیغمبرش دستور داد که برای اینکار علی علیه السلام را بفرستد در اینصورت چگونه حزب سقیفه چنین کسی را برای جانشینی پیغمبر انتخاب کردند که با تمام احکام قرآن در تمام شهرهای اسلامی خلافت نماید؟

سوم اینکه اعزام ابو بکر در وهله اول و عزل او در وهله ثانی و نصب علی (ع) بجای وی برای اثبات و نشاندادن فضیلت و شایستگی علی علیه السلام بود زیرا اگر از اول آنحضرت بچنین مأموریتی منصوب میشد بنظر همه عادی میآمد و چندان

۱- (۳۳۵) ذخائر العقبی ص ۶۹ - کفایة الطالب ص ۲۴۲ - ینابیع الموده ص ۸۸ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱۷

ص: ۳۲۲

اهمیتی نداشت ولی وقتی ابو بکر براه افتاد و سپس علی علیه السلام بدان سمت گمارده شد این امر دلیل بر فضیلت و شایستگی علی علیه السلام برای جانشینی پیغمبر و انجام وظائف او میباشد.

۷ - آیه مودت - قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی (۱) .

(ای پیغمبر در برابر زحمات تبلیغ رسالت بمردم) بگو من از شما اجر و مزدی نمیخواهم مگر دوستی نزدیکانم را.

زمخشری در تفسیر کشاف و گنجی شافعی در کفایة الطالب و دیگران نوشته‌اند که چون آیه مزبور نازل شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله:و من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال علی و فاطمة و ابناهما (۲) .

یعنی نزدیکان شما که دوستی آنها بر ما واجب است چه کسانی‌اند؟ فرمود علی و فاطمه و دو پسرشان.

۸ - آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب (۳) .

کافران رسالت پیغمبر اکرم را انکار کرده و گفتند تو پیغمبر نیستی این آیه در پاسخ آنان بحضرتش نازل شد که بگو (من برای رسالت خود دو شاهد دارم یکی) خدا است که برای شهادت میان من و شما کافی است و دیگری کسی است که علم کتاب در نزد اوست.ثعلبی در تفسیر آیه مزبور مینویسد آنکه علم کتاب در نزد اوست علی بن ابیطالب است (۴) .

همچنین ابو سعید خدری گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم آنکس که علم کتاب در نزد اوست کیست؟ فرمود آنکس برادرم علی بن ابیطالب است (۵) .

شیخ سلیمان بلخی از ابن عباس نقل میکند که گفت آنکه علم کتاب در نزد

۱- (۳۳۶) سوره شوری آیه ۲۳

۲- (۳۳۷) کفایة الطالب ص ۹۱ - تفسیر کشاف جلد ۲ ص ۳۳۹ - ذخائر العقبی ص ۲۵

۳- (۳۳۸) سوره رعد آیه ۱۳

۴- (۳۳۹) غایة المرام باب ۱۲۶

۵- (۳۴۰) شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۳۰۷

ص: ۳۲۳

اوست علی علیه السلام است زیرا او بتفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ آن عالم بود (۱) .

۹ - آیه افمن کان علی بینهٔ من ربه و یتلوه شاهد منه (۲) ....

آیا کسی که (رسول خدا صلی الله علیه و آله برای صحت گفتار خود) حجتی (قرآن) از طرف پروردگار خود داشته و پشت سر او شاهد و گواهی از خود او باشد....

در این آیه نیز مفسرین و مورخین عامه و خاصه نوشته‌اند که منظور از شاهد و گواهی از خود پیغمبر علی علیه السلام است (۳) .

ابراهیم بن محمد حموینی در کتاب فرائد السمطین از ابن عباس نقل میکند که این آیه در شأن علی علیه السلام است و احدی با او در آن شریک نیست و خوارزمی هم در مناقب خود مینویسد که عمرو عاص در نامه‌ای که بمعاویه نوشته بود اشاره بآیاتی در شأن علی علیه السلام کرده بود که از جمله آنها آیه مزبور بوده است (۴) .

۱۰ - آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیهٔ فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (۵) .

کسانیکه اموالشان را در شب و روز و نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنان در نزد پروردگارشان پاداشی است و آنان خوف و اندوهی ندارند.

خوارزمی و ثعلبی و مالکی و ابو نعیم و دیگران از ابن عباس نقل کرده‌اند که علی علیه السلام چهار درهم داشت یکی را شب (در راه خدا) صدقه داد و یکی را روز و یکی را پنهانی و یکی را آشکارا آنگاه این آیه در باره او نازل گردید (۶) .

۱۱ - آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله (۷) .

۱- (۳۴۱) ینابیع المودهٔ ص ۱۰۴

۲- (۳۴۲) سوره هود آیه ۱۷

۳- (۳۴۳) تفسیر ابو الفتوح رازی - ینابیع المودهٔ ص ۹۹

۴- (۳۴۴) غایهٔ المرام باب ۱۲۸

۵- (۳۴۵) سوره بقره آیه ۲۷۴

۶- (۳۴۶) مناقب ابن مغازلی ص ۲۸۰ - ذخائر العقبی ص ۸۸

۷- (۳۴۷) سوره بقره آیه ۲۰۷

ص: ۳۲۴

و از مردم کسی هست که جان خود را میفروشد (بذل میکند) در راه بدست آوردن رضای خدا.

ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت میکند که در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام در فراش وی خوابید و این آیه در شأن آنحضرت نازل گردید (۱) .

۱۲ - آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة (۲) .

کسانیکه ایمان آورده و اعمال نیکو انجام دادند آنان بهترین مردمند.

مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عباس نقل کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام و اهل بیت او نازل شده است (۳) .

۱۳ - وقفوهم انهم مسئولون (۴) .آنها را نگهدارید که مورد سؤال خواهند بود.

ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند که آنچه مورد سؤال خواهد بود ولایت علی بن ابیطالب است (۵) .

۱۴ - آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (۶) .کسانی که ایمان آورده و عمل‌های نیک انجام دادند بزودی خداوند دوستی آنها را در دلهای مردم قرار میدهد.

گنجی شافعی از قول خوارزمی مینویسد که علی علیه السلام فرمود مردی مرا ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن بدانکه بخدا من ترا در راه خدا دوست دارم علی علیه السلام فرمود من برسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه کرده و سخن

۱- (۳۴۸) ینابیع المودة ص ۹۲ - کفایة الطالب ص ۲۳۹

۲- (۳۴۹) سوره بینة آیه ۸

۳- (۳۵۰) غایة المرام باب ۹۴ حدیث ۹

۴- (۳۵۱) سوره و الصافات آیه ۲۴

۵- (۳۵۲) شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۰۷ - صواعق المحرقه ص ۸۹

۶- (۳۵۳) سوره مریم آیه ۹۶

ص: ۳۲۵

آنمرد را باو خبر دادم.پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شاید در باره او احسان و نیکی نموده‌ای، گفتم بخدا من در باره او احسانی نکرده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا را سپاس که دلهای مؤمنین را بدوستی تو واد داشته است آنگاه آیه بالا نازل شد (۱) .

۱۵ - آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا (۲) .و همگی بریسمان خدا چنگ زنید.

صاحب کتاب مناقب الفاخرة از عبد الله بن عباس روایت کرده است که ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم عربی آمد و عرض کرد یا رسول الله شنیدم که میفرمودی اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که باو تمسک جوئیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر دست علی علیه السلام زد و فرمود باین شخص تمسک جوئید که این حبل المتین است (۳) .

۱۶ - آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد (۴) هر آینه تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است.از طریق اهل سنت هفت حدیث نقل شده است که مقصود از منذر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از هادی علی علیه السلام میباشد از جمله مالکی در فصول المهمه مینویسد که چون آیه مزبور نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون.

یعنی من انذار کننده‌ام و علی هدایت کننده و بوسیله تو یا علی هدایت یافتگان هدایت می‌یابند (۵) .

۱۷ - آیه و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد امنا و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام (۶) .

۱- (۳۵۴) کفایة الطالب ص ۲۴۹ - مناقب خوارزمی ص ۱۸۸ - الغدیر جلد ۲ ص ۵۶

۲- (۳۵۵) سوره آل عمران آیه ۱۰۳

۳- (۳۵۶) کفایة الخصام ص ۳۴۳

۴- (۳۵۷) سوره رعد آیه ۷

۵- (۳۵۸) فصول المهمه ص ۱۲۲

۶- (۳۵۹) سوره ابراهیم آیه ۳۵

ص: ۳۲۶

زمانیکه ابراهیم (بـدرگاه خـدای تعالی دعا کرد) و گفت پروردگارا این شـهر را (مکه) محل امن قرار بده و من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان.

ابن مغازلی شافعی بسـند خود از عبد الله بن مسعود نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دعای ابراهیم که عرض کرد پروردگارا من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان بمن و علی منتهی شد که هیچیک از ما هرگز به بت سـجده نکردیم در نتیجه خداوند مرا نبی و علی را وصی قرار داد (۱) .

۱۸ - آیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکهٔ بعد ذلک ظهیر (۲) .

البته خـدا و جبرئیـل و صالـح مؤمنین یـاری کننـده او (پیغمبر صـلی الله علیه و آله) هسـتند و فرشـتگان پس از نصـرت خـدا پشتیبـان اویند.مفسـرین و علمای بزرگ اهل سـنت نوشته‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در آیه مزبور منظور از صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است (۳) .

۱۹ - آیه لا یسـتوی اصـحاب النار و اصـحاب الجنهٔ اصـحاب الجنهٔ هم الفائزون (۴) .یعنی دوزخیان با بهشتیان برابر نیسـتند اصـحاب بهشت آنانند که رستگار هستند.

موفق بن احمـد بسـند خود از جـابر روایت کرده است که گفت مـا در خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السـلام داخل شـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه جان من در دست اوست که این مرد و شـیعه‌اش در روز قیامت رستگارانند (۵) .

۱- (۳۶۰) مناقب ابن مغازلی ص ۲۷۶

۲- (۳۶۱) سوره تحریم آیه ۴

۳- (۳۶۲) شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۲۵۵ - صواعق محرقه ص ۱۴۴

۴- (۳۶۳) سوره حشر آیه ۲۰

۵- (۳۶۴) کفایهٔ الخصام ص ۴۲۲

ص: ۳۲۷

۲۰- آیه و تعیها اذن واعیهٔ (۱) .و نگهدارد، آن پند را گوش نگاهدارنده.

طبری و سیوطی در تفسیر خودشان نوشته‌اند که وقتی آیه مزبور نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد خدایا آنگوش را گوش علی قرار بده و علی علیه السلام فرمود از آنگاه چیزی نشنیدم که فراموش کرده باشم (۲) .

۲۱ - آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستون (۳) آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است (این دو) در نزد خدا یکسان نیستند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن کثیر در تفسیر خود و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و دیگران نوشته‌اند که ولید بن عقبه در مقام مفاخره بعلی علیه السلام گفت من از تو زبانم گویاتر و نیزه‌ام تیزتر و در جنگ شجاع‌ترم!علی علیه السلام فرمود ساکت شو ای فاسق.آنگاه خدا بتصدیق کلام آنحضرت آیه مزبور را نازل فرمود (۴) .

۲۲ - القیا فی جهنم کل کفار عنید (۵) .بیفکنید در دوزخ هر نا سپاس ستیزه جو را.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل بسند خود از ابو سعید خدری نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی بمن و علی میفرماید هر کس دشمن شما است او را در آتش بیفکنید و هر که دوست شما است او را داخل بهشت گردانید و اینست فرموده خدای تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید (۶) .

۲۳ - آیه و ارکعوا مع الراکعین (۷) و رکوع کنید با رکوع کنندگان.

۱- (۳۶۵) سوره الحاقهٔ آیه ۱۲

۲- (۳۶۶) مناقب ابن مغازلی ص ۲۶۵

۳- (۳۶۷) سوره سجده آیه ۱۸

۴- (۳۶۸) غایهٔ المرام باب ۱۵۲ - مناقب ابن مغازلی ص ۳۲۴

۵- (۳۶۹) سوره ق آیه ۲۴

۶- (۳۷۰) شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۱۹۰

۷- (۳۷۱) سوره بقره آیه ۴۳

ص: ۳۲۸

موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده‌اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند (۱) .

۲۴ - آیه ثم لتسألن یومئذ عن النعیم (۲) .آنگاه در آنروز از نعمتها پرسیده شوند.

ابو نعیم و حاکم حسکانی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود مقصود از نعیم در این آیه ولایت امیر المؤمنین و ما است که از آن پرسیده خواهد شد (۳) .

۲۵ - آیه سأل سائل بعذاب واقع (۴) .خواست سؤال کننده‌ای عذابی را که واقع شد.

ثعلبی و ابن صباغ و دیگران نوشته‌اند که چون در روز ۱۸ ذیحجه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بجانشینی خود منصوب نموده و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه .حارث بن نعمان پس از شنیدن این خبر خدمت آنحضرت آمد و گفت ما را بشهادت یگانگی خدا و نبوت خود از جانب خدا امر کردی قبول نمودیم و سپس به نماز و زکوة و حج و جهاد و روزه دستور دادی پذیرفتیم باینها قناعت نکردی در آخر کار این جوان را که پسر عموی تست بولایت نصب کردی آیا این کار از جانب تست یا بدستور خدا است؟ رسول اکرم فرمود قسم بخدائی که جز او خدائی نیست که این امر بدستور خدا است حارث بن نعمان در حالیکه بسوی ناقه خود میرفت گفت خدایا اگر این مطلب صحیح است بر ما از آسمان سنگ بفرست یا بعذابی دردناک معذب گردان هنوز بناقه‌اش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش افتاد و فورا هلاکش نمود آنگاه این آیه نازل شد که

۱- (۳۷۲) غایة المرام باب ۱۷۶

۲- (۳۷۳) سوره تکاثر آیه ۸

۳- (۳۷۴) غایة المرام باب ۴۸ - شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۶۸

۴- (۳۷۵) سوره معارج آیه ۱

ص: ۳۲۹

سأل سائل بعذاب واقع (۱) .

آیاتی که در باره ولایت و فضائل علی علیه السلام نازل شده خیلی بیش از اینها است و ما برای نمونه فقط به ۲۵ آیه از آنها اشاره نمودیم و بطوریکه مفسرین و محدثین نوشته‌اند متجاوز از سیصد آیه در باره امامت و مناقب آنحضرت در قرآن وجود دارد چنانکه گنجی شافعی و ثعلبی بسند خود از ابن عباس نقل کرده‌اند که نزلت فی علی بن ابی طالب اکثر من ثلاثمائة آیة (۲) .

اکنون باید از آقایان (اهل سنت) پرسید با وجود اینهمه آیات که دلالت بر ولایت و برتری علی علیه السلام دارد و خود شما در صورت مراجعه بکتب معتبره - تان صحت این مطلب را خواهید پذیرفت چگونه ابو بکر را بجای علی علیه السلام خلیفه میدانید آیا سخن و عقیده شما در اینمورد موضوع کوسه و ریش پهن نیست؟

در خاتمه این فصل از تذکر این مطلب ناگزیر است که ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که خداوند چرا صریحا نام علی علیه السلام را در قرآن نیاورده که او جانشین پیغمبر است تا مسلمین دچار اختلافات نشوند؟

پاسخ این اشکال یا اعتراض اینست که اولا موضوع ولایت علی علیه السلام مورد آزمایش است و بایستی مردم بوسیله آن آزمایش شوند چنانکه از جمله آیاتی که مؤید این مطلب است آیه شریفه الم أحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون (۳) ؟ (آیا مردم چنین پندارند که با گفتن اینکه ایمان آوردیم رها کرده شوند و آنان آزمایش نخواهند شد؟) که بنا بنقل علماء و مفسرین عامه و خاصه ولایت علی علیه السلام است که مورد آزمایش مسلمین قرار گرفته است (۴) .

ثانیا بفرض اینکه نام علی علیه السلام نیز در قرآن ذکر میشد باز مردم از روی

۱- (۳۷۶) فصول المهمه ص ۲۶ - کفایة الخصام ص ۴۸۸

۲- (۳۷۷) کفایة الطالب ص ۲۳۱ - صواعق محرقه ص ۷۶ - ینابیع المودة ص ۱۲۶

۳- (۳۷۸) سوره عنکبوت آیه ۱

۴- (۳۷۹) شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۴۳۸ - غایة المرام باب ۱۲۵.

ص: ۳۳۰

حب جاه و طمع دنیوی با آن مخالفت میکردند همچنانکه با برخی از آیات قرآن مخالفت نمودند که در فصول آتی بدین مطلب اشاره خواهد شد.

ثالثا قرآن کریم شامل احکام کلی است و جزئیات آن بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توضیح داده شده است و اصل ولایت و امامت هم چنانکه در این فصل گذشت در چندین آیه با قرائن روشن گفته شده و نبی اکرم نیز طبق بیاناتی مضمون و مفاد آنها را که بر علی علیه السلام تطبیق میکرد بمردم ابلاغ نموده است و این مطلب را علماء و مفسرین اهل سنت نیز قبول دارند ولی عملا با آن مخالفت میکنند.

۳ - احادیث نبوی در باره علی علیه السلام

ص: ۳۳۱

انت اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.

کفایة الطالب ص ۲۰۵ (حدیث نبوی)

همچنانکه در فصل گذشته آیاتی که در باره ولایت و برتری علی علیه السلام نازل شده از کتب عامه استخراج و ثبت گردید در این فصل نیز اغلب باحادیث نبوی از کتب معتبره اهل سنت اشاره میگردد تا هر گونه راه عذر و بهانه‌ای برای آنان مسدود باشد.

۱ - حدیث غدیر:علماء و مفسرین از عامه و خاصه نوشته‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله موقع مراجعت از حجة الوداع در غدیر خم توقف نموده و پس از ایراد خطبه بمردم فرمود آیا من نسبت بشما اولی بتصرف نیستم؟ عرض کردند چرا فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه .یعنی هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم این علی مولای او خواهد بود و بدین ترتیب او را بولایت و پیشوائی مردم منصوب گردانید (۱) .

۲ - حدیث منزلت:احمد بن حنبل و شیخ سلیمان بلخی و ابن صباغ مالکی و دیگران نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود:انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی (۲) .

یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی جز اینکه پس از من پیغمبری نخواهد بود، بحرانی در کتاب غایة المرام یکصد حدیث از عامه و هفتاد حدیث از خاصه در

۱- (۳۸۰) ذخائر العقبی ص ۶۷ - مناقب ابن مغازلی ص ۱۶ - ۲۶

۲- (۳۸۱) ینابیع المودة ص ۵۰ - فصول المهمة ص ۱۲۵

ص: ۳۳۲

اینمورد نقل کرده است (۱) .

۳ - حدیث یوم الانذار:رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت بفرمان خدای تعالی اقوام نزدیک خود را جمع نموده و رسالت خویش را بآنان ابلاغ فرمود و در همان مجلس اعلام نمود که هر کس از شما در پذیرفتن دعوت من سبقت جوید او پس از من جانشین من خواهد بود، از میان تمام آنان فقط علی علیه السلام دعوت آنحضرت را پذیرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:انت اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی (۲) . (تو برادر و وزیر و وارث من و جانشین من پس از من هستی) این حدیث از مهمترین احادیثی است که در مورد خلافت علی علیه السلام هر گونه عذر و بهانه را از میان بر میدارد زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلافت علی علیه السلام را توأم با نبوت خود در همان موقع ابلاغ فرموده است و این مطلب تقریبا در تمام کتب تاریخ و تفسیر و حدیث اهل سنت ذکر شده است و در فصل سوم بخش یکم کتاب تا حدی در اینمورد توضیحات لازمه داده شده است .

۴ - حدیث ثقلین:در کتب معتبره عامه و خاصه با اختلاف کوچکی در کلمات و الفاظ نقل شده است که هنگامیکه رحلت رسول اکرم نزدیک شد فرمود:انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لمن یفترقا حتی یردا علی الحوض (۳) . (من در میان شما دو چیز بزرگ و وزین میگذارم کتاب خدا و عترتم را و آندو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند.)

حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که بسندهای بسیار و عبارات مختلفی روایت شده و سنی و شیعه بصحتش اعتراف و اتفاق دارند و از این حدیث

۱- (۳۸۲) غایة المرام باب ۲۰ و ۲۱.

۲- (۳۸۳) تاریخ ابی الفداء جلد ۱ ص ۲۱۶ - کفایة الطالب ص ۲۰۵ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۷.

۳- (۳۸۴) مناقب ابن مغازلی ص ۲۳۴ - مستدرک صحیحین جلد ۳ ص ۱۰۹

ص: ۳۳۳

و امثال آن چند مطلب مهم استفاده میشود:

۱ - همچنانکه قرآن تا قیامت در بین مردم باقی میماند عترت پیغمبر نیز تا قیامت باقی خواهد ماند یعنی هیچ زمانی از وجود امام و رهبر حقیقی خالی نمیگردد.

۲ - پیغمبر اسلام بوسیله این دو امانت بزرگ تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تأمین نموده و اهل بیتش را بعنوان مرجع علم و دانش بمسلمین معرفی کرده و اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است.

۳ - قرآن و اهل بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد از علوم اهل بیت اعراض کند و خودش را از تحت ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید.

۴ - مردم اگر از اهل بیت اطاعت کنند و باقوال آنها تمسک جویند گمراه نمیشوند و همیشه حق در نزد آنها است.

۵ - جمیع علوم لازمه و احتیاجات دینی مردم در نزد اهل بیت موجود است و هر کس از آنها پیروی نماید در ضلالت واقع نمیشود و بسعادت حقیقی نائل میگردد یعنی اهل بیت از خطاء و اشتباه معصومند و بواسطه همین قرینه معلوم میشود که مراد از اهل بیت و عترت تمام خویشان و اولاد پیغمبر نیست بلکه افراد معینی میباشند که از جهت علوم دین کامل باشند و خطاء و عصیان در ساحت وجودشان راه نداشته باشد تا صلاحیت رهبری داشته باشند و آنها عبارتند از علی علیه السلام و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری بامامت منصوب شده‌اند (۱) .

۵ - حدیث سفینهٔ:از ابن عباس و دیگران نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:مثل اهل بیتی مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق (۲) .یعنی مثل خاندان من داستان کشتی نوح است هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق گردید.

محمد بن ادریس شافعی ضمن اشعار خود باین حدیث اشاره کرده و گوید:

و لما رأیت الناس قد ذهبت بهم

مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل

۱- (۳۸۵) شیعه در اسلام پاورقی ض ۱۱۶ تألیف علامه طباطبائی.

۲- (۳۸۶) حلیهٔ الاولیاء جلد ۴ ص ۳۰۶ - ذخائر العقبی ص ۲۰.

ص: ۳۳۴

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا

و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل

و امسکت حبل الله و هو ولاءهم

کما قد امرنا بالتمسک بالحبل. (۱)

یعنی چون مردم را غرق دریاهای گمراهی و نادانی دیدم بنام خدای تعالی در کشتیهای نجات که آنها خاندان رسالت و اهلبیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هستند تمسک جستم و بحبل خدا که دوستی آن خاندان است تمسک جستم همچنانکه بما امر شده است که بآن حبل الله تمسک جوئیم.

۶ - حدیث حق:علمای عامه و خاصه بطرق مختلفه نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:علی مع الحق و الحق مع علی. (علی همیشه همراه با حق بوده و حق هم با علی است) بحرانی در غایة المرام پانزده حدیث از عامه و یازده حدیث از خاصه در اینمورد نقل کرده است (۲) .

۷ - ان علینا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی (۳) علی از من و من هم از او هستم و او ولی هر مؤمنی است) .

۸ - لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی (۴) .

برای هر پیغمبری جانشین و وارثی است و البته جانشین و وصی من هم علی است.

۹ - من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله، و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی (۵) .

هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند

۱- (۳۸۷) شبهای پیشاور ص .۲۲۷.

۲- (۳۸۸) غایة المرام باب ۳۶۰ - .۳۶۱.

۳- (۳۸۹) کنوز الحقایق ص ۳۷ - ذخائر العقبی ص .۶۸.

۴- (۳۹۰) الریاض النضرة جلد ۲ ص ۱۷۸ نقل از فضائل الخمسه.

۵- (۳۹۱) مستدرک صحیحین جلد ۳ ص .۱۲۶.

ص: ۳۳۵

خدا را نافرمانی کرده است، و کسی که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که علی را نا فرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

۱۰ – انا و علی حجة الله علی عباده (۱) .

من و علی حجهٔ خداوندیم بر بندگانش.

۱۱ – علی مع القرآن و القران مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض (۲) .

علی با قرآن و قرآن با علی است آندو از هم جدا نمیشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

۱۲ – ما انا سددت ابوابکم و فتحت باب علی و لکن الله فتح باب علی و سد ابوابکم (۳) .

(رسول اکرم فرمود درب خانه‌های ابو بکر و عمر و عباس بن عبد المطلب و دیگران را که بمسجد باز میشد مسدود کردند و فقط درب خانه حضرت امیر را باز گذاشتند، عباس بن عبد المطلب علت این امر را از حضرتش پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود) من درهای خانه‌های شما را نبستم و در خانه علی را باز نگذاشتم و لکن خداوند درهای شما را مسدود کرد و در خانه علی را باز گذاشت.

۱۳ – ان الله جعل ذریهٔ کل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب علی بن ابیطالب (۴) .

خداوند نسل و اولاد هر پیغمبری را در صلب او قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن ابیطالب گذاشت.

۱- (۳۹۲) کنوز الحقائق ص .۴۳

۲- (۳۹۳) صواعق ابن حجر ص ۷۴

۳- (۳۹۴) کنز العمال جلد ۶ ص ۴۰۸

۴- (۳۹۵) فیض القدیر جلد ۲ ص ۲۲۳ – مناقب ابن مغازلی ص ۴۹

ص: ۳۳۶

۱۴- یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی (۱) .

یا علی تو اولین کسی هستی از مؤمنین که ایمان آوردی و اولین کسی از مسلمین هستی که اسلام آوردی و نسبت تو بمن بمنزله هارون است بموسی.

۱۵ - انت اخی فی الدنیا و الآخرهٔ (۲) .

(رسول اکرم صلی الله علیه و آله میان هر دو نفر از اصحابش عقد اخوت بست علی علیه السلام در حالیکه چشمانش اشگ آلود بود آمد و عرض کرد یا رسول الله میان اصحاب عقد اخوت برقرار کردی و مرا با کسی برادر ننمودی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود) تو در دنیا و آخرت برادر منی.

۱۶ - انا سید النبیین و علی سید الوصیین و ان اوصیائی بعدی اثنی عشر اولهم علی و آخرهم القائم المهدی علیه السلام (۳) .

من سرور انبیاء و علی سرور اوصیاء است و البته اوصیای من پس از من دوازده نفرند که اولی آنها علی و آخرشان قائم مهدی میباشد. (در این حدیث علاوه بر خلافت علی علیه السلام بخلافت ائمه دیگر نیز اشاره شده است.)

۱۷ - من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من اذی علیا فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله (۴) .

هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است و کسی که علی را اذیت کند مرا آزار رسانده و هر که مرا آزار رساند خدا را آزار نموده است.

۱- (۳۹۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ ص ۲۵۸

۲- (۳۹۷) مناقب ابن مغازلی ص ۳۷ - کفایهٔ الطالب ص ۱۹۴

۳- (۳۹۸) ینابیع الموده ص ۴۴۵

۴- (۳۹۹) ریاض النضرهٔ جلد ۲ ص ۱۶۶

ص: ۳۳۷

۱۸- حب علی بن ابیطالب یأکل السیئات کما تأکل النار الحطب (۱) .

دوستی علی بن ابی طالب بدیها را میخورد (از بین می‌برد) همچنانکه آتش هیزم را میخورد (میسوزاند) .

۱۹ - انا مدینهٔ العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب (۲) .

من شهرستان علم هستم و علی هم دروازه آنست پس هر که علم را بخواهد باید از در آن وارد شود.

۲۰ - یا علی خلقت انا و انت من شجرهٔ، فانا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنهٔ (۳) .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود من و تو از یکدرختی آفریده شده‌ایم که من ریشه آندرخت و تو فرع (تنه) آن هستی و حسن و حسین شاخه‌های آن میباشند پس هر کس بیکی از آنشاخه‌ها بیاویزد خدای تعالی او را داخل بهشت گرداند.

۲۱ - انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرهٔ، من احبک فقد احبنی و حبیبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله عز و جل، ویل لمن ابغضک من بعدی (۴) .

عبد الله بن عباس گوید نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب نگاه کرد و فرمود :تو در دنیا سروری و در آخرت سروری، هر کس ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خداوند است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداوند عز و جل است، وای بحال آنکه پس از من ترا دشمن بدارد.

۲۲ - علی یوم القیامهٔ علی الحوض لا یدخل الجنهٔ الا من جاء بجواز

۱- (۴۰۰) تاریخ بغداد جلد ۴ ص ۱۹۴

۲- (۴۰۱) مناقب ابن مغازلی ص ۸۳ - جامع الصغیر سیوطی جلد ۱ ص ۳۷۴

۳- (۴۰۲) کفایهٔ الطالب صفحه ۳۱۸

۴- (۴۰۳) مناقب ابن مغازلی صفحه ۱۰۳

ص: ۳۳۸

من علی بن ابی طالب (۱) .

مجاهد از ابن عباس نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:علی در روز قیامت کنار حوض است کسی به بهشت داخل نمیشود مگر اینکه از علی بن ابی طالب جوازی آورده باشد .

۲۳ - لا یجوز احد الصراط الا من کتب له علی الجواز (۲) .

قیس بن حازم گوید ابو بکر و علی بن ابی طالب بهم برخورد کردند ابو بکر تبسم نمود علی علیه السلام فرمود چه شده که تبسم کردی؟ ابو بکر گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود:احدی از صراط نمیگذرد مگر کسی که علی برای او جواز نوشته باشد.

۲۴ - حبک ایمان و بغضک نفاق و اول من یدخل الجنهٔ محبک و اول من یدخل النار مبغضک (۳) .

ابو سعید خدری گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود دوستی تو ایمان و دشمنی تو نفاق است و اول کسی که داخل بهشت میشود دوستدار تو و اول کسی که داخل دوزخ گردد دشمن تست.

۲۵ - ستکون بعدی فتنهٔ، فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من امن بی و اول من یصافحنی یوم القیامهٔ و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامهٔ یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب الدین (۴) .

بزودی پس از من فتنه‌ای بر پا خواهد بود، پس زمانیکه چنین شد ملازم علی بن ابی طالب باشید زیرا که او اول کسی است که بمن ایمان آورد و اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه میکند، او صدیق اکبر و فاروق (جدا کننده)

۱- (۴۰۴) مناقب ابن مغازلی صفحه ۱۱۹

۲- (۴۰۵) ریاض النضرهٔ جلد ۲ صفحه ۱۷۷

۳- (۴۰۶) فصول المهمه صفحه ۱۲۷

۴- (۴۰۷) اسد الغابهٔ جلد ۵ صفحه ۲۸۷ - ینابیع المودهٔ صفحه ۸۲.

ص: ۳۳۹

این امت است که میان حق و باطل جدائی افکند و او بزرگ و پیشوای دین است.

۲۶ - یا علی انت قسیم الجنهٔ و النار یوم القیامهٔ (۱) .

یا علی توئی تقسیم کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت.

شافعی در اینمورد چنین گوید:علی حبه جنهٔ - قسیم النار و الجنهٔ - وصی المصطفی حقا - امام الانس و الجنهٔ.همچنین در باره این روایت که علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ است از احمد بن حنبل پرسیدند احمد گفت چرا منکر آن میشوید مگر از نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای ما روایت نشده است که بعلی فرمود ترا دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق؟ گفتند چرا، احمد گفت مؤمن کجا است؟ گفتند در بهشت، گفت منافق کجا است؟ گفتند در دوزخ، قال احمد فعلی قسیم الجنهٔ و النار (۲) .

۲۷ - ان الله حرم الجنهٔ علی من ظلم اهل بیتی او قاتلهم او اغار علیهم او سبهم (۳) .

خداوند بهشت را بر کسی که بخاندان من ستم کند یا با آنها مقاتله نماید یا بآنها هجوم بیاورد و یا دشنامشان دهد حرام کرده است.

۲۸ - النظر الی وجه علی بن ابی طالب عبادهٔ و ذکره عبادهٔ و لا یقبل ایمان الا بولایته و البرائهٔ من اعدائه (۴) .

عمار و معاذ و عایشه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکنند که فرمود:نگاه کردن بصورت علی عبادت است و ذکر او عبادت است و ایمان کسی پذیرفته نمیشود مگر بولایت او و تبری جستن از دشمنانش.

۲۹ - عنوان صحیفهٔ المؤمن حب علی بن ابیطالب (۵) .

۱- (۴۰۸) صواعق ابن حجر صفحه ۷۵ - ینابیع المودهٔ صفحه ۸۶.

۲- (۴۰۹) الامام الصادق و المذاهب الاربعهٔ جلد ۱ صفحه ۳۲۷

۳- (۴۱۰) ذخائر العقبی صفحه ۲۰

۴- (۴۱۱) مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۵

۵- (۴۱۲) جامع الصغیر جلد ۲ صفحه ۱۴۵ - مناقب ابن مغازلی صفحه ۲۴۳.

ص: ۳۴۰

دیباچه و عنوان نامه عمل مؤمن حب علی بن ابیطالب است.

۳۰ - ألا ادلکم علی من اذا استرشد تموه لن تضلوا و لن تهلکوا؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال هو ذا و اشار الی علی بن ابیطالب علیه السلام ثم قال و اخوه و ازروه و اصدقوه و انصحوه فان جبریل اخبرنی بما قلت لکم (۱) .

زید بن ارقم گوید ما هنگامیکه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم فرمود :آیا شما را راهنمائی نکنم بکسی که چون از او استرشاد کنید هرگز گمراه نشوید و هرگز بهلاکت نیفتید؟ گفتند چرا یا رسول الله!فرمود آنکس اینست و اشاره بعلی بن ابیطالب نمود و سپس فرمود با او برادری کنید و یاریش نمائید و او را محب صادق و دوست راستین باشید زیرا آنچه را که (در باره وی) بشما گفتم جبرئیل بمن خبر داد.

۳۱ - هذا علی بن ابیطالب لحمه لحمی و دمه دمی و هو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمة هذا علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و وصیی و عیبة علمی و بابی الذی اوتی منه و معی فی السنام الا علی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین (۲) .

حموینی از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بام سلمه فرمود :این علی بن ابیطالب است که گوشت او گوشت من و خون او خون من است و او از من مانند هارون از موسی است جز اینکه پس از من پیغمبری نخواهد آمد، ای ام سلمه این علی است که امیر مؤمنین و سرور مسلمین و وصی من بوده و گنجینه علم من و باب علم من است که کسی بمن نرسد مگر از آن باب و در درجات عالیه بهشت با من خواهد بود و با قاسطین و ناکثین و مارقین (معاویه و اصحاب جمل و خوارج) خواهد جنگید.

۱- (۴۱۳) مناقب ابن مغازلی صفحه ۲۴۵

۲- (۴۱۴) غایة المرام باب ۸ حدیث ۶ و ۳۸.

ص: ۳۴۱

۳۲- قیل یا رسول الله من صاحب لواک فی الآخرة؟ قال:صاحب لوای فی الدنیا علی بن ابیطالب (۱) .

جابر بن سمرة گوید گفته شد یا رسول الله صاحب پرچم تو در آخرت کیست؟ فرمود علی بن ابیطالب که در دنیا حامل لوای من است.

۳۳ - حق علی علی المسلمین کحق الوالد علی ولده (۲) .

حق علی علیه السلام بر مسلمین مانند حق پدر بر فرزندش است.

۳۴ - عن ابی ایوب انصاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لفاطمة:اما علمت ان الله اطلع الی اهل الارض فاختار منهم اباک فبعثه نبیا، ثم اطلع الثانیة فاختار بعلک فاوحی الی فانکحته و اتخذته وصیا (۳) .

ابو ایوب انصاری گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام فرمود:آیا نمیدانی که خداوند بمردم روی زمین نگریست و از میان همه آنها پدرت را انتخاب کرده و به پیغمبری مبعوث فرمود، آنگاه بار دوم نگریست شوهرت را اختیار کرد و بمن وحی فرستاد که ترا باو تزویج نموده و او را جانشین (خود) قرار دهم.

۳۵ - ان وصیی علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعة ائمة من صلب الحسین، قال یا محمد (صلی الله علیه و آله) فسمهم لی، قال اذا مضی الحسین فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه محمد، فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی، فاذا مضی موسی فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه

۱- (۴۱۵) مناقب ابن مغازلی ص ۲۰۰ - مناقب خوارزمی ص ۲۵۰.

۲- (۴۱۶) لسان المیزان جلد ۵ ص ۳۹۹ - مناقب ابن مغازلی ص ۴۸.

۳- (۴۱۷) کفایة الطالب ص ۲۹۶.

ص: ۳۴۲

الحسن، فاذا مضی الحسن فابنه الحجهٔ محمد المهدی فهؤلاء اثنا عشر (۱) .

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع المودهٔ از کتاب فرائد السمطین نقل میکند که یک یهودی خدمت رسول اکرم شرفیاب شد و ضمن سؤالاتی از اوصیای آنحضرت پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:وصی من علی بن ابیطالب است و پس از او دو نواده من حسن و حسین و دنبال آن نه امام از صلب حسین هستند.

یهودی عرض کرد یا محمد (صلی الله علیه و آله) برای من آنها را نام ببر، فرمود چون حسین بگذرد پسرش علی و چون علی بگذرد پسرش محمد و چون محمد بگذرد پسرش جعفر و چون جعفر بگذرد پسرش موسی و چون موسی بگذرد پسرش علی و چون علی بگذرد پسرش محمد و چون محمد بگذرد پسرش علی و چون علی بگذرد پسرش حسن و چون حسن بگذرد پسرش حجت مهدی (علیهم السلامند) پس اوصیای من این دوازده نفرند.در این حدیث علاوه بر تعداد أئمه اطهار علیهم السلام صریحا نام آنان نیز ذکر شده است.

باری در اینمورد احادیث زیاد است که اگر بیش از این نوشته شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود و ما بهمین مقدار از کتب معتبره عامه اکتفا کردیم در صورتیکه کتب حدیث و تاریخ امامیه پر از این قبیل احادیث است که ما چیزی از آنها ننوشتیم.

۴ - نظر رجال عامه و دیگران در باره علی علیه السلام

۱- (۴۱۸) ینابیع المودهٔ ص ۴۴۱

ص: ۳۴۳

لو ان المرتضی ابدی محله لخر الناس طرا سجدا له (شافعی)

در دو فصل گذشته آیات و احادیثی چند در مورد ولایت و فضیلت علی علیه السلام از کتب معتبره عامه نقل گردید و هیچگونه استنادی بکتب و مدارک امامیه بعمل نیامد تا حقیقت امر بر همگان روشن شود و جای مناقشه و مغالطه بر کسی باقی نماند در این فصل نیز بعقیده و نظر شخصی بعضی از رجال و علمای اهل سنت در باره علی علیه السلام اشاره مینمائیم.

ابن ابی الحدید دانشمند بزرگ معتزلی در اوائل شرح نهج البلاغه چنین میگوید:

چه گویم در باره مردی که دشمنانش بفضل و برتری او اقرار کردند و نتوانستند فضائل او را کتمان کنند و کوشش کردند که بهر حیله و تدبیری آن نور ایزدی را خاموش سازند لذا دست بتحریف حقائق زده و در صدد عیب جوئی در آمدند و در تمام منابر او را لعن کردند و مداحان آنحضرت را ارعاب نموده و بلکه محبوس و مقتول ساختند و از نقل هر گونه حدیث و روایتی که متضمن فضیلت و بلند آوازی او بود مانع شدند!اما هر کاری کردند بر عظمت و علو مقام او افزوده گشت همچنانکه مشک را هر قدر پوشیده دارند عطرش آشکار گردد و آفتاب را با کف دست نتوان مستور نمود و روز روشن را اگر چشمی (در اثر نابینائی) نبیند چشمهای دیگر آنرا ادراک نمایند.و چه گویم در حق مردی که هر گونه فضیلتی بدو منسوب و او رئیس فضائل و چشمه جوشان آنها است و تمام مناقب را زینت و شرافت باو است و هر کس هر چه از علوم و دانشها اکتساب کرده باشد از خرمن علوم او خوشه چینی

ص: ۳۴۴

کرده است و معلوم است که اشرف علوم و دانشها علم الهی است زیرا شرف علم بشرف معلوم است و این علم الهی از کلمات حکیمانه آنحضرت اقتباس شده و نقل گردیده و ابتداء و انتهایش از او است.

گروه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند بزرگانشان مانند و اصل بن عطا شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم نیز شاگرد پدرش محمد حنفیه بوده و محمد نیز پسر علی علیه السلام است که از دریای بیکران علوم آنجناب استفاده کرده است.و اما طائفه اشعریه این گروه نیز در علوم خود منسوب به ابو الحسن اشعری بوده و او هم شاگرد ابو علی جبائی است که خود یکی از مشایخ معتزله است و در هر حال هر دو فرقه از آنحضرت کسب دانش کرده‌اند و امامیه و زیدیه هم که انتسابشان به آنحضرت ظاهر و آشکار است.

و از جمله علوم علم فقه است و هر فقیهی که در اسلام است خوشه چین خرمن فقاهت او است، فقهای حنفی مانند ابو یوسف و محمد و غیر آنها از ابو حنیفه اخذ فقه کرده‌اند و اما شافعی که فقیه بزرگی است فقه را از محمد بن حسن آموخته و فقه او نیز بابو حنیفه برگشت میکند.

و اما احمد بن حنبل فقه را از شافعی آموخته و در اینصورت فقه او نیز بابو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه خود از شاگردان حضرت صادق علیه السلام است و فقه آنجناب نیز بوسیله پدرانش بعلی علیه السلام منتهی میشود.

و اما مالک بن انس از ربیعهٔ الرأی و او نیز از عکرمه، عکرمه هم از عبد الله بن عباس اخذ فقه نموده است و ابن عباس خود در خدمت علی علیه السلام تلمذ نموده است (که او را حبر امت گویند) و هنگامیکه باو گفتند علم تو نسبت بعلم پسر عمویت علی علیه السلام بچه میزان است گفت کنسبهٔ قطرهٔ من المطر الی البحر المحیط.مانند قطره بارانی نسبت بدریای بی پایان (۱) !

۱- (۴۱۹) ابن ابی الحدید که خودش معتزلی است ضمن اینکه علی علیه السلام را از نظر علم میستاید منشأ علوم فرقه‌های معتزله و اشعریه و حنفیه و دیگران را نیز غیر مستقیم به آنحضرت نسبت میدهد و چنین وانمود میکند که آنها هم بر حق میباشند ولی باید دانست که این گروهها بعدا راه غیر مستقیم پیموده و از طریقه حقه امامیه خارج شده‌اند.

ص: ۳۴۵

ابن ابی الحدید پس از مدح و توصیف فراوان علی علیه السلام از نظر فضائل نفسانی چون شجاعت و سخاوت و عبادت و دیگر صفات عالیه انسانی و سجایای اخلاقی مینویسد چه بگویم در باره مردی که بر تمام مردم بهدایت سبقت جست و بخدا ایمان آورده و او را پرستش نمود در حالیکه تمام مردم روی زمین سنگ را می‌پرستیدند و منکر خالق بودند.هیچکس جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر آنحضرت در توحید سبقت نگرفت و اکثر اهل حدیث معتقدند که او اول کسی است که از پیغمبر تبعیت کرده و ایمان آورده است و جز عده قلیلی در این امر اختلاف نکرده‌اند و او خود فرمود انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلواتهم.یعنی من صدیق اکبر و فاروق اولم که پیش از اسلام مردم اسلام آوردم و پیش از نماز آنها نماز خواندم. (۱)

ابن ابی الحدید چند صفحه پس از نوشتن این مطالب میگوید:فلا ریب عندنا ان علیا علیه السلام کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد (۲) .یعنی در نزد ما شکی نیست که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است اگر چه کسی که در نزد ما از اهل عناد باشد با این امر مخالف باشد.همچنین ابن ابی الحدید در مدح علی علیه السلام هفت قصیده طولانی و غرا سروده است که به القصائد السبع العلویات معروف است در قصیده اولی که مربوط بفتح خیبر است ضمن مذمت شیخین چنین گوید :

و ما انس لا انس اللذین تقدما

و فرهما و الفرقد علما حوب

و للرایهٔ العظمی و قد ذهبا بها

ملابس ذل فوقها و جلابیب

یشلهما من ال موسی شمر دل

طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمج منونا سیفه و سنانه

و یلهب نارا غمده و الانابیب

۱- (۴۲۰) بحار الانوار جلد ۴۱ نقل از شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص ۷ - ۱۴.

۲- (۴۲۱) شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص ۲۶.

ص: ۳۴۶

عذرتكما ان الحمام لمبغض

و ان بقاء النفس للنفس محبوب

ليكره طعم الموت و الموت طالب

فكيف يلذ الموت و الموت مطلوب

دعا قصب العليا يملكها امروء

بغير افاعيل الدنائة مقضوب

يرى ان طول الحرب و البؤس راحة

و ان دوام السلم و الخفض تعذيب

فلله عينا من راه مبارزا

و للحرب كأس بالمنية مقطوب

جواد علا ظهر الجواد و اخشب

تزلزل منه فی النزال الاخاشيب

و اصلت فيها مرحب القوم مقضبا

جرازا به حبل الامانی مقضوب

فاشربه كأس المنية احوس

من الدم طعيم و للدم.شريب (۱) .

ترجمه ابيات:

- و آنچه را كه فراموش كنم فرار كردن اين دو نفر را فراموش نميكنم با اينكه ميدانستند كه فرار از جنگ گناه است.

- پرچم بزرگ و با افتخار پيغمبر را با خود بردند ولی (در اثر گريختن) لباس ذلت و خواری بدان پوشانيدند.

- قهرمان قويدلی از آل موسی (مرحب) آندو را راند در حاليكه تيغ تيز و بلندی در دست داشت و بر اسبی چالاك سوار بود.

- شمشير و نيزه او مرگ ميريخت و از غلاف تيغش آتش زبانه ميكشيد (آنها چون مرحب را چنين ديدند فرار كردند) .

- من عذر شما دو نفر را (كه از ترس مرحب فرار كرديد) می‌پذيرم زيرا هر كسی مرگ را دشمن داشته و دوستدار زندگی است.

- با اينكه هر وقت مرگ بسراغ شما ميآيد آنرا دوست نداريد آنوقت چگونه ممكن است خود بسراغ مرگ رويد و از آن لذت ببريد؟ -

---

۱- (۴۲۲) القصائد السبع العلويات - القصيدة الاولی.

ص: ۳۴۷

شما (دو تن مرد این میدان نیستید بهتر که) آنرا ترک گوئید و بگذارید راد مردی (علی علیه السلام) آنرا مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مردانگیش ننشسته است.

- او چنان کسی است که طول جنگ و سختی را راحتی میداند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب میشمارد.

- خوشا بحال چشمی که او را در حال جنگ و مبارزه بیند با اینکه در جنگ کاسه مرگ لبریز است.

- بخشنده قویدلی که سوار بر اسب تیز دو بوده و بهنگام جنگ کوهها (از ترس او) بلرزه در آیند.

- و مرحب در آنجنگ شمشیر برنده‌ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها بوسیله آن (در اثر کشته شدن آرزو کنندگان) قطع میشد.

- پس شجاع پر دلی (علی علیه السلام) کاسه مرگ را باو نوشانید و او در جنگها (برای احیای حق) بسیار رزمنده و کشنده بود.همچنین در قصیده خامسه که در وصف آنحضرت سروده چنین گوید :

هو النبأ المکنون و الجوهر الذی

تجسد من نور من القدس زاهر

و وارث علم المصطفی و شقیقه

اخا و نظیرا فی العلی و الاواصر

الا انما الاسلام لو لا حسامه

کعفطهٔ عنز او قلامهٔ حافر

الا انما التوحید لو لا علومه

کعرضهٔ ضلیل و نهبهٔ کافر

هو الایهٔ العظمی و مستنبط الهدی

و حیرهٔ ارباب النهی و البصائر

تعالیت عن مدح فابلغ خاطب

بمدحک بین الناس اقصر قاصر

اذا طاف قوم فی المشاعر و الصفا

فقبرک رکنی طائفا و مشاعری

و ان ذخر الاقوام نسک عبادهٔ

فحبک اوفی عدتی و ذخائری

ص: ۳۴۸

و ان صام ناس فی الهواجر حسبهٔ

فمدحک اسنی من صیام الهواجر

نصرتک فی الدنیا بما استطیعه

فکن شافعی یوم المعاد و ناصری (۱) .

ترجمه ابیات:

- اوست خبر مکنون (که جز خدا سر آنرا کس نداند) و چنان ذاتی که از نور تابان عالم قدس در این دنیا قبول تن نموده است.

و وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و برادر اوست و در علو مقام و اخلاق کریمه نظیر و مانند اوست.

- بدانکه اگر شمشیر او نبود اسلام از بی ارزشی مانند آب بینی بز و یا مثل تراشیده سم بود (اگر جانفشانی او در غزوات نبود اسلام رواج نمیگرفت و در نظر مشرکین همچنان بی اهمیت و بی ارزش بود) .

- بدانکه اگر علوم او نبود علم توحید در معرض شخص گمراه قرار گرفته و غارت شده کافر بود .

- او آیت بزرگ خدا و استنباط کننده هدایت است که صاحبان عقل و بصیرت در وجود او بحیرت افتاده‌اند.

- تو از مدح و توصیف بالاتری و بلیغ‌ترین خطیب موقع مدح تو در میان مردم عاجزترین درماندگان است.

- زمانیکه گروهی بهنگام حج در مشاعر و صفا طواف میکنند قبر تو هم رکن و مشاعر من است که آنجا طواف میکنم.

- و اگر گروههائی از مردم برای آخرت خود عبادتی ذخیره میکنند پس بهترین و کافی‌ترین توشه و ذخیره من محبت تست.

و اگر مردم در شدت گرما برای رضای خدا روزه میگیرند پس مدح تو بالاتر از روزه روزهای گرم است.

- بآنچه استطاعت داشتم در دنیا ترا (با مدح و تمجید) یاری نمودم پس تو هم در روز رستخیز شفیع و کمک من باش.و باز در قصیده فتح مکه چنین گوید:

۱- (۴۲۳) القصائد السبع العلویات - القصیدهٔ الخامسهٔ

ص: ۳۴۹

طلعت علی البیت العتیق بعارض

یمج نجیعا من ظبی الهند احمرا

و اظهرت نور الله بین قبائل

من الناس لم یبرح بها الشرک نیرا

رقیت باسمی غارب احدقت به

ملائک یتلون الکتاب المسطرا

بغارب خیر المرسلین و اشرف

الانام و ازکی ناعل وطأ الثری

فسبح جبریل و قدس هیبهٔ

و هلل اسرافیل رعبا و کبرا

فتی لم یعرق فیه تیم بن مرهٔ

و لا عبد اللات الخبیثهٔ اعصرا

و لا کان معزولا غداهٔ برائهٔ

و لا عن صلوهٔ ام فیها مؤخرا

و لا کان یوم الغار یهفو جنانه

حذارا و لا یوم العریش تسترا

حلفت بمثواه الشریف و تربهٔ

احال ثراها طیب ریاه عنبرا

لاستنفدن العمر فی مدحی له

و ان لا منی فیه العذول فاکثرا (۱)

ترجمه ابیات:

- با لشگری انبوه که از تیزی شمشیرهایشان خون میچکید (بدون اطلاع قبلی) وارد مکه گردیدی .

- و در میان طوائفی از مردم که هنوز مشرک و بت پرست بودند نور (دین) خدا را ظاهر و آشکار نمودی.

- به بلندترین شانه‌ای (بدوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شکستن هبل) بالا- رفتی و در حالیکه فرشتگان کتاب مسطور را میخواندند نظاره میکردند.

- بدوش بهترین پیغمبران و اشراف مردمان (کائنات) و پاکیزه‌ترین کفش پوشی که راه رفته بر خاک.

- پس (برای بت شکنی تو) جبرئیل از هیبت و شکوه تو تسبیح کرد و تقدیس نمود و اسرافیل هم از روی رعب تهلیل و تکبیر گفت. -

---

۱- (۴۲۴) القصائد السبع العلویات - القصیدهٔ الثانیهٔ

ص: ۳۵۰

جوانمردی که در نسب او تیم بن مرهٔ (قبیله ابو بکر) مدخلیت ندارد و هرگز در تمام روزگارش لات خبیثه را پرستش نکرده است.

- و نه (مانند ابو بکر) از بردن سوره برائت معزول شد و نه از امامت نماز جماعت که قصد شروع آنرا کرده بود بر کنار گردید.

- او مانند ابو بکر نبود که در غار (با اینکه پیغمبر در کنارش بود از ترس مشرکین) دلش بلرزد و یا در سایبان بدر پنهان شود و جنگ نکند.

- سوگند میخورم بجایگاه شریف آنحضرت و بخاکی که بوی خوش آن مثل عنبر است.

- هر آینه عمر خود را در مدح آنحضرت تمام میکنم اگر چه مرا ملامت کند کسی که بسیار ملامت کننده باشد.

شافعی هم که یکی از پیشوایان چهار فرقه اهل سنت است در باره حضرت امیر علیه السلام چنین گوید:

قیل لی قل فی علی مدحا

ذکره یخمد نارا مؤصده

قلت لا اقدر فی مدح امرء

ضل ذو اللب الی ان عبده

و النبی المصطفی قال لنا

لیلهٔ المعراج لما صعده

و ضع الله بکتفی یده

فاحس القلب ان قد برده

و علی واضع اقدامه

فی محل وضع الله یده.

ترجمه ابیات:

- بمن گفته شد که در باره علی مدح بگو که ذکر او آتش شعله‌ور (دوزخ) را خاموش میکند.

- گفتم توانائی مدح کسی را ندارم که در باره او شخص صاحب عقل بگمراهی افتاده تا جائیکه او را پرستش نموده است!

- و پیغمبر برگزیده صلی الله علیه و آله بما فرمود که در شب معراج چون

ص: ۳۵۱

بالا رفت.

- خداوند دست خود را بدوش او نهاد که قلب وی احساس آرامش نمود.

- و علی پای خود را در محلی گذاشت که خداوند دست عنایتش را در آنجا نهاده بود (اشاره است ببالا رفتن علی علیه السلام روی دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شکستن بت هبل) .

همچنین شافعی در باره آنحضرت گوید:

احب علیا لا ابالی و ان فشا

و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی

الی متی اکتمه، اکتمه الی متی.

- علی را دوست دارم (و از دشمنان) باک ندارم اگر چه آشکار شود و این دوستی فضل خدا است که بهر که خواست میدهد.

- من بنده آن جوانمردی هستم که سوره هل اتی در شأن او نازل شده تا کی آنرا پنهان کنم و تا کی آنرا بپوشانم.و باز در مدح خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید:

اذا فی مجلس ذکروا علیا

و شبلیه و فاطمهٔ الزکیهٔ

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرافضیهٔ

هربت الی المهیمن من اناس

یرون الرفض حب الفاطمیهٔ

علی ال الرسول صلوهٔ ربی

و لعنته لتلک الجاهلیهٔ

- زمانیکه در مجلسی علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام ذکر میشوند.

- گفته میشود که ای قوم از این سخنان بگذرید که اینها از سخنان رافضی‌ها است.

- بسوی خداوند مهیمن میگریزم از مردمی که دوستی اولاد فاطمه را رفض می‌بینند.

- درود پروردگار من بر اولاد رسول صلی الله علیه و آله باد و لعنت او بر

ص: ۳۵۲

چنین جاهلیتی .

عمرو عاص نیز در مدح علی علیه السلام قصیده‌ای دارد معروف بجلجلیه که در آن بماجرای روز غدیر اشاره کرده و ولایت آنحضرت را تصدیق و تأیید کرده است و جریان امر بدینقرار بوده که پس از آنکه عمرو عاص چنانکه سابقا اشاره شد از جانب معاویه بحکومت مصر منصوب گردید معاویه از او تقاضای خراج مصر را نمود عمرو اعتنائی نکرد معاویه برای بار دوم و سیم قضیه را تعقیب کرد عمرو در پاسخ معاویه قصیده غرائی سروده و باو ارسال نمود علامه امینی آنرا در جلد دوم الغدیر آورده و دانشمند محترم محمد علی انصاری نیز قصیده مزبور را بصورت نظم ترجمه کرده است و ما ذیلا همان ترجمه را مینگاریم:

معاویه هلا ای مرد جاهل

نقاب جهل را از رخ فرو هل

مگر کردی تو مکر من فراموش

بصفین در چنان غوغای هائل

گروهی سوی تو از مردم شام

نهاده رو بدستور تو مایل

بدانها گفتمی هر فرض و واجب

بدون حب تو کاری است باطل

تمام، این گفته را از من شنفتند

ز حق گرداند روی آن جیش غافل

ز من پرسان همه جهال شامی

که آیا ما ببریم از علی دل؟

بگفتم باید آری برگزیدن

چنان مفضول بر آن مرد فاضل

علی چون خون عثمان ریخت بر خاک

از او ریزید خون چون دمع هاطل

چو جیش شام از من این شنیدند

بجنگ و کینه گردیدند شاغل

همه بند کمر را تنگ بستند

که جویند از غضنفر خون نعثل

علی چون اژدهای مردم او بار

چو دیدم پاره کرد از ما سلاسل

مصاحف بر سنان نیزه بستم

برایت کردم آسان کار مشکل

بلشگر کشف عورت یاد دادم

که چون باید عقب زد شیر مقبل

به پیش نیش تیغ شیر یزدان

بروی خاک، خود کردم شل و ول

معاویه مگر کردی فراموش

نمودم دومۀ الجندل چو منزل

چو عجل سامری آن اشعری مرد

ابو موسی سفیه و غیر عاقل

ص: ۳۵۳

مرا دانست همچون خویش نادان

چنان گاوی مرا بد در مقابل

بنرمیها چنانش بردم از راه

که مقصودم همه زو گشت حاصل

علی را از خلافت خلع کردم

بسان خلع خاتم از انامل

ترا پوشاندم آن جامه به پیکر

چنان نعلی که پوشانی بناعل

پس از مأیوسی از کار خلافت

شدی از من تو سر خیل قبائل

ترا من بر سر منبر نشاندم

همه رنج تو از من گشت زایل

ترا من کرده‌ام مشهور آفاق

خر و بار است مشهور از اوائل

بدان ای زاده هند جگر خوار

اعالی نیز دانند و اسافل

اگر نیرنگ و مکر من نمی‌بود

نمی‌بودی خلافت را تو شامل

بدل کردم بدنیا دین خود را

فکندم خود بچاهی گود و هائل

مگر ما، در غدیر خم نبودیم

محمد نزد طفل و پیر و کامل

بفرمان خدا با ساربان گفت

الا یا ناقگی محمل فرو هل

سریری از جهاز اشتران ساخت

که بینندش همه خیل و قوافل

کمرگاه علی را چنگ بر زد

همه دیدیم از او دست و انامل

علی را گفت میر مؤمنان است

بدان جبریل از عرش است نازل

هر آنکس را منم مولا و آقا

علی مولا است گر دانا و جاهل

هر آنکس عهد ما را در شکسته است

خدا زو بشکند بند و مفاصل

عمر آن کوترا شیخ و دلیل است

به بخ بخ علی را گشت قائل

بجان و دل علی را دست بوسید

به بیعت او از اول گشت داخل

من و تو هر دو، با کاری که کردیم

بدوزخ هر دو خود کردیم داخل

کجا با خون عثمان میتوان رست

از آن موقف که بس سختست مخجل

علی در حشر فردا دشمن ما است

ز ما کیفر کشد خلاق عادل

نمیدانم چه عذر آریم فردا

چه باید گفت پاسخ در مقابل

بمن بستی تو عهد ای زاده هند

که چون آن جنگ و کین گردید زایل

ز شیران حجازی بسته شد دست

کشیدی رخت از آن دریا بساحل

مرا بخشی تو استانداری مصر

شوم سیراب از آن شیرین مناهل

ز دین بگذشته کوشیدم که تا آنک

ترا بر تخت بنشاندم بباطل

بتو گردید صافی عرصه ملک

همه شیران کشیدی در سلاسل

روان شد از تو فرمان در ممالک

بسویت آمد از هر سو قوافل

کنون از من خراج مصر خواهی؟

زهی سودای خام و فکر باطل!

بیاد آور همان شب را که چون سگ

سپاهت میزدی فریاد هائل

ز دست حیدر صفدر فتاده

بچرخ چارمین بانگ زلازل

ز تیغ مالک اشتر طپیده

بخون سر لشگرانت همچو بسمل

ز ترس و بیم مردان عراقی

بگردت لشگرت نوح ثواکل

تو چون مرغی که سخت افتاده در دام

رهائی خواستی زان دام مشکل

بدان وسعت فضا بر سینه‌ات تنگ

بچشمت کوه و تل چون حب فلفل

بذیل من زدی دست و من از مکر

از آن آشوب کردم راحتت دل

کنون یکسو نهی شرم و حیا را

دهی تشکیل دور از من محافل

شنیدستم که تا با عتبه گفتی

که بنماید بمصر و نیل منزل

بحق حق شنیدم گر که زین بعد

نشینی بین اقران و اماثل

چنان فرعون آری یاد از مصر

چنان هامان ز تو کوبم کواهل

یکی لشگر روان سازم سوی شام

شرائینت بر آرند از مفاصل

ز او رنگ خلافت بر سر خاک

کشانندت نشانندت بمعزل

علی شایسته او رنگ شاهی است

نه تو ای مرد رذل و پست و جاهل

کجا آنکرمک شب تاب و خورشید

بسیمرغی مگس کی شد معادل

معاویه است مرکز بر بدیها

علی مجموعه و کان فضائل (۱)

معاویه روزی از عقیل در باره علی علیه السلام مطالبی می‌پرسید عقیل جریان حدیده محماۀ را بمعاویه شرح داد معاویه گفت:رحم الله ابا حسن فلقد سبق من کان قبله و اعجز من یاتی بعده (۲) . (خدا رحمت کند علی را که برپیشینیانش سبقت گرفت و آیندگان را عاجز و در مانده نمود) .

جار الله زمخشری که از فحول علماء و مفسرین اهل سنت بوده و به تعصب موصوف است میگوید در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی فرماید:

لا ـ دخل الجنۀ من اطاع علیا و ان عصانی، و ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی. (داخل بهشت میکنم آنکس را که اطاعت علی را

نماید اگر چه مرا نا فرمانی کند، و داخل دوزخ میکنم کسی را که علی را نافرمانی کند اگر چه مرا اطاعت کرده باشد)

آنگاه زمخشری میگوید این رمزی نیکو است چه دوستی و حب علی علیه السلام ایمان کامل است و با وجود ایمان کامل اعمال سیئه بایمان زیان نمیرساند و اینکه خداوند میفرماید اگر چه بمن عصیان نماید او را میآمرزم برای اکرام مقام علی علیه السلام است.و اینکه فرمود بآتش در افکنم آنکس را که با علی عصیان ورزد اگر چه مرا اطاعت کند برای اینست که هر کس دوستدار علی نباشد او را ایمانی نیست و طاعت دیگرش از راه مجاز است نه حقیقت زیرا که سایر اعمال وقتی حقیقی خواهند بود که بدوستی علی علیه السلام مضاف گردد.پس هر کس دوست بدارد علی را البته اطاعت کرده است خدا را و هر کس مطیع خدا باشد رستگار گردد بنا بر این حب علی اصل ایمان و بغض علی اصل کفر بوده و در روز قیامت جز حب و بغض نیست یعنی حال مردم از این دو بیرون نیست که یا دوستدار علی هستند و یا دشمن او، دوستدار آنحضرت را سیئه و حسابی نیست و هر کس را حسابی نباشد بهشت منزل و سرای او است و دشمن او را ایمانی نیست و هر کس را ایمان نباشد خداوندش بنظر رحمت نگردد و طاعتش عین معصیت باشد و جایش در جهنم است.پس دشمن علی را هرگز از گزند عذاب رهائی نیست و دوست او را در عرصه محشر توقف و درماندگی نباشد.فطوبی لاولیائه و سحقا لاعدائه.

خوشا بحال دوستانش و بدا برای دشمنانش (۳) .

احمد بن حنبل که پیشوای فرقه حنبلی است گوید:ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلی (۴) .یعنی آنچه از فضائل برای علی علیه السلام

۱- (۴۲۵) محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر شناخته شده جلد اول ص ۳۶۷.

۲- (۴۲۶) بحار الانوار جلد ۴۲ نقل از ابن ابی الحدید.

۳- (۴۲۷) نقل از ناسخ التواریخ امام باقر جلد ۷ ص ۱۲۷

۴- (۴۲۸) کشف الغمه ص ۴۸

ص: ۳۵۴

ص: ۳۵۵

ص: ۳۵۶

آمده بهیچیک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیامده است.

ابن جوزی در تذکره خود مینویسد فضائل امیر المؤمنین علیه السلام از آفتاب و ماه مشهورتر و از سنگریزه بیشتر است و آن بر دو قسم است یکقسم از قرآن استنباط شده و قسم دیگر از سنت طاهره مفهوم میشود (۱) .بعضی از محققین خارجی و مستشرقین نیز ضمن اظهار نظر در باره شخصیت علی علیه السلام بولایت و خلافت بلافصل آنحضرت هم اشاره کرده‌اند چنانکه جان دیون پورت دانشمند انگلیسی در باره یوم الانذار (که شرحش سابقا گذشت) مینویسد که پیغمبر در پایان کلام این جملات را با فصاحت و بلاغت بیان کرد که از میان شما کدام کس مرا یار و یاور خواهد بود که این بار را بر دوش گذارد؟ کیست آن مردی که خلیفه و وزیر من باشد همانطور که هارون برای موسی بود؟

افراد حاضر در آن مجلس همه در حال بهت و سکوت ماندند و هیچکدام جرأت نکردند این عطیه خطیر را بپذیرند تا اینکه علی جوان و چالاک پسر عم پیغمبر برخاست و گفت من این دعوت را می‌پذیرم و وزارت ترا بر عهده میگیرم.محمد صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این بیانات، علی جوان و جوانمرد را در آغوش گرفت و او را بسینه‌اش چسباند و (بحاضرین) گفت برادر و وزیر مرا ببینید (۲) .

توماس کارلایل انگلیسی در کتاب الابطال که بعنوان قهرمانان بفارسی ترجمه شده است مینویسد ما چاره نداریم جز اینکه او را دوست داشته باشیم بلکه باو عشق بورزیم زیرا او جوانمردی شریف و بزرگوار بود دلش از مهر و عطوفت سرشار و در عین حال از شیر شجاع‌تر بود، او عادل بود و در این امر بقدری افراط کرد که حتی جان خود را نیز در راه عدالت فدا نمود (۳) .

شبلی شمیل با اینکه شخص مادی است میگوید امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و تنها نسخه منحصر بفردی است که شرق و غرب، گذشته و آینده نتوانسته است صورتی که با این اصل تطبیق کند بیرون دهد.

۱- (۴۲۹) ناسخ التواریخ امام باقر جلد ۷ ص ۱۳۴

۲- (۴۳۰) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن جیبی ص ۲۷

۳- (۴۳۱) الابطال ص ۱۲۸

ص: ۳۵۷

بارون کارادیفو دانشمند فرانسوی گوید:علی مولود حوادث نبود بلکه حوادث را او بوجود آورده بود اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله خود او است پهلوانی بود که در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب، و شهسواری بود که در هنگام رزم آزمائی زاهد و از دنیا گذشته بود بمال و منصب دنیا اعتنائی نداشت و در راه حقیقت جان خود را فدا نمود روحی بسیار عمیق داشت که ریشه آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی آنرا فرا گرفته بود.

باری عظمت و حقانیت علی علیه السلام بر تمام محققین و علمای جهان اعم از اهل سنت و دیگران ثابت و روشن است و ما برای نمونه بنگارش این مختصر اکتفا کردیم.

۵ – در نفی امامت از غیر علی علیه السلام

ص: ۳۵۸

لیس من اذنب یوما بامام کیف من اشرک دهرا و کفر؟

(از قصیده ملا مهر علی خویی)

چنانکه در فصل یکم این بخش بثبوت رسید موضوع امامت موهبت و منصب الهی است و این مقام بظالمین نمیرسد زیرا خداوند در برابر تقاضای حضرت ابراهیم که عرض کرد از ذریه من هم امامانی قرار بده فرمود:لا ـ ینال عهدی الظالمین (۱) یعنی عهد من (امامت) بظالمین نمیرسد و منظور از ظلم در این آیه تنها ستم بدیگری نیست بلکه ظلم در برابر عدل و بمعنای وسیع آن بکار رفته است همچنانکه در تعریف عدل میگویند قرار دادن هر چیزی در جای خود او ظلم نیز قرار دادن هر چیزی در جای غیر خود میباشد و بالاترین درجه آن شرک بت پرستی بجای توحید و خدا پرستی است که خداوند فرماید:ان الشرک لظلم عظیم و همچنین فرماید: الکافرون هم الظالمون.و چون خلفای ثلاثه پیش از اسلام کافر و بت پرست بودند لذا جزو ظالمین محسوب شده و شایستگی امامت را نداشته‌اند بر خلاف علی علیه السلام که ایمان او از فطرت بوده و لحظه‌ای بت را سجده نکرده بود چنانکه شیخ سلیمان بلخی از ابن سعد روایت میکند که آنحضرت هرگز در کوچکی بتها را نپرستید و بهمین جهت در باره او گویند کرم الله وجهه - لم یعبد الاوثان قط فی صغره و من ثمة یقال فیه کرم الله وجهه (۲) .

همچنین ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دعای ابراهیم که بخداوند عرض کرد:

۱- (۴۳۲) سوره بقره آیه ۱۲۴.

۲- (۴۳۳) ینابیع المودة ص ۲۸۰.

ص: ۳۵۹

و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام (۱) . (و من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان) شامل حال من و علی شد که هیچیک از ما بت را سجده نکردیم در نتیجه خداوند مرا نبی و علی را وصی قرار داد (۲) .ممکن است اعتراض گردد و گفته شود که خلفا پس از تشرف بدین اسلام از کفر و شرک خارج شده و موحد گشتند و در اینصورت جزو ظالمین نمیباشند.

پاسخ اینست که اولا صیغه لا ینال در آیه لا ینال عهدی الظالمین فعل مستقبل منفی است و شامل تمام اوقات و ازمنه آینده است و اگر استثنائی در کار باشد دخول آن در حکم مستثنی منه واجب است چنانچه از کفر زمان پیش از اسلام خلفاء صرف نظر شود در اینصورت آیه مبارکه بدین ترتیب گفته میشد:لا ینال عهدی الظالمین الا بعد ترک الظلم.ولی چون استثنائی بر آن وارد نشده است بنا بر این کسی یک لحظه هم کافر و ظالم باشد عهد خدا (امامت) باو نمیرسد همچنانکه شاعر گوید:

لیس من اذنب یوما بامام

کیف من اشرک دهرا و کفر

ثانیا خلفاء پس از تشرف باسلام هم مرتکب ظلم بمعنی وسیع و عمومی آن شدند زیرا خداوند در سوره مائده فرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون.همچنین در آیه قبل از این آیه می‌فرماید :

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون.و باز در همان سوره میفرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون (۳) .

اگر چه این آیات در مورد یهود و نصارا نازل شده ولی چون تقییدی بکار نرفته لذا مطلقیت آنها برای همیشه محفوظ است و از مضمون آیات مزبور استنباط میشود که هر کس بر خلاف دستورات خدا حکم کند او ظالم و کافر و فاسق خواهد

۱- (۴۳۴) سوره ابراهیم آیه ۳۵.

۲- (۴۳۵) مناقب ابن مغازلی ص ۲۷۶.

۳- (۴۳۶) سوره مائده آیه ۴۵ و ۴۴ و ۴۷.

ص: ۳۶۰

بود و در نتیجه با توجه بمفاد آیه لا ینال عهدی الظالمین شایستگی احراز مقام امامت یعنی خلافت الهیه را نخواهد داشت زیرا فاقد عصمت خواهد بود بعضی از علمای عامه نیز مانند بیضاوی و زمخشری باین عقیده هستند که امامت بمشرک و فاسق نمیرسد.

خلفای ثلاثه در زمان تصدی مقام خلافت علنا در مواردی بر خلاف آیات قرآن حکم کرده و عقیده و نظر خود را بر گفته خدا و پیغمبر مقدم داشتند و بعبارت دیگر اجتهاد در برابر نص نمودند که آنرا بدعت گویند.در صحیح مسلم و صحیح بخاری که از کتب معتبر اهل سنت است وارد شده است که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه علیها السلام پیش ابو بکر رفت و مطالبه ارث پدرش را نمود (۱) .

ابو بکر گفت پیغمبر فرموده است که:نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا فهو صدقهٔ یعنی ما گروه پیغمبران ارث نمیگذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

از تجزیه و تحلیل مضمون این حدیث جعلی که سخن ابو بکر بود مخالفت او با قرآن و همچنین عدم شایستگی وی برای جانشینی پیغمبر اکرم واضح و آشکار میگردد زیرا:

اولا خداوند در قرآن کریم فرماید:و ورث سلیمان داود (۲) . (سلیمان از پدرش داود ارث برد) و باز از قول زکریا فرماید:فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب (۳) . (زکریا بخداوند عرض میکند که بمن فرزندی عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد) .اگر بقول ابو بکر پیغمبران ارث باقی نمیگذارند جواب این آیه‌ها چیست؟ اکنون میگوئیم مطلب از سه حال خارج نیست یا باید بگوئیم ابو بکر این حدیث را جعل نمود و عملا با قرآن مخالفت کرد در اینصورت

۱- (۴۳۷) مقصود استرداد فدک بود که ابوبکر آنرا متصرف شده بود و ما در فصل سوم بخش دوم (خلافت ابوبکر) در اینمورد توضیحات لازمه را داده‌ایم.

۲- (۴۳۸) سوره نمل آیه ۱۶

۳- (۴۳۹) سوره مریم آیه ۶

ص: ۳۶۱

باستناد مفاد آیات سوره مائده که گذشت ظالم و کافر محسوب شده و حق امامت را ندارد.یا باید بگوئیم ابو بکر حدیث را جعل نکرد و در قول خود صادق بود در اینصورت (نعوذ بالله) باید خود پیغمبر بر خلاف قرآنی که بر او وحی شده سخنی فرموده باشد و این هم که محال است.شق ثالث اینست که بگوئیم ابو بکر حدیث را جعل نمود ولی نمیدانست که این حدیث با آیات قرآن منافات دارد (یعنی عمدا مخالفت قرآن را ننمود) در اینصورت نیز ابو بکر هم تهمت و دروغ به پیغمبر بسته که حدیث جعلی را باو نسبت داده است و هم عدم شایستگی خود را برای جانشینی آنحضرت ثابت کرده است زیرا کسی که از قرآن این قدر بی اطلاع باشد که چنین آیه‌هائی را که در مورد پیغمبران است نداند چگونه چنین کسی در مسند پیغمبر نشسته و در کلیه احکام و مسائل شرعی حکومت میکند؟

ثانیا وقتی حضرت زهرا علیها السلام با احتجاج کوبنده خود او را محکوم و مجاب کرد که چرا به پدر من تهمت می‌بندی ابو بکر از آن علیا مخدره برای اثبات دعوی خویش شاهد خواست این امر نیز دلیل دیگر بر مخالفت ابو بکر با قرآن است زیرا شاهد از کسی خواسته میشود که بصحت قول او اعتماد نشود در حالیکه فاطمه علیها السلام بحکم آیه تطهیر معصومه بوده و رد دعوی او رد قول خدا و تکذیب و انکار آیه تطهیر است.

ثالثا یکی از شهود فاطمه خود علی علیه السلام بود ولی شهادت آنحضرت بعلت اینکه شوهر فاطمه است مورد قبول ابو بکر واقع نشد در اینجا نیز ابو بکر علاوه بر اینکه رد آیه تطهیر را نمود (چون علی علیه السلام نیز مشمول مفاد آیه مزبور میباشد) با آیات دیگری نیز مانند آیه ۴۳ سوره رعد و آیه ۱۷ سوره هود مخالفت کرده است زیرا همچنانکه در فصل دوم این بخش اشاره شد خداوند در آیات مزبور علی علیه السلام را شاهد رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی نموده است که ما هم در نقل روایات مربوط بآن آیات بمنابع اهل سنت استناد کرده‌ایم حالا علت این امر را که ابو بکر بچه جرأتی شاهدی را که از طرف خدا تعیین گردیده قبول نکرده است جز مخالفت با خدا و قرآن چیز دیگری نمیتوان گفت!

یکی دیگر از مخالفت‌های ابو بکر با قرآن حذف المؤلفة قلوبهم در آیه -

ص: ۳۶۲

ایست که برای محل‌های مصرفی زکوة تعیین شده است خداوند در قرآن کریم فرماید:

انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله (۱).

یعنی زکوة را باید منحصرا برای فقرا و مساکین و جمع آوری کنندگان آن و برای کسانی که دلهایشان باسلام الفت گیرد (تا در نتیجه دلگرم شده و قبول اسلام نمایند) و برای آزاد کردن بندگان و برای قرض داران (که از ادای آن عاجزند) و برای هر کاری در راه خدا و برای ابن السبیل مصرف نمود و این فریضه‌ای است از جانب خدا.

در کتب عامه من جمله در کتاب الجوهرة النیرة که در فقه حنفی تدوین شده نقل گردیده است که ابو بکر برهنمائی عمر المؤلفة قلوبهم را کنار گذاشت و سنیان آنرا حکم اسقاط گویند یعنی اگر کسی زکوة را بدین مصرف رساند ذمه‌اش بری نمیشود!

خداوند عقد منقطع (صیغه) را طی آیه شریفه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة (۲).

جائز و حلال فرموده است ولی عمر در دوران خلافت خویش متعه زن و متعه حج را با اینکه خود بوقوع آنها در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراف مینمود تحریم کرد و مرتکب را هم بکیفر و عقوبت تهدید نمود و این مطلب در کتب عامه با مختصر اختلافی در کلمات و الفاظ وارد گشته است در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله نقل شده است که عمر بالای منبر رفت و گفت:متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتان فانا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء.یعنی دو متعه در زمان رسول خدا حلال بودند من از آندو ممانعت میکنم و مرتکب

۱- (۴۴۰) سوره توبه آیه ۶۰

۲- (۴۴۱) سوره نساء آیه ۲۴ - پس از آنکه از آنها تمتع بردید مزد آنها (مهرشان) را بدهید که واجب است.

ص: ۳۶۳

آنرا بکیفر میرسانم آندو، متعه حج و متعه زن است.

در سنن بیهقی از مسلم بن ابی نضره روایت شده است که بجابر گفتم ابن زبیر از متعه نهی میکند و ابن عباس امر مینماید جابر گفت ما با رسول خدا تمتع کردیم ابو بکر هم با ما بود عمر که بخلافت رسید گفت پیغمبر همین پیغمبر و قرآن همین قرآنست ولی دو متعه که در زمان پیغمبر بود من از آنها نهی میکنم و هر که مرتکب آنها شود مورد کیفر قرار میدهم یکی متعه زن است بر کسی که نکاح منقطع کند دست نیابم جز اینکه سنگسارش میکنم و دیگری متعه حج.

در صحیح ترمذی نقل شده که کسی از پسر عمر متعه حج را پرسید پاسخ داد حلال است، سائل گفت پدرت از آن نهی کرده!گفت بگو ببینم اگر پدرم از چیزی نهی کرد ولی رسول خدا آنرا انجام داد تو از کدام آندو پیروی میکنی؟ سائل گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر عمر گفت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده است (۱) .

ما در اینجا از اهل سنت می‌پرسیم مگر احکام شریعت مقدسه اسلام تا ابد پایدار نیست؟ و مگر حلال و حرام پیغمبر تا روز قیامت حلال و حرام نیست؟ مگر واضع قوانین در ادیان الهیه خود خداوند نیست؟

اهل تشیع که امام را معصوم و نماینده الهی میدانند چنین اختیاری را برای او قائل نیستند که احکام شرع را تغییر دهد و یا نسخ و جعل کند بلکه او را مبین و مفسر و مترجم احکام دین و آیات قرآن میدانند اما اهل سنت که بعصمت خلیفه هم معتقد نبوده و آنرا من در آوری و باجماع مشتی عوام الناس میدانند چگونه چنین اختیاری را برای او جائز میدانند که هر چه خاطر مبارکشان خواست در احکام شریعت دخل و تصرف کنند و حتی پارا فراتر گذاشته صراحهٔ اقرار بمخالفت پیغمبر نمایند.؟

خداوند در قرآن کریم به پیغمبرش فرماید:قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم

۱- (۴۴۲) تفسیر المیزان جلد ۲

ص: ۳۶۴

عظیم (۱) . (ای پیغمبر بآنها بگو من مجاز نیستم که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمیکنم مگر آنچه بمن وحی میشود و من از عذاب روز بزرگ میترسم که پروردگارم را نافرمانی کنم .) پس جائیکه خود پیغمبر نتواند وحی الهی را تغییر و تبدیل کند و در اینمورد از عذاب روز قیامت بترسد جناب خلیفه چگونه بخود این اجازه را داده است؟

از مخالفتهای دیگر عمر با قرآن سه طلاقه کردن زن است در یک مجلس که گفت مردم استعجال دارند و خوبست فاصله میان آنها نباشد یعنی اگر مردی بزنش بگوید:طلقتک ثلاثا کافی است که او را سه طلاق داده باشد در صورتیکه اگر مردی هم بدانگونه گفته باشد این سخن یک طلاق بیشتر محسوب نمیشود چنانکه در تفسیر الدر - المنثور است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مردی که زنش را طلاق داده و محزون بود پرسید او را چگونه طلاق دادی؟ عرض کرد او را در یک مجلس سه طلاق دادم فرمود این یک طلاق است اگر میخواهی باو رجوع کن.و آیه الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان (۲) دلالت دارد که این طلاقها باید متفرق و از هم فاصله داشته باشند.

عمر در آیه مربوط بوضوء نیز مخالفت کرده و دستور داده است که بجای مسح پا آنرا بشویند .

اما در باره مخالفتهای عثمان با دستورات الهی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیازی بتوضیح نیست و این مرد کار را بجائی رسانید که خود مسلمین بخانه‌اش ریخته و مقتولش ساختند .

مخالفتهای خلفاء با احکام قرآن در کتب عامه و خاصه بطور تفصیل نوشته شده و ما فقط بذکر این چند فقره اکتفا کردیم و طالبین میتوانند بکتاب نفیس النص و الاجتهاد تألیف علامه سید شرف الدین مراجعه نمایند که در آنکتاب تمام مخالفتهای اهل بدعت تفصیلا قید شده و تحت عنوان (اجتهاد در مقابل نص)

۱- (۴۴۳) سوره یونس آیه ۱۵

۲- (۴۴۴) سوره بقره آیه ۲۲۹.

ص: ۳۶۵

بفارسی نیز ترجمه شده است.

بعضی از علمای تسنن را مانند ابن حجر عقیده بر اینست که چون صحابه پیغمبر من جمله خلفاء مجتهد بوده‌اند لذا این تغییر و تبدیل بمقتضای شرایط اجتماعی بعمل آمده و بفرض اینکه اجتهاد آنان بر خلاف دستورات شرع باشد چون خطایشان عمدی نبوده معذور میباشند!!

پاسخ اینست که اولا هیچ دلیلی در دست نیست که همه صحابه مجتهد باشند و بفرض صحت مطلب آن صحابی مورد اکرام است که تابع دستورات پیغمبر باشد و الا منافقین نیز که در مذمتشان سوره‌ای نازل شده در میان صحابه بوده‌اند.ثانیا از شرایط اجتهاد داشتن ملکه عدالت است و آن با ظلمی که از ناحیه خلفاء سر زده است تناقض و منافات دارد.ثالثا اجتهاد در مواردی است که نصی نباشد و یا نص اجمال و اطلاق داشته و بر اساس قواعد مسلمه احتیاج باظهار نظر شود و این اجتهاد هم در صورتی صحیح است که بر وفق کتاب خدا و سنت پیغمبر بوده و در جهت مخالف نص صریح نباشد و منظور از نص در اصطلاح فقه گفتار صریح خدا (قرآن) و سنت سنیه و سخنان روشن پیغمبر است که توسط راویان احادیث بدست مردم رسیده است بنا بر این اجتهاد در مقابل نص مقدم داشتن نظر شخصی است بر فرمان خدا و دستور پیغمبر و این همان بدعت است که شرعا و عقلا بطلان آن روشن و چنین مجتهدی مشمول مفاد آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ سوره مائده که در اول این فصل بدانها اشاره گردید خواهد بود.

نتیجه‌ای که از مباحث این فصل بدست میآید اینست که خلفاء چه در دوران جاهلیت بعلت بت پرستی و چه پس از تشرف باسلام بعلت نا فرمانی و مخالفت با دستورات خدا بمدلول آیه لا ینال عهدی الظالمین شایستگی مقام امامت را که یک موهبت الهی و توأم با عصمت و طهارت است نداشته‌اند و خلافت آنان مانند حکومتهای بشری صوری و ظاهری بوده است و چنین خلافتی ربطی بامامت که همان خلافت الهیه بوده و مخصوص ائمه اثنی عشر علیهم السلام است ندارد .

۶ – رد دلائل اهل سنت

اشاره

ص: ۳۶۶

أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون؟

(سوره یونس آیه ۳۵)

اگر چه هر یک از استدلالات گذشته در فصول پیشین برای اثبات خلافت بلا فصل علی علیه السلام کافی بنظر میرسد ولی برای اتمام حجت و تکمیل مباحث قبلی در این فصل نیز برد پاره‌ای از دلائل اهل سنت که سست‌تر از تار عنکبوت است اشاره میشود تا حقیقت امر برای طالبان حق روشن گردد.

دلیل یکم - چون ابو بکر نسبت برسول خدا فداکاری کرده و هنگام هجرت با او سفر کرده و مصاحب او و رفیق غار بود لذا از روی در قرآن نام برده شده و این فضیلت دلیل شایستگی او بر خلافت میباشد.

رد دلیل فوق - اولا چنانکه در فصل یکم این بخش بثبوت رسید امامت و جانشینی رسول خدا منشأ الهی دارد و امام باید از جانب خدا تعیین شده و بوسیله پیغمبر بمردم ابلاغ گردد همانطوریکه برابر آیه تبلیغ در غدیر خم تعیین و ابلاغ گردیده است.

ثانیا مسافرت ابو بکر با آنحضرت طبق قرار قبلی نبوده بلکه تصادفا در راه باو برخورد کرده بود و طبری در جزء سیم تاریخ خود مینویسد که ابو بکر از عزیمت پیغمبر اطلاعی نداشت .

ثالثا نفس مصاحبت دلیل فضیلت نمیشود زیرا حضرت یوسف نیز در زندان عزیز مصر با دو نفر کافر که بارباب انواع قائل بودند مصاحب بود که در اینمورد خداوند از قول او فرماید:یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله

ص: ۳۶۷

الواحد القهار؟ (۱) ای دو مصاحب و رفیق من آیا خدایان متفرق (که شما قائلید) بهترند یا خدای یکتای قاهر؟) پس ممکن است دو نفر هم که با هم تضاد عقیده دارند با هم یار و مصاحب شوند.

رابعا این سخن که از ابو بکر در قرآن یاد شده دلیل بر مذمت و طعن او است نه دلیل بر فضیلت او زیرا آیه شریفه چنین است:فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا- تحزن ان الله معنا (۲) یعنی خداوند پیغمبرش را موقعیکه کافران او را (از مکه) بیرون میکردند یاری نمود و یکی از آندو تن (رسول خدا) که در غار بودند برفیق و همسفر خود (بابو بکر که از ترس مشرکین مکه پریشان و مضطرب بود) گفت اندوهگین مباش که خدا با ما است.

از بیان آیه معلوم میشود که ابو بکر از این مصاحبت و مرافقت اتفاقی پشیمان بوده با اظهار عجز و بیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناراحت مینمود و آنحضرت او را دلداری میداد.و اینجا سؤالی پیش میآید که آیا حزن و اندوه ابو بکر برای خدا بوده و عمل نیکی محسوب میشد یا بر عکس صرفا از ترس جان خود اندوهگین بود؟

اگر حزن او در راه خدا بود چرا پیغمبر او را از عمل نیک منصرف میکرد و اگر از ترس جان خود بود در اینصورت این آیه نه تنها بر فضیلت او دلالت ندارد بلکه بز دلی و ترسوئی او را میرساند که در نتیجه این جبن و ضعف پیغمبر را نیز ناراحت میکرده است و خداوند هم در آن غار مخوف پیغمبر را مورد لطف و توجه قرار داده و هیچگونه ارزشی بمصاحبت ابو بکر قائل نشده است زیرا در دنباله آیه مزبور فرماید:فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها.پس خداوند آرامش خاطر بر پیغمبرش نازل فرمود و او را با سپاههای غیبی که شما ندیده‌اید تأیید نمود.

۱- (۴۴۵) سورهٔ یوسف آیهٔ ۳۹.

۲- (۴۴۶) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۷

ص: ۳۶۸

طرفداران ابو بکر میگویند خداوند آرامش و سکون خاطر را بابو بکر فرستاد نه برسولش زیرا آنحضرت احتیاجی بآرامش نداشت در پاسخ میگوئیم دنباله آیه میفرماید و او را بلشگرهای غیبی تأیید کرد و چون مؤید بلشگرهای غیبی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است بنا بر این نزول سکینه هم در باره آنحضرت است چنانکه در اول آیه هم میفرماید فقد نصره الله یعنی موقع خروج از مکه هم فقط پیغمبر مورد نصرت خدا بوده نه ابو بکر.

اما اینکه میگویند پیغمبر احتیاجی بآرامش نداشت خداوند در همان سوره صریحا نزول سکینه را در جنگ حنین به پیغمبر بیان فرموده است آنجا که فرماید:ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین (۱) آنگاه خداوند سکون و آرامش را بر رسول خود و مؤمنین نازل فرمود.) پس همچنانکه در این آیه علاوه بر رسول خدا بر مؤمنین هم سکینه نازل شده است در آنجا نیز اگر ابو بکر هم مشمول مفاد آن آیه بود از او هم نام برده میشد و آیه چنین نازل میگشت:

فانزل الله سکینته علیه و علی صاحبه و یا فانزل الله سکینته علیهما و ایدهما...ولی می‌بینیم ضمیر تثنیه در کار نیست در نتیجه نزول سکینه و آرامش، و تأیید بوسیله لشگرهای غیبی فقط در باره رسول اکرم است و ابو بکر هم با همان حالت ترس و لرز در غار باقی مانده است و ما از برادران سنی می‌پرسیم این چه فضیلتی است که شما برای ابو بکر تراشیده‌اید و اگر هم فضیلت را ملاک خلافت میدانید باز هم در داستان هجرت قهرمان این صحنه پر آشوب علی علیه السلام بوده است که در همان شب مرگ حتمی را از جان و دل استقبال کرد و در فراش پیغمبر بیتوته نمود و بنا بگفته ابن ابی الحدید و سایر علمای بزرگ عامه آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله (۲) در شأن او نازل گشت.فتدبروا یا اولی الابصار!

دلیل دوم - میگویند چون پیغمبر در روزهای آخر زندگانی خود که بحالت بیماری در منزل عایشه بستری بود ابو بکر را برای نماز خواندن با مسلمین بمسجد

۱- (۴۴۷) سورهٔ برائت آیهٔ ۲۶.

۲- (۴۴۸) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۷

ص: ۳۶۹

فرستاد بنا بر این در واقع با همین مأموریت پیشوائی او را بر مسلمین محرز و مسلم نمود!

رد دلیل فوق - اگر نماز خواندن کسی با مسلمین دلیل خلافت او باشد باید قبول کرد که شایسته‌تر از ابو بکر هم وجود داشته و او عتاب بن اسید بود که هنگام فتح مکه برای خواندن نماز صبح و عشاء و مغرب پیشنماز مسلمین بود در حالیکه برای پیغمبر هم هیچگونه رادع و مانعی وجود نداشت پس کسی که در مکه یعنی در شریفترین مکانها با وجود خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمین نماز بخواند شایسته‌تر از ابو بکر است که هنگام ضرورت و بیماری رسول خدا بمنظور نماز خواندن بمسجد رفته باشد.

از طرفی ابو بکر را پیغمبر نفرستاده بود بلکه موقعی که بلال اذان گفت حال آنحضرت خوش نبود عایشه بمؤذن گفت که بپدرم بگو برود با مردم نماز بخواند و چون حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجا آمد پرسید چه کسی برای نماز خواندن رفته است؟ عایشه گفت چون شما حال نداشتید من بمؤذن گفتم که ابو بکر با مردم نماز بخواند حضرت برای اینکه مبادا ابو بکر همین نماز خواندن را دستاویز خلافت خود کند با همان حالت بیماری در حالیکه بعلی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه داده بود وارد مسجد شد و در اینموقع فقط تکبیر اول نماز گفته شده بود که رسول خدا وارد محراب گردیده و ابو بکر را پشت سر گذاشت و خود مشغول نماز خواندن شد و باین قسمت اخیر که پیغمبر از نماز خواندن ابو بکر با جماعت ممانعت فرمود خود اهل تسنن اعتراف دارند چنانکه ابن ابی الحدید در قصائد سبعه خود گوید:

و لا کان معزولا غداۀ برائۀ

و لا عن صلوۀ ام فیها مؤخرا (۱) .

یعنی علی علیه السلام مثل ابو بکر نه از بردن سوره برائت معزول شد و نه از امامت نماز جماعت که قصد آنرا کرده بود بر کنار گردید.

نتیجه اینکه ابو بکر را عایشه برای نماز خواندن بمسجد فرستاده بود نه پیغمبر

۱- (۴۴۹) القصائد السبع العلویات-القصیدۀ الثانیۀ.

ص: ۳۷۰

زیرا اگر آنحضرت چنین مأموریتی بابو بکر میداد دنبال او نمیشتافت و با حال بیماری بمسجد نمیرفت و او را از اینکار بر کنار نمیکرد.

دلیل سیم - میگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است.

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر.یعنی پس از من باین دو نفر (ابو بکر و عمر) اقتداء کنید!

رد دلیل فوق - اگر خبر بالا- صحیح باشد پس تکلیف اینهمه احادیث وارده در باره ولایت علی علیه السلام از خود اهل سنت چیست؟ مگر میشود هم ابو بکر و هم علی علیه السلام پس از پیغمبر جانشین او شوند؟ و اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آندو تن را مقتدای مردم قرار داده پس غوغای سقیفه که باسم شورا بوجود آمد چه صیغه‌ای بود و چرا گفتند پیغمبر برای خود جانشینی تعیین نکرده است و باید انتخاب خلیفه از طریق شورای مسلمین انجام گیرد؟ از طرفی اهل سنت حدیث دیگری نقل میکنند که کار را بغرنجتر میکند و آن اینست که علاوه بر ابو بکر و عمر تمام صحابه را مقتدای مردم قرار میدهند و میگویند پیغمبر فرموده است:ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم.یعنی اصحاب من مانند ستارگان آسمان هستند که بهر کدامشان اقتداء کنید هدایت می‌یابید.

اگر این حدیث صحیح باشد دیگر چه لزومی دارد که مردم بابو بکر بیعت کنند همه اصحاب قابل اقتداء بوده و همگی امام و جانشین پیغمبر میباشند و در اینصورت اصلا مأمومی وجود نخواهد داشت و مسلم است که چه هرج و مرجی بوجود خواهد آمد زیرا اصحاب از نظر مشی دینی با هم مخالف بودند سعد بن عباده با ابو بکر و عمر، طلحه و زبیر با آنان، علی علیه السلام نیز در جبهه واحد بوده و با همه آنها مخالف بود و با این ترتیب تکلیف مسلمین سرگردان آنروز چه بوده است؟ فساد این حدیث جعلی بقدری آشکار است که بعضی از علمای اهل سنت نیز آنرا مجعول و ضعیف دانسته و دو تن از راویانش را مجهول الحال و کذاب گفته‌اند.

دلائل دیگری نیز از همین قماش در باره خلفاء گفته شده است که ذکر آنها

ص: ۳۷۱

باعث کسالت خوانندگان و موجب اطناب کلام خواهد بود.

مباحثه مأمون الرشید با علمای کلام و فقهای عامه در مورد خلافت و ولایت علی علیه السلام مشهور است و تقریبا بتمام دلائل سست و بی اساس اهل سنت پاسخ داده شده است از نظر مزید اطلاع بخلاصه مباحثات مزبور ذیلا اشاره میشود تا حقیقت امر کاملا روشن و آشکار گردد .

مباحثه مأمون با دانشمندان عامه:

این مباحثه را شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و احمد بن عبد ربه که از علمای اهل سنت است در کتاب عقد الفرید حکایت کرده است که اسحاق بن حماد گفت یحیی بن اکثم ما را جمع نمود و گفت:مأمون دستور داده است که جمعی از اهل کلام و حدیث را نزد او ببرم و من در حدود چهل نفر از علمای هر دو صنف را جمع کردم و مأمون را نیز خبر دادم مأمون بر آنها وارد شد و گفت:

ای جماعت علماء من معتقدم که علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین وی بوده است اگر سخن و عقیده مرا قبول دارید و آنرا صحیح میدانید شما نیز اعتراف کنید و اگر بنظر شما این سخن من اشکال و ایرادی دارد با دلیل و برهان آنرا رد کنید ضمنا حشمت و مقام من بهیچوجه مانع حق گوئی شما نشود فقط تقوی را پیشه کنید و از عذاب خدا بترسید و سخن بحق گوئید.

اکنون میل شما است یا شما از من سؤال کنید و یا اجازه بدهید من از شما سؤال کنم.گفتند ما سؤال میکنیم.مأمون گفت شما یک نفر را انتخاب کنید که با من سخن گوید و چنانچه در جائی بخطا رفت شما کمک کنید و از او پشتیبانی نمائید پس یکی از آن گروه چهل نفری بسخن در آمد و گفت:

اعتقاد ما اینست که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر بهترین مردم است زیرا روایتی هست که تمام صحابه آنرا نقل نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از من باین دو نفر (ابو بکر و عمر) اقتداء کنید بنا بر این باید آن دو نفر بهترین خلق باشند تا مردم بآنها اقتداء کنند!

مأمون گفت روایات و احادیث زیاد است و همه آنها از سه صورت خارج نیست

ص: ۳۷۲

یا همه اخبار صحیح است، یا همه آنها جعلی و باطل است و یا بعضی صحیح و برخی باطل است.

اگر تمام اخبار و روایات صحیح باشد پس این اختلافات از کجا ناشی شده است و چرا بعضی اخبار ناقض بعضی دیگرند و اگر تمام آنها باطل باشد لازم میآید بطلان دین و کهنه شدن شریعت مطهره، پس بعضی از روایات و اخبار صحیح و پاره‌ای هم باطل است و آنکه صحیح است باید متکی بدلیل و برهان باشد و الا باطل و جعلی خواهد بود.

حال در مقام تجسس دلیل بر میآئیم و چون بمضمون این حدیثی که شما گفتید نگاه میکنیم می‌بینیم صدور چنین خبری از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله که اعقل عقلاء است شایسته نیست زیرا که اقتداء کردن بدو نفر در یکوقت محال است و آن دو نفر یا من جمیع الجهات متحد بودند و یا با هم اختلافاتی داشتند در صورت اول لازم میآید که آندو تن از نظر شکل و جسم و شعور و فکر یکی باشند که آنهم محال است و در صورت دوم اگر اقتداء بیکی شود بدیگری نشده است و چگونه هر دو بر حق میباشند در حالیکه از نظر عقیده با هم اختلاف داشتند عمر بابو بکر گفت خالد بن ولید را بجهت قتل مالك بن نویره عزل کن و گردنش بزن ابو بکر قبول نکرد عمر متعه زن و حج را تحریم نمود و ابو بکر نکرد ابو بکر بعد از خود خلیفه معین کرد و عمر را بجا گذاشت ولی عمر خلافت را در شورای شش نفری محصور نمود و هکذا...دیگری گفت از رسول خدا روایت شده است که فرمودند:لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا. (اگر برای خود دوستی اختیار میکردم یقینا ابو بکر را دوست خود قرار میدادم.) .

مأمون گفت این روایت نیز شایسته نیست که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده باشد زیرا مشهور بین الفریقین است که آنحضرت عقد اخوت و برادری در میان صحابه انداخت و علی علیه السلام را با خود برادر نمود و فرمود من ترا برای خود برادر نمودم، حالا ببین کدامیك از این دو روایت حق و کدامیك باطل است؟

ص: ۳۷۳

دیگری از علمای حدیث گفت که علی علیه السلام بالای منبر گفت بهترین امت بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر بودند؟

مأمون گفت محال است که آنحضرت چنین سخنی گفته باشد زیرا اگر این دو نفر از همه بهتر بودند چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو عاص را امیر آنها کرد و اسامهٔ بن زید را بر آندو فرمانده نمود و باز چرا علی علیه السلام پس از پیغمبر میگفت من برای جانشینی پیغمبر بهتر و سزاوارترم و اگر بیم آن نبود که عده کثیری از دین برگردند حق خود را از آنها میگرفتم و در جای دیگر فرمود من باین امر احقم زیرا که خدا را بندگی و پرستش میکردم در حالیکه این دو نفر کافر و بت پرست بودند.دیگری گفت:خبری بما رسیده است که پیغمبر فرمود ابو بکر و عمر دو آقای پیران بهشت هستند!!

مأمون گفت این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست زیرا در بهشت پیری وجود ندارد و پیغمبر با شجعیه که زن پیری بود فرمود عجوزه داخل بهشت نمیشود بلکه پیران جوان میشوند و این آیات را تلاوت فرمود انا أنشاناهن انشاء، فجعلناهن ابکارا، عربا اترابا (۱) .بنا بر این، حدیث در شأن حسنین علیهما السلام است که فریقین متفق بصحت آن هستند که پیغمبر فرمود:الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنهٔ (۲) .

دیگری گفت پیغمبر فرموده است:اگر من مبعوث نمیشدم عمر به پیغمبری مبعوث میشد!!

مأمون گفت این خبر کاملا ـ ساختگی است و محال است که از پیغمبر باشد زیرا خداوند فرماید :و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم (۳) .یعنی ما پیش از فرستادن هر پیغمبری از او میثاق نبوت را گرفته‌ایم.در اینصورت چگونه کسی که از او میثاق نبوت گرفته نشده به پیغمبری مبعوث میشد؟

۱- (۴۵۰) سورهٔ واقعه آیات ۳۵ و ۳۶ و ۳۷

۲- (۴۵۱) فصول المهمه ص ۱۵۹ و کتب دیگر

۳- (۴۵۲) سورهٔ احزاب آیهٔ ۷

ص: ۳۷۴

دیگری گفت رسول خدا فرموده است اگر عذاب خدا نازل شود جز عمر بن خطاب کسی نجات نیابد!

مأمون گفت این خبر بر خلاف آیه قرآن است زیرا خداوند به پیغمبرش فرماید:

ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم (۱) .یعنی ای پیغمبر تا تو در میان امت هستی خداوند آنها را عذاب نمیکند و از مفاد آیه چنین نتیجه بدست میآید که وجود شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله مانع نزول عذاب است در اینصورت بفرض اینکه عذاب نازل شود فقط خود آنحضرت نجات یابد و دیگران (من جمله عمر) دچار عذاب شوند.

دیگری گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادند که عمر جزو ده نفر صحابه میباشد که آنها اهل بهشت‌اند.

مأمون گفت اگر چنین باشد عمر چرا حذیفه را سوگند داد که آیا من هم جزو منافقین هستم؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را تزکیه کرده و به بهشت شهادت داده باشد معلوم میشود که عمر بقول پیغمبر اعتماد نداشته است و این خود دلیل بر کفر عمر میباشد و کفر و بهشت با هم جمع نمیشوند.

دیگری گفت پیغمبر فرمود که من در یک کفه ترازو قرار گرفتم و تمام امت در کفه دیگرش من از همه آنها سنگین‌تر بودم سپس ابو بکر بجای من نشست او نیز مثل من از آنها سنگین‌تر بود بعد از او عمر قرار گرفت او نیز بهمین افتخار نائل گردید.

مأمون گفت یا از نظر وزن بدن سنگین‌تر بودند اینکه مسلم دروغ است و بفرض محال صحیح هم باشد فضیلت نیست و یا از نظر اعمال نیک بر تمام امت برتری داشته‌اند اینهم بشهادت همگان از اولی دروغ‌تر میباشد زیرا میزان برتری در اسلام اعمال نیک و صالحه است و بشهادت تمام علماء و مورخین هیچکس در زهد و ورع و تقوی و عبادت و اخلاص مانند علی علیه السلام نبوده است بنا بر این افضل امت علی علیه السلام خواهد بود نه ابو بکر و عمر.

دانشمندان عامه سر بزیر افکنده و سخنی نگفتند مأمون که آنها را بدین حالت

۱- (۴۵۳) سورهٔ انفال آیهٔ ۳۳

ص: ۳۷۵

دید گفت چرا ساکت شدید؟ گفتند تا آنجا که توانائی داشتیم کوتاهی ننمودیم.

مأمون اگر چه آنها را ساکت دید ولی مطالبی را که احتمال میداد از نظر آنها رفته باشد پیش کشید و با سؤال و جوابهای کوتاه مقصود خود را ثابت نمود.

مأمون پرسید پس از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیکوترین اعمال چه بود؟ گفتند پیشدستی و سبقت در ایمان مأمون گفت آیا کسی زودتر از علی علیه السلام به پیغمبر ایمان آورده است؟

گفتند ابو بکر زیرا آنروزیکه علی علیه السلام زودتر از ابو بکر ایمان آورد هنوز کودک و نا بالغ بود ولی ابو بکر در سن رشد و چهل سالگی ایمان آورده است و روی این حساب ابو بکر از نظر ایمان آوردن بر علی سبقت دارد!

مأمون گفت علی علیه السلام بنا بدعوت پیغمبر ایمان آورده است دعوت پیغمبر هم بنا بحکم قرآن ان هو الا وحی یوحی جز وحی الهی چیز دیگری نبوده است و بطور حتم تا خداوند علی را در خور این تکلیف نمیدید پیغمبر صلی الله علیه و آله را بدینکار مأمور نمی‌نمود و اسلام علی هم در طفولیت یا بالهام خدا بود و یا بدعای پیغمبر، اگر اسلام او بالهام بود پس علی علیه السلام افضل از همه است که از همان سن کودکی شایسته الهام خداوند بوده است و اگر اسلام وی بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود باز پیغمبر بنا بمضمون آیه فوق هر چه گوید از جانب خدا گوید و علی علیه السلام برگزیده خدا و پیغمبر بوده است و رسول خدا اسلام علی را بجهت وثوق و اعتمادی که باو داشت و میدانست که او مؤید من عند الله است پذیرفته است.

باز مأمون پرسید پس از ایمان افضل اعمال چیست؟ گفتند جهاد در راه خدا.

مأمون گفت آیا از تمام امت جهاد کسی بپایه جانفشانی و فداکاری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار رسیده است؟ آیا در جنگ بدر اغلب دشمنان را او از پای در نیاورد؟

یکی از حاضرین گفت در جنگ بدر اگر علی چنین بود در عوض ابو بکر هم پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته و تدبیر مینمود!

ص: ۳۷۶

مـأمون پرسـید آیـا ابو بکر بتنهائی تـدبیر مینمود یا بشـرکت پیغمبر و یا اینکه پیغمبر صـلی الله علیه و آله بتـدبیرات وی نیازمنـد بود؟ آنشخص گفت من پناه می‌برم بخدا اگر یکی از این سه حالت را بپذیرم (۱) !

مأمون گفت پس این کناره گرفتن ابو بکر از جنگ و نشسـتن او در سایبان چه فضـیلتی دارد؟ اگر تخلف از جنگ و گوشه نشسـتن موجب فضـیلت و افتخار باشد پس خداوند چرا در قرآن از جانبازان و مجاهدین فی سبیل الله تمجید کرده و فرموده است و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما (۲) .

بعـد مأمون باسـحاق رو نمود و گفت ای اسـحاق سوره هل اتی را قرائت کن اسـحاق سوره را خواند تا رسـید بآیه و یطعمون الطعام علی حبه مسـکینا و یتیما و اسیرا (۳) .مأمون پرسـید این آیات در تعریف کیست؟ اسـحاق گفت در حق علی علیه السـلام نازل شـده است.مـأمون گفت آیـا علی علیه السـلام موقعیکه بمسـکین و یتیم و اسـیر اطعام مینمود بآنها گفته است که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا (۴) ؟

اسـحاق گفت چنین خبری بما نرسـیده است مأمون گفت پس می‌بینید که خدای تعالی به نیت و سریرت علی علیه السلام آگاه بوده و بجهت شناساندن آنحضرت بمردم از یک امر پنهانی و فضیلت باطنی وی خبر میدهد.

مأمون گفت ای اسـحاق آیا خبر مرغ بریان که برای پیغمبر صـلی الله علیه و آله آورده بودنـد و آنحضـرت بـدرگاه خـدا عرض کرد خدایا محبوبترین بندگان خود را پیش من بفرست تا در خوردن این مرغ با من شرکت کند و در اینوقت علی علیه

۱- (۴۵۴) ابن ابی الحدید ابوبکر را بعلّت نشسـتن در سایبان بدر مذمّت کرده و گوید. و لا کان یوم الغار یهفو جنانه حذارا و لا یوم العریش تستّرایعنی علی علیه السلام مانند ابوبکر نبود که در غار دلش بلرزد از ترس (مشرکین مکه) و روز بدر در سایبان پنهان شود و جنگ نکند.

۲- (۴۵۵) سوره نساء آیه ۹۵

۳- (۴۵۶) سوره هل اتی آیه ۸ و ۹

۴- (۴۵۷) سوره هل اتی آیه ۸ و ۹

ص: ۳۷۷

السلام سر رسید صحیح است؟ اسحق گفت بلی .مأمون گفت قضیه از چهار صورت خارج نیست:

۱ – دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد و علی که محبوب‌تر از همه بوده بلا فاصله خداوند او را حاضر گردانید.

۲ – دعای پیغمبر مردود شد و علی علیه السلام تصادفا آنجا آمد.

۳ – خدا با اینکه کسانی را بهتر از علی داشت مع الوصف علی علیه السلام را فرستاد.

۴ – خدا فاضل و مفضول نمی‌شناخت و همینطور بیحساب علی علیه السلام را فرستاد.

ای اسحاق اگر احتمال اول را بپذیری که مقصود ما حاصل است و از سه احتمال دیگر هر کدام را جرأت داری و از کفر و گمراهی آن نمیترسی انتخاب کن (۱) .

اسحاق مدتی سر بزیر افکند و سپس همان آیه ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا (۲) را پیش کشید و از اینکه خدا ابو بکر را رفیق و همصحبت پیغمبر خوانده است خواست فضیلتی برای ابو بکر بتراشد.

مأمون با چهره تعجب آمیز گفت سبحان الله تا چه اندازه پایه دانش و اطلاع تو بلغت، سست و ضعیف است؟ مگر حتما صاحب بکسی گفته میشود که در ردیف هم صحبت خود یا همعقیده با او یا از نظر شخصیت از سنخ او باشد؟ مگر قرآن از رفاقت یک نفر کافر با مؤمن خبر نمیدهد آنجا که فرماید:

قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب (۳) مصاحب او در حالیکه با او محاوره و جدال میکرد گفت آیا کافر شدی بآنکسی که ترا از خاک آفرید؟)

سپس گفت:اما جمله ان الله معنا که برای دلداری ابو بکر گفته شده است

۱- (۴۵۸) حدیث مرغ بریان در کتب عامه من جمله در مناقب ابن مغازلی ص ۱۵۶ – و ینابیع المودة ص ۵۶ نقل شده است.

۲- (۴۵۹) سوره توبه آیه ۴۰

۳- (۴۶۰) سوره کهف آیه ۳۷

ص: ۳۷۸

در اثر حزن و اندوه او بوده است اکنون بگو ببینم این حزن و پریشانی ابو بکر عمل خوب و طاعت بود یا عمل بدو معصیت؟

اگر طاعت و خوب بود چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن ممانعت میکرد و اگر معصیت و بد بود پس چه فضیلتی در این مصاحبت برای ابو بکر میتوان قائل شد؟ گذشته از این خداوند در غار آرامش خود را بر که فرستاد؟ اسحاق گفت بر ابو بکر زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بی نیاز بود.

مأمون گفت بگو ببینم آنجا که خداوند فرماید:و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین، ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین (۱) .

(روز حنین وقتی که از زیادی عده خودتان خوشتان آمد ولی آن زیادی هیچ سودی بشما نبخشید و زمین با آن پهناوری بر شما تنگ شد و شما از پیش دشمن فرار کردید و بعد از آن خدا آرامش خود را برسول خود و بر مؤمنین فرو فرستاد.) اولا فراریها چه کسانی بودند و باز ماندگان چه کسانی، ثانیا سکون و آرامش بر چه اشخاصی نازل شد؟

مگر نه اینست که ابو بکر و عمر جزو فراریها و علی و عباس و پنج نفر دیگر با پیغمبر صلی الله علیه و آله باز مانده بودند و علی علیه السلام به تنهائی شمشیر میزد و عباس هم مهار مرکب رسول خدا را گرفته و آن پنج نفر نیز اطراف پیغمبر پروانه وار دور میزدند؟

مگر نه اینست که خداوند میفرماید آرامش خود را به پیغمبر و مؤمنین که همین هفت نفر بودند فرو فرستادم پس چطور رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا از سکون و آرامش الهی بی نیاز نبود و چرا ابو بکر شایستگی این آرامش را پیدا نکرد؟ اکنون بگو ببینم کسی که در چنان معرکه‌ای بدون کمترین ترس و لرزی یکتنه با آن گروه انبوه بجنگد و لطف و آرامش الهی شامل حالش شود افضل است یا کسی که در غار با وجود پیغمبر شایستگی بهره‌مند شدن از آرامشی که بآنحضرت نازل شده است نداشته باشد؟

آیا کسی که شب هجرت را در بستر پیغمبر خوابید و با کمال میل و اخلاص

۱- (۴۶۱) سوره برائت آیه ۲۵ و ۲۶

ص: ۳۷۹

جان خود را برای سلامت و نجات آنحضرت بخطر انداخت افضل است یا کسی که در غار با وجود اینکه رسول خدا در کنارش بود میترسید و اندوهگین بود؟

باز مأمون گفت ای اسحاق آیا حدیث ولایت را (من کنت مولاه فعلی مولاه) قبول داری؟

اسحاق گفت بلی!مأمون پرسید در اینصورت علی علیه السلام بر ابو بکر و عمر اولویت پیدا نمیکند؟

اسحق گفت مردم میگویند این جمله بوسیله زید بن حارثه گفته شده است!

مأمون پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا این خبر را گفته است؟ اسحاق پاسخ داد در حجة الوداع.

مأمون پرسید زید کجا کشته شده است؟ اسحاق گفت سال هشتم هجری در جنگ موته.

مأمون پرسید مگر جنگ موته پیش از حجة الوداع نبود؟ اسحاق گفت چرا.

مأمون گفت پس چگونه ممکن است این جمله بوسیله زید بن حارثه گفته شود؟

سپس مأمون گفت ای اسحاق آیا حدیث منزلت (انت منی بمنزلة هارون من موسی...) را صحیح میدانی؟ اسحاق گفت بلی!

مأمون گفت آیا هارون برادر پدر و مادری موسی نبود؟ اسحاق گفت چرا!

مأمون گفت علی هم همینطور بود؟

اسحاق گفت نه زیرا پدر علی علیه السلام ابو طالب و مادرش فاطمه بنت اسد بود یعنی پدر و مادرش غیر از پدر و مادر پیغمبر بود.

مأمون گفت هارون پیغمبر هم بود آیا علی علیه السلام نیز پیغمبر بود؟ اسحاق گفت نه.

مأمون گفت در اینصورت علی از چه راهی مانند هارون بود آیا هارون خصوصیت دیگری هم داشته است؟

اسحاق گفت موسی هارون را در زمان حیات خود یعنی همان وقتی که بمیقات میرفت بر تمام پیروان خود جانشین نمود ولی پیغمبر در جنگ تبوک علی علیه السلام

ص: ۳۸۰

را فقط بر عده‌ای از ناتوانان و زنان و کودکان که در مدینه مانده بودند جانشین خود نمود!

مأمون گفت آیا موسی هنگام رفتن بمیقات گروهی را نیز همراه خود برد یا نه؟

اسحاق گفت بلی عده‌ای را برد.

مأمون گفت مگر موسی هارون را برای تمام پیروان خود حتی بآنها که برده بود جانشین قرار نداده بود؟ اسحاق گفت چرا.

مأمون گفت همین مسأله در باره علی علیه السلام نیز صادق است او جانشین پیغمبر برای همه مسلمین بود چه نزد عده‌ای که در مدینه بودند مانده باشد و چه دور از عده‌ای که همراه رسول خدا بودند قرار گیرد.

اسحاق عاجز و درمانده شد و مأمون تا اینجا تمام فقها و علمای حدیث را از هر دلیلی تهیدست نمود و اشتباه آنانرا از مغز و ذهنشان بیرون آورد آنگاه با دانشمندان کلام وارد گفتگو شد و در اینجا نیز اختیار پرسش را بدست آنها داد یکی از آنها پرسید:آیا امامت علی علیه السلام مانند سایر واجبات بما نرسیده است؟

مأمون گفت چرا آنشخص پرسید پس چرا اختلاف فقط در امامت علی است و در سایر واجبات اختلافی مشاهده نمیشود؟

مأمون گفت برای اینکه هیچیک از واجبات مثل خلافت مورد توجه و رغبت نبوده و بود نبود سایر واجبات بسود و زیان کسی تمام نمیشود اما خلافت ریاست و فرمانروائی است و هر نفسی طالب آنست و بسیار فرق است بین نماز گزاردن و رئیس قومی بودن.

دیگری گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود:اجماع مسلمین هر چه را نیک بدانند نزد خدا نیک است و هر چه را بد و زشت بدانند نزد خدا زشت است!

مأمون گفت مقصود پیغمبر در این حدیث باید یکی از دو احتمال زیر باشد.

منظور از اجماع یا اتفاق کل مسلمانان است که البته چنین امری غیر ممکن است زیرا هر کسی باختلاف ذات خود با دیگری یکنوع سلیقه و فکری دارد و یا مراد عقیده گروهی از مسلمین است در اینصورت اختلاف میان گروههای مختلفه

ص: ۳۸۱

وجود خواهد داشت چنانکه شیعه علی علیه السلام را مولا و مقتدا میداند و شما دیگران را (۱) .

دیگری گفت ای خلیفه آیا میتوان معتقد بود باینکه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله همگی خطا کرده باشند؟

مأمون گفت اینجا محل خطا نیست چون بعقیده شما آنها امامت را نه از جانب خدا میدانستند و نه از جانب پیغمبر در اینصورت امامت نه واجب خواهد بود (زیرا حکم خدا نیست) و نه سنت (زیرا پیغمبر هم که خلیفه معین نکرده) پس چیزی که نه واجب است و نه سنت آنرا جز بدعت نمیتوان نامید که بدتر از خطا است زیرا در خطا جای عفو است ولی در بدعت جای عفو نیست .

یکی دیگر از اصحاب کلام گفت اگر تو مدعی امامت علی هستی شاهد بیاور چون مدعی باید گواه و بینه داشته باشد.

مأمون گفت من مدعی نیستم بلکه مقر و معترف بامامت علی علیه السلام هستم مدعی کسانی هستند که خود را در نصب و عزل خلیفه صاحب اختیار میدیده‌اند آنها باید شاهد بیاورند ولی چون بعقیده شما همه صاحب اختیار و در نتیجه همه مدعی بوده‌اند و از طرفی شاهد باید غیر از مدعی باشد از اینرو باید از غیر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد بیاورند و متأسفانه این کار عملی نیست.

مباحثات دیگری نیز میان مأمون و دانشمندان کلام واقع شده است که مأمون همه را پاسخ داده و بالاخره همه علمای حدیث و کلام را مجاب و محکوم ساخته است (۲) .

دانشمند معتزلی ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ که از علماء و محققین اهل سنت است اگر چه در پاره موارد مانند ابن ابی الحدید طرفداری از شیخین نموده است ولی رساله جداگانه‌ای نوشته و دلائلی آورده است که پس از رحلت

۱- (۴۶۲) باز هم حقانیت و استحقاق علی علیه السلام برای جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله از سخن آنان اثبات میشود زیرا تنها کسی که تمام مسلمین (اعم از شیعه و سنی) بر او اتفاق کرده‌اند علی علیه السلام است ولی دیگران فقط مورد قبول اهل سنت بوده و شیعیان آنها را قبول ندارند.

۲- (۴۶۳) عیون اخبار الرضا باب ۴۴ - عقد الفرید جلد ۲ ص ۱۲۵

ص: ۳۸۲

پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین او علی بن ابیطالب است نه ابو بکر، و علی بن عیسی اربلی آنرا در کتاب خود (کشف الغمه) آورده است و ما برای تکمیل مباحث این فصل ذیلا بطور اختصار آنرا مینگاریم

خلاصه سخنان جاحظ چنین است که میگوید دو فرقه اسلام (سنی و شیعه) با هم اختلاف داشته یکی از آنها میگوید چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود جانشینی برای خود تعیین نکرد و امت را اختیار داد که هر که را خواستند برای جانشینی انتخاب کنند و مردم هم ابو بکر را انتخاب کردند و گروه دیگر معتقدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بجانشینی خود تعیین کرد و او را برای پس از خود پیشوای مسلمین قرار داد و هر یک از این دو گروه ادعای حقانیت خود را میکنند و چون ما چنین دیدیم هر دو فرقه را نگهداشتیم تا با آنها بحث کنیم و حق را از باطل باز یابیم و از همه آنها پرسیدیم آیا مردم از داشتن یک والی برای اداره کردن امورشان و جمع آوری زکوة اموال و تقسیم آن میان مستحقین و همچنین برای قضاوت میان آنها و استرداد حق مظلوم از ظالم و اقامه حدود و بطور کلی برای حفظ دین ناچارند یا خیر؟ همه گفتند بلی ناچارند.

باز از آنها پرسیدیم که آیا مردم مجازند که بدون نظر و توجه بکتاب خدا و سنت پیغمبرشان کسی را برای خود والی کنند؟ گفتند خیر مجاز نیستند.

آنگاه از همه آنها پرسیدیم آن اسلامی که خدای تعالی بقبول آن دستور داده است کدام است؟

گفتند اسلام ادای شهادتین است و اقرار بدانچه از جانب خدا به پیغمبر آمده و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن و حرام دانستن حرام آن و حلال دانستن حلال آن.

باز از آنها پرسیدیم آیا خدا را بندگان نیکی در میان مخلوقاتش هست که آنها را برگزیند و اختیار کند؟

گفتند بلی.پرسیدیم بچه دلیل؟ گفتند خداوند در قرآن فرماید:و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم.سپس از آنها پرسیدیم نیکان

ص: ۳۸۳

چه کسانی‌اند؟ گفتند پرهیزکارانند .گفتم بچه دلیل؟ گفتند فرمایش خداوند است که:ان اکرمکم عند الله اتقیکم.

گفتیم آیا خدا را میرسد که از میان پرهیزکاران هم بهترین آنها را برگزیند؟ گفتند بلی مجاهدین را که با مال و جانشان جهاد میکنند بدلیل قول خداوند تعالی که فرماید:فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجهٔ.

سپس گفتیم آیا خدا را نیکانی از مجاهدین هم هست؟ همه گفتند بلی کسانی از مجاهدین که بجهاد سبقت گیرند از بقیه برترند بدلیل آیه:لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل.

ما این سخنان را از آنها قبول کردیم زیرا هر دو گروه در آنها وحدت نظر داشتند و تا اینجا دانستیم که بهترین مردم سبقت کنندگان در جهادند.

باز از آنها پرسیدیم که آیا خدا را فرقه‌ای هم هست که بهتر از آنها باشد؟

گفتند بلی آنهائی که در جهاد رنج و تعب زیاد تحمل کردند و طعن و ضرب و قتلشان در راه خدا بیشتر از دیگران بود بدلیل آیه فمن یعمل مثقال ذرهٔ خیرا یره.

ما هم این سخن را از آنها قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین نیکان کسانی‌اند که رنج و تعب آنها در جهاد فزونتر و جانفشانیشان در راه خدا بیشتر و از دشمنان زیاد کشنده باشند. (این مطلب که معلوم شد) از آنها در باره این دو مرد یعنی علی بن ابی طالب و ابو بکر پرسیدیم که کدامیک از آندو تن رنج و تعبش در جنگ بیشتر و بلاء و گرفتاریش در راه خدا فزونتر بود؟ هر دو فرقه اجماع کردند که علی بن ابیطالب طعن و ضربش بیشتر و جنگش شدیدتر بود و او همیشه از دین خدا و از پیغمبر دفاع میکرد بنا بر این از آنچه گفتیم ثابت شد که باجماع هر دو گروه و بدلالت کتاب و سنت علی علیه السلام افضل است.

باز از آنها سؤال کردیم که از متقین کدام بهترانند؟ گفتند آنها که از پروردگارشان میترسند چنانکه خداوند فرماید:اعدت للمتقین الذین یخشون ربهم سپس از آنها پرسیدیم چه کسانی از خدا میترسند؟

گفتند علماء بدلیل آیه:انما یخشی الله من عباده العلماء.باز از آنها

ص: ۳۸۴

پرسیدیم که داناترین مردم کیانند؟ گفتند آنکه داناتر باشد بعدل، و هدایت کننده‌تر باشد بسوی حق و سزاوارتر باشد باینکه متبوع باشد نه تابع بدلیل فرمایش خدای تعالی:یحکم به ذوا عدل منکم که حکومت را بصاحبان عدل قرار داده است.

ما این سخن را نیز از آنها قبول کردیم و سپس پرسیدیم که داناترین مردم بعدل کیست؟ گفتند آنکه بیشتر دلالت کند بعدل.پرسیدیم چه کسی از مردم بعدل بیشتر دلالت میکند گفتند آنکه بیشتر بحق هدایت میکند و شایسته‌تر باشد که متبوع گردد نه تابع بدلیل قول خدای تعالی :افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی. (آیا آنکه بسوی حق هدایت میکند برای متابعت سزاوارتر است یا آنکه خود راه را نمیداند مگر اینکه هدایت شود) .

بنا بر این کتاب خدا و سنت پیغمبر و اجماع هر دو فرقه دلالت میکنند بر اینکه افضل امت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است زیرا که جهادش از همه بیشتر است در نتیجه از همه اتقی است و چون اتقی است پس اخشی است و چون اخشی است لذا از همه اعلم است و چون اعلم است پس، از همه بیشتر بعدل دلالت میکند و چون اعدل است پس بیشتر از همه، امت را بسوی حق دعوت مینماید و در نتیجه سزاوارتر است که متبوع و حاکم باشد نه تابع و محکوم . (۱)

۷ - دو دلیل عقلی و اصولی

۱- (۴۶۴) کشف الغمه ص ۱۲ - ۱۳

ص: ۳۸۵

قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرهٔ انا و من اتبعنی.

(سوره یوسف آیه ۱۰۸)

در این فصل صرف نظر از کلیه مباحث گذشته در باره ولایت علی علیه السلام و بدون استناد بآیات و روایات وارده فقط به بحث عقلی و استدلالی پرداخته و نتیجه را بمعرض قضاوت بی طرفانه میگذاریم؟

دلیل یکم:

در اینکه خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صاحب وحی و قرآن بوده و عالم برموز آفرینش و اولین شخصیت بشری از نظر کمال و اخلاق بود میان تشیع و تسنن اختلافی نیست.

اکنون میگوئیم جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از آنحضرت هر کسی باشد لا اقل باید آدم درستکاری باشد.برای اینکه بنفع حریف سخن گفته باشیم از کلیه شرایط لازمه امامت صرف نظر کرده و فقط درستکاری را ملاک عمل قرار میدهیم زیرا کسی که درستکار هم نباشد اصلا شایستگی دخالت در هیچ کار مردم را ندارد چه رسد باینکه در مسند پیغمبر بنشیند و البته این سخن مورد قبول تمام مردم روی زمین خواهد بود بدلیل اینکه اصل بر اینست که همه مردم درستکار باشند حال اشخاص عادی فاقد صفت مزبور شدند چندان مهم نیست اما بر خلیفه مسلمین یعنی بر کسی که ادعای جانشینی پیغمبر را داشته و مسند آنحضرت را اشغال کرده است فرض و حتم است که امین و درستکار باشد و این امانت و درستکاری تنها در مورد خلیفه بلا فصل نیست بلکه شرط دائمی و اصلی خلافت است که تمام جانشینان پیغمبر

ص: ۳۸۶

باید صدیق و امین باشند، از نشانه‌ها و علائم درستکاری اینست که شخص امین بحق خود قانع بوده و بحقوق دیگران تجاوز نمیکند.از طرفی اگر چیزی یا مقام و عنوانی تماما و فی نفسه مورد ادعا و تصاحب دو نفر قرار گیرد نظر بمحال بودن اجتماع ضدین نمیتوان ادعای هر دو نفر را صحیح دانست.

مثلا اگر دو نفر (در زمان واحد) هر یک جداگانه ادعای مالکیت ششدانگ خانه‌ای را داشته باشند و یا ادعای ریاست یک کارخانه و یا مدیریت شرکتی را بکنند نمیتوان سخن هر دو را صحیح دانست زیرا ششدانگ خانه یا مال اولی است و یا متعلق بدومی است و رئیس کارخانه و مدیر شرکت نیز یکی از آندو تن خواهد بود و هر دو نفر در ادعای خود صادق نمیباشند (۱) .

اکنون پس از تمهید این مقدمات به بیان مطلب می‌پردازیم.

اختلافی که پس از رحلت رسول اکرم در میان امت اسلام بوجود آمد (اگر چه این اختلاف در زمان حیات آنحضرت نیز بالقوه وجود داشته است) مسأله خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بعقیده تشیع خلیفه بلا فصل علی علیه السلام است و بعقیده تسنن ابو بکر اولین جانشین پیغمبر است یعنی علی علیه السلام مدعی بود که مقام امامت منصب الهی است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر الهی مرا بجانشینی خود تعیین و معرفی نموده است ابو بکر نیز بنا بعقیده خود و بحکم اجماع سقیفه این مقام را حق خود میدانست!و ما قبلا ضمن تمهید مقدمات ثابت کردیم که بنا بمحال بودن اجتماع ضدین نمیشود ادعای هر دو نفر صحیح باشد و ناچار یکی از آن دو در ادعای خود کاذب بوده و در نتیجه خلافت بلا فصل حق او نخواهد بود و این مسأله مانند یک مسأله ریاضی حل شده است که دو جواب مختلف پیدا کرده است یعنی بعقیده تشیع خلیفه بلا فصل علی علیه السلام بوده و ابو بکر در دعوی خود کاذب است و بعقیده تسنن ابو بکر بحکم اجماع خلیفه اول میباشد.

۱- (۴۶۵) ممکن است هر دو نفر در ادعای خود دروغگو باشند یعنی خانه بهیچیک تعلق نداشته و رئیس و مدیر کارخانه و شرکت هیچیک از آنها نباشد بلکه شخص ثالثی باشد اما صادق بودن هر دو محال است و این همان ضدین است که از نظر منطق اجتماعشان محال و ارتفاعشان امکان پذیر میباشد.

ص: ۳۸۷

آنانکه اندک اطلاعی از ریاضیات مقدماتی دارند میدانند که در حل مسائل ریاضی برای حصول اطمینان از صحت حل آن پس از بدست آوردن جواب مسأله آنرا با مفروضات مسأله تطبیق و عمل میکنند اگر درست در آمد حل آن مسأله صحیح بوده و الا غلط میباشد.

برای روشن شدن مطلب یک مسأله ساده اعمال اربعه را ذیلا حل نموده و سپس بتوضیح می‌پردازیم .

مسأله:

بزازی ۵۰ متر پارچه خرید از قرار متری ۴۰ ریال، موقع فروش ۲۰ متر آنرا متری ۴۵ ریال فروخت تعیین کنید بقیه پارچه را متری چند بفروشد تا جمعا ۳۴۰ ریال سود برد؟

حال فرض کنید دو نفر محصل این مسأله را حل کرده و جواب آنرا یکی ۴۸ ریال و دیگری ۶۰ ریال در آورده است و چنانکه گفته شده مسلما نمیشود هر دو صحیح باشد و حتما یکی از این دو جواب غلط است و برای تعیین صحت و سقم آنها باید هر دو جواب را با مفروضات مسأله آزمایش کنیم تا هر کدام از آندو با مفروضات مزبور وفق داد صحیح بوده و الا آن جواب غلط خواهد بود.

اگر جواب اولی یعنی ۴۸ ریال را آزمایش کنیم با مفروضات مسأله وفق میدهد زیرا بزاز ۵۰ متر پارچه خریده و هر متری ۴۰ ریال پول داده پس جمع پرداختی بزاز دو هزار ریال (۴۰ ۲۰۰۰*۵۰) میباشد و چون قرار است ۳۴۰ ریال هم سود برد پس باید تمام پارچه را بمبلغ دو هزار و سیصد و چهل ریال (۳۴۰ ۲۳۴۰+۲۰۰۰) بفروشد.

از طرفی ۲۰ متر از آن پارچه را متری ۴۵ ریال فروخته است پس پولی که از این بابت گرفته نهصد ریال (۴۵ ۹۰۰*۲۰) میباشد حال بقیه پول را که یکهزار و چهار صد و چهل ریال است (۹۰۰ ۱۴۴۰ - ۲۳۴۰) باید از بقیه پارچه که ۳۰ متر (۲۰ ۳۰ - ۵۰) است بدست آورد در اینصورت باید متری ۴۸ ریال بفروشد زیرا (۳۰ ۴۸:۱۴۴۰) پس این جواب کاملا درست است.

ص: ۳۸۸

اما اگر جواب دومی مسأله یعنی ۶۰ ریال را حساب کنیم پول فروش بقیه پارچه یکهزار و هشتصد ریال (۶۰ ۱۸۰۰*۳۰) میشود که با پول فروش ۲۰ متر اولی دو هزار و هفتصد ریال (۹۰۰ ۲۷۰۰+۱۸۰۰) میشود و چون پرداختی بزاز را از آن کم کنیم سود بزاز بدست میآید که هفتصد ریال (۲۰۰۰ ۷۰۰ – ۲۷۰۰) میشود و این جواب دومی یعنی ۶۰ ریـال غلط است زیرا فرض بر این بود که بزاز ۳۴۰ ریال سود کند نه ۷۰۰ ریال.

اکنون جواب تشیع و تسـنن را در حل مسأله خلافت بلا فصل که ماننـد مسأله ریاضـی حل شده است با مفروضات آن مسأله که در مقدمه این فصل گفته شد آزمایش میکنیم تا ببینیم کدامیک از این دو جواب صحیح میباشد.

اگر عقیـده تشیع را بپـذیریم بـا مفروضات مسأله وفق میدهـد زیرا بعقیـده تشیع از دو نفر مـدعی خلافت (علی و ابو بکر) علی علیه السـلام راست میگفت و خلافت حق او بود و ابو بکر اجحاف میکرد و در نتیجه آدم درسـتکاری نبود که جانشـین پیغمبر باشـد لـذا تشیع علی علیه السلام را بخلافت بلا فصل پذیرفته و ابو بکر را در ادعای خود کاذب و او را غاصب میداند.

اما چنانچه عقیـده تسـنن را که جواب دوم مسأله است بپـذیریم با مفروضات آن وفق نمیدهـد زیرا بعقیـده اهل سـنت اگر ابو بکر در ادعای خود راسـتگو و صدیق بود در اینصورت باید بگویند علی علیه السـلام دروغ میگفت و میخواست بحق ابو بکر تجاوز کند در نتیجه علی علیه السلام آدم درست کار و امین نبود که جانشین پیغمبر باشد.

مـا از اهـل سـنت می‌پرسـیم در صـورتیکه علی علیه السـلام درسـتکار و امین نبود و میخواست بحق ابو بکر تجـاوز کنـد چرا پس از خلفای ثلاثه بسراغ او رفتند و با هزار لابه و التماس او را خلیفه کردند؟

مگر در مقـدمه نگفتیم که جانشـین پیغمبر باید درسـتکار باشد و چنین جانشـینی باید همیشه و در هر مقام درسـتکار باشد چه خلیفه اول شود چه خلیفه چهارم چه خلیفه دهم.

ص: ۳۸۹

پس می‌بینیم که جواب اهل سنت با مفروضات مسأله جانشینی وفق نمیدهد و از طرفی چون علی علیه السلام را بدرستکاری و در نتیجه بخلافت پذیرفته‌اند و در اینمورد با شیعه اشتراک نظر دارند لذا ابو بکر خواه نا خواه از امر خلافت مردود و بر کنار خواهد بود.

بعضی از اهل سنت برای رهائی از این بن بست گفته‌اند که خود علی علیه السلام بخلافت ابو بکر راضی شد و با او بیعت نمود!

ما در پاسخ آنان گوئیم که اولا بطلان این سخن بسیار واضح و آشکار است زیرا برابر اخبار وارده از اهل سنت علی علیه السلام را چند مرتبه اجبارا نزد ابو بکر بردند و حتی مدتی که حضرت زهرا علیها السلام در قید حیات بود آنجناب بیعت نکرد.

ثانیا بیعت باجبار دلیل رضایت نمیشود و از کلام آنحضرت معلوم میشود که این بیعت باجبار بوده و چاره‌ای جز این نداشته است چنانکه سابقا در خطبه شقشقیه بیان گردید که چگونه از خلفای ثلاثه شکایت و تظلم نموده است و همچنین در خطبه‌های دیگر نیز نا رضایتی خود را از آنها اظهار داشته است کما اینکه در خطبه ۲۱۵ فرماید:اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و اکفؤا انائی و اجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیری.یعنی خدایا از تو یاری میطلبم بر قریش که رحم مرا قطع کردند و اساس خلافتم را بر هم زدند و برای منازعه با من اجماع نمودند و حقی را که من از دیگران بآن سزاوارتر بودم بردند .

و باز در خطبه‌ای که پس از بیعت با آنحضرت بالای منبر ایراد کرده است فرماید:لا یقاس بال محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی، و لهم خصائص حق الولایة و فیهم الوصیة و الوراثة، الآن اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله.یعنی کسی از این امت بآل محمد علیهم السلام مقایسه نمیشود و آنانکه پیوسته از نعمت (علم و هدایت) آنها بهره‌مند میشوند با آنان برابری نمیکنند، آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین می‌باشند،

ص: ۳۹۰

افراط گران باید بسوی آنها برگردند و عقب ماندگان و وا ماندگان بدانها ملحق شوند، خصایص امامت حق ایشان است و وصیت و وراثت پیغمبر در باره آنها است، الان (که من بخلافت رسیده‌ام) حق بسوی اهلش برگشته و بمحل خود نقل گردیده است. (خطبه ۲)

دلیل دوم:

فرض کنیم بنا بعقیده اهل سنت امامت موهبت و منصب الهی نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله هم برای ملت اسلام جانشینی معین نکرده بود لذا انتخاب خلیفه باجماع مسلمین در سقیفه بنی ساعده واگذار شده بود.

اولا چون انتخاب جانشین پیغمبر مربوط بکلیه مسلمین بود بایستی تمام قبائل مسلمان عرب در آن شوری شرکت میکردند تا عقیده و نظریه اکثریت معلوم میگردید در صورتیکه قبیله خزرج و بنی هاشم و مسلمین سایر شهرهای اسلامی مانند مکه و نجران و یمن و غیره از آن بی خبر بودند و گروهی از صحابه نیز با ابو بکر بیعت نکردند چنانکه یعقوبی در تاریخ خود مینویسد :قد تخلف عن بیعة ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و مالوا مع علی بن ابیطالب (۱) .خود حضرت امیر علیه السلام در اینمورد بابو بکر خطاب کرده و فرماید:

فان کنت فی الشورا ملکت امورهم

فکیف بهذا و المشیرون غیب

یعنی اگر تو در شورای سقیفه صاحب امور مردم شدی این چه جور شورائی بود که مشورت کنندگان غایب بودند.

جریان امور در سقیفه به بلوا و توطئه و تبانی بیشتر شبیه بود تا بیک شورای حقیقی زیرا ابو بکر و عمر و ابو عبیده قبلا نقشه آنرا طرح کرده بودند که خلافت را از دست بنی هاشم خارج سازند و به ترتیب آنرا تصاحب نمایند چنانکه عمر هنگامیکه

۱- (۴۶۶) گروهی از مهاجرین و انصار از بیعت ابوبکر تخلف کردند و بعلی علیه السلام رو آوردند، آنگاه از عده‌ای مانند سلمان و زبیر و عمار و اباذر و مقداد و عباس بن عبد المطلب و دیگران نام می‌برد.

ص: ۳۹۱

شورای شش نفری را تشکیل میداد گفت اگر ابو عبیده زنده بود خلافت حق او بود و این قول تنها از محققین شیعه نیست بلکه علمای معتزله مخصوصا ابن ابی الحدید بدین مطلب اشاره کرده حتی پرفسور لامیس مستشرق معروف نیز پس از تحقیقات زیاد وجود چنین قرار داد محرمانه قبلی را تأیید کرده است بنا بر این اسم این اجماع را که دستاویز اهل سنت است نمیتوان شورا گذاشت که عده معدودی در یک محل سر پوشیده جمع شوند و با جدال و هیاهو یکی را بخلافت انتخاب کنند در صورتیکه اگر هم واقعا میخواستند بوسیله آراء مردم کسی را انتخاب نمایند لازم بود همچنانکه در عصر حاضر در کشورهای جهان مرسوم است قبلا روز تشکیل شورا را باطلاع همگان میرسانیدند اگر چه اصل موضوع یعنی انتخاب امام از اختیار و صلاحیت شورای حقیقی هم خارج است.

ثانیا فرض کنیم که این اجتماع، شورای حقیقی بود و واقعا هم باری انتخاب خلیفه تشکیل شده بود!

آیا کسی که برای این امر خطیر و مهم انتخاب میشود نبایستی نسبت بسایر مسلمین از نظر صفات روحی و ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی امتیاز و فضیلتی داشته باشد؟

ما از اهل سنت می‌پرسیم چه کسی افضل و بهتر امت بود؟

آیا در شجاعت و سخاوت و قضاوت و حکمت و علم و عدل و تقوی و سایر صفات عالیه مقدم بر علی علیه السلام کسی وجود داشت؟ مگر مورخین و محدثین عامه نقل نمیکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:اعلمکم علی، افضلکم علی، اعدلکم علی، اقضاکم علی، اتقیکم علی و هکذا ...پس با بودن تمام این صفات در وجود علی علیه السلام چرا دیگری را انتخاب کردند؟ مگر خود ابو بکر بروایت غزالی و ابن ابی الحدید و دیگران بالای منبر نگفت:اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم.یعنی مرا رها کنید در حالیکه علی در میان شما است من بهترین شما نیستم . (۱)

۱- (۴۶۷) امام من سلونی گفت امام تو اقیلونی دو لفظ است این و زین منطق توان بشناخت هر یک را

ص: ۳۹۲

بفرض اینکه برای جانشینی آنحضرت نصی هم وجود نداشت افضلیت او بر تمام مسلمین کافی بود که از طریق شورا هم که باشد او را برای خلافت انتخاب کنند چنانکه ابن ابی الحدید گوید :انه (علی علیه السلام) کان اولی بالامر و احق لا علی وجه النص بل علی وجه الافضلیهٔ فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافهٔ من جمیع المسلمین (۱) .

یعنی علی علیه السلام بامر خلافت سزاوارتر و احق بود نه از جهت نص بلکه از نظر افضلیت زیرا او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل تمام بشر بوده و بمقام خلافت از تمام مسلمین احق بود.

حال در این قضیه عقل سلیم چه حکم میکند؟ آیا کسی را باید انتخاب کرد (ابو بکر) که میگوید اگر در گفتار و کردارم خطا کردم مرا رهنمائی کنید یا علی علیه السلام را که میفرماید من در میان شما باحکام قرآن فتوا میدهم و در میان مسیحیان باحکام انجیل و در بین یهود باحکام توراهٔ بطوریکه اگر خداوند این کتابها را بنطق آورد حکم و فتوای مرا تصدیق میکنند (۲) .

خلیفه مسلمین باید در درجه اول یک رهبر و فرمانده خوبی باشد و عجز و ترس و لرز در دل و قلب او وجود نداشته باشد در اینصورت آیا ابو بکر و عمر را باید انتخاب کرد که بقول ابن ابی الحدید و سایر علمای عامه در احد و خیبر و حنین و سایر جنگها فرار کردند یا علی علیه السلام را که یکتنه در برابر سیل دشمن ایستادگی کرده و صدها قهرمان رزمنده را بخاک و خون کشید و با شمشیر آتشبار خود دین اسلام را بر پا نمود و مسلما اگر آنحضرت نبود اسلام با شکست قطعی مواجه میشد چنانکه ابن ابی الحدید گوید:

الا انما الاسلام لو لا حسامه

کعفطهٔ عنز او قلامهٔ حافر (۳)

در غزوه خندق عمر اصرار داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله با مشرکین

۱- (۴۶۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول.

۲- (۴۶۹) ینابیع المودهٔ ص ۷۴

۳- (۴۷۰) ترجمه این بیت و ابیات دیگری از قصیده خامسه در صفحات قبلی نگاشته شده است

ص: ۳۹۳

مکه صلح کند و میگفت عمرو بن عبدود فارس یلیل است و با او نمیتوان جنگید و بجای اینکه در صدد دفع دشمن باشد از ترس عمرو بمدح او می‌پرداخت و روحیه مسلمین را ضعیف میکرد امام علی علیه السلام نه تنها آن فارس یلیل را بخاک هلاکت افکند بلکه خلوص نیتی از خود نشان داد که پیغمبر فرمود پاداش ضربت علی در روز خندق از اجر عبادت ثقلین افضل است.

و عجب اینکه خود عمر به ترسوئی خود و شجاعت علی علیه السلام اقرار کرده و در حضور چند نفر به سعید بن عاص که پدرش در جنگ بدر بدست حضرت امیر کشته شده بود اعتراف میکند که من در آنروز میخواستم پدرت را بکشم ولی دیدم او چنان برای قتل و کشتار تلاش میکند مثل اینکه گاوی با شاخش حمله می‌نماید و از شدت خشم دو طرف دهانش مانند قورباغه کف کرده بود چون او را بدینحال دیدم ترسیدم و از پیش او گریختم و او بمن گفت ای پسر خطاب کجا میگریزی؟ در اینحال علی بر او حمله کرد و بخدا سوگند هنوز از جایم تکان نخورده بودم که او را بقتل رسانید (۱) .باز هم از اهل تسنن می‌پرسیم که آیا برای جانشینی پیغمبر کسی که مثل عمر بیسواد است (و میگوید همه شما از من داناترید حتی زنهای پرده نشین) باید انتخاب شود یا، علی علیه السلام که میفرماید:سلونی قبل ان تفقدونی - ان ههنا لعلما جما. (۲) در سایر صفات و شرایط لازمه نیز احدی را با آنحضرت یارای مقایسه و برابری نیست و این خود دلیل بر خلافت و ولایت اوست چنانکه خلیل بن احمد بصری گوید:احتیاج الکل الیه و استغنائه عن الکل دلیل علی انه امام الکل.

۱- (۴۷۱) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۲۰ حدیث ۴

۲- (۴۷۲) علماء و مفسرین عامه مانند زمخشری و سیوطی و دیگران نوشته‌اند که روزی عمر گفت هر کس مهر زنان را زیادتر از چهار صد درهم بکند آن زیادتی را میگیرم و به بیت المال میدهم زنی از پشت پرده صدا زد ای عمر سخن تو خلاف قول خداست که (در سوره نساء) فرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و اتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا.عمر درمانده و مبهوت شد و گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال.

ص: ۳۹۴

یعنی نیازمندی همگان باو و بی نیازی او از همه، دلیل بر اینست که او امام و پیشوای همه مردم است.

اهل سنت در اینجا از پاسخ در مانده شده و هیچگونه راه فراری ندارند جز اینکه میگویند علی علیه السلام جوان بود و چون عده زیادی را در غزوات کشته بود لذا افکار عمومی آنزمان مخالف با خلافت او بود اما ابو بکر مرد مسنی بوده و مردم نیز از او راضی بودند.حقیقة چه سخن مضحکی است؟

اولا کثرت سن که دلیل امتیاز نیست ثانیا اگر زیادی سن را ملاک خلافت بدانیم اشخاص دیگری هم بودند که از ابو بکر مسن‌تر بودند حتی پدر ابو بکر ابو قحافه در قید حیات بود و نوشته‌اند که وقتی خلافت ابو بکر را بابی قحافه تبریک گفتند گفت چگونه پسر من از میان همه صحابه پیغمبر خلیفه شده است؟ گفتند برای اینکه سنش بیشتر از دیگران بود گفت با این حساب من که پدر او هستم بدینکار از او سزاوارترم!

بعضی از مورخین نوشته‌اند که خود ابو بکر بپدرش که در آنموقع در مکه بود نامه‌ای باین عنوان نوشت که از ابی بکر خلیفه رسول خدا بسوی پدرش ابی قحافه بدان که مردم جمع شدند و مرا بعلت زیادی سن بخلافت برگزیدند!!

ابو قحافه در جواب نوشت پسرم تو در این یک سطر نامه سه جا لغزش پیدا کرده‌ای اول اینکه نوشته‌ای خلیفه رسول خدا در حالیکه رسول خدا ترا خلیفه نکرده است.دوم نوشته‌ای مردم مرا بخلافت برگزیدند و این سخن با گفتار اولی تو تناقض دارد، سوم نوشته‌ای که این انتخاب بجهت زیادی سن من بوده است در اینصورت من بخلافت از تو سزاوارترم چون از نظر سن پدر تو هستم (۱) .

ثالثا شخص جوان برای این مورد توجه برای خلافت نیست که در اثر کمی سن و عدم تجربه ترسو میشود، خام و ناپخته است، حریص مال و نادان است، گرم و سرد روزگار را نچشیده و آن تجربه و دانائی پیر را ندارد.

اما در صورتیکه خود اهل سنت اقرار میکنند که علی اعلم و اشجع و اسخی

۱- (۴۷۳) پیغمبر شناخته شده جلد ۱ ص ۱۱۰ نقل بمعنی.

ص: ۳۹۵

و اتقی است دیگر چه جای نقص باقی میماند؟ در اینصورت جوانی نه تنها برای علی علیه السلام نقص نبود بلکه موجب اولویت خلافت وی هم میباشد زیرا آنحضرت جوان بود انرژی و نیروی بیشتری داشت و میتوانست فعالیت زیادتری بکند یعنی اگر همان صفاتی را که علی علیه السلام داشت بفرض محال ابو بکر هم دارا بود باز حق تقدم با علی علیه السلام بود زیرا فعالیت و مبارزه و پشتکار او بعلت جوانی بیشتر بود و امت اسلامی را بهتر میتوانست رهبری کند.

رابعا این سخن که افکار عمومی بعلت قتل و کشتار علی علیه السلام در جنگها موافق با خلافت او نبود حرفی است بسیار پوچ و بی منطق زیرا آنحضرت کسی را بخاطر اغراض شخصی نکشته بود بلکه قتل و کشتار او در غزوات صرفا در راه خدا و برای پیشرفت دین و اعلای کلمه توحید بود.

خامسا علت انتخاب ابو بکر را بخلافت در آن شورای کذائی پس از گفتگو و بحث و جدال قرابت و مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله دانستند و مهاجرین با این استدلال انصار را پاسخ گفتند اگر ملاک خلافت قرابت پیغمبر بود باز جای این سؤال است که چرا علی علیه السلام را انتخاب نکردند که هم جزو صحابه بود هم قرابت سببی داشت و هم نسبی و هم بحکم آیه السابقون السابقون اولئک المقربون اول کسی است که دعوت پیغمبر را پذیرفته و باسلام گرویده است چنانکه خود آنجناب فرماید:سبحان الله اتکون الخلافة بالصحابة و لا تکون بالصحابة و القرابة .آنگاه بابو بکر خطاب کرده و فرماید:

و ان کنت فی القربی حججت خصیمهم

فغیرک اولی بالنبی و اقرب.

۸ - سخنی چند با اهل سنت

ص: ۳۹۶

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولو الالباب.

(سوره زمر آیه ۱۸)

ما در این فصل از برادران محترم اهل سنت تقاضا مینمائیم که ذهن خود را از هر گونه اندیشه و ایده‌ای خالی ساخته و سپس بحکم عقل و منطق مانند شخص بی طرفی به نحوه استدلالات ما که در فصول مختلفه کتاب بدانها اشاره شده است توجه نموده و از روی عقل سلیم در اینمورد قضاوت فرمایند و چنانکه آیه شریفه فرماید (فیتبعون احسنه) اگر سخنان ما مورد پسند آنان واقع گردید آنها را بدون اعمال تعصب بپذیرند و یقینا میتوان گفت که چنانچه حضرات سنیان تعصب خشگ و تقلید بیجا را کنار گذاشته و در رد و قبول مطالب عقل و منطق را جایگزین آن گردانند بطور حتم از مندرجات این کتاب با حسن نیت استقبال کرده و در افکار و عقاید خود تجدید نظر خواهند نمود و منظور نگارنده از شرح عقاید فریقین تشدید اختلاف و یا ایجاد تفرقه و پراکندگی میان مسلمین نیست بلکه هدف و مقصود اصلی توضیح و بیان حقیقت امر و راهنمائی و نصیحت برادران محترم است و در هر حال فریقین باید وحدت خود را در برابر ملل غیر اسلامی و غیر مذهبی کاملا حفظ نمایند که از وصایای پیغمبر اکرم حفظ و نگهداری کلمهٔ التوحید و توحید الکلمهٔ است.

برادران عزیز:

در اینکه هر کسی باید معتقدات خود را محترم شمارد شکی نیست ولی باید دانست که چه بسا برخی از معتقدات پایه علمی و منطقی نداشته و از دوران کودکی

ص: ۳۹۷

در اثر تربیت محیط خانواده و اجتماع در مغز اشخاص جایگزین میگردد و مسلما تغییر چنین افکاری در اثر عادت و استمرار که برای انسان طبیعت ثانوی میباشد بآسانی صورت نگرفته بلکه مستلزم جهد و کوشش در کشف حقیقت و تحقیق و تتبع در ماهیت ایدئولوژی‌های مختلف و انتخاب منطقی‌ترین نظریات خواهد بود و در این راه باید هر گونه تعصب خشگ و غیر منطقی که آدمی را از رسیدن بحقایق و واقعیات باز میدارد کنار گذارده شود.

بحث و تحقیق در باره امامت و خلافت اسلامی در این کتاب مخصوصا در فصول گذشته این بخش بقدری که کسالت آور نباشد بعمل آمد و تمام مطالب آن که مورد استدلال ما بود از کتب معتبره اهل سنت روایت شد و از منابع تشیع چیزی نقل نگردید اکنون نیز بدون حب و بغض از شما می‌پرسیم که اگر بعقیده شما خلافت باید بشورا و اجماع گذارده شود پس چرا عمر را اجماع مسلمین خلیفه نکرد بلکه او بوصیت ابو بکر خلیفه شد؟

شما میفرمائید پیغمبر خلیفه‌ای تعیین نکرده بود و ابو بکر را اجماع مسلمین خلیفه نمود ما می‌پرسیم چرا ابو بکر از پیغمبر تبعیت نکرد و خلافت را پس از خود بشورا واگذار ننمود؟

ابو بکر در نامه‌های خود می‌نوشت از جانب ابو بکر خلیفه رسول خدا پس اگر پیغمبر خلیفه معین نکرده بود ابو بکر چرا خلافت خود را منسوب به پیغمبر میدانست؟

جریان انتخاب خلیفه پس از عمر بشکل تازه‌ای در آمد او خلافت را در شورای شش نفری محدود نمود و مخالفین از آنها را محکوم بقتل دانست.

اگر خلافت باجماع و شورا حاصل میشود باید همه مردم در آن شرکت کنند تشکیل شورای شش نفری چه معنی داشت؟ گذشته از این آراء اکثریت در هر شورائی معتبر و قابل اجراء است دیگر کشتن اقلیت و مخالفین یعنی چه؟

در فصول پیشین ثابت شد که امامت منصب الهی است و امام را نمیتوان از طریق اجماع و شورا انتخاب نمود و چنانچه این امر باجماع هم واگذار میشد اجماع

ص: ۳۹۸

حقیقی فقط در باره خلافت علی علیه السلام بوقوع پیوست که عموم مردم برضایت و میل خود بخانه وی هجوم کرده و باصرار زیاد با آنحضرت بیعت نمودند چنانکه خودش فرماید:انبوه مردم چون یال کفتار بود و از فشار آنها دو طرف جامه و ردای من پاره شد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله موقع رحلت کاغذ و دواتی میخواست تا چیزی بنویسد عمر ضمن اهانت بآنحضرت گفت احتیاجی بوصیت نیست کتاب خدا ما را کافی است!

ما می‌پرسیم اگر وصیت لازم نبود و کتاب خدا کافی بود پس وصیت ابو بکر و عمر در موقع وفاتشان بر خلاف این قول بود و معنی قرآن و علم آنرا کسی بهتر از علی علیه السلام نمیدانست زیرا قرآن به پیغمبر نازل شده و آنحضرت نیز فرموده بود:انا مدینهٔ العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (۱) .

و باز از برادران محترم سنی می‌پرسیم اگر شما برای امامت و خلافت منشاء الهی قائل نبوده و جانشین پیغمبر را معصوم و مؤید از جانب خدا نمیدانید در اینصورت خلفای ثلاثه چه امتیازی بصحابه و مردم دیگر داشته‌اند که اکنون نیز شما در صدد دفاع از آنها هستید و چه بسا علمای عامه از نظر سواد و معلومات بر خلفاء ترجیح دارند و یقینا سواد و معلومات فخر رازی و زمخشری و ابن ابی الحدید و امثالهم در امور دینی خیلی بیشتر از عثمان و خلفای دیگر بوده است و بطوریکه در فصل یکم این بخش گفته شد امام و جانشین پیغمبر رهبری ملت اسلامی را باید در سه جهت«از لحاظ حکومت - بیان معارف و احکام - ارشاد حیات معنوی) بعهده بگیرد و اگر کسی از جانب خدا پشتیبانی نشود و معصوم نباشد از انجام چنین مأموریتی عاجز و در مانده خواهد شد حتی صرف نظر از بیان معارف و احکام، و ارشاد حیات معنوی از نظر حکومت ظاهری و حل و فصل اختلافات مردم نیز نخواهد توانست وظیفه‌اش را انجام دهد همچنانکه خلفاء نتوانستند و دست نیاز بدامن حلال

۱- (۴۷۴) جامع الصیغر سیوطی جلد ۱ ص ۳۷۴ - مناقب ابن مغازلی ص ۸۳ - فصول المهمه و کتب دیگر.

ص: ۳۹۹

مشکلات مرتضی علی زدند و در هر مطلب بغرنج و معضلی از نظر صائب و واقع بین او استفاده کردند و بنا بنقل علماء و مورخین عامه عمر در ۲۶ مورد گفت لو لا علی لهلک عمر و همچنین در جنگهای ایران و روم که مضطرب و درمانده شده بود از علی علیه السلام جویای راه حل منطقی شد و آنحضرت او را ارشاد و هدایت نمود و بهمین سبب است که خداوند فرماید:افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی (۱) ؟ آیا کسی که بسوی حق هدایت میکند برای متابعت سزاوار است یا آنکه خود راه را نمیداند تا اینکه هدایت شود؟

و جای تعجب است که ابن ابی الحدید با آنهمه تحقیق و تتبع، در مقدمه شرح نهج البلاغه گوید :الحمد لله الذی قدم المفضول علی الافضل.سپاس خدایرا که مفضول را بر افضل (ابو بکر را بر علی) ترجیح داد و مقدم شمرد.در صورتیکه پاسخ این سخن در آیه مزبور داده شده است که خداوند افضل را برای متابعت و پیروی سزاوار میداند نه مفضول را و این کلام ابن ابی الحدید نسبت ناروائی است که او بساحت قدس حضرت احدیت داده است زیرا ترجیح و تقدم مفضول بر فاضل (چه رسد بر افضل) نه تنها بر خلاف حکمت الهی است حتی در میان مردم نیز چنین ترجیحی بر خلاف عقل و منطق شمرده میشود و این حزب سقیفه بود که چنین تصمیمی را اتخاذ کرد و مفضول را بر افضل مقدم شمرد!

برادران سنی ما ملاحظه میفرمایند که استدلالات ما همگی متکی بعقل و منطق بوده و مدارکی هم که برای اثبات مطالب خود در تمام فصول این کتاب ارائه میدهیم عموما مستند بکتب معتبره عامه میباشد و با اینکه در اینمورد کتب امامیه پر از دلائل محکم و متقن است مع الوصف برای جلوگیری از هر گونه عذر و بهانه‌ای از نقل آنها صرف نظر نمودیم.البته حقیقت امر نزد محققین معلوم است و امروز حفظ صورت ظاهر برای صلاح اسلام و مسلمین است و رفتار خود علی علیه السلام نیز با خلفاء بهمین نظر بوده است.

اگر خلافت ظاهری باجتماع چند قبیله در سقیفه تحقق یافت باید دانست که

۱- (۴۷۵) سوره یونس آیه ۳۵

ص: ۴۰۰

خلافت حقیقی الهیه یعنی ولایت منصب الهی است و علی علیه السلام بولایت منصوب شده و باتفاق کل فرق اسلامی افضل و اعلم و اعدل و اشجع و اقضی و اتقای کل صحابه بوده است همچنانکه شاعر گوید:

هو فی الکل امام الکل

من ابو بکر، و من کان عمر؟

پس لازم و واجب است که عموم فرقه‌های اسلامی وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در مورد قرآن و عترت خود که فرمود:انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی (۱) جامه عمل بپوشانند و از تفرقه و پراکندگی در راه‌های مختلف خود داری نموده و همگی بیک شاهراه اصلی و مستقیم که ولایت ائمه معصومین علیهم السلام است قدم گذارند تا بسعادت دارین نائل گردند همچنانکه گفتار خدای تعالی شاهد و مؤید این مطلب است که فرماید:و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون (۲) .

و البته اینست راه راست من پس شما از آن متابعت کنید و راههای دیگر را پیروی مکنید که آن راهها شما را از راه حق متفرق سازد خداوند شما را براه خود سفارش کرد تا شاید پرهیزکار باشید.

نگارنده نیز در پایان این فصل به برادران اهل سنت گوید برادر جان:

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.

۱- (۴۷۶) مستدرک صحیحین جلد ۳ ص ۱۰۹ - مناقب ابن مغازلی ص ۲۳۴

۲- (۴۷۷) سوره انعام آیه ۱۵۳

ص: ۴۰۱

بخش ششم: اولاد و اصحاب:

اشاره

۱ - اولاد آنحضرت.

۲ - اصحاب علی علیه السلام.

ص: ۴۰۲

نسل حیدر جملگی عمرو افکنند

که بنسبت خوشه آن خرمنند (حجهٔ الاسلام نیر)

۱ – اولاد آن حضرت

مورخین تعداد اولاد علی علیه السلام را مختلف نوشته‌اند و تا سی و شش تن (۱۸ پسر و ۱۸ دختر) ثبت کرده‌اند شیخ مفید و علامه طبرسی ۲۷ اولاد برای آنحضرت ذکر کرده‌اند و ما ذیلا بطور اختصار بدانها اشاره مینمائیم.

۱ – حسن بن علی علیهما السلام بزرگترین اولاد آنحضرت بوده و برای دانستن شرح حال و تاریخ زندگانی او بکتاب حسن کیست؟ تألیف نگارنده مراجعه شود (۱) .

۲ – حسین بن علی علیهما السلام دومین اولاد علی علیه السلام بوده و برای دانستن شرح حال و تاریخ زندگانی او بکتاب حسین کیست؟ تألیف نگارنده مراجعه شود (۲) .

۳ – زینب کبری (عقیله) در سال ششم هجری بدنیا آمد و در حباله نکاح پسر عم خود عبد الله بن جعفر بود.

۴ – زینب صغری که کنیه‌اش ام کلثوم بود.

مادر این چهار تن فاطمه زهرا دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین زوجه علی علیه السلام بود و تا فاطمه علیها السلام در قید حیات بود آنحضرت زوجه دیگری در اختیار نداشت .

۱– (۴۷۸) این کتاب تا کنون دو مرتبه بوسیله انتشارات فراهانی بقطع وزیری و جیبی چاپ شده است .

۲– (۴۷۹) این کتاب چهار مرتبه بوسیله انتشارات فروغی بطبع رسیده است.

ص: ۴۰۳

۵- محمد حنفیه که کنیه‌اش ابو القاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است.

۶ و ۷ - عمرو رقیه که توأم (دو قلو) بدنیا آمدند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعه است.

۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ - عباس (حضرت ابو الفضل) و جعفر و عثمان و عبد الله که هر چهار تن در کربلا به درجه رفیعه شهادت نائل آمدند و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی است که در رثاء فرزندانش گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

انبئت ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منه احد

و علی علیه السلام ام البنین را برهنمائی عقیل تزویج نمود چون عقیل بانساب عرب آشنا بود حضرت باو فرمود که برای من زنی اختیار کن تا فرزند شجاعی آورد عرض کرد ام البنین کلابیه را تزویج کن که از پدران او شجاعتر کسی در قبائل عرب نبوده است و مقصود علی علیه السلام وجود حضرت ابو الفضل بود که با برادران دیگرش در رکاب با سعادت حسین علیه السلام در کربلا شربت شهادت نوشیدند سید جعفر حلی ضمن قصیده غرائی در مورد شجاعت عباس علیه السلام که از پدرش ارث برده بود گوید:

بطل تورث من ابیه شجاعهٔ

فیها انوف بنی الضلالهٔ ترغم

فی کفه الیسری السقاء یقله

و بکفه الیمنی الحسام المخذم

قسما بصارمه الصقیل و اننی

فی غیر صاعقهٔ السماء لا اقسم.

۱۲ - یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود و یحیی در کودکی پیش از شهادت پدرش از دنیا رفت .اسماء قبلا زوجه جعفر بن ابیطالب بود پس از شهادت

ص: ۴۰۴

جعفر در جنگ موته ابو بکر او را تزویج کرد و محمد از او بوجود آمد پس از وفات ابو بکر علی علیه السلام اسماء را بحباله نکاح خود در آورد.

۱۳ و ۱۴ - ام الحسن و رمله مادرشان ام سعید دختر عروهٔ بن مسعود ثقفی است.

۱۵ - ۱۶ - محمد اصغر مکنی به ابوبکر و عبد الله مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه و هر دو در کربلا بشهادت رسیدند.

۱۷ تا ۲۷ - نفیسه، زینب صغری، رقیه صغری، ام هانی، ام کرام، جمانه، امامه، ام سلمه، میمونه، خدیجه، فاطمه که از زنان دیگر آنحضرت بودند و اعقاب علی علیه السلام فقط از پنج تن از اولاد او یعنی حسنین علیهما السلام و محمد حنفیه و حضرت ابو الفضل و عمر میباشد (۱) .

۲ - اصحاب علی علیه السلام

اشاره

۱- (۴۸۰) ارشاد مفید جلد ۱ باب ۴ - اعلام الوری

ص: ۴۰۵

و لله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا و لو کان من حجر لکان صلدا. (علی علیه السلام)

علی علیه السلام را اصحاب خاص و شیعیان فداکاری بود که در همه حال در راه محبت و طاعت او از بذل جان مضائقه ننموده و همواره مورد لطف و عنایت آنحضرت قرار گرفته بودند ذیلا بطور اختصار بشرح حال بعضی از آنان اشاره میشود.

۱ - مالک اشتر نخعی:

تعریف و توصیف مالک خارج از آنست که در این چند سطر نوشته است اشاره مینمائیم.میفرماید یکی از بندگان خدا را بسوی شما (برای حکومت) روانه کردم که در روزهای خوفناک نمیخوابد و در ساعات وحشت و اضطراب از برابر دشمن بر نمیگردد و بیمناک نشود و بر بدکاران از سوزاندن آتش سخت‌تر است و او مالک بن حارث از قبیله مذحج است پس سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنچه با حق مطابقت دارد اطاعت کنید فانه سیف من سیوف الله زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که تیزی آن کند نشود و ضربتش بی اثر نباشد (۱).

آری مالک سیف الله المسلول بود که با شمشیر آتشبار خود خرمن هستی منافقین را خاکستر مینمود و مقام شامخی داشت که علی علیه السلام درباره‌اش فرمود:لقد کان لی کما کنت لرسول الله یعنی مالک برای من چنان بود که من نسبت برسول خدا بودم اگر باین کلام امام توجه دقیق شود آنوقت میزان عظمت و علو منزلت

۱- (۴۸۱) نهج البلاغه از نامه ۳۸

ص: ۴۰۶

مالک روشن میگردد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید اگر کسی سوگند یاد کند که خدای تعالی در میان عرب و عجم کسی را مانند مالک خلق نکرده است مگر استادش علی بن ابیطالب را گمان نمیکنم که در سوگند خود گناهی کرده باشد زندگی مالک اهل شام و مرگ وی اهل عراق را پریشان نمود .

رشادتهای مالک در جنگ صفین غیر قابل توصیف است و معاویه او را دست راست علی مینامید، پس از مراجعت از صفین علی علیه السلام او را بفرمانداری مصر اعزام نمود و بطوریکه قبلا شرح داده شد در قلزم بوسیله نافع مسموم گردید.

خبر شهادت وی علی علیه السلام را بیاندازه متأثر نمود و برای آن شجاع بی نظیر بسیار گریه نمود و فرمود خدا رحمت کند مالک را و سپس فرمود مالک اگر کوه بود کوهی عظیم بود و اگر سنگ بود سنگی صلب و سخت بود مرگ او اهل شام را عزیز و اهل عراق را ذلیل نمود پس از این دیگر مثل مالک را نخواهم دید.

۲ - اویس قرنی:

اویس بسیار عابد و عارف بود و او را از زهاد ثمانیه شمرده‌اند در یمن شتربانی مینمود و نفقه مادرش را بعهده داشت برای زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مادرش اجازه خواست که بمدینه سفر کند مادرش گفت برو ولی زیاده از نیم روز توقف منما!

اویس که بمدینه رسید بخانه رسول خدا رفت ولی آنحضرت در مدینه حضور نداشت اویس پس از چند ساعت توقف در حالیکه بزیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم موفق نشده بود بیمن بازگشت، چون رسول خدا بمدینه آمد و وارد خانه شد فرمود این نور کیست که در اینجا مینگرم؟ گفتند شتربانی بنام اویس از یمن آمده بود و پس از مدتی توقف مراجعت نمود فرمود این نور را در خانه ما بهدیه گذاشته است (۱) .

در مجالس المؤمنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نفس الرحمن مینامید و میفرمود من از جانب یمن بوی خدا میشنوم سلمان عرض کرد این شخص

۱- (۴۸۲) ناسخ التواریخ کتاب صفین ص ۱۹۵

ص: ۴۰۷

کیست؟ فرمود:ان بالیمن شخصا یقال له اویس القرنی یحشر یوم القیامهٔ واحدهٔ یدخل فی شفاعته مثل ربیعهٔ و مضر، الا من راه منکم یقرءه منی السلام (۱) .

یعنی در یمن شخصی است که او را اویس قرنی گویند روز قیامت تنها محشور شود و در شفاعت او باندازه قبیله ربیعه و مضر داخل میشوند، هر که از شما او را دید سلام مرا باو برساند .

اویس در صفین بخدمت علی علیه السلام رسیده و بیعت نمود و در رکاب وی جنگ کرد و در همان جنگ بدرجه شهادت نائل آمد.

۳ - محمد بن ابی بکر:

از اصحاب مخصوص علی علیه السلام بلکه بجای فرزند آنحضرت است که درباره‌اش فرمود محمد پسر من بوده ولی از صلب ابو بکر است، در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام رشادتها نمود و پس از صفین از طرف علی بحکومت مصر منصوب شد و چنانکه سابقا اشاره گردید بدستور معاویه و حیله عمرو عاص مردم مصر بر او شوریدند و پس از کشتن وی جسدش را در شکم الاغ مرده‌ای گذاشته و آتش زدند.

خبر شهادت او علی علیه السلام را بی نهایت پریشان نمود زیرا علاوه بر اینکه محمد از یاران با وفای علی علیه السلام بود مادرش اسماء بنت عمیس هم زوجه آنحضرت بود، محمد هنگام شهادت ۲۸ سال داشت و یک طفل هفت ساله از خود بیادگار گذاشته بود.

اشعار زیر از محمد بن ابی بکر است که در حقانیت علی علیه السلام و مذمت پدرش (ابو بکر) سروده است:

یا ابانا قد وجدنا ما صلح

خاب من انت ابوه و افتضح

انما اخرجنی منک الذی

اخرج الدر من الماء الملح

انسیت العهد فی خم و ما

قاله المبعوث فیه و شرح

۱- (۴۸۳) منتخب التواریخ ص ۱۵۴

ص: ۴۰۸

فیک وصی احمد فی یومها

ام لمن ابواب خیبر قد فتح

ما تری عذرک فی الحشر غدا

یا لک الویل اذا الحق اتضح

و علیک الخزی من رب السماء

کلما ناح حمام او صدح

یا بنی الزهراء انتم عدتی

و بکم فی الحشر میزانی رجح

و اذا صح ولائی لکم

لا ابالی ای کلب قد نبح (۱) .

- ای پدر آنچه راه صلاح و درستی بود ما (در نتیجه پیروی از علی علیه السلام) پیدا کردیم، زیانکار و رسوا است کسی که پدرش تو باشی.

- مرا از صلب تو بیرون آورد آن (خدائی) که مروارید را از آب شور (دریا) بیرون آورد.

- آیا تو (باین زودی) عهد خلافت را که پیغمبر مبعوث در غدیر خم (درباره علی علیه السلام) فرمود و شرح داد فراموش کردی؟

- آیا در آنروز پیغمبر احمد مختار درباره تو وصیت کرد یا در مورد آنکه درهای خیبر را گشود؟

- فردای قیامت در محشر عذرت را چه میبینی (که خلافت را غصب کردی) وای بر تو چون حق آشکار شود.

- و از پروردگار آسمان بر تو رسوائی و خواری باد هر زمانیکه کبوتری نوحه کند و یا بخواند (برای همیشه) .

- ای اولاد فاطمه شمائید پناهگاه من و بوسیله ولایت شما در محشر میزان اعمال نیک من سنگینی خواهد کرد.

- و چون دوستی و اخلاص من برای شما سالم و بی عیب باشد باکی ندارم چه سگی پارس کند (از مخالفت ابو بکر چه ضرر میرسد) .

۴ - میثم تمار:

از خواص اصحاب علی علیه السلام بوده و مورد توجه آنحضرت قرار گرفته بود و در دوستی و محبت خود نسبت بعلی علیه السلام ثابت و

۱- (۴۸۴) از کتاب تحفه ناصری

ص: ۴۰۹

پایـدار بود و بالاـخره در راه محبت آن جنـاب به دسـتور عبیـد الله بن زیـاد به دار آویخته شـد و آن ملعون میثم را با وضع فجیعی به درجه شهادت رسانید.

علی علیه السلام قبلا شهادت او را به دست ابن زیاد به وی خبر داده و حتی درخت خرمائی را که میثم بتنه آن بدار آویخته شده بود بـاو نشـان داده بود و آن درخت کنـار خـانه عمرو بن حریث بود از اینرو میثم گاهگاهی میآمـد بآن درخت آب میـداد و در پای آن نمـاز میخوانـد و بعمرو بن حریث میگفت من همسـایه تو خواهم بود حق همسـایگی را بـا من خوب بجـا بیاور عمرو از سـخنان میثم چیزی نمیفهمیـد و گمان میکرد او قصـد دارد یکی از خانه‌های اطراف منزل او را خریداری کند ولی پس از آنکه میثم بدسـتور ابن زیاد بچوب آندرخت دار زده شد عمرو بن حریث متوجه مقصود میثم شد و دانست که منظور او از گفتن آن سـخنان چه بوده است (۱) !

۵ – کمیل بن زیاد:

از کبار تابعین و از اصـحاب خاص علی علیه السـلام بود و عرفا او را صاحب سر امیر المؤمنین گویند چنانکه خودش هنگام سؤال از حقیقت بآنحضرت عرض میکند:الست صاحب سرک؟

دعای کمیل مشهور است که علی علیه السلام بوی تعلیم داده است.

وقتی حجـاج بن یوسف والی کوفه شـد کمیـل را طلبیـد و کمیـل که میـدانست حجـاج او را خواهـد کشت گریخت حجاج عطایای طایفه و قوم کمیل را قطع نمود کمیل که چنین دیـد گفت من پیر شده‌ام و عمر من تمام میشود سـزاوار نیست که قوم و خویشان من از دریافت عطایای خود ممنوع شوند لذا خود را بحجاج تسلیم نمود حجاج گفت خیلی مایل بودم که بتو دست بیابم کمیل گفت از عمر من چیزی بـاقی نمانـده لکن موعـد خداونـد است و پس از قتـل هم حسـاب است و امیر المؤمنین علیه السـلام نیز بمن خبر داده است که تو قاتل من هستی حجاج گفت تو در قتل عثمان شـریک بوده‌ای و بـدین بهانه دسـتور داد سـرش را از بـدن جدا نمودند و کمیل در نود سالگی بدرجه شهادت رسید (۲) .

۶ – عبد الله بن عباس:

(معروف بابن عباس) پسر عموی علی علیه السلام و از اصحاب

۱- (۴۸۵) ارشاد مفید

۲- (۴۸۶) ارشاد مفید

ص: ۴۱۰

و محبین آنحضرت بوده است.ابن عباس در علم انساب و فقه و تفسیر مهارت داشت و این افتخارات را در اثر شاگردی علی علیه السلام بدست آورده بود، مرد موقع شناس و بصیر و یکی از رجال ممتاز بود بدینجهت هنگام انتخاب حکمین در صفین علی علیه السلام او را تعیین نمود ولی مورد قبول سپاهیانش واقع نشد.

ابن عباس از دوستداران و شیعیان حقیقی علی علیه السلام بود و هنگام شهادت آنجناب خیلی متأثر و محزون بود و در اثر گریستن زیاد در اواخر عمر نابینا شد و بهمان وضع از دنیا رفت.

۷ - قنبر:

غلام مخصوص علی علیه السلام بود و حجاج بن یوسف او را دستگیر کرد و گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی؟ قنبر گفت من بنده خدا هستم و علی هم ولینعمت من است.حجاج گفت از دین علی تبری و بیزاری بجوی قنبر گفت تو مرا راهنمائی کن بدینی که بهتر از دین علی باشد .

حجاج گفت حال که از دین او تبری نمیجوئی پس هر گونه کشتن را اختیار میکنی بگو تا ترا بدانقسم بقتل برسانم.قنبر گفت اختیار با خود تست بهر قسم که تو مرا بکشی من هم ترا بهمان قسم (در روز قیامت) بقتل میرسانم و بالاخره بدستور حجاج بشهادت رسید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که قنبر علی علیه السلام را خیلی دوست داشت و موقعیکه حضرت از منزل خارج میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر او بیرون میشد یکشب علی علیه السلام فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی؟ عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمه‌ای بوجود مبارک تو وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا حراست میکنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد بلکه از اهل زمین فرمود بدون اذن خدا اهل زمین نمیتوانند بمن صدمه‌ای برسانند پس قنبر برگشت (۱) .

۸ - رشید هجری:

از اصحاب و محبان خاص علی علیه السلام بود و روزی علی علیه السلام باو فرمود ای رشید صبر تو چگونه خواهد بود که زنا زاده بنی امیه (ابن زیاد) ترا بخواهد و دستها و دو پا و زبان ترا قطع کند؟

۱- (۴۸۷) بحار الانوار جلد ۴۲ ص ۱۲۲

ص: ۴۱۱

عرض کرد یا امیر المؤمنین عاقبت آمرزش و بهشت است؟ فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.و در روایت است که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام با اصحابش بنخلستانی رفته و در زیر نخله‌ای نشستند و اصحاب قدری از آن رطب چیدند و خدمت حضرت گذاردند رشید عرض کرد یا امیر المؤمنین چقدر رطب خوبی است!

علی علیه السلام فرمود ای رشید ترا بهمین درخت آویزان میکنند از آن تاریخ به بعد رشید روزها نزد آندرخت میرفت و او را آب میداد روزی که رشید بکنار درخت رفت دید شاخه آنرا بریده‌اند گفت حتما اجل من نزدیک شده است تا اینکه غلام ابن زیاد پیش رشید آمد و گفت امیر را اجابت کن رشید نزد عبید الله بن زیاد رفت آنملعون گفت از دروغهای مولا-یت برای من نقل کن!رشید گفت بخدا من دروغ نمیگویم و مولایم هم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی نمود.

عبید الله گفت بخدا الان ما او را تکذیب میکنیم آنگاه دستور داد دستها و پاهای او را قطع کنند ولی زبانش را نبرند پس او را با دست و پای بریده میان بازار آوردند و او از امور عظیمه مردم را خبر میداد تا اینکه ابن زیاد دستور داد زبانش را هم قطع کردند و بهمان شاخه نخله بدار آویختند (۱) .

۹ - سهل بن حنیف:

از دوستداران مخلص علی علیه السلام بود و در صفین جنگهای سختی نموده و پس از مراجعت از صفین در کوفه وفات نمود، سهل در زمان رسول اکرم نیز در غزوات شرکت جسته و جزو چند نفری است که در احد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایت نموده است شخص مورد اطمینانی بود و علی علیه السلام در موقع حرکت ببصره برای جنگ جمل او را در مدینه بجای خود گذاشته بود.

۱۰ و ۱۱ - صعصعهٔ بن صوحان و زید بن صوحان:

این دو برادر هم از اصحاب خاص علی علیه السلام بودند زید در جنگ جمل شهید شد.

۱- (۴۸۸) منتخب التواریخ ص ۱۶۰

ص: ۴۱۲

موقعیکه معـاویه بکوفه آمـده بود صعصـعه روزی در کوفه بمعـاویه گفت دلم نمیخواست ترا خلیفه بـبینم معـاویه گفت حالاـ که مرا خلیفه میدانی برو بالای منبر و علی را سب کن!

صعصـعه بـه منـبر رفت و گفت ای مردم معـاویه بمن چنین گفته است ولی من لعن میکنم معـاویه را و کسـی را که علی را لعن کند حاضرین مسجد نیز آمین گفتند.

۱۲ - عمار یاسر:

عمار در زمان عمر والی کوفه بود و در کوفه بنشـر فضائل علی علیه السـلام می‌پرداخت چون عمر این خبر را شنید او را معزول نمود عمـار بمـدینه آمـد عمر از وی پرسـید آیا از اینکه معزول شـدی غمگینی؟ عمار گفت مسـرور نبودم بمنصوب شـدن از جانب تو در اینصورت چگونه محزون می‌شوم بمعزول شـدن؟ عمـار در صـفین پس از جنگهـای سـختی که نمود بشـهادت رسـید و در آنهنگـام سنش متجاوز از نود سال بود و علی علیه السلام از مرگ او بسیار اندوهناک شد.

علی علیه السـلام اصـحاب دیگری نیز ماننـد حجر بن عـدی و قیس بن سـعد و عدی بن حاتم و امثالهم داشـته است که در همه حال مورد اطمینان و اعتماد وی بوده‌اند.

ص: ۴۱۳

بخش هفتم: از سخنان علی علیه السلام:

اشاره

۱ - از نهج البلاغه.

۲ - از غرر الحکم.

۳ - از سخنان منظوم.

ص: ۴۱۴

ما لابن ادم و الفخر:اوله نطفهٔ و اخره جیفهٔ، لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه. (از کلمات قصار)

۱ – از نهج البلاغه

۱ – التوحید ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه.

ترجمه:

توحید آنست که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری (خداوند منزه از تجسم در وهم و خیال است) و عدل آنست که او را متهم نسازی) از اعمال ناشایست او را مبرا بدانی) .

۲ – ان لله تعالی فی کل نعمهٔ حقا فمن اداه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته.

ترجمه:

البته برای خدای تعالی در هر نعمتی حقی است (که باید در برابر آن سپاسگزاری کرد) پس هر که آن (شکر نعمت) را بجا آورد خداوند آن نعمت را بر او زیاد گرداند و کسی که در اینمورد کوتاهی نماید خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۳ – اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرهٔ علیه.

ترجمه:

هر گاه بر دشمنت ظفر یافتی بشکرانه (نعمت) پیروزی از او در گذر.

۴ – من کفارات الذنوب العظام اغاثهٔ الملهوف و التنفیس عن المکروب.

ص: ۴۱۵

ترجمه:

بیچاره و ستمدیده‌ای را بفریاد رسیدن و از شخص اندوهگین غم و اندوه را زدودن از جمله کفارات گناهان بزرگ محسوب می‌شود.

۵ - یابن ادم اذا رأیت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره.

ترجمه:

ای فرزند آدم زمانی که دیدی پروردگار پاکت نعمتهای خود را پشت سر هم به تو میبخشد و تو (بجای سپاسگزاری) او را معصیت و نافرمانی میکنی پس از (عذاب و عقوبت) او بترس. (زیرا این آمدن نعمت پشت سر هم موجب گناه بیشتر و در نتیجه باعث زیادی عذاب و شکنجه خواهد بود) .

۶ - اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی.

ترجمه:

زمانیکه تو (در اثر گذشتن ایام عمر) پشت بدنیا کرده (و رو بطرف مرگ نهاده‌ای) و مرگ (هم بسوی) تو رو میآورد پس چه زود (میان تو و مرگ) ملاقات خواهد بود.

۷ - افضل الزهد اخفاء الزهد.

ترجمه:

برترین زهد پنهان داشتن آن (از انظار مردم) است.

۸ - اشرف الغنی ترک المنی.

ترجمه:

شریفترین توانگری و بی نیازی رها کردن آرزوها است.

۹ - ایاک و مصادقهٔ الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک، و ایاک و مصادقهٔ البخیل فانه یقعد عنک احوج ما تکون الیه، و ایاک و مصادقهٔ الفاجر فانه یبیعک بالتافه، و ایاک و مصادقهٔ الکذاب فانه کالسراب یقرب علیک البعید و یبعد علیک القریب.

ص: ۴۱۶

ترجمه:

از دوستی احمق بر حذر باش زیرا که او میخواهد بتو سودی رساند (ولی بعلت بیخردی) زیان میرساند، و از دوستی بخیل دوری کن (که اگر از او چیزی بخواهی) خود را از تو نیازمندتر نشان میدهد، و از دوستی بدکار سخت بپرهیز که ترا ببهای ناچیزی میفروشد، و از دوستی دروغگو دوری گزین که او مانند سراب است (ترا میفریبد) دور را بتو نزدیک و نزدیک را از تو دور گرداند.

۱۰ - لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه.

ترجمه:

زبان خردمند پشت قلب او است و قلب احمق پشت زبان او (خردمند ابتداء تأمل و اندیشه کند آنگاه سخن گوید و احمق و نادان اول سخن گوید بعد بفکر و اندیشه افتد) .

۱۱ - سیئة تسوءک خیر عند الله من حسنة تعجبک.

ترجمه:

گناه و عمل بدی (که از تو سر زند و) ترا اندوهگین کند در نزد خدا بهتر از کردار نیکی است که ترا بعجب و خودبینی وا دارد.

۱۲ - الظفر بالحزم، و الحزم باجالة الرأی، و الرأی بتحصین الاسرار.

ترجمه:

پیروزی یافتن (در کارها) باحتیاط و دور اندیشی است و حزم و احتیاط بکار انداختن نیروی فکر و اندیشه است و رأی و اندیشه بمحکم نگاهداشتن اسرار است.

۱۳ - احذروا صولة الکریم اذا جاع و اللئیم اذا شبع.

ترجمه:

بترسید از صولت و سطوت کریم هنگامیکه گرسنه شود و از حمله و سلطه لئیم موقعیکه سیر شود .

۱۴ - اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة.

ص: ۴۱۷

ترجمه:

هر که بکیفر رسانیدن (دشمن یا خطا کار) تواناتر باشد بعفو و بخشیدن او سزاوارتر است .

۱۵ - لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل و لا میراث کالادب و لا ظهیر کالمشاورة.

ترجمه:

هیچ بی نیازی مانند عقل و هیچ فقری مانند جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نیست.

۱۶ - اهل الدنیا کرکب یسار بهم و هم نیام.

ترجمه:

مردم دنیا مانند کاروانیانی هستند که آنها را در حال خواب سیر میدهند (و موقعیکه مرگشان فرا رسید و بزندگی آنها خاتمه داد از خواب بیدار می‌شوند و این بیداری بحال آنان سودی ندهد) .

۱۷ - العفاف زینة الفقر و الشکر زینة الغنی.

ترجمه:

پاکدامنی زینت تهیدستی و سپاسگزاری زیور توانگری است.

۱۸ - اذا تم العقل نقص الکلام.

ترجمه:

هر گاه عقل (آدمی) کمال یابد سخنش نقصان پذیرد (پر حرفی دلیل بیخردی است) .

۱۹ - نفس المرء خطاه الی اجله.

ترجمه:

هر نفسی که انسان میکشد یکقدم بسوی مرگش بر میدارد.

۲۰ - من اصلح ما بینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس، و من اصلح

ص: ۴۱۸

امر اخرته اصلح الله له امر دنیاه، و من کان له من نفسه واعظ کان علیه من الله حافظ.

ترجمه:

هر که آنچه را که میان او و خدا است (بوسیله تقوی) اصلاح کند خداوند آنچه را که میان او و مردم است بصلاح آورد، و کسی که کار آخرتش را اصلاح کند خداوند برای او کار دنیایش را درست کند، و هر که را از خویشتن برای خود پند دهنده‌ای باشد از جانب خدا برای او محافظی خواهد بود.

۲۱ - مثل الدنیا کمثل الحیهٔ لین مسها و السم النافع فی جوفها، یهوی الیها الغر الجاهل و یحذرها ذو اللب العاقل.

ترجمه:

داستان دنیا بداستان مار گزنده‌ای ماند که دست سودن بدان نرم و در اندرونش زهر کشنده است، نادان فریب خورده بسوی آن رود ولی خردمند دانا از آن دوری گزیند.

۲۲ - شتان ما بین عملین:عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مؤونته و یبقی اجره.

ترجمه:

چقدر اختلاف و دوری است بین دو کار:یکی عملی که لذتش رفته و زیان و رنج آن باقی بماند (مانند لذایذ شهوانی) و دیگری عملی که (مانند اعمال عبادی) رنج آن رفته و مزد و پاداشش باقی ماند.

۲۳ - عظم الخالق عندک یصغر المخلوق فی عینک.

ترجمه:

عظمت آفریدگار در نزد تو مخلوق را در چشم تو کوچک گرداند.

۲۴ - ان لله ملکا ینادی فی کل یوم:لدوا للموت و اجمعوا للفناء و

ص: ۴۱۹

ابنوا للخراب.

ترجمه:

خداوند را فرشته‌ای است که هر روز فریاد میزند (ای مردم) زاد و ولد کنید برای مردن و جمع کنید برای فانی شدن و بنا کنید برای خراب شدن.

۲۵ - لا یکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث:فی نکبته و غیبته و وفاته.

ترجمه:

دوست اگر در سه مورد دوستش را حمایت نکند دوست نیست:در شدت و گرفتاری او، و در غیبت وی و پس از مرگش.

۲۶ - من اعطی اربعا لم یحرم اربعا:من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابهٔ، و من اعطی التوبهٔ لم یحرم القبول، و من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرهٔ، و من اعطی الشکر لم یحرم الزیادهٔ.

ترجمه:

کسی را که چهار چیز بخشیدند از چهار چیز محروم نماند:بکسی که توفیق دعا داده شد از استجابت آن محروم نگردید، و کسی را که (راه) توبه نشان دادند از قبول شدن آن بی نصیب نماند، و آنرا که استغفار دادند از آمرزش نا امید نگشت، و کسی را که سپاسگزاری (از نعمتها) بخشیدند از فزونی آن محروم نگردید.

۲۷ - استنزلوا الرزق بالصدقهٔ و من ایقن بالخلف جاد بالعطیهٔ.

ترجمه:

بوسیله صدقه دادن روزی را (از آسمان رحمت و کرم خدا) پایین آورید و کسی که بباز یافتن عوض یقین نمود در بخشیدن سخی می‌شود.

۲۸ - ینزل الصبر علی قدر المصیبهٔ، و من ضرب علی فخذه عند مصیبته حبط اجره.

ص: ۴۲۰

ترجمه:

صبر و شکیبائی باندازه مصیبت داده می‌شود، و کسی که هنگام گرفتاریش (کم طاقتی نموده و دست خود را) برانش زند اجرش ضایع گردد.

۲۹ - المرء مخبوء تحت لسانه.

ترجمه:

مرد در زیر زبانش نهفته است (تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد)

۳۰ - هلك امرؤ لم یعرف قدره.

ترجمه:

کسی که قدر و قیمت خود را نشناخت تباه گشت.

۳۱ - لا یعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.

ترجمه:

شخص صبور و شکیبا پیروزی را از دست ندهد اگر چه زمان (شکیبائی) بر او طولانی شود.

۳۲ - الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم، و علی کل داخل فی باطل اثمان:اثم العمل به، و اثم الرضا به.

ترجمه:

آنکه بکار گروهی راضی شود مانند اینست که با آنان در انجام آن کار شرکت داشته است، و بهر کسی که در کار باطلی داخل شود دو گناه است:یکی گناه انجام عمل و دیگری گناه رضایت بدان عمل.

۳۳ - ایها الناس، اتقوا الله الذی ان قلتم سمع و ان اضمرتم علم، و بادروا الموت الذی ان هربتم منه ادرککم و ان اقمتم اخذکم و ان نسیتموه ذکرکم.

ص: ۴۲۱

ترجمه:

ای مردم بترسید از خداوندی که اگر (سخن) گوئید بشنود و اگر در دل پنهان داشتید بداند، و (با تهیه توشه برای آخرت) بر مرگ پیشدستی کنید که اگر از آن بگریزید شما را دریابد و اگر بایستید شما را میگیرد و اگر فراموشش کنید شما را یاد میکند.

۳۴ - من وضع نفسه مواضع التهمهٔ فلا یلومن من اساء به الظن.

ترجمه:

هر که خود را در محل‌های مورد تهمت قرار دهد نباید کسی را که نسبت بوی بدگمان شده است سرزنش نماید.

۳۵ - من استبد برأیه هلک و من شاور الرجال شارکها فی عقولها.

ترجمه:

هر که خود رأی باشد بهلاکت افتد و کسی که با مردان مشورت کند در عقلهای آنها شرکت جوید .

۳۶ - ترک الذنب اهون من طلب التوبهٔ.

ترجمه:

ترک گناه از طلب توبه آسانتر است.

۳۷ - کل وعاء یضیق بما جعل فیه الا وعاء العلم فانه یتسع به.

ترجمه:

هر ظرفی بوسیله آنچه در آن نهند تنگ گردد (حجمش کاهش یابد) مگر ظرف علم (عقل و ذهن) که وسیع‌تر گردد.

۳۸ - من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر و من خاف امن و من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم.

ترجمه:

هر که (پیش از مرگ) از خود حساب کشید سود برد و هر که از آن غفلت

ص: ۴۲۲

نمود زیان کرد و کسی که (از خدا) ترسید (از عذاب آخرت) ایمن گشت و آنکه پند گرفت بینا گرید و هر که بینا گردید فهمید و آنکه فهمید (در امور دین) دانا شد.

۳۹ - فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال.

ترجمه:

در دیگر گونیهای روزگار گوهر مردان دانسته شود.

۴۰ - بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد.

ترجمه:

ستم کردن بر بندگان (خدا) بد توشه‌ای است برای روز رستاخیز.

۴۱ - من اشرف افعال الکریم غفلته عما یعلم.

ترجمه:

تغافل و چشم پوشی کریم از آنچه میداند از شریفترین کارهای اوست.

۴۲ - الایمان معرفهٔ بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان.

ترجمه:

ایمان شناختن و معتقد بودن از روی قلب و اعتراف و اقرار بزبان و عمل نمودن با اعضاء و جوارح بدن است.

۴۳ - ان قوما عبدو الله رغبهٔ فتلک عبادهٔ التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبهٔ فتلک عبادهٔ العبید، و ان قوما عبدو الله شکرا فتلک عبادهٔ الاحرار.

ترجمه:

گروهی خدا را از روی میل (بثواب و پاداش آخرت) بندگی کردند که این عبادت تاجران است و قومی خدا را از ترس (جهنم) بندگی نمودند این هم عبادت غلامان است و گروه دیگر خدا را (سزاوار پرستش دیده و) برای سپاسگزاری بندگی اختیار کردند این عبادت آزادگان است .

۴۴ - یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم.

ص: ۴۲۳

ترجمه:

روز (دادخواهی) ستمدیده بر ستمگر سخت‌تر از روز ستمگر بر ستمکش است.

۴۵ – اتق الله بعض التقی و ان قل، و اجعل بینک و بین الله سترا و ان رق.

ترجمه:

از خداوند اگر چه بمقدار کم هم باشد بترس و میان خود و خداوند پرده‌ای هر چند که نازک هم باشد قرار ده.

۴۶ – ان لله تعالی فی کل نعمهٔ حقا فمن اداه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته.

ترجمه:

خدای تعالی را در هر نعمتی حقی است (که باید شکر آن نعمت را بجا آورد) پس هر که آنرا ادا کند خداوند آن نعمت را باو زیاد گرداند و هر که در این باره کوتاهی ورزد خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۴۷ – یابن ادم لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک علی یومک الذی قد اتاک فانه ان یک من عمرک یات الله فیه برزقک.

ترجمه:

ای فرزند آدم امروز برای (رزق) فردای نیامده اندوهگین مباش زیرا اگر آن روز از عمر تو باشد و تو زنده بمانی خداوند در آنروز روزی ترا میرساند.

۴۸ – من ظن بک خیرا فصدق ظنه.

ترجمه:

کسی که در باره تو گمان نیک برد (انتظار احسان و انفاق ترا داشته باشد) پس گمان او را راست گردان (در باره‌اش نیکی کن)

۴۹ – عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود.

ترجمه:

خدا را از بهم خوردن تصمیمات و اراده‌ها و بگشوده شدن گرهها (مشکلات)

ص: ۴۲۴

شناختم.

۵۰ - مرارة الدنیا حلاوة الاخرة و حلاوة الدنیا مرارة الاخرة.

ترجمه:

تلخی دنیا (تحمل رنج و زحمت در برابر انجام تکالیف عبادی) شیرینی (سعادت و راحتی) آخرتست و شیرینی دنیا (لذایذ نامشروع که از هوای نفس سرچشمه میگیرد موجب) تلخی (عذاب و عقوبت) آخرتست.

۵۱ - یابن ادم کن وصی نفسک و اعمل فی مالک ما تؤثر ان یعمل فیه من بعدک.

ترجمه:

ای فرزند آدم تو خود وصی خود باش و آنچه را که میخواهی از مال و دارائی تو پس از مرگ در باره‌ات انجام دهند تو خود پیش از مرگ انجام بده.

۵۲ - اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة.

ترجمه:

آنگاه که تنگدست و نیازمند شدید بوسیله صدقه دادن با خداوند تجارت کنید (تا در کار روزی شما گشایشی حاصل شود) .

۵۳ - من تذکر بعد السفر استعد.

ترجمه:

کسی که دوری سفر (آخرت) را بیاد آرد (تا اجل نرسیده است با توشه تقوی و اعمال صالحه) خود را آماده سازد.

۵۴ - لو لم یتوعد الله علی معصیته لکان یجب ان لا یعصی شکرا لنعمه.

ترجمه:

اگر خداوند (بوسیله پیغمبران مردم را) از معصیت و نافرمانی خود نترسانیده بود (باز هم) برای سپاسگزاری از نعمتهای او واجب بود که او را نافرمانی نکنند.

۵۵ - ما اکثر العبر و اقل الاعتبار.

ص: ۴۲۵

ترجمه:

عبرت‌ها و پندها چه بسیارند و عبرت گرفتن و پند پذیری چقدر کم است.

۵۶ – الناس ابناء الدنیا و لا یلام الرجل علی حب امه.

ترجمه:

مردم پسران دنیا هستند و شخص بر دوستی مادرش ملامت نشود.[ولی دوستی دنیا آنقدر نباید باشد که انسان را وادار بگناه کند]

۵۷ – ان المسکین رسول الله فمن منعه فقد منع الله و من اعطاه فقد اعطی الله.

ترجمه:

مسکین و نیازمند (که پیش کسی رود و چیزی خواهد) فرستاده خدا است پس هر که او را رد کند و باز دارد خدا را رد کرده است و هر که باو چیزی بخشد بخدا داده است.

۵۸ – لا یصدق ایمان عبد حتی یکون بما فی ید الله سبحانه اوثق منه بما فی یده.

ترجمه:

ایمان بنده‌ای درست نیست تا اعتمادش بدانچه در دست (قدرت) خداوند سبحان است بیشتر باشد از آنچه در دست خود اوست.

۵۹ – اتقوا معاصی الله فی الخلوات فان الشاهد هو الحاکم.

ترجمه:

از انجام گناهان و نافرمانیهای خدا در خلوت‌ها و پنهانیها بپرهیزید زیرا که شاهد و بیننده خود داور و حاکم است.

۶۰ – اقل ما یلزمکم لله سبحانه ان لا تستعینوا بنعمه علی معاصیه.

ترجمه:

کمترین چیزی که شما برای خداوند سبحان الزام دارید اینست که از نعمتهای

ص: ۴۲۶

او برای انجام گناهان یاری نطلبید.

۶۱ - الغنی الاکبر الیأس عما فی ایدی الناس.

ترجمه:

بی اعتنائی و امید نداشتن بدانچه در دست مردم است بزرگترین توانگری است.

۶۲ - لو رأی العبد الاجل و مصیره لا بغض الامل و غروره.

ترجمه:

اگر بنده (با دیده دل) مرگ خود و جای باز گشتش را ببیند یقینا آرزو و فریب آن را دشمن دارد.

۶۳ - لکل امرىء فی ماله شریکان:الوارث، و الحوادث.

ترجمه:

برای دارائی و مال هر کسی دو شریک وجود دارد:یکی ارث برنده و دیگری حوادث روزگار.

۶۴ - اشد الذنوب ما استهان به صاحبه.

ترجمه:

سختترین گناهان (در نزد خدا) گناهی است که مرتکب آن آنرا سبک و کوچک شمارد.

۶۵ - اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.

ترجمه:

بزرگترین عیب آنست که (در باره دیگران) عیب بدانی آنچه را که مانند آن در وجود تو باشد .

۶۶ - البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء.

ترجمه:

بخل جمع کننده بدیها و زشتی‌ها است و آن مهاری است که (انسان بوسیله آن) بسوی هر بدی کشیده شود. -

ص: ۴۲۷

۶۷- ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنهٔ و کل نعیم دون الجنهٔ محقور و کل بلاء دون النار عافیهٔ.

ترجمه:

هر خیر و خوشی که بدنبال آن آتش باشد خیر و خوشی نیست و آن شر و رنجی که بعدش بهشت باشد شر و رنج نیست و هر نعمتی نسبت به بهشت بسیار حقیر و کوچک است و هر بلاء و محنتی در برابر آتش دوزخ عافیت و آسایش است.

۶۸ - ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله!و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله.

ترجمه:

چه نیکو است فروتنی توانگران بدرویشان برای بدست آوردن پاداشی که در نزد خدا (برای این عمل) است!و از آن نیکوتر بی اعتنائی فقراء بر توانگران است بجهت اعتماد و توکلی که بر خداوند دارند.

۶۹ - من اصلح سریرته اصلح الله علانیته، و من عمل لدینه کفاه الله امر دنیاه.

ترجمه:

هر کس باطن خود را اصلاح کند خداوند ظاهر او را نیکو گرداند، و هر که برای دین و آخرتش کار کند خداوند کارهای دنیای او را کفایت میکند.

۷۰ - کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک.

ترجمه:

(این سود و فایده) از عقل تو برایت کافی است که راههای گمراهی را از راه راست و هدایت برایت آشکار سازد.

۷۱ - الحلم غطاء ساتر و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقک بحملک و قاتل هواک بعقلک.

ص: ۴۲۸

ترجمه :

بردباری پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، پس عیوب اخلاقی خود را با (پرده) حلم بپوشان و هوای نفس را با (شمشیر) عقلت بکش.

۷۲ - لا ینبغی للعبد ان یثق بخصلتین:العافیة و الغنی، بینا تراه معافی اذ سقم و بینا تراه غنیا اذ افتقر.

ترجمه:

برای بنده شایسته نیست که بدو خصلت عافیت و توانگری اعتماد کند (زیرا) در اثنائی که او را سلامت بینی ناگاه بیمار شود و در اثنائی که توانگرش بینی ناگهان نیازمند گردد .

۷۳ - ان اعظم الحسرات یوم القیامة حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله فورثه رجل فانفقه فی طاعة الله سبحانه فدخل به الجنة و دخل الاول به النار.

ترجمه:

در روز قیامت بزرگترین حسرتها حسرت مردی است که (در دنیا) مالی را از راه حرام بدست آورد و مرد دیگری آنرا بارث برده و در راه خدا انفاق نماید (در نتیجه مرد دومی بوسیله این عمل) داخل بهشت گردد و اولی داخل دوزخ شود.

۷۴ - اذکروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات.

ترجمه:

(هنگام عیش و نوش و انجام منهیات) بیاد تمام شدن لذتها و باقیماندن عقوبات آنها باشید .

۷۵ - من عظم صغار المصائب ابتلاه الله بکبارها.

ترجمه:

هر که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را بمصیبت‌های بزرگ

ص: ۴۲۹

گرفتار کند.

۷۶ – من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته.

ترجمه:

هر که عزت نفس داشت شهوات و تمایلاتش نزد او پست و بیمقدار گردند.

۷۷ – منهومان لا یشبعان:طالب علم و طالب دنیا.

ترجمه:

دو حریصند که سیر نشوند:جوینده علم (که هر چه یاد گیرد بیشتر شیفته علم گردد) و طالب دنیا (هر چه بدست آرد حریص‌تر شود) .

۷۸ – لا یری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

ترجمه:

نادان دیده نمیشود مگر در حال افراط یا تفریط (کارهایش از روی نظم و حساب نیست) .

۷۹ – ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا.

ترجمه:

خداوند از نادانان برای یاد گرفتن پیمان نگرفت تا اینکه از دانشمندان برای یاد دادن پیمان گرفت.

۸۰ – ضع فخرک و احطط کبرک و اذکر قبرک.

ترجمه:

فخر و نازت را کنار گذار کبرت را بشکن و (تنگی و تاریکی) گورت را بیاد آور.

۲ – از غرر الحکم

ص: ۴۳۰

حکم کامثال النجوم تبلجت من ضوء ما ضمنت من الاسرار و تری من الکلم القصار جوامعا یغنیک عن سفر من الاسفار

۱ – الوله بالدنیا اعظم فتنهٔ.

ترجمه:

بدنیا شیفته شدن بزرگترین گرفتاری است.

۲ – العلم کنز عظیم لا یفنی.

ترجمه:

علم و دانش گنجینه بزرگی است که فانی نشود.

۳ – الدین شجرهٔ اصلها التسلیم و الرضا.

ترجمه:

دین درختی را ماند که ریشه‌اش تسلیم و رضا (بر مقدرات الهی) است.

۴ – الجهاد عماد الدین و منهاج السعداء.

ترجمه:

جهاد (در راه خدا) ستون دین و روش نیکبختان است.

۵ – الرضاء بقضاء الله یهون عظیم الرزایا.

ص: ۴۳۱

ترجمه:

بقضای الهی راضی بودن مصائب و گرفتاریهای بزرگ را آسان گرداند.

۶ - الامل یقرب المنیهٔ و یباعد الامنیهٔ.

ترجمه:

آرزوی (دراز) مرگ را نزدیک گرداند و انسان را از مقصد خود دور سازد.

۷ - العاقل لا یتکلم الا لحاجته او لحجته و لا یشتغل الا بصلاح اخرته.

ترجمه:

خردمند جز برای حاجتش و یا برای حجت و دلیل آوردن (بر مطلب حقش) سخن نگوید و جز باصلاح امور آخرتش اشتغال نجوید.

۸ - الخشیهٔ من عذاب الله شیمهٔ المتقین.

ترجمه:

از عذاب خدا ترسیدن روش و خوی پرهیزکاران است.

۹ - المؤمن حذر من ذنوبه یخاف البلاء و یرجو رحمهٔ ربه.

ترجمه:

مؤمن (همیشه) از گناهانش بیمناک است از بلا و گرفتاری خوفناک و برحمت پروردگارش امیدوار است.

۱۰ - البکاء من خیفهٔ الله للبعد عن الله عبادهٔ العارفین.

ترجمه:

گریه از ترس خدا برای دور ماندن از درگاه خدا عبادت عارفان است.

۱۱ - الجبن و الحرص و البخل غرائز سوء یجمعها سوء الظن بالله.

ترجمه:

ترس و حرص و بخل خویهای زشتی هستند که بدگمانی بخدا آنها را یکجا گرد آورد.

ص: ۴۳۲

۱۲- العاقل اذا سکت فکر و اذا نطق ذکر و اذا نظر اعتبر.

ترجمه:

خردمند چون خاموشی گزیند میاندیشد و چون سخن گوید یاد خدا کند و زمانیکه نگاه نماید عبرت گیرد.

۱۳ - السعید من خاف العقاب فامن و رجا الثواب فاحسن.

ترجمه:

نیکبخت کسی است که از عقوبت (آخرت) بترسد در نتیجه ایمن گردد و بپاداش امیدوار باشد و کار نیک انجام دهد.

۱۴ - الزهد تقصیر الامال و اخلاص الاعمال.

ترجمه:

زهد کوتاه کردن آرزوها و خالص نمودن اعمال (برای خدا) است.

۱۵ - العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال.

ترجمه:

علم و دانش بهتر از مال و دارائی است علم ترا نگهداری کند در حالیکه مال را تو باید نگهداریش کنی.

۱۶ - الصبر عن الشهوهٔ عفهٔ و عن الغضب نجدهٔ و عن المعصیهٔ ورع.

ترجمه:

صبر کردن از شهوتهای نفسانی پاکدامنی است و از اعمال خشم بزرگواری است و از معصیت و گناه پارسائی است.

۱۷ - المتقون اعمالهم زاکیهٔ و اعینهم باکیهٔ و قلوبهم و جلهٔ.

ترجمه:

پرهیزکاران (کسانی هستند که) اعمالشان پاکیزه و چشمانشان گریان و دلهایشان (از خوف خدا) ترسان است.

ص: ۴۳۳

۱۸- الطمأنینهٔ الی کل احد قبل الاختبار من قصور العقل.

ترجمه:

خاطر جمع شدن بهر کسی پیش از آزمایش از کم خردی است.

۱۹ - الصبر صبران، صبر فی البلاء حسن جمیل و احسن منه الصبر فی المحارم.

ترجمه:

صبر دو گونه است یکی صبر در موقع بلاـ و گرفتاری که (چنین صبری) نیکو و زیبا است و بهتر از آن صبر در (عدم ارتکاب) محرمات است.

۲۰ - البکاء من خشیهٔ الله ینیر القلب و یعصم عن معاودهٔ الذنب.

ترجمه:

از خوف خدا گریستن قلب را نورانی کرده و از بازگشت بارتکاب گناه باز دارد.

۲۱ - الکلام فی وثاقک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت به صرت فی وثاقه.

ترجمه:

سخن در اختیار و بندتست مادامیکه آنرا تکلم نکرده‌ای پس چون آنرا تکلم نمودی تو در بند آن در آمدی.

۲۲ - التوبهٔ ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و اضمار ان لا یعود.

ترجمه:

توبه و بازگشت بخدا بدل پشیمان شدن و بزبان آمرزش خواستن و ترک (عمل بد) باعضاء و جوارح، و نیت بعدم بازگشت (بسوی گناه) است.

۲۳ - الانس فی ثلاثهٔ:الزوجهٔ الموافقهٔ، و الولد البار، و الاخ الموافق.

ترجمه:

آرامش و انس در سه چیز است:زن سازگار، و فرزند نیک رفتار، و دوست موافق.

ص: ۴۳۴

۲۴- العدل انک اذا ظلمت انصفت و الفضل انک اذا قدرت عفوت.

ترجمه:

عدل آنست که چون تو خود ستم کردی از خودت داد خواهی و فضل و برتری آنست که چون قدرت یافتی عفو کنی.

۲۵ - الخوف من الله فی الدنیا یؤمن الخوف فی الاخرة منه.

ترجمه:

در دنیا از خدا ترسیدن شخص را از ترس خدا در آخرت ایمن گرداند.

۲۶ - احسن الی من اساء الیک و اعف عمن جنی علیک.

ترجمه:

بکسی که بتو بدی کرده نیکی کن و از کسی که بتو ستم کرده در گذر.

۲۷ - الزم الصدق و الامانة فانها سجیة الاخیار.

ترجمه:

ملازم راستی و امانت باش که آنها روش و خوی نیکان است.

۲۸ - اد الامانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک.

ترجمه:

امانت را بکسی که بتو سپرده رد کن و بکسی که بتو خیانت کند خیانت مکن.

۲۹ - اکرم ضیفک و ان کان حقیرا و قم عن مجلسک لابیک و معلمک و لو کنت امیرا.

ترجمه:

مهمانت را گرامی دار اگر چه شخص حقیری باشد و برای احترام پدر و معلمت از جای خود برخیز اگر چه امیر باشی.

۳۰ - انظر الی الدنیا نظر الزاهد المفارق و لا تنظر الیها نظر العاشق الوامق.

ص: ۴۳۵

ترجمه:

بدنیا مانند نگاه شخص زاهد و کناره‌گیر نگاه کن و مانند نگاه عاشق دلباخته نگاهش مکن .

۳۱ - اجعل نفسک میزانا بینک و بین غیرک و احب له ما تحب لنفسک و اکره ما تکره لها و احسن کما تحب ان یحسن الیک و لا تظلم کما تحب ان لا تظلم.

ترجمه:

خودت را میان خود و دیگران میزان سنجش قرار بده آنچه بر خود پسندی بدیگری نیز بپسند و آنچه بر خود ناخوشایند دانی بر او نیز ناخوشایند بدان و نیکی کن همچنانکه دوست داری با تو نیکی کنند و ستم مکن همچنانکه دوست داری بتو ستم نکنند.

۳۲ - اجعل من نفسک علی نفسک رقیبا و اجعل لاخرتک من دنیاک نصیبا.

ترجمه:

از خودت بر خویشتن نگهبان و مراقبی قرار ده و از دنیای خود برای آخرتت بهره برداری کن .

۳۳ - اتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم.

ترجمه:

از پیشینیان عبرت بگیرید قبل از آنکه آیندگان از شما عبرت گیرند.

سعدی از این کلام الهام گرفته و گوید:

نرود مرغ سوی دانه فراز

چون دگر مرغ بیند اندر بند

پند گیر از مصائب دیگران

تا نگیرند دیگران ز تو پند.

۳۴ - اخرجوا الدنیا من قلوبکم قبل ان یخرج منها اجسادکم، ففیها اختبرتم و لغیرها خلقتم .

ص: ۴۳۶

ترجمه:

محبت دنیا را از دلتان خارج کنید پیش از آنکه بدن‌های شما از دنیا بیرون شوند، شما در دنیا آزمایش میشوید و برای غیر دنیا (آخرت) آفریده شده‌اید.

۳۵ - استدیموا الذکر فانه ینیر القلب و هو افضل العبادة.

ترجمه:

همیشه بیاد خدا باشید که ذکر خدا دل را روشن نماید و آن برترین عبادتها است.

۳۶ - اعملوا لیوم تدخر له الذخائر و تبلی فیه السرائر.

ترجمه:

کار کنید برای روزی که ذخیره‌ها برای آنروز (قیامت) اندوخته شود و پنهانیها در آنروز آشکار گردد.

۳۷ - احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحیی منه و انکره.

ترجمه:

بترس از هر کاری که چون صاحب آنکار مورد سؤال از آن واقع شود شرمنده گردد و آنرا انکار نماید.

۳۸ - احذر کل امر یفسد الاجلة و یصلح العاجلة.

ترجمه:

بترس از هر کاری که آخرت را تباه کند و دنیا را آباد سازد.

۳۹ - احذر مصاحبة الفساق و الفجار و المجاهدین معاصی الله.

ترجمه:

از مصاحبت فاسقان و فاجران و کوشش کنندگان در راه نافرمانیهای خداوند بر حذر باش.

۴۰ - احذر الدنیا فانها شبکة الشیطان و مفسدة الایمان.

ص: ۴۳۷

ترجمه:

از دنیا بترس که آن دام شیطان و خراب کننده ایمان است، ۴۱ - ایاک و فعل القبیح فانه یقبح ذکرک و یکثر وزرک.

ترجمه:

از کار زشت دوری گزین که آن نامت را زشت سازد و گناهت را زیاد گرداند.

۴۲ - ایاک و النمیمهٔ فانها تزرع الضغینهٔ و تبعد عن الله و عن الناس.

ترجمه:

از سخن چینی اجتناب کن که آن کینه را (در دلها) میکارد و شخص را از خدا و مردم دور گرداند .

۴۳ - ایاک و الظلم فانه اکبر المعاصی و ان الظالم لمعاقب یوم القیامهٔ بظلمه.

ترجمه:

از ظلم و ستم دوری کن که آن بزرگترین گناهان است و ستمگر در روز قیامت برای ستمکاریش معذب خواهد بود.

۴۴ - ایاک و حب الدنیا فانها رأس کل خطیئهٔ و معدن کل بلیهٔ.

ترجمه:

از دوستی دنیا بدور باش که آن سر آمد تمام خطاها و مجمع همه بلاها است.

۴۵ - الا و انی لم ار کالجنهٔ نام طالبها و لا کالنار نام هاربها.

ترجمه:

بدان که من چیزی مثل بهشت ندیدم که خواهان آن بخوابد و نه مثل دوزخ که گریزنده از آن خواب باشد.

۴۶ - الا ان اخوف ما اخاف علیکم اتباع الهوی و طول الامل.

ترجمه:

بدانید که ترسناکترین چیزی که من بر شما از آن میترسم (دو چیز است) پیروی هوای نفس و طول آرزو است.

ص: ۴۳۸

۴۷ - الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله نفعه عمله و لم یضرره اجله.

ترجمه:

بدانید که شما در روزهای امید و آرزو بسر می‌برید که بدنبال آن مرگ است پس هر که در روزهای امید و آرزویش پیش از رسیدن اجلش اعمال (نیکی) انجام دهد عملش او را سود بخشد و اجلش باو زیان نرساند.

۴۸ - افضل الناس انفعهم للناس.

ترجمه:

برترین مردم سودمندترین آنها است بمردم.

۴۹ - افضل العبادهٔ عفهٔ البطن و الفرج.

ترجمه:

برترین عبادت پاک نگهداشتن شکم و فرج (از حرام) است.

۵۰ - اقوی الناس من قوی علی نفسه.

ترجمه:

قوی‌ترین مردم کسی است که بر نفس خود چیره شود.

۵۱ - اکثر الناس املا اقلهم للموت ذکرا.

ترجمه:

آرزوی کسانی از مردم بیشتر است که کمتر در یاد مرگ باشند.

۵۲ - احمق الناس من ظن انه اعقل الناس.

ترجمه:

سفیه‌ترین مردم کسی است که گمان کند که خردمندترین مردم است.

۵۳ - افضل الحکمهٔ معرفهٔ الانسان نفسه و وقوفه عن قدره.

ص: ۴۳۹

ترجمه:

معرفت انسان نسبت بخود و آگاه بودن وی از قدر و منزلت خویش برترین حکمت است.

۵۴ - اقوی الناس ایمانا اقواهم توکلا علی الله سبحانه.

ترجمه:

قوی‌ترین مردم از نظر ایمان کسی است که توکلش بخداوند سبحان قوی‌تر باشد.

۵۵ - اشقی الناس من باع دینه بدنیا غیره.

ترجمه:

بدبخت‌ترین مردم کسی است که دینش را بخاطر دنیای شخص دیگری بفروشد.

۵۶ - احق الناس بالرحمهٔ عالم یجری علیه حکم جاهل و کریم یستولی علیه لئیم و بر یسلط علیه فاجر.

ترجمه:

سزاوارترین مردم بترحم عالمی است که حکم نادانی بر او جاری باشد (محکوم حکم جاهل باشد) و شخص کریمی است که آدم پستی بر او مستولی شود و نیکوکاری است که بدکاری بر او مسلط گردد.

۵۷ - اغنی الاغنیاء من لم یکن للحرص اسیرا.

ترجمه:

غنی‌ترین توانگران کسی است که اسیر حرص و آز نباشد.

۵۸ - اعقل الناس من کان بعیبه بصیرا و عن عیب غیره ضریرا.

ترجمه:

خردمندترین مردم کسی است که بعیب خود بینا و از عیب دیگران نابینا باشد.

۵۹ - اسعد الناس بالدنیا التارک لها و اسعدهم بالاخرهٔ العامل لها.

ترجمه:

نیک بخت‌ترین مردم دنیا کسی است که دنیا را رها کند و خوشبخت‌ترین آنها

ص: ۴۴۰

در آخرت کسی است که برای آخرت کار کند.

۶۰ – ان انفاسک اجزاء عمرک فلا تفنها الا فی طاعهٔ تزلفک.

ترجمه:

نفس‌های تو اجزاء عمرتست پس آنها را تمام مکن مگر در طاعتی که ترا بخدا نزدیک گرداند .

۶۱ – ان النفس لامارهٔ بالسوء الفحشاء فمن ائتمنها خانته و من استأمن الیها اهلکته و من رضی عنها اوردته شر الموارد.

ترجمه:

یقینا نفس آدمی بسیار ببـدی و فحشاء فرمان میدهـد پس هر که آنرا امین بداند نفس نسبت باو خیانت کند و هر کس از آن ایمنی خواهد او را هلاکش کند و هر که از آن خرسند و راضی شود نفس او را ببدترین جایگاه وارد سازد.

۶۲ – ان دعوهٔ المظلوم مجابهٔ عند الله سبحانه لانه یطلب حقه و الله تعالی اعدل من ان یمنع ذا حق حقه.

ترجمه:

البته دعـای سـتمدیده در نزد خداونـد سـبحان مسـتجاب است زیرا که او حق خود را میخواهـد و خـدای تعـالی عـادلتر از آنست که صاحب حقی را از حقش باز دارد.

۶۳ – ان الله سبحانه یعطی الدنیا من یحب و من لا یحب و لا یعطی الدین الا من یحب.

ترجمه:

خداوند سبحان دنیا را بکسی که دوست دارد و بآنکه دوست ندارد عطاء میکند (اما) دین را نمیدهد مگر بکسی که دوستش دارد.

۶۴ – ان العاقل من نظر فی یومه لغده و سعی فی فکاک نفسه و عمل لما

ص: ۴۴۱

لا بد له و لا محیص عنه .

ترجمه:

عاقل کسی است که در امروز فردایش را بنگرد و در آزاد کردن نفسش کوشش کند و کار کند برای روزی که راه چاره و فراری از آنروز ندارد.

۶۵ - ان افضل الناس عند الله من احیا عقله و امات شهوته و اتعب نفسه لصلاح آخرته.

ترجمه:

برترین مردم در نزد خدا کسی است که عقلش را (با علم و تقوی) زنده بدارد و شهواتش را بمیراند و برای اصلاح امور آخرت خود نفسش را بزحمت افکند.

۶۶ - اذا اکرم الله عبدا شغله بمحبته.

ترجمه:

چون خداوند بنده‌ای را گرامی دارد او را بمحبت و دوستی خویش سر گرم سازد.

۶۷ - اذا سألت فسأل تفقها و لا تسأل تعنتا فان الجاهل المتعلم شبیه بالعالم و ان العالم المتعنت شبیه بالجاهل.

ترجمه:

هر گاه (مطلبی) بپرسی برای دانستن بپرس نه برای خرده‌گیری زیرا که نادان یاد گیرنده شبیه عالم است و عالم خرده‌گیر شبیه نادان.

۶۸ - بادروا الموت و غمراته و مهدوا قبل حلوله و اعدوا له قبل نزوله.

ترجمه:

بر مرگ و سختی‌های آن پیشدستی کنید و پیش از رسیدنش مهیا شوید و قبل از اینکه فرود آید (با اعمال صالحه برای آخرت) آماده شوید. - بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد.

ص: ۴۴۲

۶۹ - بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد

ترجمه:

ستم کردن بر بندگان خدا بد توشه ایست برای روز رستاخیز.

۷۰ - تدبروا آیات القران و اعتبروا به فانه ابلغ العبر.

ترجمه:

آیات قرآن را تدبر کنید و بآن پند گیرید زیرا که آن رساترین پندها است.

۷۱ - تجنبوا البخل و النفاق فهما من اذم الاخلاق.

ترجمه:

از بخل و نفاق دوری گزینید که آندو از نکوهیده‌ترین خلقها میباشند.

۷۲ - تعلم علم من یعلم و علم علمک من یجهل فاذا فعلت ذلک علمت ما جهلت و انتفعت بما علمت .

ترجمه:

علم دانشمند را فراگیر و علم خود را بنادان بیاموز پس چون چنین کردی بدانچه نادانی دانا شوی و بوسیله آنچه آموخته‌ای سود می‌بری.

۷۳ - ثمرة التقوی سعادة الدنیا و الاخرة.

ترجمه:

نتیجه تقوی و پرهیزکاری خوشبختی دنیا و آخرت است.

۷۴ - ثلاثة هن زینة المؤمن تقوی الله و صدق الحدیث و اداء الامانة.

ترجمه:

سه چیزند که آنها زینت مؤمن‌اند:از خدا ترسیدن و راستگوئی و ادای امانت.

۷۵ - جانبوا الکذب فانه مجانب الایمان.

ترجمه:

ص: ۴۴۳

از دروغ دوری گزینید که آن دور کننده ایمان است.

۷۶ - جالس اهل الورع و الحکمهٔ و اکثر مناقشتهم فانک ان کنت جاهلا اعلموک و ان کنت عالما ازددت علما.

ترجمه:

با پارسایان و حکماء همنشینی کن و با آنها زیاد به بحث و گفتگو بپرداز که اگر تو نادان باشی یادت دهند و اگر دانشمند باشی علمت را زیاد میکنی.

۷۷ - حسن توکل العبد علی الله سبحانه علی قدر یقینه به.

ترجمه:

حسن توکل بنده بر خداوند سبحان باندازه یقین او بخداوند است.

۷۸ - حسن الظن ان تخلص العمل و ترجو من الله ان یعفو عن الزلل.

ترجمه:

خوشگمانی (بخدا) اینست که عمل را خالص گردانی و بخدا امیدوار باشی که از لغزشها در گذرد .

۷۹ - حسن الخلق یورث المحبهٔ و یؤکد المودهٔ.

ترجمه:

خوشخلقی تولید محبت می‌کند و رشته دوستی و مودت را محکم نماید.

۸۰ - حب الدنیا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمهٔ و یوجب الیم العقاب.

ترجمه:

دوستی دنیا عقل را فاسد نموده و (گوش) قلب را از شنیدن حکمت کر میکند و موجب عذاب دردناک گردد.

۸۱ - حلاوهٔ الظفر تمحو مرارهٔ الصبر.

ص: ۴۴۴

ترجمه:

شیرینی پیروزی تلخی صبر را از بین می‌برد.

۸۲ - حصلوا الاخرة بترک الدنیا و لا تحصلوا بترک الدین الدنیا.

ترجمه:

با ترک دنیا آخرت را بدست آورید (اما) با ترک دین دنیا را تحصیل نکنید.

۸۳ - حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و وازنواها قبل ان توازنوا.

ترجمه:

از خودتان حساب بکشید پیش از آنکه از شما حساب کشند و (اعمال خود را) بسنجید پیش از آنکه شما را بسنجند.

۸۴ - خیر الناس من اخرج الحرص من قلبه و عصی هواه فی طاعة ربه.

ترجمه:

بهترین مردم کسی است که حرص را از دلش خارج سازد و در راه طاعت پروردگارش با هوای نفس مخالفت کند.

۸۵ - خذ من قلیل الدنیا ما یکفیک ودع من کثیرها ما یطغیک.

ترجمه:

از دنیا بمقدار کمی که ترا کفایت میکند بگیر و از مقدار زیاد آن که ترا بسرکشی و طغیان و ادارت میکند صرفنظر کن.

۸۶ - خف ربک و ارج رحمته یؤمنک مما تخاف و ینیلک ما رجوت.

ترجمه:

از پروردگارت بترس و برحمتش امیدوار باش تا ترا از آنچه میترسی امان دهد و بدانچه امیدواری برساند.

۸۷ - ذکر الله مسرة کل متق و لذة کل موقن.

ترجمه:

ص: ۴۴۵

یاد خدا موجب سرور هر پرهیزکار و لذت هر صاحب یقین است.

۸۸ - رحم الله امرء قصر الامل و بادر الاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل.

ترجمه:

خدا رحمت کند مردی را که آرزو را کوتاه کند و بمرگ پیشدستی نموده و مهلت‌ها را غنیمت شمارد و از اعمال (نیک و شایسته برای آخرتش) توشه بگیرد.

۸۹ - رأس الایمان حسن الخلق و التحلی بالصدق.

ترجمه:

سر آمد ایمان خوشخلقی و آراسته شدن براستی و درستی است.

۹۰ - ردع النفس عن الهوی هو الجهاد الاکبر.

ترجمه:

نفس را از هوی و هوس باز داشتن جهاد اکبر است.

۹۱ - زلهٔ العالم کانکسار السفینهٔ تغرق و یغرق معها غیرها.

ترجمه:

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که (در دریا) غرق میشود و دیگران نیز با آن غرق شوند .

۹۲ - زاد المرء الی الاخرهٔ الورع و التقی.

ترجمه:

توشه انسان در سفر بآخرت پارسائی و تقوی است.

۹۳ - سنهٔ الاخیار لین الکلام و افشاء السلام.

ترجمه:

روش نیکان بنرمی سخن گفتن و آشکار کردن سلام است.

ص: ۴۴۶

۹۴ - سرور المؤمن بطاعهٔ ربه و حزنه علی ذنبه.

ترجمه:

شادی مؤمن بطاعت پروردگارش و اندوهش بر گناهش می‌باشد.

۹۵ - سهر اللیل فی طاعهٔ الله ربیع الاولیاء و روضهٔ السعداء.

ترجمه:

بیداری شب در طاعت خدا بهار دوستان (خدا) و بوستان پر گل نیک بختان است.

۹۶ - صن ایمانک من الشک فان الشک یفسد الایمان کما یفسد الملح العسل.

ترجمه:

ایمانت را از شک و شبهه محفوظ دار زیرا که شک و تردید ایمان را تباه میسازد همچنان نمک عسل را فاسد میکند.

۹۷ - صمت یکسبک الوقار خیر من کلام یکسوک العار.

ترجمه:

آن خاموشی که برای تو وقار کسب کند بهتر از سخنی است که ترا لباس ننگ بپوشاند.

۹۸ - طوبی لمن الزم نفسه مخافهٔ ربه و اطاعه فی السر و الجهر.

ترجمه:

خوشا بحال کسی که از خوف پروردگارش ملازم نفس خود باشد و در پنهانی و آشکار خدا را اطاعت نماید.

۹۹ - طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمته.

ترجمه:

ص: ۴۴۷

خوشا بحال کسی که (تمام کارش) عمل و علم و حب و بغض و گرفتن و واگذاردن و سخن گفتن و خاموشیش همه را برای خداوند پاک و خالص گرداند.

۱۰۰ - طوبی لمن استشعر الوجل و کذب الامل و تجنب الزلل.

ترجمه:

خوشا بکسی که ترس از خدا را شعار خود قرار دهد و آرزو را دروغ پندارد و از لغزشها دوری گزیند.

۱۰۱ - طاعة الهوی تفسد العقل.

ترجمه:

هوی پرستی عقل را تباه گرداند.

۱۰۲ - طول القنوت و السجود ینجی من عذاب النار.

ترجمه:

قنوت و سجود را در نماز طول دادن شخص را از عذاب آتش (دوزخ) نجات بخشد.

۱۰۳ - ظلم نفسه من رضی بدار الفناء عوضا عن دار البقاء.

ترجمه:

کسی که بعوض خانه جاودانی آخرت بسرای فانی دنیا راضی و خرسند باشد بر خویشتن ستم کرده است.

۱۰۴ - عند حضور الشهوات و اللذات یتبین ورع الاتقیاء.

ترجمه:

هنگام حاضر بودن شهوتها و لذتها پارسائی پرهیزکاران روشن میشود.

۱۰۵ - عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت.

ترجمه:

ص: ۴۴۸

در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش میکند در حالیکه کسانی را که میمیرند می‌بیند .

۱۰۶ - غری یا دنیا من جهل حیلک و خفی علیه حبائل کیدک.

ترجمه:

ای دنیا کسی را بفریب که بحیله‌های تو نادان است و ریسمانهای مکر تو از نظر او پوشیده است (و الا با تمام زرق و برقت علی را هرگز نمیتوانی فریب دهی) .

۱۰۷ - قصر الامل فان العمر قصیر و افعل الخیر فان یسیره کثیر.

ترجمه:

آرزو را کوتاه گردان که عمر کوتاه است و نیکی کن که اندکش هم بسیار است.

۱۰۸ - کم من لذهٔ دنیهٔ منعت سنی درجات.

ترجمه:

چه بسا خوشی پست و ناچیزی آدمی را از درجات بالا باز دارد.

۱۰۹ - کیف یصلح غیره من لم یصلح نفسه.

ترجمه:

چگونه دیگری را اصلاح میکند کسی که خودش را اصلاح نکرده است.

۱۱۰ - کفی بالرجل غفلهٔ ان یضیع عمره فیما لا ینجیه.

ترجمه:

در غفلت و بی خبری مرد همین بس که عمرش را در چیزی ضایع کند که او را رهائی نبخشد.

۱۱۱ - کن بالمعروف امرا و عن المنکر ناهیا و بالخیر عاملا و للشر مانعا.

ترجمه:

(مردم را) بمعروف امر کن و از منکر باز دار و خود بخیر و نیکی عمل کن و

ص: ۴۴۹

شر و بدی را مانع باش.

۱۱۲ - کما ان الشمس و اللیل لا یجتمعان کذلک حب الله و حب الدنیا لا یجتمعان.

ترجمه:

همچنانکه آفتاب (روز روشن) و شب (تاریک) با هم جمع نمیشوند محبت خدا و دوستی دنیا هم با یکدیگر جمع نشوند.

۱۱۳ - للمؤمن ثلاث علامات الصدق و الیقین و قصر الامل.

ترجمه:

مؤمن سه علامت دارد راستگوئی و یقین و کوتاهی آرزو.

۱۱۴ - لن یحوز الجنهٔ الا من جاهد نفسه.

ترجمه:

هرگز ببهشت نخواهد رسید مگر کسی که با نفس خود مجاهده کند.

۱۱۵ - لو ان السموات و الارض کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب.

ترجمه:

اگر آسمانها و زمین بر بنده‌ای تنگ گیرند و او از خداوند تقوی داشته باشد خدا راه خروج از این بن بست را برای او قرار دهد و از جائیکه بگمانش نرسد او را روزی رساند.

۱۱۶ - من توکل علی الله سبحانه کفی و استغنی.

ترجمه:

هر که بر خداوند سبحان توکل کند خدا (امور او را) کفایت کند و بی نیازش گرداند.

۱۱۷ - من اکثر من ذکر الموت نجا من خداع الدنیا.

ص: ۴۵۰

ترجمه:

هر کس بیشتر بیاد مرگ باشد از حیله‌ها و فریب‌های دنیا رهائی یابد.

۱۱۸ - ینبغی للعاقل ان یکثر من صحبهٔ العلماء الابرار و یجتنب مقاربهٔ الاشرار و الفجار .

ترجمه:

سزاوار است که شخص خردمند با علماء نیکو کردار زیاد همنشینی کند و از نزدیکی بدان و بد کاران اجتناب نماید.

۱۱۹ - لا یدرک احد ما یرید من الاخرهٔ الا بترک ما یشتهی من الدنیا.

ترجمه:

هیچکس از آخرت آنچه را که میخواهد بدست نیاورد مگر بترک آنچه از دنیا میل و دلخواه اوست .

۱۲۰ - لا تفرح بالغنی و الرخاء و لا تغتم بالفقر و البلاء فان الذهب یجرب بالنار و المؤمن یجرب بالبلاء.

ترجمه:

به توانگری و آسایش شادمانی مکن و بفقر و گرفتاری انـدوهگین مباش زیرا که طلا بوسـیله آتش آزمایش شود و مؤمن بگرفتاری امتحان گردد.

۳ - از سخنان منظوم (منسوب به آنحضرت)

ص: ۴۵۱

الهی انت ذو فضل و من و انی ذو خطایا فاعف عنی و ظنی فیک یا ربی جمیل فحقق یا الهی حسن ظنی. (علی علیه السلام)

ایا من لیس لی منک المجیر

بعفوک من عذابک استجیر

انا العبد المقر بکل ذنب

و انت السید الصمد الغفور

فان عذبتنی فالذنب منی

و ان تغفر فانت به جدیرفصل

ترجمه

- ای کسی که غیر از تو مرا پناه دهنده‌ای نیست، از عذاب و عقوبت تو بعفو و بخشش تو پناه می‌برم.

- من آن بنده‌ای هستم که بتمام گناهانم اقرار میکنم، و تو هم خدای بزرگ و بی نیاز و آمرزنده‌ای .

- پس اگر مرا عقوبت فرمائی گناه از من است (و تو عادلی) و اگر بیامرزی در اینصورت تو (بآمرزیدن) سزاوارتری.

ص: ۴۵۲

فلا تجزع اذا اعسرت یوما

فقد ایسرت فی دهر طویل

و لا تیأس فان الیاس کفر

لعل الله یغنی عن قلیل

و لا تظنن بربک ظن سوء

فان الله اولی بالجمیل

رأیت العسر یتبعه یسار

و قول الله اصدق کل قیل

ترجمه:

- اگر روزی دچار سختی و مشکلات شدی بی‌تابی مکن که در یک دوران طولانی در فراخی بوده‌ای .

- از لطف خداوند مأیوس مباش که یأس (از رحمت خدا) کفر است، شاید خداوند ترا باندک زمانی بی‌نیاز کند.

- بپروردگار خود گمان بد مبر زیرا که خداوند (مهربان) بنیکوئی کردن سزاوارتر است.

- سختی را دیدی که بدنبال آن فراخی است و قول خدا راست‌تر از هر قولی است (اشاره است بایه شریفه ان مع العسر یسرا و آیه و من اصدق من الله قیلا) .

اربعهٔ فی الناس میزتهم

احوالهم مکشوفهٔ ظاهرهٔ

فواحد دنیاه مقبوضهٔ

تتبعه آخرهٔ فاخرهٔ

و واحد دنیاه محمودهٔ

لیس له من بعدها آخرهٔ

و واحد فاز بکلتیهما

قد جمع الدنیا مع الاخرهٔ

و واحد من بینهم ضایع

لیس له الدنیا و لا الاخرهٔ

ترجمه

- چهار نفر را من در میان مردم تشخیص داده‌ام که احوال آنها واضح و

ص: ۴۵۳

آشکار است. (بطور کلی مردم چهار نوعند) .

- یکی از آنها امور دنیایش بسختی و تنگی است ولی بدنبال آن آخرت نیکوئی دارد.

- و یکی هم دنیایش پسندیده است (دنیا را بخوشی و راحتی میگذراند) ولی پس از آن دیگر آخرتی برای او نخواهد بود. (آخرتش خراب است.)

- و یکی هم بر هر دو موفق و فائز گشته و او دنیا را با آخرت جمع کرده است.

- و یکی هم از میان آنها تبهکاری است که نه دنیا دارد نه آخرت.

اذا عاش امرء ستین حولا

فنصف العمر تمحقه اللیالی

و نصف النصف یمضی لیس یدری

لغفلته یمینا عن شمال

و ثلث النصف امال و حرص

و شغل بالمکاسب و العیال

و باقی العمر اسقام و شیب

و هم بارتحال و انتقال

فحب المرء طول العمر جهل

و قسمته علی هذا المثال

ترجمه

- چون کسی شصت سال زندگی کند نصف آنرا شبها از بین می‌برند.

- و نصف باقیمانده هم در غفلت و نادانی میگذرد که انسان چپ و راستش را نمیشناسد.

- و یک سیم نصف عمر نیز صرف آرزوها و حرص و اشتغال بکسب و اهل و عیال میگردد.

- و باقیمانده عمر هم بیماریها و پیری و قصد کوچ کردن و انتقال از دنیای فانی است.

- پس دوست داشتن شخص طول عمر را نادانی است و قسمت او بر این مثال است.

ص: ۴۵۴

۵- صن النفس و احملها علی ما یزینها

تعش سالما و القول فیک جمیل

و ان ضاق رزق الیوم فاصبر الی غد

عسی نکبات الدهر عنک تزول

یعز غنی النفس ان قل ماله

و یغنی غنی المال و هو ذلیل

و لا خیر فی ود امرء متلون

اذا الریح مالت مال حیث یمیل

جواد اذا استغنیت عن اخذ ماله

و عند احتمال الفقر عنک بخیل

فما اکثر الاخوان حین تعدهم

و لکنهم فی النائبات قلیل

ترجمه

- نفس را (از آلایش) نگاهدار و وادارش کن بر آنچه او را زینت دهد تا بسلامت زندگی کنی و در باره تو نیکو گویند.

- اگر امروز روزی بر تو تنگ شده تا فردا صبر کن که شاید نکبت‌ها و گرفتاریهای روزگار از تو بر طرف شوند.

- شخص غنی النفس عزیز است اگر چه مالش هم کم باشد و توانگر (بوسیله مال) بی نیاز است (اما) خوار و ذلیل است.

- در دوستی شخص متلون خیری نیست چون بهر طرف که باد میوزد او هم بدان طرف میل میکند.

- (چنین شخصی) موقعی بخشنده است که تو از گرفتن مال او بی نیاز باشی ولی موقع برداشتن بار فقر از دوش تو بخیل است.

- پس چقدر زیادند دوستان موقعی که آنها را میشماری و لکن آنان در موقع

ص: ۴۵۵

۶- گرفتاریها و حوادث کم‌اند.

و من کرمت طبائعه تحلی

باداب مفضلهٔ حسان

و من قلت مطامعه تغطی

من الدنیا با ثواب الامان

فان غدرت بک الایام فاصبر

و کن بالله محمود المعانی

و لا تک ساکنا فی دار ذل

فان الذل یقرن بالهوان

و ان اولاک ذو کرم جمیلا

فکن بالشکر منطلق اللسان

ترجمه

- هر کسی که سرشت‌های او شریف و عزیز باشد باداب فاضله و نیکو آراسته میگردد.

- و کسی که حرص و طمعش از دنیا کم باشد لباسهای امن و امان را می‌پوشد.

- پس اگر روزگار بتو حیله و غدر کند صبر کن و باستعانت از خداوند خوی و روش نیکو داشته باش.

- و در خانه ذلت و خواری ساکن مباش که ذلت قرین و همراه پستی و کوچکی است.

- و اگر صاحب کرمی ترا عطای نیکو کند پس با زبان خوش و شیرین از او سپاسگزاری کن.

و کم لله من لطف خفی

یدق خفاه عن فهم الزکی

و کم یسراتی من بعد عسر

و فرج کربهٔ القلب الشجی

اذا ضاقت بک الاحوال یوما

فثق بالواحد الفرد العلی

توسل بالنبی فکل خطب

یهون اذا توسل بالنبی

و لا تجزع اذا ما ناب خطب

فکم لله من لطف خفی

ص: ۴۵۶

ترجمه

- چه بسا برای خدا لطف پوشیده‌ای است که مخفی بودن آن از فهم شخص زیرک پوشیده است.

- و چه بسا گشایشی که پس از سختی میآید و گرفتگی و اندوه را از دل محزون بر طرف میکند .

- اگر روزی راه چاره جوئیها بر تو تنگ گردید پس بخدای یگانه و فرد و بلند مرتبه اعتماد کن.

- به پیغمبر صلی الله علیه و آله متوسل شو که هر کار سخت و بزرگ موقعیکه به پیغمبر توسل جسته شود آسان گردد.

- موقعیکه امر بزرگی پیشامد میکند بی تابی مکن چه بسا که خداوند را لطفهای پوشیده‌ای باشد.

تجوع فان الجوع من عمل التقی

و ان طویل الجوع یوما سیشبع

و جانب صغار الذنب لا ترکبنها

فان صغار الذنب یوما سیجمع

ترجمه

- خود را گرسنه نگهدار زیرا که گرسنگی از عمل پرهیزکاری است و آنکه گرسنگی طولانی کشد بزودی روزی سیر گردد.

- و از گناهان کوچک دوری گزین و مرتکب آنها مباش زیرا گناهان کوچک روزی جمع شوند (و گناه بزرگ گردند) .

تؤمل فی الدنیا طویلا و لا تدری

اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر

فکم من صحیح مات من غیر افۀ

و کم من مریض عاش دهرا الی دهر

و کم من فتی یمسی و یصبح امنا

و قد نسجت اکفانه و هو لا یدری

ترجمه

- در دنیا آرزوی دراز میکنی در حالیکه نمیدانی چون تاریکی شبی فرا رسد

ص: ۴۵۷

آیا تا طلوع فجر زنده میمانی یا نه.

- پس چقدر اشخاص تندرست بدون آفت مردند و چقدر بیمارانی سالهای سال زندگی کردند.

- و چه بسا جوانی که با امن و امان شب و صبح میکند در حالی که کفن‌های او بافته شده و او نمی‌داند.

لک الحمد یا ذا الجود و المجد و العلی

تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

الهی و خلاقی و حرزی و موئلی

الیک لدی الاعسار و الیسر افزع

الهی لئن جلت و جمت خطیئتی

فعفوک عن ذنبی اجل و اوسع

الهی تری حالی و فقری و فاقتی

و انت مناجاتی الخفیهٔ تسمع

الهی اجرنی من عذابک اننی

اسیر ذلیل خائف لک اخضع

الهی لئن عذبتنی الف حجهٔ

فحبل رجائی منک لا یتقطع

الهی ذنوبی بذت الطود و اعتلت

و صفحک عن ذنبی اجل و ارفع

الهی اقلنی عثرتی و امح حوبتی

فانی مقر خائف متضرع

الهی لئن خیبتنی او طردتنی

فما حیلتی یا رب ام کیف اصنع

الهی حلیف الحب باللیل ساهر

یناجی و یدعو و المغفل یهجع

الهی فانشرنی علی دین احمد

منیبا تقیا قانتا لک اخضع

و لا تحرمنی یا الهی و سیدی

شفاعته الکبری فذاک المشفع

و صل علیه ما دعاک موحد

و ناجاک اخیار ببابک رکع

ترجمه

- حمد و ستایش مخصوص تست ای صاحب جود و بزرگی و علو که پاک و منزهی تو بهر که خواهی عطا کنی و یا منع نمائی.

- ای معبود و آفریننده و نگهدارنده و پناهگاه من، در هر سختی و آسانی بسوی تو پناه می‌برم .

ص: ۴۵۸

- ای خدای من اگر خطا و گناه من بزرگ و بسیار است عفو تو از گناه من بزرگتر و وسیعتر است.
- ای خدای من تو حال مرا و فقر و فاقه مرا می‌بینی در حالیکه تو مناجات آهسته و پنهانی مرا میشنوی.
- ای خدای من مرا از عذاب خود پناهم ده که من اسیر و خوار و خائفی هستم که برای تو خضوع و فروتنی میکنم.
- ای معبود من اگر هزار سال مرا عذابم کنی رشته امید من از تو بریده نخواهد شد.
- ای خدای من گناهان من از کوه گذشت و بالا گرفت و عفو و گذشت تو از گناه من بزرگتر و بلندتر است.
- ای خدای من لغزش مرا ببخش و گناهم را پاک کن که من بگناه خود اقرار دارم و (بدرگاه تو) خائف و زاری کننده‌ام.
- ای معبود من اگر مرا ناامید کنی و از خود برانی ای پروردگار من چاره‌ام چیست و چکار بکنم؟
- ای خدای من کسی که پیمان دوستی با تو بسته در شب بیدار است با تو راز گوید و ترا میخواند در حالیکه شخص غافل خوابیده است.
- ای خدای من مرا بدین احمد صلی الله علیه و آله مبعوث کن در حالیکه توبه کننده و پرهیزکار و برای تو فرمانبردار و خاضع باشم.
- ای خدای من و ای مولای من مرا از شفاعت کبرای او محروم مکن که این شفاعت مقبول تو است .
- و تا موحدی ترا میخواند و نیکان بدرخانه تو با تو راز گویند و خضوع و تواضع کنند برای او درود بفرست.

لیس الجمال با ثواب تزینها

ان الجمال جمال العلم و الادب

لیس الیتیم الذی قد مات والده

بل الیتیم یتیم العقل و الحسب

ص: ۴۵۹

ترجمه

- زیبائی و جمال آن نیست که با لباسهای فاخر آنرا زینت دهی هر آینه زیبائی، زیبائی علم و ادب است.

- یتیم آنکسی نیست که پدرش مرده باشد بلکه یتیم (حقیقی) یتیم عقل و حسب است.

محمد النبی اخی و صنوی

و حمزة سید الشهداء عمی

و جعفر الذی یمسی و یضحی

یطیر مع الملائکة ابن امی

و بنت محمد سکنی و عرسی

مسوط لحمها بدمی و لحمی

و سبطا احمد ولدای منها

فایکم له سهم کسهمی

سبقتکم الی الاسلام طرا

غلاما ما بلغت او ان حلمی

و صلیت الصلوة و کنت طفلا

مقرا بالنبی فی بطن امی

انا الرجل الذی لا تنکروه

لیوم کریهة او یوم سلم

و اوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقی الا له غدا بظلمی (۱)

ترجمه

- محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله برادر و قرین من است و حمزه سید الشهداء عم من است .

- و جعفر طیار که (در بهشت) با فرشتگان پرواز میکند برادر من است.

۱- (۴۸۹) معاویه نامه‌ای بعلی علیه السلام نوشته بود که من دارای فضائل زیدی هستم پدرم در جاهلیت رئیس قریش بود و من خال المؤمنین و کاتب وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، علی علیه السلام در پاسخ نامه او اشعار فوق را برای وی فرستادم وقتی معاویه آنرا خواند گفت این نامه را از اهل شام مخفی دارید تا به پسر ابیطالب مایل نشوند - احتجاج طبرسی جلد ۱ ص ۲۶۶.

ص: ۴۶۰

– و فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجه من است که گوشت و خون او آمیخته بگوشت و خون من است.

– و نواده‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله (حسنین علیهما السلام) دو فرزند من از فاطمه‌اند پس کدام یک از شما مانند من هستید؟

– بر همه شما در اسلام آوردن سبقت گرفتم در حالیکه نوجوانی بودم که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودم.

– و من در کودکی (با پیغمبر صلی الله علیه و آله) نماز خواندم و در حالیکه در شکم مادرم بودم بنبوت او اقرار نمودم.

– من آنمردی هستم که نمیتوانید (خدمات او را) انکار کنید چه در روز جنگ و چه در موقع صلح.

– و رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم برای من ولایتش را بر شما واجب نمود.

– پس وای بحال کسی و باز وای بحال کسی و وای بحال کسی که فردای قیامت خدا را ملاقات کند و در باره من ستم کرده باشد.

خاتمه – نگارنده با عرض هزاران پوزش و معذرت به پیشگاه مولای متقیان و امیر مؤمنان بنگارش کتاب خاتمه داده و بار دیگر با زبان عجز و لابه بعدم توانائی خود در مورد معرفی حضرتش (کما هو حقه) اقرار و اعتراف می‌نماید و انتظار دارد که آنجناب با کرم و فتوت مخصوصه خود این اثر ناچیز را مورد قبول قرار داده و اعتذار مؤلف عاصی را نیز پذیرفته و از شفاعتشان بی نصیب نفرمایند چه نگارنده با وجود خطاها و گناهان فراوانی که دارد بنا بمفاد حدیث شریف نبوی (حب علی حسنهٔ لا تضر معها سیئهٔ) بخود نوید میدهد که از چنین موهبت عظیمی و امتیازی که خداوند منان برای تکریم و تعظیم مقام شامخ مولای متقیان بآنجناب و دوستانش عطاء فرموده است برخوردار شود لذا با استفاده از ابیات قصیده نیر مرحوم بحضرتش چنین عرضه میدارد یا ابا الحسن یا امیر المؤمنین:

معذورم ار نفس ز مدیحت فرو کشم

ای برتر از خیال و قیاس و گمان من

ص: ۴۶۱

قافی که از حضیض وی عنقا پر افکند

تا خود کجا رسد مگس پر فشان من

خوشتر که ناقه سخن از عجز پی کنم

کاین راه نیست در خور توش و توان من

و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین.

فضل الله کمپانی

۵۷ /۲۹/۱۲

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹